



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir



عرفان در سوره یوسف

مقن خنجرانی بای استاد حسین انصاریان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عرفان در سوره یوسف

نویسنده:

حسین انصاریان

ناشر چاپی:

دارالعرفان

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

| | |
|----|--|
| ۵ | فهرست |
| ۲۲ | عرفان در سوره یوسف |
| ۲۲ | مشخصات کتاب |
| ۲۲ | اشاره |
| ۴۶ | سخن ناشر |
| ۴۸ | پیش گفتار مؤلف |
| ۵۲ | ۱ خواب حضرت یوسف علیه السلام |
| ۵۲ | اشاره |
| ۵۲ | بشارت در خواب |
| ۵۳ | بشارت بهشت بر متقین |
| ۵۴ | هدایت توسط الهام خدایی |
| ۵۷ | پیدا کردن دل گمشده |
| ۵۷ | گمراهی دل [۱] |
| ۵۹ | پیدا شدن دل گم شده و نزول حق در دل |
| ۵۹ | اشغال دل توسط بیگانگان |
| ۶۰ | ارزش دل در پیشگاه خدا |
| ۶۲ | شناخت دشمن دل، مقدمه مبارزه |
| ۶۲ | استفاده پیامبر صلی الله علیه و آله از داستان حضرت یوسف علیه السلام |
| ۶۳ | رفاقت و اعتماد پدر و فرزند به یکدیگر [۱] |
| ۶۵ | اعتقاد به خواب پاک و صادق |
| ۶۵ | اعتماد به افراد بصیر |
| ۶۷ | سجده با شعور بر حضرت یوسف علیه السلام |
| ۶۷ | ارزش دهی توبه به توبه کننده [۱] |
| ۶۸ | بخشی از تعبیر خواب حضرت یوسف علیه السلام |

| | |
|----|--|
| ۷۱ | ۲ صاحب دل |
| ۷۱ | اشاره |
| ۷۳ | نکته اول: هدایت از طریق خواب |
| ۷۳ | نکته دوم: آمادگی برای تحمل درد و رنج روزگار |
| ۷۴ | نکته سوم: بهترین رابطه پدر و فرزندی |
| ۷۵ | نکته چهارم: امکان پاکی در سنین کم |
| ۷۵ | اشاره |
| ۷۷ | دلایل قبول ایمان از صبی |
| ۷۸ | نکته پنجم: بلوغ عقلی، مقدم بر بلوغ جسمی [۱] |
| ۷۹ | تلاش مردان خدا در رساندن انسان به مقام واقعی خود |
| ۷۹ | تسلیم خدا بر پیامبر صلی الله علیه و آله |
| ۸۰ | وضع سه گانه قلب و نتایج آن |
| ۸۰ | ۱ - قلب دنیازده |
| ۸۲ | ۲ - قلب آخرتی |
| ۸۲ | ۳ - قلب طیب و پاک |
| ۸۳ | تحویل دل به صاحب دل |
| ۸۴ | تسلیم دل‌های طیب به امر خدا |
| ۸۵ | قرار دادن مُلک خدا در اختیار او |
| ۸۶ | پیوند خوردن با صاحبان اختیار |
| ۸۶ | ۱ - همسر خواهی |
| ۸۷ | ۲ - دل سپاری به اهل بیت و ازدواج |
| ۸۸ | باز کنندگان واقعی گره ها |
| ۹۱ | ۳ رؤیای صادقانه |
| ۹۱ | اشاره |
| ۹۲ | خواب حضرت ابراهیم [۱] |
| ۹۳ | خواب پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله [۱] |

- ۹۶ خواب حضرت سید الشهداء علیه السلام [۱]
- ۹۶ پرده اول از خواب حضرت سیدالشهداء علیه السلام
- ۹۸ دست یابی انسان به مقام «مع الاهی»
- ۹۸ تصرف نفوس قویه در عالم وجود
- ۹۹ مرده زنده کردن نفوس قویه
- ۱۰۲ پرده دوم از خواب حضرت سیدالشهداء علیه السلام
- ۱۰۳ رؤیای صادقانه پیامبر صلی الله علیه و آله
- ۱۰۶ تعبیر رؤیای صادق حضرت رسول صلی الله علیه و آله
- ۱۰۷ شفاعت فرزندان از والدین در قیامت
- ۱۰۷ مناجات با پروردگار
- ۱۰۹ ۴ اغتنام فرصت
- ۱۰۹ اشاره
- ۱۱۲ رفعت مقام روزه نسبت به سایر عبادات
- ۱۱۴ هم صفتی روزه با خدا
- ۱۱۵ امتیاز دیگری برای روزه
- ۱۱۶ سپر شدن روزه و خدا برای انسان
- ۱۱۷ مقایسه ای بین روزه و نماز
- ۱۱۸ هم ردیفی روزه و تقوا
- ۱۱۹ ماه انابه به سوی پروردگار
- ۱۲۱ انابه با قدم طاعت و عبادت
- ۱۲۱ بردباران و منیبین در قرآن
- ۱۲۱ ۱ - حضرت ابراهیم علیه السلام
- ۱۲۱ اشاره
- ۱۲۴ درخواست حضرت ابراهیم علیه السلام از خدا
- ۱۲۶ حلم و انابه ابوذر در ریزه
- ۱۲۷ دل رحمی حضرت ابراهیم علیه السلام

- ۱۲۸ ترفیع درجه آخرتی با انابه
- ۱۲۹ ۲ - حضرت شعیب علیه السلام و اصلاح امت
- ۱۳۰ امر خدا به تبعیت از منیبین
- ۱۳۱ تقرب به پیامبر صلی الله علیه و آله با قدم طاعت
- ۱۳۴ ۵ سلامت روح
- ۱۳۴ اشاره
- ۱۳۷ حضرت یعقوب علیه السلام پدری همچون ماه
- ۱۳۸ رشد حضرت یوسف علیه السلام به تدبیر پروردگار
- ۱۴۰ بیماری های روح، عامل محرومیت ها
- ۱۴۱ بیماری حرص، عامل هبوط انسان
- ۱۴۲ دلیل هبوط حضرت آدم علیه السلام از زبان خدا
- ۱۴۴ جفا نسبت به حبیب
- ۱۴۵ توقع خدا از دوستان خود
- ۱۴۶ محرومیت از مغفرت
- ۱۴۷ لزوم آسیب شناسی محرومیت های معنوی
- ۱۴۷ بی ادبی قوم بنی اسرائیل
- ۱۴۸ ناسپاسی و طغیان، عامل محرومیت
- ۱۴۹ بی ادبی شیطان در برابر خدا
- ۱۵۰ سلامت روحی حضرت یوسف علیه السلام
- ۱۵۰ لطف پروردگار نسبت به بندگان
- ۱۵۱ جذب قلوب بندگان و هدایت آنان
- ۱۵۴ ۶ مقام اجتناب و تأویل احادیث
- ۱۵۴ اشاره
- ۱۵۶ قابلیت گسترش ظرفیت حضرت یوسف علیه السلام
- ۱۵۶ مفهوم ذکر در قرآن
- ۱۵۷ تقسیم بندی مراحل ذکر

- ۱۵۸ ذکر زبانی در حضرت یوسف علیه السلام
- ۱۵۹ صداقت در ذکر زبانی
- ۱۶۰ رفتار و گفتار صادقانه حضرت یوسف علیه السلام
- ۱۶۱ معنای اقرار و ذکر لسانی
- ۱۶۲ راستگوترین راستگویان عالم
- ۱۶۳ راستگویی ازلی و ابدی حضرت ابی عبدالله علیه السلام
- ۱۶۴ امر خدا به معیت با راستگویان
- ۱۶۶ اشک و گریه صادقانه
- ۱۶۸ ذکر توسلی به پیشگاه پروردگار
- ۱۶۹ ۷ مقام خلیفه الهی
- ۱۶۹ اشاره
- ۱۷۱ برخی از اصطلاحات مربوط به ذکر
- ۱۷۲ هدف گیری صحیح در ذکر
- ۱۷۳ ذکر حقیقی، با جهت گیری مثبت
- ۱۷۴ یاد خدا در همه حال، صفت مردان خدا
- ۱۷۵ جلا یافتن قلوب توسط ذکر
- ۱۷۵ دیدن خدا در عالم امکان
- ۱۷۶ اتصال دست پیامبر صلی الله علیه و آله به دست خدا
- ۱۷۸ تجلی خدا در وجود پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام
- ۱۷۹ عظمت قلب مؤمن
- ۱۸۰ رفعت و عظمت قلب خدایی [۱]
- ۱۸۴ ۸ منزلگاه خدا روی زمین
- ۱۸۴ اشاره
- ۱۸۶ خواص و فواید ذکر
- ۱۸۸ قلوب، ظرف های خدا بر روی زمین
- ۱۸۹ محبوب ترین دلها نزد خدا

- ۱۸۹ اشاره
- ۱۸۹ ۱ - دل وابسته به ایمان
- ۱۸۹ اشاره
- ۱۹۰ یکی شدن دل با ایمان
- ۱۹۲ ۲ - رقیق ترین دل ها
- ۱۹۲ اشاره
- ۱۹۳ پرهیز از ردایل دل
- ۱۹۳ جای خدا در دل بی کینه
- ۱۹۴ فرق تبری از دشمنان و کینه زدایی
- ۱۹۴ امیرالمؤمنین علیه السلام جلوه کامل صفات خدا
- ۱۹۵ فتح دل با تحمل و صبر
- ۱۹۶ ۳ - دل صاف از لکه گناه
- ۱۹۶ اشاره
- ۱۹۷ بصیرت دل های صاف
- ۲۰۰ ۹ دارو و درمان دل
- ۲۰۰ اشاره
- ۲۰۳ دستور دین به معالجه بیماری بدنی [۱]
- ۲۰۵ بیماری روحی و درمان آن
- ۲۰۵ عروض بیماری روحی بر انسان
- ۲۰۶ عرضه بیماری بر طبیبان روحی
- ۲۰۷ اجرت طبیبان روح
- ۲۰۸ افتادن در دامان طبیبان
- ۲۰۹ درمان همدیگر با روش دین
- ۲۱۰ درمان، به شرط خواستن
- ۲۱۱ بیماران سه گانه روحی
- ۲۱۱ ۱ - بیمار نفس

- ۲ - بیمار دل ۲۱۲
- اشاره ۲۱۲
- نجوای الهی دل ۲۱۲
- ارزشمندترین عضو انسان ۲۱۴
- ۳ - بیمار روحی ۲۱۵
- اشاره ۲۱۵
- مریضی و درمان افراد در بیماری روحی ۲۱۵
- دلالت دل با ایمان به عمل صالح [۱] ۲۱۶
- مشاهده جمال الهی ۲۱۷
- تلاش و نتیجه آن ۲۱۸
- وابستگی و تعلق خطرناک به دنیا ۲۱۹
- دل پر از خدا ۲۲۰
- ۱۰ یکی شدن با خیر ۲۲۲
- اشاره ۲۲۲
- کیمیای فرهنگ الهی ۲۲۶
- تبدیل مس وجود به طلا با عمل ۲۲۶
- آیات قرآنی جاری در زندگی اهل خدا ۲۲۶
- اشاره ۲۲۶
- ۱ - باز کننده درهای خیر ۲۲۷
- اشاره ۲۲۷
- کلیدهای باز کننده درهای خیر ۲۲۸
- الف: تقوا ۲۲۸
- ب: ایمان ۲۲۹
- ایمان و تقوا، مقدمه مقام حضور و شهادت ۲۲۹
- عجز قدرت ها در برابر خدا ۲۳۱
- باز شدن درهای خیر با تحقق عملی ذکر ۲۳۱

- ۲۳۲ شکر گزاری در همه حال
- ۲۳۳ ۲ - اراده خدا بر بندگان
- ۲۳۴ ۳ - کفالت روزی بندگان
- ۲۳۴ ۴ - مشکل گشای واقعی
- ۲۳۵ چهار نکته در زندگی
- ۲۳۵ ۱ - عبادت به قدر حاجت
- ۲۳۵ اشاره
- ۲۳۶ پیغمبر صلی الله علیه و آله عابدترین مردم
- ۲۳۷ ۲ - معصیت به قدر طاقت عذاب
- ۲۳۹ ۳ - تلاش دنیایی به قدر ماندن در دنیا
- ۲۳۹ ۴ - تلاش آخرتی برای زندگی ابدی
- ۲۴۲ ۱۱ روزی ظاهری و باطنی
- ۲۴۲ اشاره
- ۲۴۵ نواحی چهارگانه روزی مادی و معنوی
- ۲۴۷ روزی اعضای بدن
- ۲۴۷ ۱ - چشم
- ۲۴۷ اشاره
- ۲۴۹ نظر در قرآن
- ۲۵۰ بصیرت و نظر حضرت ابراهیم علیه السلام
- ۲۵۰ علم، روزی معنوی دیگر چشم
- ۲۵۱ اشک، روزی معنوی چشم مؤمن
- ۲۵۲ روزی نظر به جمال امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۲۵۲ نظر به نعمت های بهشتی
- ۲۵۲ ۲ - زبان
- ۲۵۲ قول حسن در قرآن
- ۲۵۴ دعا، روزی دیگر زبان

- ۲۵۸ روزی زبان در قرآن -
- ۲۵۹ ۳ - روزی دست
- ۲۵۹ اشاره
- ۲۶۰ اکرام یتیم با نوازش
- ۲۶۲ انفاق، روزی دیگر دست
- ۲۶۳ ۴ - روزی شکم
- ۲۶۳ اشاره
- ۲۶۳ میل به عبادت، با لقمه پاک
- ۲۶۴ ۵ - روزی شهوت
- ۲۶۵ ۶ - روزی نفس، قلب و روح
- ۲۶۵ نمونه ای از ولایت داران
- ۲۶۶ قرآن و اهل بیت علیهم السلام روزی دهنده مادی و معنوی
- ۲۶۷ نمونه ای از مکاشفه و مشاهده روح
- ۲۷۰ ۱۲ نماز، برترین عبادت
- ۲۷۰ اشاره
- ۲۷۳ تشریح رکعات نمازهای واجب
- ۲۷۴ تخفیف خدا در نماز مسافر
- ۲۷۴ تعاریفی از نماز در روایات
- ۲۷۴ ۱ - معراج مؤمن
- ۲۷۴ اشاره
- ۲۷۵ معراجیت نماز برای مؤمنین
- ۲۷۶ حقیقت مؤمن در کلام پیامبر و ائمه علیهم السلام
- ۲۷۸ ۲ - نماز، مایه تقرب متقین
- ۲۷۸ اشاره
- ۲۷۸ حال بزرگان در نماز
- ۲۷۹ نماز آخر مرحوم آیت الله ملکی تبریزی [۱]

- ۳ - نماز، نور مؤمن ۲۸۰
- اشاره ۲۸۰
- خصوصیت خاص و ویژه نماز ۲۸۱
- اهمیت نماز نمازگزاران واقعی ۲۸۲
- استعانت از نماز، توصیه قرآن ۲۸۳
- ارزش نماز در پیشگاه امام حسین علیه السلام ۲۸۴
- تشریح نماز به برکت قدم اهل بیت علیهم السلام ۲۸۵
- عجایب نماز صبح ۲۸۶
- ناله زمین از خواب دم صبح ۲۸۶
- ۱۳ ارزش و درجه نماز ۲۸۸
- اشاره ۲۸۸
- وزن سنگین نماز در قیامت ۲۹۰
- ارزش نماز اول وقت ۲۹۲
- سنجیدن اعمال با نماز ۲۹۲
- نماز، نشانه اسلام ۲۹۳
- حضرت ابراهیم علیه السلام و امتحانی سخت ۲۹۳
- هموار شدن سختی ها بر حضرت ابراهیم علیه السلام ۲۹۴
- نماز، هموار کننده سختی امتحان بر حضرت ابراهیم علیه السلام ۲۹۵
- درخواست اقامه نماز تا روز قیامت ۲۹۶
- امر کردن خانواده به نماز ۲۹۷
- قرین بودن نماز با قرآن ۲۹۸
- سیر نماز تا قیامت ۲۹۹
- عظمت و ارزش نماز و اجزای آن ۳۰۰
- ثواب اذکار نماز ۳۰۲
- اهتمام عاشقان نماز ۳۰۳
- ۱۴ تاج کرامت خدایی بر سر انسان ۳۰۸

- ۳۰۸ اشاره
- ۳۱۰ گلایه های خدا از بندگان
- ۳۱۰ ۱ - در طی منازل
- ۳۱۱ ۲ - در کمک به گرفتاران
- ۳۱۱ ۳ - در یتیم نوازی
- ۳۱۲ سالکان منازل دهگانه
- ۳۱۳ منازل دهگانه در قرآن
- ۳۱۴ پاداش طی کنندگان منازل دهگانه
- ۳۱۶ ارزش واقعی اسلام
- ۳۱۷ مفهوم و مصادیق اسلام واقعی
- ۳۱۹ مردن در حال اسلام
- ۳۲۰ معنای مسلمان مردن
- ۳۲۲ تسلیم کامل فرامین خدا
- ۳۲۲ ۱ - در عبادات
- ۳۲۳ ۲ - در مال و جان
- ۳۲۳ رهاشدگان از بند اسارت شکم
- ۳۲۶ ۱۵ نتایج سیر الی الله
- ۳۲۶ اشاره
- ۳۲۸ منزل اول: اسلام
- ۳۲۹ منزل دوم: ایمان
- ۳۳۰ درمان شک و تردید در منزل دوم
- ۳۳۲ تجلی خدا در قرآن
- ۳۳۲ یافتن خدا با تفکر در طبیعت
- ۳۳۴ خودشناسی مقدمه خداشناسی
- ۳۳۵ یابندگان حقیقت و باورکنندگان حقیقی
- ۳۳۷ مفهوم درون گرایی و برون گرایی

- ۳۳۸ درون گرایى حضرت يوسف عليه السلام
- ۳۳۹ يافتن تمام خير در معبود واقعى
- ۳۳۹ شرح حالى از شيخ على اكبر الهيان
- ۳۴۰ جان گرفتن ملك الموت از كافر
- ۳۴۱ رفاقت عميق خدا با مؤمنان
- ۳۴۲ سرمايه مؤمن در هنگام مرگ
- ۳۴۵ ۱۶ حضور ذاكراں حقيقى
- ۳۴۵ اشاره
- ۳۴۷ حضور حضرت يوسف عليه السلام در تمام زندگى
- ۳۴۸ حضور قوى تر حضرت يوسف عليه السلام در كاخ
- ۳۴۹ بروز اثرات حضور از زندان تا پادشاهى
- ۳۵۱ تسلط بر شهوات با طى كردن هشت منزل
- ۳۵۱ حقيقت يافتگان محضر حضرت حق
- ۳۵۱ ۱ - حضرت زهرا عليها السلام
- ۳۵۱ اشاره
- ۳۵۳ اذان الهى بلال
- ۳۵۴ مناجات خدا با بندگان
- ۳۵۴ حال حضرت زهرا عليها السلام با شنيدن اذان بلال
- ۳۵۴ يافتن حضور از درگاه اهل بيت عليهم السلام
- ۳۵۶ ۲ - حضرت سجاد عليه السلام
- ۳۵۶ اشاره
- ۳۵۷ اثرات منزل ايمان
- ۳۵۸ مراحل بعدى در طى منازل دهگانه
- ۳۶۱ ۱۷ رابطه حقيقى با خدا
- ۳۶۱ اشاره
- ۳۶۳ دشمنان سه گانه انسان

- ۳۶۳ اشاره
- ۳۶۴ دشمن اول: نفس
- ۳۶۴ اشاره
- ۳۶۵ معنای خواسته های بی مهار
- ۳۶۵ دشمن دوم: شیطان
- ۳۶۷ دشمن سوم: دنیا
- ۳۶۷ راه مبارزه با دشمنان
- ۳۶۸ حسابرسی دقیق قیامت
- ۳۶۹ مبارزه با اسلحه های ذکر و قناعت
- ۳۶۹ نیت جدی و خالص برای رابطه با خدا
- ۳۷۰ نمونه هایی از رد نیت های ناخالص
- ۳۷۰ ۱ - اسلام تنها، نه ایمان
- ۳۷۱ ۲ - تقلب و نفاق
- ۳۷۳ ۱۸ میزان و ترازوی معنوی
- ۳۷۳ اشاره
- ۳۷۶ ارزش آگاهی در کنار اعمال
- ۳۷۷ بی ارزشی انسان جاهل
- ۳۷۸ سنجش مادی و معنوی خود
- ۳۷۸ خواستن مقدمه حرکت
- ۳۷۹ ثواب و عقاب خداوند در دنیا
- ۳۸۰ حساب دنیا از دیدگاه امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۳۸۱ رحمت خدا در عمق مصایب
- ۳۸۲ ارزش داشته های مؤمن
- ۳۸۲ تفضل خدا بر بندگان
- ۳۸۴ توجه به ارزش ارتباط با خدا
- ۳۸۵ خواسته های ارزشمند اولیای خدا

- ۳۸۶ ----- ارزش سنجش خود با ترازوی معنوی -----
- ۳۸۶ ----- سنجش، راه ترقی اولیای خدا -----
- ۳۸۷ ----- خصایل هفت گانه مؤمن -----
- ۳۸۹ ----- ۱۹ وعده و وعید خدا -----
- ۳۸۹ ----- اشاره -----
- ۳۹۳ ----- وعده مغفرت و اجر عظیم -----
- ۳۹۳ ----- مصادیق مغفرت و اجر عظیم -----
- ۳۹۴ ----- ارائه شبهه و جواب آن -----
- ۳۹۴ ----- معنای وعده و وعید خدا -----
- ۳۹۵ ----- نمونه ای از وعید خدا در قرآن -----
- ۳۹۶ ----- خشم و غضب خدا در سخن با کفار -----
- ۳۹۶ ----- توبه، گرداننده وعید خدا -----
- ۳۹۷ ----- برادران حضرت یوسف علیه السلام و وعید خدا -----
- ۳۹۸ ----- معرفی واقعی خدا به دیگران -----
- ۳۹۹ ----- عطوفت خدا با دشمنان -----
- ۴۰۰ ----- معامله خدا با بندگان -----
- ۴۰۰ ----- نهایت شفقت خدا بر بندگان -----
- ۴۰۲ ----- پیغام به خدا از طریق حضرت موسی علیه السلام -----
- ۴۰۲ ----- جواب خدا به پیرمرد گبر -----
- ۴۰۴ ----- تشبیه امثال پیرمرد گبر به بچه شیرخوار -----
- ۴۰۴ ----- توبه پیرمرد گبر -----
- ۴۰۷ ----- ۲۰ تقوای مالی مؤمن -----
- ۴۰۷ ----- اشاره -----
- ۴۰۹ ----- کشف میهمات سوره مبارکه حدید -----
- ۴۱۱ ----- خلیفه خدا در امور مالی -----
- ۴۱۱ ----- رسم پاسداری از مقام خلیفه الهی -----

- ۴۱۳ ارج نهادن خدا به خلیفه شایسته
- ۴۱۴ بازخواست خدا از پول داران
- ۴۱۵ عظمت مقام انفاق کننده
- ۴۱۵ امانت داری مؤمن در اموال خدا
- ۴۱۷ خلیفه الله بودن اموال
- ۴۱۷ پرهیز مؤمن از حرام و موارد شبهه ناک
- ۴۱۸ تواضع و عظمت اخلاقی علامه لاهیجانی
- ۴۲۱ عزیمت علامه لاهیجانی از نجف به تهران
- ۴۲۲ شاگردی کردن علامه لاهیجانی در مغازه
- ۴۲۳ شرکت علامه لاهیجانی در درس مرحوم ملا علی کنی
- ۴۲۵ شناخته شدن علامه لاهیجانی
- ۴۲۶ ثمره ازدواج علامه لاهیجانی
- ۴۲۸ زیارت قبر علامه لاهیجانی توسط امام زمان علیه السلام
- ۴۳۱ ۲۱ اجر عظیم، در پیمودن منازل
- ۴۳۱ اشاره
- ۴۳۲ توفیق طی منازل از جانب خدا
- ۴۳۴ تفضل خدا بر سالکین منازل
- ۴۳۵ قدرت تسلط بر بدن در منزل هشتم
- ۴۳۶ ذکر، آخرین منزل سالک الی الله
- ۴۳۶ طی کردن خالصانه منازل دهگانه
- ۴۳۹ معیشت پاک در منزل ایمان
- ۴۴۰ تلاش مؤمن برای معیشت حلال
- ۴۴۱ رعایت انصاف در کسب حلال
- ۴۴۱ حکایت توبه از شکر نابجا
- ۴۴۲ ارزش دادن دین به مؤمنان حلال خور
- ۴۴۵ فاش شدن سرّ طلبه گمنام

- ۴۴۵ لیاقت حضور به محضر یار
- ۴۴۶ کشتن امام، نتیجه حرام خوری
- ۴۴۸ ۲۲ منازل سیر الی الله
- ۴۴۸ اشاره
- ۴۵۰ فضیلت متفاوت سالکین الی الله
- ۴۵۲ برشمردن منازل سیر الی الله
- ۴۵۲ اشاره
- ۴۵۴ ۱ - منزل اسلام
- ۴۵۴ اشاره
- ۴۵۴ ابراهیمی شدن تسلیم شوندگان
- ۴۵۸ آزاد بودن حضرت ابراهیم علیه السلام از قیود
- ۴۵۸ حضرت موسی علیه السلام در راه کلیم الله شدن
- ۴۵۹ مقدمات کلیم الله شدن حضرت موسی علیه السلام
- ۴۶۲ نظر قرآن در روابط اجتماعی مردان و زنان
- ۴۶۳ جزای ناشکری از نعمت دین
- ۴۶۵ هشدار قرآن در ناشکری از نعمت دین
- ۴۶۵ منش زنان و مردان خدایی
- ۴۶۶ سخاوت حضرت شعیب علیه السلام
- ۴۶۶ هدایت حضرت موسی علیه السلام از قصر تا پیامبری
- ۴۶۷ رسیدن به منازل بعد از تسلیم
- ۴۶۷ ۲ - ایمان
- ۴۶۸ ۳ - منزل قنوت
- ۴۶۹ ۴ - منزل صدق
- ۴۷۰ ۵ - منزل صبر
- ۴۷۲ ۲۳ اجر حالات و کوشش های مثبت
- ۴۷۲ اشاره

| | |
|-----|---|
| ۴۷۶ | تضمین پاداش اخروی در دنیا |
| ۴۷۷ | اطمینان کنندگان به وعده های خدا |
| ۴۷۸ | ایمان مؤمنین، در طول ایمان انبیا [۱] |
| ۴۸۰ | پاداش تلاش پاکان |
| ۴۸۱ | چهار سفارش برای رسیدن به پاداش قطعی |
| ۴۸۱ | ۱ - تقوا |
| ۴۸۱ | اشاره |
| ۴۸۱ | معنای تقوای مورد نظر پروردگار |
| ۴۸۳ | ۲ - اصلاح و رفع اختلافات |
| ۴۸۴ | ۳ - اطاعت از خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله |
| ۴۸۴ | اشاره |
| ۴۸۴ | ویژگی های پیامبر صلی الله علیه و آله برای اطاعت از او |
| ۴۸۴ | الف: کرم پیامبر صلی الله علیه و آله |
| ۴۸۵ | ب: فکر اتمت خود بودن در هنگام رحلت |
| ۴۸۸ | انرژی گرفتن مؤمن از یاد خدا |
| ۴۸۹ | زیاد شدن ایمان مؤمن با تلاوت آیات |
| ۴۹۰ | انفاق و نماز، نشانه ایمان مؤمن |
| ۴۹۱ | زمان اعطای پاداش خدا به مؤمنان |
| ۴۹۲ | تفضل خدا بر مؤمنان |
| ۴۹۴ | فهرست ها |
| ۵۹۰ | کتابنامه |
| ۶۰۰ | درباره مرکز |

سرشناسه: انصاریان، حسین، ۱۳۲۳ -

عنوان و نام پدید آور: عرفان در سوره یوسف / مجموعه سخنرانیهای حسین انصاریان؛ ویرایش و تحقیق محسن فیض پور.

مشخصات نشر: قم: دارالعرفان، ۱۳۸۹.

مشخصات ظاهری: ۵۰۳ ص.

فروست: سیری در معارف اسلامی؛ ۲۹. مجموعه آثار؛ ۸۸.

شابک: ۵۵۰۰۰ ریال (شومیز)؛ ۶۵۰۰۰ ریال: گالینگور: ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۵۱-۰.

وضعیت فهرست نویسی: فایا

یادداشت: کتابنامه: ص. [۴۹۹] - ۵۰۳؛ همچنین به صورت زیرنویس.

یادداشت: نمایه.

موضوع: انصاریان، حسین، ۱۳۲۳ - -- وعظ

موضوع: تفاسیر (سوره یوسف)

موضوع: عرفان

شناسه افزوده: فیض پور قمی، محسن، ۱۳۵۳ -، ویراستار

رده بندی کنگره: ۱۰۲/۳۵BP۱۰۲/الف ۴۶۸ ۱۳۸۹

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۱۸

شماره کتابشناسی ملی: ۲۰۱۳۸۸۶

ص: ۱

در جهان پرتلاطم امروز، آیات پرشور الهی و کلام روح بخش معصومین و زمزم لایزال معارف شیعه مرهم جان های خسته و سیراب کننده تشنگان هدایت و رهایی جویندگان از ظلمت های نفس است. عالمان دینی و عارفان حقیقی غواصان این اقیانوس بیکران معرفت اند که گوهرهای ناب علوم قرآن و اهل بیت علیهم السلام را به دست آورده و به مشتاقان حقیقت عرضه می نمایند.

در این میان، کرسی منبر و خطابه رسانه دیرپا و سازنده ای است که از دیرباز زمینه ارتباط و انتقال معارف دینی و مکارم اخلاقی را میان عالمان و متعلمان فراهم کرده است و عالمان آگاه و هادیان دلسوز، که عمر خویش را صرف تتبع و تحقیق در آثار علمی شیعه نموده اند، عباد الله را به مصداق کریمانه « اُدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ » ، با کلام نغز و لطیف خود به راه سعادت دعوت کرده اند.

مجموعه حاضر، که با عنوان «سیری در معارف اسلامی» در مجلدات مختلف و موضوعات متنوع در اختیار خوانندگان محترم قرار می گیرد، مجموعه مباحث عالمانه و ارزشمند محقق ارجمند حضرت استاد حسین انصاریان، مدظله العالی، است که یکی از عالمان برجسته و میراث داران گوهر سخن در زمان خویش است که استواری کلام و لطافت بیان نافذشان بر اهل نظر پوشیده نیست.

این گنجینه ارزشمند حاصل نیم قرن مجاهدت علمی و تبلیغی حضرت استاد جهت

نشر و ترویج فرهنگ غنی شیعه بر کرسی بحث و نظر می باشد که به منظور پربارتر ساختن محتوای تبلیغ دینی در جامعه و استفاده بیشتر طلاب محترم علوم دینی به زیور طبع آراسته می شود.

در این مجموعه گرانقدر، تلاش شده است با تکیه بر ویرایشی روشمند و دقیق - که شرح آن در یادداشت ویراستار آمده است - ساختار هنرمندانه مباحث و سبک استاد در ارائه سخن از بین نرود، تا ضمن نشر فرهنگ انسان ساز آل الله علیهم السلام شیوه منحصر به فرد استاد در تبیین معارف دینی نیز حفظ شده و به مشتاقان ارائه گردد.

مجلدی که اکنون تقدیم خوانندگان گرامی می شود بیست و نهمین اثر از این مجموعه سترگ و دربردارنده ۲۳ گفتار در باب عرفان در سوره یوسف می باشد که مربوط به سخنرانی های استاد در ماه رمضان ۱۳۷۳ در حسینیه همدانی ها تهران است.

این مکتوب، علاوه بر در برداشتن متن سخنرانی که لاجرم سبک و سیاق متن را نیز گفتاری می سازد، از فواید زیر خالی نیست:

- عنوان بندی مناسب و تفکیک مطالب و موضوعات.

- استخراج مصادر آیات و روایات و ارائه مطالب متنوع دیگر در پی نوشت.

- ذکر نام مستقل برای هر بحث (در انتخاب نام هر مجلد و نیز هر گفتار غلبه موضوع مدنظر بوده است، نه انطباق کامل موضوع و محتوا)

- مجموعه متنوع فهرست ها و ...

در پایان، با امید به این که این اثر مورد رضایت حضرت حق و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام و مقبول نظر مبلغان دینی قرار گیرد، لازم است از استاد انصاریان، دامت برکاته، که این فرصت مغتنم را در اختیار قرار دادند سپاسگزاری نماییم.

مرکز علمی تحقیقاتی دارالعرفان

«الْحَمْدُ لِلَّهِ وَالصَّلَاةُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ وَعَلَى آلِهِ آلِ اللَّهِ»

پایه گذار منبر و جلسات سخنرانی برای رشد و هدایت جامعه وجود مبارک پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بود. ارزش تبلیغ دین از طریق منبر و جلسات تا جایی بود که خود رسول اکرم صلی الله علیه و آله تا روز پایان عمرشان با کمال اخلاص به بیان معارف دین پرداختند و در این راه زحمات سنگینی را متحمل شدند. پس از پیامبر، وجود مقدس امیرمؤمنان علیه السلام ادای این تکلیف الهی به عهده گرفتند که بخشی از سخنرانی های آن حضرت در کتاب بی نظیر نهج البلاغه موجود است.

امامان معصوم، به ویژه حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السلام نیز تا جایی که فرصت در اختیارشان قرار گرفت و مزاحمتی از جانب حکمرانان بنی امیه و بنی عباس برایشان پیش نیامد این مهم را به صورت بیان معارف الهی و رشته های مختلف علوم به صورتی که حجت تا قیامت بر همگان تمام باشد به عهده گرفتند و دیگران را که مورد اعتمادشان در علم و عمل بودند به این مسأله تشویق کردند.

عالمان مخلص و باعمل شیعه برای حفظ دین خدا و تبلیغ معارف الهیه بر اساس قرآن و فرهنگ اهل بیت قرن به قرن تا به امروز که سال ۱۳۸۷ هجری شمسی است این جایگاه عظیم را حفظ کردند؛ شخصیت هایی چون شیخ مفید، شیخ صدوق، شیخ

طوسی، علامه محمدباقر مجلسی، شیخ جعفر شوشتی و در قرن معاصر بزرگانی چون آیت الله العظمی بروجردی، آیت الله سیدعلی نجف آبادی، آیت الله حاج میرزا علی شیرازی، آیت الله حاج میرزا علی هسته ای، آیت الله حاج میرزا علی فلسفی تنکابنی و... .

با داشتن مقام مرجعیت و مقام علمی بسیار بالا در ماه رمضان و محرم و صفر به منبر می رفتند و از این طریق دین خود را به قرآن و اهل بیت ادا می کردند.

این جانب حسین انصاریان که سالیانی از عمرم را در شهر مقدس قم، این آشیانه اهل بیت، نزد بزرگانی از مراجع و اساتید مشغول تحصیل بوده ام، بر اساس وظیفه ای که احساس می کردم رو به جانب تبلیغ و تألیف آوردم و در این راه، فقط توفیق حق رفیق راهم بود. در زمینه تبلیغ بیش از شش هزار سخنرانی در نزدیک به پانصد موضوع مختلف بر پایه قرآن و روایات اهل بیت و تاریخ صحیح و نکاتی از حیات پاکان و اولیای الهی پرداخته ام و امیدوارم تا لحظات پایان عمر هم چنان توفیق ادای این وظیفه را از جانب حق داشته باشم.

مؤسسه دارالعرفان، که در شهر قم در جهت نشر معارف قرآنی و فرهنگ اهل بیت علیهم السلام کارهای مهمی را در سطح جهانی انجام می دهد، بنا گذاشت متن این سخنرانی ها به صورت مکتوب درآید تا در اختیار طلاب حوزه ها و دانشجویان و مردم علاقمند قرار گیرد و این مجموعه که احتمالاً حدود دویست جلد خواهد شد در آینده منبعی برای مبلغان شیعه قرار گیرد. من پس از سپاس از حضرت حق لازم می دانم به خاطر تحقق این مهم از دو فرزندم و جناب آقای پیمان تشکر کنم و از خوانندگان، به خصوص مبلغان گرامی، درخواست دعا نمایم. حال، این شما و این اثر اسلامی که فقط لطف و رحمت حق سبب ظهورش شد.

فقیر: حسین انصاریان

داستان خواب دیدن حضرت یوسف علیه السلام

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الانبياء والمرسلين و صل على محمد و آله الطاهرين.

داستان با عظمت، عبرت آموز، ملکوتی و عرشى وجود مبارک حضرت یوسف علیه السلام در قرآن کریم، با بیان جریان خواب ایشان شروع شده است. قبل از این که نکات بسیار با ارزش این آیه گفته شود، لازم است مقدمه مهمی را از طریق سه آیه دیگر و قطعه بسیار با ارزش عارفانه عنایت کنید.

بشارت در خواب

اما آن سه آیه در سوره مبارکه یونس است. جلد دوم کتاب «برهان» (۱) که در تفسیر قرآن کریم است و تمام آن براساس فرمایش های پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرين عليهم السلام است و اضافه ای ندارد از شیخ صدوق نقل می کند که ایشان

ص: ۳۱

۱-۱) - تفسیر البرهان (چاپ اول، موسسه البعثه): ۵/۴۶؛ بحار الأنوار: ۵۸/۱۹۱، باب ۴۴، حدیث ۶۲؛ «وَعَنِ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامِ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ أَتَى رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْبَادِيَةِ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَمَّا قَوْلُهُ لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَهِيَ الرُّؤْيَا الْحَسَنَةُ تُرَى لِلْمُؤْمِنِ فَيُبَشَّرُ بِهَا فِي دُنْيَاهُ وَ أَمَّا قَوْلُهُ وَ فِي الْآخِرَةِ فَإِنَّهَا بَشَارَةٌ الْمُؤْمِنِ عِنْدَ الْمَوْتِ أَنَّ اللَّهَ قَدْ غَفَرَ لَكَ وَ لِمَنْ يَحْمِلُكَ إِلَى قَبْرِكَ.»

می فرماید:

عرب صحرائشین، بادیه نشین که هم دارای حشم بود، هم دارای جمال، به مدینه می آید و خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله می رسد. عرب صحرائشین، آن هم در صدر اسلام، چقدر زیبا به آیات قرآن وارد بوده است. به پیغمبر صلی الله علیه و آله عرض می کند:

« أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ * الَّذِينَ آمَنُوا وَ كَانُوا يَتَّقُونَ * لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ » (۱)

در این آیه، این «لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» یعنی چه؟ چون صریح قرآن است که می فرماید: برای مؤمنان با تقوا بشارت باد. این بشارت چیست؟ پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: این بشارت، رؤیای حسنه یا خواب نیک و صحیح است.

مؤمن با تقوا، برای انعکاس حقایق الهیه، حالت آینه را دارد که طبق روایات ما بسیاری از پیغمبران خدا علیهم السلام حقایق و وحی را از طریق خواب می گرفتند و این «لَهُمُ الْبُشْرَىٰ» نشان می دهد که این گرفتن حقایق، به پیغمبران اختصاص ندارد، بلکه هر انسان تصفیه شده و پاکی، در عالم رؤیا می تواند با حقایق ارتباط بگیرد، چه در ارتباط با خودش و چه در ارتباط با دیگران.

بشارت بهشت بر متقین

عرب بادیه نشین پرسید: «وَفِي الْآخِرَةِ» چیست؟ حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند: وقت

ص: ۳۲

۱-۱ - یونس (۱۰): ۶۲ - ۶۴؛ «آگاه باشید! یقیناً دوستان خدا نه بیمی بر آنان است و نه اندوهگین می شوند. * آنان که ایمان آورده اند و همواره پرهیزکاری دارند. * آنان را در زندگی دنیا و آخرت مژده و بشارت است [در دنیا به وسیله وحی و در آخرت به خطاب خدا و گفتار فرشتگان] در کلمات خدا [که وعده ها و بشارت های اوست] هیچ دگرگونی نیست؛ این است کامیابی بزرگ.»

ورود به قیامت، بهشت را به او بشارت می دهند؛ یعنی از ابتدای ورود به عالم بعد، خیالش را راحت می کنند که برای تو از اکنون تا ابد، امنیت صد در صد هست.

اگر وجود مبارک حضرت یوسف علیه السلام خواب می بیند و خدا خوابش را در قرآن بیان می کند، از همین قبیل خواب است؛ یعنی جوانی در اوج ایمان و تقوا، آن هم در سن کمتر از ده سالگی، به قدری وجود او پاک بود که صریحاً استفاده می شود که خدا در عمق چاه به او رحم کرد و وحی خداوند به او آرامش عجیبی داد.

آنجا ارتباطی با پروردگار برقرار کرد که شنیدنی است. با وجود مقدس حضرت حق گفتاری دارد که قلب را صفا می دهد و روح را نورانی می کند. بنا به فرموده قرآن:

پاکی، صافی و مانند آینه شدن ضمیر انسان، عامل این معناست.

«أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» (۱)

گاهی همین بشارت در بیداری و به صورت الهام است.

هدایت توسط الهام خدایی

من در سبزوار نزد یکی از اولیای خدا بودم. توانستم ده شب در خدمت ایشان بمانم. ایشان خیلی مشکل به حرف می آمد؛ چون اولیای خدا به این معنا واقف هستند که کم حرفی عامل نجات و سلامت باطن است. کم حرفی انسان را به آینه شدن می کشاند.

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می فرماید: سلامت ده جزء است، نه جزء آن در سکوت است. (۲)

ص: ۳۳

۱-۱) - یونس (۱۰): ۶۲؛ «آگاه باشید! یقیناً دوستان خدا نه بیمی بر آنان است و نه اندوهگین می شوند.»
۲-۲) - مجموعه ورام: ۲/۱۱۲، الجزء الثانی؛ وسائل الشیعه: ۱۲/۱۸۵، حدیث: ۱۶۰۳۵ - ۱۶۰۳۶؛ «عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارٍ رَفَعَهُ قَالَ يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ تَكُونُ الْعَافِيَةُ عَشْرَةَ أَجْزَاءٍ تَسْبَعُهُ مِنْهَا فِي اعْتِرَالِ النَّاسِ وَوَاحِدَةٌ فِي الصَّمْتِ.» «وَفِي الْخِصَالِ وَفِي عُيُونِ الْأَخْبَارِ قَالَ أَبُو الْحَسَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ عَلَامَاتِ الْفَقْهِ الْعِلْمُ وَالْحِلْمُ وَالصَّمْتُ إِنَّ الصَّمْتَ يَأْتِي مِنَ أَبْوَابِ الْحُكْمِ إِنَّ الصَّمْتَ يَكْسِبُ الْمَحَبَّةَ إِنَّهُ دَلِيلٌ عَلَى كُلِّ خَيْرٍ.»

با این که به زحمت به حرف می آمد، این مطلب را از او شنیدم. شب های عجیبی داشت. من به او خیلی حسرت می خوردم.

ایشان فرمودند: آیت الله حاج شیخ مرتضی حائری، فرزند مرحوم آیت الله العظمی شیخ عبدالکریم حائری (۱)، براساس سابقه ای که با او داشتم، در سفری از

ص: ۳۴

۱- ۱) - آیه الله حاج شیخ عبدالکریم حائری (مؤسس حوزه علمیه قم) ایشان در سال ۱۲۶۷ ه. ق در روستای مهرجرد یزد دیده به جهان گشود، در کودکی سالها در مدرسه بزرگ محمد تقی خان یزد به تحصیل علوم دینی پرداخت و در سن ۱۸ سالگی به سرزمین عراق مهاجرت نمود، عبدالکریم ابتدا چند سالی در حوزه علمیه اردکان بود و با نامه ایشان به محضر میرزای بزرگ شیرازی شتافت. ایشان دوازده سال در سامرا در محضر میرزای شیرازی آیه الله فشارکی، آیه الله محمد تقی شیرازی و آیه الله شیخ فضل الله نوری به تحصیل علم پرداخت. بعد از رحلت میرزای شیرازی راهی نجف گردید و در آنجا سکونت گزید اما به زودی دریافت که حوزه علمیه کربلا رونق خود را از دست داده بود و هیچ جنب و جوشی در مدرسه های علمیه به چشم نمی خورد، لذا این شهر را انتخاب کرد و اینجا بود که او لقب حائری را برای خود برگزید. (زمین کربلا را حائر می خوانند) ایشان مدتی در حوزه علمیه اراک مشغول بود، ولی به همراه فرزند بزرگش حاج شیخ مرتضی حائری و آیه الله خوانساری به شهر قم سفر نمود و با تشکیل جلساتی از علما و بازاریان قم تصمیم گرفت حوزه علمیه قم را مجدداً احیا کند. مرحوم شیخ توانست شاگردان بارزی را به جهان اسلام تقدیم کند. که از میان آنان امام خمینی رحمه الله آیه الله گلپایگانی، آیه الله اراکی و آیه الله مرعشی می باشند. بالاخره ایشان، این شخصیت علمی و الهی در ۸۱ سالگی در سال ۱۳۱۵ شمسی به دیار ابدی شتافت و در جوار حضرت معصومه علیها السلام به آغوش خاک سپرده شد.

سفرهای مشهد، به سبزوار و منزل ما آمدند. او مصرّ بود که حتماً ساعت چهار بعد از ظهر از سبزوار بروند.

گفتم: من نمی گذارم شما بروید، باید بمانید. گفت: من در قم درس دارم، نمی توانم جلسه درس را ترک کنم. هر کاری کردم، قبول نکرد که بماند. چاره ای ندیدم، می گفت: من بی خبر از ایشان به گاراژ مسافرتی اطلاع دادم که بلیط مربوط به ایشان را به کسی دیگر بفروشد. بعد به ایشان گفتم: تشریف نبرید، بلیط شما را فروخته اند.

گفت: نمی شود. گفتم: پس تشریف ببرید، اگر شما را سوار نکردند، برگردید.

رفت و مدتی بعد برگشت. او نیز اهل حرف زدن زیاد نبود که گلایه کند که عجب گاراژ داران و بلیط فروشان عهد شکنی. فقط گفت: مثل این که نشد بروم. اتوبوس رفت.

اتوبوس در راه تصادف کرد و صندلیی که ایشان قرار بود روی آن بنشینند با کناری و پشت سر و جلویی ایشان، در تصادف از بین رفتند. گاهی بشارت به این صورت به انسان می رسد.

«الَّذِينَ آمَنُوا وَ كَانُوا يَتَّقُونَ * لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» (۱)

اینان در اختیار حضرت حق هستند، همه کاره و اختیاردار آنان اوست. در خواب و بیداری، از طریق قلب، مغز و تصمیم ها آنها را یاری می کند.

ص: ۳۵

۱- ۱ - یونس (۱۰): ۶۳ - ۶۴؛ «آنان که ایمان آورده اند و همواره پرهیزکاری دارند. * آنان را در زندگی دنیا و آخرت مژده و بشارت است [در دنیا به وسیله وحی و در آخرت به خطاب خدا و گفتار فرشتگان] در کلمات خدا [که وعده ها و بشارت های اوست] هیچ دگرگونی نیست؛ این است کامیابی بزرگ.»

اما آن قطعه عارفانه، چقدر زیباست. به اهل دلی از این قبیل گفتند: «رجل فقد قلبه» آیا کسی که دل خود را گم کرده است: «متی یجده» چه وقت می تواند این گم شده را پیدا کند؟

در این عالم هیچ گمشده ای عزیزتر و با ارزش تر از دل نیست، که از دست انسان برود و نفهمد کجا رفت. اگر می فهمید، پس می گرفت. آنهایی که دل را می برند، به این زودی آن را پس نمی دهند. آن کسانی که غارتگر، دزد و وسوسه گر نسبت به قلب هستند، به این راحتی از این گوهر پربهای خزانه حضرت حق دست نمی کشند؛ چون تنها راه نابود کردن انسان، این است که قلب را از او بگیرند. بی دلی در همه احوال خدا با او بود او نمی دیدش و از دور خدایا می کرد (۱)

چون باید با چشم دل دید. اگر دل نباشد، با چه بیند؟

گمراهی دل [۱]

گمراهی دل (۲)

ص: ۳۶

۱-۱ - حافظ شیرازی.

۲-۲ - تصنیف غرر الحکم و درر الکلم: ۶۸، الفصل الرابع عشر، حدیث ۹۱۵ - ۹۱۹ القلب المذموم: - اُنْتَبَاهُ الْعُيُونِ لَا يَنْفَعُ مَعَ غَفَلَةِ الْقُلُوبِ. - خُلُوُّ الْقَلْبِ مِنَ التَّقْوَى يَمْلُؤُهُ مِنْ فِتْنِ الدُّنْيَا. - سَمِعَ الْأُذُنَ لَا يَنْفَعُ مَعَ غَفَلَةِ الْقَلْبِ. - سَرُّ الْقُلُوبِ الشَّاكُّ فِي إِيمَانِهِ. - عِظَمُ الْجَسَدِ وَ طَوْلُهُ لَا يَنْفَعُ إِذَا كَانَ الْقَلْبُ حَاوِيًا. - مَنْ مَاتَ قَلْبُهُ دَخَلَ النَّارَ.

آن کسی که دلش گم شده است، از همه عالم، جز آب و علف چیز دیگری نمی تواند ببیند. اگر به رشته های مختلف علمی، ابزاری و صنعتی نیز وصل باشد، فقط برای فراهم کردن آب و علف است.

وقتی دلش را گم کند، به جای یا صمد، یا صنم و به جای آخرت، دنیا می گوید؛ یعنی باطل را به جای حق و نادرستی را به جای درستی می گوید. به جای صراط مستقیم، راه شیطان را می پوید و بر این مطلب نیز اصرار می کند.

تبلیغ سیزده ساله پیغمبر عظیم الشان اسلام صلی الله علیه و آله کم نبود، ولی مردم مکه، اهل قریش و اقوام پیغمبر صلی الله علیه و آله، عموها، بر باطل خود اصرار داشتند.

«الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا» (۱)

می گفتند: کار ما درست و خوب است، اما کار این جادوگر دروغگوی ساحر، خراب است. چرا مصرّ بودند؛ چون دل آنان گم شده بود و وقتی دل گم شود، انسان «كَالْأَنْعَامِ» می شود. وقتی،

«لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا»

شود، پشت سر آن:

«لَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَ لَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا» (۲)

ص: ۳۷

۱- ۱) - کهف (۱۸): ۱۰۴؛ «[آنان] کسانی هستند که کوششان در زندگی دنیا به هدر رفته [و گم شده است] در حالی که خود می پندارند، خوب عمل می کنند.»

۲- ۲) - اعراف (۷): ۱۷۹. آنان را دل هایی است که به وسیله آن [معارف الهی را] در نمی یابند، و چشمانی است که توسط آن [حقایق و نشانه های حق را] نمی بینند، و گوش هایی است که به وسیله آن [سخن خدا و پیامبران را] نمی شنوند.»

می شود و «كَالْأَنْعَامِ» فقط باطل را می بیند.

پیدا شدن دل گم شده و نزول حق در دل

گفت: کسی که دل خود را گم کرده است، کجا باید آن را پیدا کند؟ این عارف الهی خیلی کوتاه سخن گفته است، ولی سخنش خیلی توضیح دارد. گفت: «اذا نزل الحق فيه»

هنگامی که خدا در آن دل بیاید، دل پیدا می شود؛ چون روزی که سر انسان به سنگ بخورد، وجدانش فریاد بکشد، بیداری برایش بیاید، دل گمشده نیز پیدا می شود. همان دل قائل انسان و کشاننده به طرف حق و خدا می شود.

وقتی خدا در قلب حرّ بن یزید نازل شد، بعد از این نزول همه چیز او عوض شد و حالت صعود پیدا کرد؛ چون هنگامی که خدا در این دل نازل شود، نزول حق در قلب، با صعود او همراه می شود.

بعد پرسید: «متی ينزل الحق فيه»؟ چه کار باید کرد که خدا در این دل نازل شود؟ چه وقت خدا وارد این دل می شود؟ چقدر زیبا جواب داد، گفت: «اذا ارتحل ما دون الله عنه» زمانی که غیرخدا از دل بار سفر ببندد و بیرون برود؛ یعنی بیگانه برود تا جا برای آشنا باز شود.

اشغال دل توسط بیگانگان

مرحوم ملا احمد نراقی (۱) شعر زیبا و سوزنده ای دارد. من وقتی بچه بودم، می دیدم که قدیمی ها در شب های طولانی می نشستند و این شعر را می خواندند و بلند بلند گریه می کردند. مرحوم نراقی در این شعر می گوید: خدایا! خانه ای در

ص: ۳۸

(۱- ۱) - شرح حال ملا احمد نراقی در کتاب مرگ و فرصت ها جلسه ۱۵ آمده است.

وجود من، به نام دل داشتی، این حرف حقی است، امام صادق علیه السلام می فرماید:

«قلب المؤمن عرش الرحمن» (۱) «قلب المؤمن حرم الله» (۲) تعبیر مرحوم نراقی خیلی لطیف است. می گوید: من غلط کردم در اول بی شمار اهرمن را راه دادم در حصار (۳)

در جوانی دلم را بردند و بیگانه آمد. بعد با حضرت حق درد دل می کند، می گوید: یک نظر در کار این ویرانه کن دشمن خود را برون زین خانه کن (۴)

من که هر چه داد می کشم، ناله، شکوه و گریه می کنم، نمی توانم. این کار، کار توست که صاحبخانه هستی، بیا خانه ات را از دشمن بگیر. ای صاحب خانه! آخرین دیوارهای خانه تو دارد خراب می شود، دیگر چیزی از آن نمی ماند، بیا او را بیرون کن و خودت دوباره این خانه را بنایی کن.

ارزش دل در پیشگاه خدا

چه روایت عجیبی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:

ص: ۳۹

۱-۱ - بحار الأنوار: ۵۵/۳۹، باب ۴؛ «كَمَا رُوِيَ أَنَّ قَلْبَ الْمُؤْمِنِ عَرْشُ الرَّحْمَنِ وَ رُوِيَ أَيْضًا فِي الْحَدِيثِ الْقُدْسِيِّ لَمْ يَسْجُنِي سَمَائِي وَ لَأَرْضِي وَ وَسِعَنِي قَلْبُ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ.»

۲-۲ - بحار الأنوار: ۶۷/۲۵، باب ۴۳، ذیل حدیث ۲۷؛ وَ قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْقَلْبُ حَرَمُ اللَّهِ فَلَا تُسْكِنُ حَرَمَ اللَّهِ غَيْرَ اللَّهِ.»

۳-۳ - ملا احمد نراقی.

۴-۴ - ملا احمد نراقی.

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَنْظُرُ إِلَى صُورِكُمْ وَاعْمَالِكُمْ»

خدا به صورت، اموال و حتی اعمال شما نگاه نمی کند، بلکه

«إِنَّمَا يَنْظُرُ إِلَى قُلُوبِكُمْ» (۱) خدا متوجه دل شما است که در چه حالی است. این دل است که سحر شما را بیدار می کند که گوشه خلوتی بگیرید و با صاحب دل مناجات کنید. این دل است که چون رقت دارد، اشک شما را جاری می کند و با این دل است که شما خدا، عبادت، نماز، روزه، پیغمبر صلی الله علیه و آله و آخرت را می خواهید. اگر دل گم شود، دیگر چیزی از این ها را نمی خواهد.

حضرت یعقوب علیه السلام چهل سال به دنبال محبوبش گشت و پیدا کرد. ولی پیدا کردن دل، چهل سال نه، چهار سال نیز لازم ندارد، بلکه شما چهل روز به دنبال دل خود بگرد، آن را پیدا می کنی.

غارتگر دل نیز خیلی زیاد است، اما «إِذَا نَزَلَ الْحَقُّ فِيهِ» خدا وارد این دل شود، پیدا می شود، چگونه؟ گفت: «إِذَا رَتَحَلَّ مَا دُونَ اللَّهِ عَنْهُ» غیر خدا باید بار سفر ببندد و برود تا انسان به حقیقت خدا برگردد.

ص: ۴۰

۱ - ۱ - بحار الأنوار: ۶۷/۲۴۸، باب ۵۴، ذیل حدیث ۲۱؛ «وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِنَّ اللَّهَ لَمَّا يَنْظُرُ إِلَى صُورِكُمْ وَاعْمَالِكُمْ وَ إِنَّمَا يَنْظُرُ إِلَى قُلُوبِكُمْ.» و نیز در غرر الحکم و درر الکلم: ۶۷، حدیث ۹۰۶ و ۹۰۷ - قُلُوبُ الْعِبَادِ الطَّاهِرَةِ مَوَاضِعُ نَظَرِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ فَمَنْ طَهَّرَ قَلْبَهُ نَظَرَ إِلَيْهِ. - لِيُخْشِعَ لِلَّهِ سُبْحَانَهُ قَلْبَكَ فَمَنْ خَشَعَ قَلْبُهُ خَشَعَتْ جَمِيعُ جَوَارِحِهِ. و نیز حدیث ۸۹۴ و ۸۹۵ - لَا يَصْدُرُ عَنِ الْقَلْبِ السَّلِيمِ إِلَّا الْمَعْنَى الْمُسْتَقِيمُ. - إِذَا أَحَبَّ اللَّهُ سُبْحَانَهُ عَبْدًا رَزَقَهُ قَلْبًا سَلِيمًا وَ خُلُقًا قَوِيمًا.

شناخت دشمن دل، مقدمه مبارزه

بعد گفت: «متی ارتحل مادون الله عنه»؟ چه وقت مادون خدا این خانه را رها می کند و می رود؟ گفت: «اذا عرف ان مادون الله عدوه و حجابہ عنه» باید بفهمد که مادون خدا، دشمن و حجاب بین او و پروردگار است. به قدری این فهمیدن ارزش دارد که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«تفکر ساعه خیر من عبادہ ستین سنه» (۱) اما حضرت یوسف علیه السلام چه شد که این خواب را دید؟ چون دل او نزد خودش بود. در آن دل نیز خدا بود:

«الَّذِينَ آمَنُوا وَ كَانُوا يَتَّقُونَ» (۲)

با آن جمال زیبا نه مغرور شد، نه به کسی فخر فروخت، نه میتی داشت و نه به گناهی آلوده شد. باید به او بشارت دهند.

استفاده پیامبر صلی الله علیه و آله از داستان حضرت یوسف علیه السلام

اصل داستان از بیدار شدن یوسف شروع می شود. آیه خیلی عجیبی است.

«إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ

ص: ۴۱

۱- ۱) - بحار الأنوار: ۶۶/۲۹۲، باب ۳۷ و نیز در الکافی: ۲/۵۵، باب تفکر، حدیث ۳ - ۴؛ «أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ إِذْمَانُ التَّفَكُّرِ فِي اللَّهِ وَ فِي قُدْرَتِهِ.» «مُعَمَّرُ بْنُ خَلَادٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ لَيْسَ الْعِبَادَةُ كَثْرَةَ الصَّلَاةِ وَ الصَّوْمِ إِنَّمَا الْعِبَادَةُ التَّفَكُّرُ فِي أَمْرِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ.»

۲- ۲) - یونس (۱۰): ۶۳؛ «آنان که ایمان آورده اند و همواره پرهیزکاری دارند.»

ترکیب آیه خیلی عجیب است. خود ترکیب ما را به نکات ارزنده آیه هدایت می کند.

اما نکته اول: «اذ» یعنی چه؟ یعنی حبیب من! پیغمبر من! با همه علم، عظمت، معنویت و توان ارزشی که داری، با توجه به این که از همه انبیا، ملائکه، جن و انس افضل هستی، یاد و توجه کن این داستانی که اتفاق افتاده و خودم نیز در این جریان حاضر بودم؛ یعنی این حادثه در تاریخ گم شده است:

«وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ» (۲)

تو نیز از این حادثه هیچ اطلاعی نداری. این داستان گم شده را که خودم در همه جریانش حضور داشتم، برای تو بگویم و تو نیز به این داستان دقیق توجه کن؛ چون برای شخص تو نیز منفعت دارد. این یک نکته است.

یعنی به قدری این داستان ملکوتی و معنوی بار ارزشی دارد که برای پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله نیز مفید است. این گونه نیست که اگر من برای تو بیان کنم، به تو سود و میوه ای از این شجره طیبه نرسد، بلکه به وجود مقدس تو نیز نصیب خواهد رسید.

رفاقت و اعتماد پدر و فرزند به یکدیگر [۱]

رفاقت و اعتماد پدر و فرزند به یکدیگر (۳)

ص: ۴۲

۱- ۱) - یوسف (۱۲): ۴؛ «[یاد کن] آن گاه که یوسف به پدرش گفت: پدرم! من در خواب دیدم یازده ستاره و خورشید و ماه برایم سجده کردند!»

۲- ۲) - یوسف (۱۲): ۳؛ «و تو یقیناً پیش از آن از بی خبران [نسبت به این بهترین داستان] بودی.»

۳- ۳) - وسائل الشیعه: ۲۱/۳۸۹، باب ۲۲، حدیث ۲۷۳۷۷؛ وصیته صلی الله علیه و آله لعلى علیه السلام: «یا علی: حقّ الولد علی والده أن یحسّن اسمه و أدبه و یضعه موضعا صالحا. و حقّ الوالد علی ولده أن لا یسمّیه بإسمه، و لا یمشی بین یدیه، و لا یجلس أمامه، و لا یدخل معه الحمّام. یا علی: لعن الله والدين حملا ولدهما ما یلزم الولد لهما من عقوقهما.» عوالی اللالی: ۱/۲۵۴، حدیث ۱۱؛ «عن النبی صلی الله علیه و آله: اکرمو اولادکم و احسنوا آدابهم.» بحار الأنوار: ۷۱/۸۰، باب ۲، ذیل حدیث ۸۳؛ «و قال صلی الله علیه و آله إذا نظّر الوالد إلی ولده فسرّه کان للوالد عتق نسیمه قیل یا رسول الله و إن نظّر ثلاثمائه و ستین نظره قال الله تعالی اکبر.» وسائل الشیعه: ۲۱/۴۸۵، باب ۸۹، حدیث ۲۷۶۵۶؛ «و قال صلی الله علیه و آله اکبروا من قبله اولادکم فإنّ لکم بكلّ قبله درجه فی الجنّه مسیره خمسائه عام.»

نکته دوم:

« إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ » (۱)

حضرت یوسف علیه السلام پدر را در نقطه ای از مهربانی، لطف، محبت، عنایت و رفاقت و اتصال به فرزند دید که فضا را برای خودش آزاد مشاهده کرد و درد دل، واقعه ها و پیشامدهای زندگی خود را راحت برای او بگوید.

وای بر آن پدرانی که با فرزندان خود غریبه هستند و وای بر آن فرزندانی که نتوانند با پدر خود حرف بزنند. حضرت یوسف علیه السلام فضا را کاملاً آماده دید که حرفهایش را راحت بزند و از تجربیات پنجاه ساله پدر عالم، آگاه و بصیرش در زندگی استفاده کند.

آیه می خواهد بگوید: ای خانواده ها! پدران! مادران! با فرزندان خود رفیق، یکی و وصل باشید. رابطه صمیمی داشته باشید. او اگر نتواند با شما ارتباط برقرار کند، به خاطر نیازش بالاجبار می رود و با بیگانه ارتباط می گیرد و در این ارتباط با بیگانه، خدا می داند که چه بلاهایی بر سرش می آید.

حضرت یوسف علیه السلام پدر را نسبت به خودش خیلی نرم، لین، خوش اخلاق،

ص: ۴۳

۱-۱ - یوسف (۱۲): ۴؛ «[یاد کن] آن گاه که یوسف به پدرش گفت.»

آرام، گوش به حرف، دلسوز و گوش به زنگ دید. درک او این بود که با این پدر خیلی خوب می شود حرف زد.

اعتقاد به خواب پاک و صادق

نکته سوم: خواب ایشان است که در ابتدای سخن بیان شد. چرا بچه ای با این سن کم، این حقایق عظیم را در خواب دید؟ ایمان و تقوا او را کمک کرد. عرض کرد:

«يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ» (۱)

پدر! من یازده ستاره را دیدم. چرا دوبار گفت: «رأیت»؟

نکته دیگر این آیه این است که حضرت یوسف علیه السلام به خاطر ایمان و تقوا، صد در صد اعتماد داشت که این خواب، خوابی الهی است.

خوش به حال مردمی که به حقیقت شک ندارند؛ به خدا، قیامت، انبیا و اولیا.

این که دوبار می گوید: «رأیت» یعنی پدر! به این خوابم اعتقاد ایمانی و تقوایی دارم.

خوبان به خواب اعتقاد صد در صد دارند که این خواب، پیوندی الهی است.

اعتماد به افراد بصیر

چیزی هست که من نمی دانم، باید برای شما بگویم، چرا؟ چون شما بینا و بصیر هستید. آیه می گوید: جوان ها! در تمام برنامه های خود، به شخص بینا و بصیر مراجعه کنید. او برای شما کار می کند. این نیز نکته ای است که زندگی شما از شخص آگاه و بینا خالی نباشد.

حضرت عبدالعظیم به خدمت امام هادی علیه السلام آمد. امام یعنی بصیرترین

ص: ۴۴

۱-۱) - یوسف (۱۲): ۴؛ «پدرم! من در خواب دیدم یازده ستاره و خورشید و ماه برایم سجده کردند!»

و آگاه ترین. عرض کرد: یابن رسول الله! من دینم را برای شما عرض می کنم، شما ببینید که آیا درست است یا نه؟ چون درست و نادرست را شما تشخیص می دهید.

چرا؟ چون یک وقت ما به دینی دیندار نباشیم که در قیامت به خاطر همین دین به جهنم برویم. حضرت فرمودند: بگو؟ حضرت عبدالعظیم نیز گفت. یعنی رهبرش را به گونه ای دید که خیلی راحت می تواند با او حرف بزند. می دانست که این رهبر الهی تمام حرف ها را گوش می دهد، درست ها را امضا و اشتباهات را علاج می کند.

این کار رهبران الهی است.

امام علیه السلام سکوت کرد. حضرت عبدالعظیم بیان کردند. وقتی تمام شد، عرض کرد: یابن رسول الله! نظر شما چیست؟ فرمودند: دینی که تو داری، دین من و همه پدران من است. (۱)

ص: ۴۵

۱ - ۱) - کمال الدین و تمام النعمه: ۲/۳۸۰؛ «عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ قَالَ دَخَلْتُ عَلَى سَيِّدِي عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلَمَّا بَصُرَ بِِي قَامَ لِي مَرْحَبًا بِحُكِّ يَا أَبَا الْقَاسِمِ أَنْتَ وَوَلَيْنَا حَقًّا قَالَ فَقُلْتُ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَعْرِضَ عَلَيْكَ دِينِي فَإِنْ كَانَ مَرْضِيًّا ثَبْتُ عَلَيْهِ حَتَّى أَلْقَى اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فَقَالَ هَاتِي يَا أَبَا الْقَاسِمِ فَقُلْتُ إِنِّي أَقُولُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَاحِدٌ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ خَارِجٌ عَنِ الْحَدِيثِ حَدِّ الْإِبْطَالِ وَحَدِّ التَّشْبِيهِ وَإِنَّهُ لَيْسَ بِجِسْمٍ وَلا صُورَةٍ وَلا عَرَضٍ وَلا جَوْهَرٍ بَلْ هُوَ مُجَسَّمُ الْأَجْسَامِ وَ مَصَوَّرُ الصُّوَرِ وَ خَالِقُ الْأَعْرَاضِ وَ الْجَوَاهِرِ وَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ وَ مَالِكُهُ وَ جَاعِلُهُ وَ مُحَدِّثُهُ وَ إِنَّ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ خَاتَمُ النَّبِيِّينَ فَلَا نَبِيَّ بَعْدَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ إِنَّ شَرِيْعَتَهُ خَاتَمَةُ الشَّرَائِعِ فَلَا شَرِيْعَةَ بَعْدَهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ أَقُولُ إِنَّ الْإِمَامَ وَ الْخَلِيفَةَ وَ وَلِيَّ الْأَمْرِ بَعْدَهُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ثُمَّ الْحَسَنُ ثُمَّ الْحُسَيْنُ ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ ثُمَّ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ ثُمَّ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ ثُمَّ أَنْتَ يَا مَوْلَايَ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ مِنْ بَعْدِي الْحَسَنُ ابْنِي فَكَيْفَ لِلنَّاسِ بِالْخَلْفِ مِنْ بَعْدِهِ قَالَ فَقُلْتُ وَ كَيْفَ ذَاكَ يَا مَوْلَايَ قَالَ لِأَنَّهُ لَا يَرَى شَخْصَهُ وَ لَا يَحِلُّ ذِكْرُهُ بِاسْمِهِ حَتَّى يَخْرُجَ فَيَمْلَأَ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عِدْلًا كَمَا مَلَأْتُ حَيُّورًا وَ ظُلْمًا قَالِ فَقُلْتُ أَفَرَرْتُ وَ أَقُولُ إِنَّ وَلِيَّهُمْ وَلِيُّ اللَّهِ وَ عِيدُوهُمْ عِيدُ اللَّهِ وَ طَاعَتُهُمْ طَاعَةُ اللَّهِ وَ مَعْصِيَتُهُمْ مَعْصِيَةُ اللَّهِ وَ أَقُولُ إِنَّ الْمِعْرَاجَ حَقٌّ وَ الْمَسْأَلَةَ فِي الْقَبْرِ حَقٌّ وَ إِنَّ الْجَنَّةَ حَقٌّ وَ النَّارَ حَقٌّ وَ الصِّرَاطَ حَقٌّ وَ الْمِيزَانَ حَقٌّ وَ إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَ إِنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ وَ أَقُولُ إِنَّ الْفَرَائِضَ الْوَاجِبَةَ بَعْدَ الْوَلَايَةِ الصَّلَاةَ وَ الزَّكَاةَ وَ الصَّوْمَ وَ الْحِجُّجَ وَ الْجِهَادَ وَ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا أَبَا الْقَاسِمِ هَذَا وَ اللَّهُ دِينُ اللَّهِ الَّذِي ارْتَضَاهُ لِعِبَادِهِ فَاتَّبْتُ عَلَيْهِ بَتَّبَكَ اللَّهُ بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ.»

نکته دیگر این که «هم»؛ ضمیر جمع مذکر در «رَأَيْتُهُمْ»، و «سَاجِدِينَ» نیز جمع مذکر است، نشان می دهد که سجده (۱) این یازده ستاره، خورشید و ماه نیز سجده با شعور بوده است؛ چون ضمائر جمع مذکر مخصوص «ذوی العقول» است؛ یعنی این سجده با کمال آگاهی، به جا، به حق و درست بوده است.

ارزش دهی توبه به توبه کننده [۱]

ارزش دهی توبه به توبه کننده (۲)

ص: ۴۶

۱- ۱) - الکافی: ۱/۴۴۲، حدیث ۱۱؛ «أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ كَانَ فِي رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ثَلَاثَةٌ لَمْ تَكُنْ فِي أَحَدٍ غَيْرِهِ لَمْ يَكُنْ لَهُ فِئَةٌ وَكَانَ لَأَيُّمٍ فِي طَرِيقٍ فَيَمُرُّ فِيهِ بَعِيدَ يَوْمَيْنِ أَوْ ثَلَاثَةٍ إِلَّا عَرِفَ أَنَّهُ قَدْ مَرَّ فِيهِ لِطَيْبٍ عَرَفَهُ وَكَانَ لَأَيُّمٍ بِحَجْرٍ وَ لَأَبَشَجْرٍ إِلَّا سَجَدَ لَهُ.» بحار الأنوار: ۱۱/۹۳۱؛ [تحف العقول] عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الثَّالِثِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّ السُّجُودَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ لِأَدَمَ لَمْ يَكُنْ لِأَدَمَ وَ إِنَّمَا كَانَ ذَلِكَ طَاعَةً لِلَّهِ وَ مَحَبَّةً مِنْهُمْ لِأَدَمَ.»

۲- ۲) - وسائل الشیعه: ۷۳/۱۶ - ۷۵، باب ۸۶، حدیث ۲۱۰۱۴؛ «أَبِي عُبَيْدَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَشَدُّ فَرَحًا بِتُوبَةِ عَبْدِهِ مِنْ رَجُلٍ أَضَلَّ رَاحِلَتَهُ وَ زَادَهُ فِي لَيْلِهِ ظُلْمَاءَ فَوَجَدَهَا فَاللَّهُ أَشَدُّ فَرَحًا بِتُوبَةِ عَبْدِهِ مِنْ ذَلِكَ الرَّجُلِ بِرَاحِلَتِهِ حِينَ وَجَدَهَا.» و حدیث ۲۱۰۲۱؛ «وَفِي عُيُونِ الْأَخْبَارِ عَنِ الرَّضَا عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَثَلُ الْمُؤْمِنِ عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى كَمَثَلِ مَلِكٍ مُقَرَّبٍ وَإِنَّ الْمُؤْمِنَ عِنْدَ اللَّهِ لَمَأْظُمٌ مِنْ ذَلِكَ وَ لَيْسَ شَيْءٌ أَحَبَّ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى مِنْ مُؤْمِنٍ تَائِبٍ وَ مُؤْمِنَةٍ تَائِبَةٍ.» و حدیث ۲۱۰۲۲؛ «عَنْ دَارِمِ بْنِ قَبِيصَةَ عَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ التَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لَمْ يَذَنْبْ لَهُ.»

نکته دیگر این که: حضرت یوسف علیه السلام در بیداری ذات برادران را تاریک، ستمگر و ظالم می دید، که حتی تصمیم به قتل حضرت یوسف علیه السلام گرفته بودند. اما در خواب دید که به صورت ستارگان درخشانند، خدا می خواهد بگوید: وقتی در خانه من توبه کنید، مانند ستارگان درخشانده می شوید. در بیداری، بدن های تاریک شده با عمل فاسد را می دید، اما در خواب - نسبت به آینده - یازده ستاره نورانی.

این مقام توبه است.

بخشی از تعبیر خواب حضرت یوسف علیه السلام

امام باقر علیه السلام می فرمایند: اما خورشید، مادر حضرت یوسف علیه السلام یعنی راحیل (۱) بود؛ یعنی ای مردم! مادر در زندگی، خورشید شماست. شما زمین هستید، بدون

ص: ۴۷

۱- ۱) - النور المبین فی قصص الأنبياء و المرسلین: ۱۸۲ الباب التاسع؛ «ورد من أن أمه أي أم يوسف قد كانت ماتت في نفاسها بنيامين فتزوج يعقوب أختها. وقيل يريد أباه و أمه و كانا حيين عن ابن إسحاق و الجبائي. وقيل إن راحيل أمه نشرت من قبرها حتى سجدت له تحقيقاً للرؤيا عن الحسن.» داستان پیامبران یا قصه های قرآن از آدم تا خاتم: ۳۰۴ بخش دهم؛ «(ثعلبی) در عراش گوید: مادر بنیامین در روزی که آنها به دربار یوسف رسیدند از دنیا رفته بود. بنا بر این آن دسته از روایاتی که اشعار دارد پدر و مادر یوسف از کنعان به مصر درآمدند را باید به پدر و خاله او تأویل و تفسیر نمود چرا که در عرف رایج میان عربها خاله را (ام) و مادر می خوانند و مرحوم «طبرسی» عقیده دارد که یعقوب بعد از وفات راحیل خواهر او را به ازدواج خویش درآورد. بعضی نیز مانند اسحاق و جبائی عقیده دارند که پدر و مادر یوسف در زمان حکمفرمایی او بر مصر در قید حیات بودند. گروهی نیز معتقدند که راحیل بخاطر تحقق رؤیای صادقانه یوسف از قبر سر برآورد تا در مقابل فرزندش به نشانه تحیت و به پاس شکرگزاری از خداوند به سجده درافتد.»

شیر، حالات، گریه ها و ایمان مادر، شما هیچ چیزی نمی شوید.

مادر این بچه مانند خورشید بود که بچه، حضرت یوسف علیه السلام شد. مادری با شیر، نیت، اراده و عبادت پاک و با خلوص، همسر پیغمبر و مادری که تا زمان آمدن به مصر نیز زنده بود، برخلاف حرف تورات که می گوید: آن موقع ایشان مرده بود.

قمر نیز حضرت یعقوب علیه السلام بود. اهل دل حرف جالبی نیز اینجا دارند که تمام جریان حضرت یوسف علیه السلام در مجموع، در وجود خود ما نیز هست. حال چه کسی حضرت یوسف علیه السلام این وجود است، چه کسی راحیل، چه کسی حضرت یعقوب علیه السلام و چه کسانی یازده برادر؟ آن را انشاء الله در مبحث بعد می گویم. [\(۱\)](#)والسلام علیکم و رحمہ اللہ و برکاته

ص: ۴۸

۱-۱) - بحار الأنوار: ۱۲/۲۱۷، باب ۹، قصص یعقوب و یوسف.

درس گرفتن از داستان حضرت یوسف علیه السلام

۲

تهران، حسینیه همدانی ها

رمضان ۱۳۷۳

ص: ۵۰

الحمد لله رب العالمين و صَلَّى اللهُ على جميع الانبياء والمرسلين

و صَلَّى على محمد و آله الطاهرين.

استوارترین نکات تربیتی و عظیم ترین مسائل پندآموز، در سوره مبارکه یوسف مطرح است. خداوند متعال با این که داستان های حقیقی فراوانی را در قرآن مجید بیان فرموده است، ولی از این داستان به « أَحْسَنَ الْقَصَصِ » تعبیر کرده است.

در پایان داستان می فرماید:

« لَقَدْ كَانَ فِي قَصصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ » (۱)

این داستان و چهره هایی که در این سوره مطرح هستند، پند مهمی برای خردمندان است؛ یعنی به قدری این داستان عظمت دارد که روی حرف من در این داستان با صاحبان مغز، عقل و خرد است و می خواهم عقل شما را رشد داده، آن را به بلوغ برسانم و به نورافکن عظیمی برای شما تبدیل کنم که تا قیامت مسیر زندگی شما را روشن کند.

داستان را از خواب حضرت یوسف علیه السلام شروع می کند. خوابی که خیلی خلاصه در یک آیه مطرح است، ولی همراه با نکات بسیار آموزنده. آیه شریفه حاوی پنج

ص: ۵۱

نکته اعتقادی، تربیتی و عرفانی است.

نکته اول: هدایت از طریق خواب

این گونه خواب ها برای پاکان عالم است که به تعبیر سوره مبارکه یونس (۱): بشارتی از جانب پروردگار برای آنان است. خدا آینده پاکان را در عالم خواب، مانند عالم بیداری، به آنان نشان می دهد و با این گونه خواب ها، قلب آنها را در حالتی قرار می دهد که با صبر، استقامت، مقاومت و پایداری راه خدایی را طی کنند و از طریق ایمان نیز به آنها یقین می دهد که به آنچه که به شما نشان داده شده، خواهید رسید.

در کار و اراده خدا، هیچ خللی وجود ندارد. وقتی برای بندگان پاکش تصمیم می گیرد، تصمیم عالمانه، حکیمانه، عادلانه و عاشقانه است و آن تصمیم را تحقق می دهد، ولی آن کسی که مورد نظر حضرت حق است، می داند که برای رسیدن به آن مقصد اعلا، باید سلسله ابتلائاتی را تحمل کند و از کوره در نرود، خسته نشود و لب به شکایت باز نکند.

نکته دوم: آمادگی برای تحمل درد و رنج روزگار

چنانچه در بعضی از کتاب ها آمده است: وقتی خوابش را برای پدر گفت، با این که خواب، خواب مثبت، عالی و نشان دهنده درجات آینده حضرت یوسف علیه السلام بود، ولی حضرت یعقوب علیه السلام آه کشید و به فرزندش گفت: برای رسیدن به آن چه که به تو ارائه داده اند، ناچاری که بار سنگینی از ابتلائات و آزمایش های حضرت حق را

ص: ۵۲

۱- ۱) «لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» «یونس: ۶۴» «أَكَانَ لِلنَّاسِ عَجَبًا أَنْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ رَجُلٍ مِنْهُمْ أَنْ أَنْذِرِ النَّاسَ وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمٌ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ قَالَ الْكَافِرُونَ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ مُّبِينٌ» «یونس: ۲»

تحمل کنی. (۱) خود این حرف نیز به پدرها یاد می دهد که فرزندان را برای آزمایش های الهی، آمادگی روحی بدهند و به آنها یاد دهند که خوشی، رفاه و آرامش، همیشگی و دائمی نیست و همواره جاده زندگی سختی، ابتلا، آزمایش و مصیبت دارد.

همچنین در مسیر زندگی، انسان حسود، کینه دار، دشمن و افراد هرزه زیاد است، ولی فرزندان! بیدار باشید که این امور مانع از حرکات شما برای مقاماتی که در علم خدا برای شما قرار داده شده است، نباشد.

نکته سوم: بهترین رابطه پدر و فرزندی

بعد از این که حضرت یعقوب علیه السلام خواب را شنید، به فرزندش هشدار داد. البته این فرزند نیز فرزندی بود که به بصیرت، نبوت، علم و آگاهی پدر، اطمینان کامل داشت و واقعاً این پدر را برای خود، مربی حقیقی می دانست. علاوه بر این که احساس رابطه فرزندی و پدری داشت، قوی تر از آن، احساس رابطه شاگردی و معلمی داشت که اگر پدران بتوانند چنین موقعیتی در خانه برای خودشان به وجود بیاورند که این دو احساس در فرزندشان کار کند؛ هم احساس فرزندی و پدری و هم احساس استادی و شاگردی که برای آنان زنده بماند و قطع نشود. (۲)

ص: ۵۳

۱-۱) - الکافی: ۲/۹۲، حدیث ۱۷ - ۱۸؛ «أَبِي حَمَزَةَ الثُّمَالِيِّ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنِ ابْتُلِيَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ بِبَلَاءٍ فَصَبَرَ عَلَيْهِ كَانَ لَهُ مِثْلُ أَجْرِ أَلْفِ شَهِيدٍ سَمَاعَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَنْعَمَ عَلَيَّ قَوْمٍ فَلَمْ يَشْكُرُوا فَصَارَتْ عَلَيْهِمْ وَبَالًا وَابْتُلِيَ قَوْمًا بِالْمَصِيئَةِ ابْتِغَاءً لِيُصْبِرُوا فَصَبَرُوا فَصَارَتْ عَلَيْهِمْ نِعْمَةٌ.» و نیز در بحار الأنوار: ۵۳/۶۸، حدیث ۲۸؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قِيلَ لَهُ مَنْ أَكْرَمُ الْخَلْقِ عَلَى اللَّهِ قَالَ مَنْ إِذَا أُعْطِيَ شَكَرَ وَإِذَا ابْتُلِيَ صَبَرَ.»

۲-۲) - جامع الأخبار: ۱۰۶، الفصل الثانی و ستون فی الاولاد؛ «روى عن النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أَنَّهُ نَظَرَ إِلَى بَعْضِ الْأَطْفَالِ فَقَالَ: وَيْلٌ لِأَوْلَادِ آخِرِ الزَّمَانِ مِنْ آبَائِهِمْ! فَقِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ مِنْ آبَائِهِمُ الْمُشْرِكِينَ؟ فَقَالَ لَا، مِنْ آبَائِهِمُ الْمُؤْمِنِينَ لَا يَعْلَمُونَهِمْ شَيْئًا مِنَ الْفَرَائِضِ وَ إِذَا تَعَلَّمُوا أَوْلَادَهُمْ مِنْعُوهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُمْ بَعْرَضِ يَسِيرٍ مِنَ الدُّنْيَا فَأَنَا مِنْهُمْ بَرِيءٌ وَ هُمْ مِنِّي بَرَاءٌ.» مكارم الاخلاق: ۲۲۰؛ «عَنْ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نَظَرَ إِلَى رَجُلٍ لَهُ ابْنَانِ فَقِيلَ أَحَدُهُمَا وَ تَرَكَ الْآخَرَ. فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَهَلَّا سَاوَيْتَ بَيْنَهُمَا؟ - وَ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اْعْدَلُوا بَيْنَ أَوْلَادِكُمْ فِي السَّرِّ كَمَا تَحِبُّونَ أَنْ يَعْدِلُوا بَيْنَكُمْ فِي الْبَرِّ.»

بچه ها به این نقطه نرسند که پدر ما، پدر نیست، مگر برای ما چه کار کرده است؟ یا بگویند: از پدر خوشمان نمی آید و نمی خواهیم که او را ببینیم و نسبت به پدر بی تفاوت باشند و او را دشمن خود بدانند، ولی حضرت یعقوب علیه السلام در این خانه کاری کرده بود که نه تنها در حضرت یوسف علیه السلام، بلکه در بقیه فرزندان نیز، هم رابطه پدر و فرزندی زنده بود و هم رابطه شاگردی و معلّمی، البته این رابطه در حضرت یوسف علیه السلام خیلی زنده تر بود. علتش این بود که حضرت یوسف علیه السلام از اول در راه زندگی با بینایی قدم گذاشت و اجازه نداد که بین او و این حقیقت حجابی پدید بیاید.

نکته چهارم: امکان پاکی در سنین کم

اشاره

خواب را به این گونه پاکان ارائه می دهند. حضرت یوسف علیه السلام خیلی پاک بود، تا جایی که پروردگار در قرآن از او به «صدیق» تعبیر کرده است. البته اگر شما این سوره را دقت کنید، نزدیک به بیست مقام معنوی را برای حضرت یوسف علیه السلام در سن ده سالگی بیان می کند. البته امیرالمؤمنین علیه السلام نیز روز بعثت پیامبر سیزده ساله بودند. (۱)

ص: ۵۴

۱-۱) - الفصول المختاره: ۲۷۸ - ۲۷۳؛ «ابن عَائِشَةَ مِنْ طَرِيقِ أَحْمَدَ بْنِ زَكَرِيَّا قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ بُعِثَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ابْنُ عَشْرٍ سِنِينَ وَ قُتِلَ عَلِيٌّ وَ لَهُ ثَلَاثٌ وَ سِتُونَ سَنَةً.» «وَ رَوَى قَتَادَةُ عَنِ الْحَسَنِ وَ غَيْرِهِ قَالَ كَانَ أَوَّلُ مَنْ آمَنَ عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَ هُوَ ابْنُ خَمْسِ عَشْرَةَ سَنَةً أَوْ سِتِّ عَشْرَةَ.»

همه روایات نوشته اند (۱): اولین کس از زنان که به پیغمبر صلی الله علیه و آله ایمان آورد، (۲) حضرت خدیجه علیها السلام بود و از مردان امیرالمؤمنین علیه السلام - با این که بچه سیزده ساله را مرد نمی گویند و نوجوان می گویند - ولی امیرالمؤمنین علیه السلام در آن سن، رجل کامل بود.

رجل کامل چه کسی است؟ کسی که عقلش به بلوغ رسیده باشد، نه شهوتش.

خیلی ها شصت سال دارند، ولی هنوز بالغ فکری نیستند و فقط در شهوت بالغ شده اند و راه همان شهوت و شکم را طی کردند و می خواهند خوش بگذرانند.

شصت یا هفتاد سال دارند، ولی اسلام آنها را بالغ نمی داند؛ چون استطاعتی که در اسلام مطرح است، استطاعت عقلی است. اولین مردی که به پیغمبر صلی الله علیه و آله ایمان آورد، حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام بود. بچه نبود.

ص: ۵۵

۱- ۱) - تفسیر القمی: ۱/۳۷۸، میلاد النبی الأعظم صلی الله علیه و آله.

۲- ۲) - بحار الأنوار: ۱۶/۱، باب ۵، حدیث ۲؛ «ابن عَبَّاسٍ يَقُولُ أَوَّلُ مَنْ آمَنَ بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنَ الرِّجَالِ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ مِنَ النِّسَاءِ خَدِيجَةُ عَلَيْهِ السَّلَامُ.» الفصول المختاره: ۲۶۶؛ «مِنْ طَرِيقِ سَيِّدِ عَمِيرِ بْنِ أَبِي عَرُوبَةَ قَالَ سَمِعْتُ قَتَادَةَ يَقُولُ أَوَّلُ مَنْ صَدَّقَ مِنَ الرِّجَالِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ.» الفصول المختاره: ۲۷۸؛ «وَقَوْلُهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَقَدْ صَدَّقَتِ الْمَلَائِكَةُ عَلِيًّا وَ عَلِيًّا عَلِيُّ سَبْعِ سِنِينَ وَ ذَلِكَ أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ أَحَدٌ مِنَ الرِّجَالِ يُصَلِّي غَيْرِي وَ غَيْرِهِ.» بحار الأنوار: ۳۸/۲۴۳، باب ۶۵؛ «وَ مِنَ الْمُسَنَدِ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ أَوَّلُ مَنْ صَلَّى مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بَعْدَ خَدِيجَةَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ قَالَ مَرَّةً أُسَلِّمُ.»

بحث است که ایمان طفل سیزده ساله قبول است یا نه؟ دلایل زیادی را اقامه می کنند که قبول است؛ یکی این که حضرت یحیی پنج ساله بود که به مقام نبوت نایل شد:

« وَ آتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا » (۱)

«صبی» یعنی بچه. بچه پنج ساله به قدری لیاقت عقلی داشت که ما مقام نبوت را به او مرحمت کردیم. (۲) یا به قدری رشد عقلی حضرت عیسی علیه السلام بالا بود که تا به دنیا آمد، به یهودیان فلسطین فرمود:

« إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَ جَعَلَنِي نَبِيًّا » (۳)

ص: ۵۶

۱-۱ - مریم (۱۹) : ۱۲؛ «و به او در حالی که کودک بود، حکمت دادیم.»

۲-۲ - الکافی: ۱/۳۸۳، حدیث ۷-۸ حدیث ۷؛ «عَلِيُّ بْنُ أَسْبَاطٍ قَالَ رَأَيْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَدْ خَرَجَ عَلَيَّ فَأَخَذْتُ النَّظَرَ إِلَيْهِ وَ جَعَلْتُ أَنْظُرُ إِلَى رَأْسِهِ وَ رِجْلَيْهِ لِأَصِفَ قَامَتَهُ لِأَصِيحَابِنَا بِمَضْرُوبَيْنَا أَنَا كَذَلِكَ حَتَّى قَعَدَ فَقَالَ يَا عَلِيُّ إِنَّ اللَّهَ احْتَجَّ فِي الْإِمَامَةِ بِمِثْلِ مَا احْتَجَّ بِهِ فِي النَّبُوَّةِ فَقَالَ وَ (آتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ بَلَغَ أَرْبَعِينَ سِنِيهِ) فَقَدْ يَجُوزُ أَنْ يُؤْتَى الْحِكْمَةَ وَ هُوَ صَبِيٌّ وَ يَجُوزُ أَنْ يُؤْتَاهَا وَ هُوَ ابْنُ أَرْبَعِينَ سَنَةً. » حدیث ۸؛ «قَالَ عَلِيُّ بْنُ حَسَّانَ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا سَيِّدِي إِنَّ النَّاسَ يُنْكِرُونَ عَلَيْكَ حَدَاثَةَ سِنِكَ فَقَالَ وَ مَا يُنْكِرُونَ مِنْ ذَلِكَ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ لَقَدْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِنَبِيِّهِ ص (قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَ مِنَ اتَّبَعَنِي) فَوَاللَّهِ مَا تَبِعَهُ إِلَّا عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ لَهُ تِسْعُ سِنِينَ وَ أَنَا ابْنُ تِسْعِ سِنِينَ.»

۳-۳ - مریم (۱۹) : ۳۰؛ «نوزاد [از میان گهواره] گفت: بی تردید من بنده خدایم، به من کتاب عطا کرده و مرا پیامبر قرار داده است.»

« جَعَلَنِي * » را با فعل ماضی ذکر کرد؛ من پیغمبر شدم و در دنیا آمدم و مرا پیغمبر قرار دادند، نه این که قرار خواهند داد. آن کسی که حضرت عیسی علیه السلام را بدون داشتن پدر، در رحم حضرت مریم علیها السلام به وجود می آورد، همانجا با او با وحی تماس می گیرد و او را به مقام نبوت انتخاب می کند.

پیغمبر صلی الله علیه و آله می فرماید:

«كنت نبياً و آدم بين الماء و الطين» (۱) خدا هنوز بنا نداشت که انسان را خلق کند، من نبی شدم. این مقامات انسان است.

نکته پنجم: بلوغ عقلی، مقدم بر بلوغ جسمی [۱]

نکته پنجم: بلوغ عقلی، مقدم بر بلوغ جسمی [۲]

حضرت یوسف علیه السلام در بلوغ عقلی بود و کسی که در بلوغ عقلی باشد، در بلوغ قلبی نیز هست؛ چون عقل و قلب دو رشته اتصال بین انسان و حضرت حق هستند.

این دو رشته، هر مقدار قوی تر باشد، گیرندگی فیوضاتش از پروردگار قوی تر خواهد بود. ای خاک ره تو خطه خاک پاک
ز تو دیده عالم پاک

ص: ۵۷

۱- ۱ - بحار الأنوار: ۱۶/۴۰۲، باب ۱۲، حدیث ۱؛ «... وَ إِن خُلِقَ آدَمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ طِينٍ فَإِنَّهُ خُلِقَ مِنَ النُّورِ قَوْلُهُ كُنْتُ نَبِيًّا وَ آدَمُ بَيْنَ الْمَاءِ وَ الطِّينِ وَ إِن كَانَ آدَمُ أَوَّلَ الْخَلْقِ فَقَدْ صَارَ مُحَمَّدٌ قَبْلَهُ قَوْلُهُ إِنَّ اللَّهَ خَلَقَنِي مِنْ نُورٍ وَ خَلَقَ ذَلِكُ النُّورِ قَبْلَ آدَمَ بِالْفِي أَلْفِ سَنَةٍ وَ إِن كَانَ آدَمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَبُو الْبَشَرِ [آدَمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَبُو الْبَشَرِ] فَمُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله سَيِّدُ النَّدْرِ... » بحار الأنوار: ۲۷۸/۱۸، باب ۲، ذیل حدیث ۳۸؛ «كُنْتُ نَبِيًّا وَ آدَمُ بَيْنَ الْمَاءِ وَ الطِّينِ أَوْ بَيْنَ الرُّوحِ وَ الْجَسَدِ.»

۲- ۲ - تفسیر العیاشی: ۱/۱۵۵، حدیث ۵۲۱؛ «عن ابن سنان قال قلت لأبي عبد الله عليه السلام متى يدفع الي الغلام ماله، قال اذا بلغ و اونس منه رشد. و لم يكن سفيهاً أو ضعيفاً.»

ای بر سرت افسر لأمرك زيب بر تو قبای لولاك (۱)

تلاش مردان خدا در رساندن انسان به مقام واقعی خود

به خدا قسم در این عالم چیزی شگفت انگیزتر از مقام انسان نیست. خدا می داند که در این خلقت چه کار کرده و چه ساخته است و چه ظرفیتی به این موجود داده است. انبیا هر وقت نگاه می کردند که مردم مقامات خود را با سنگ گناه از دست داده اند، خدا می داند که چه خون دلی می خوردند.

حرص می خوردند تا انسان را به آن مقام واقعی خود برگردانند، تا جایی که خدا به پیغمبر صلی الله علیه و آله می گوید: تو وظیفه نداری که تا سر حدّ جان دادن به دنبال هدایت بشر بدوی. تو از جانت داری مایه می گذاری؟ (۲) چون ایشان مردم گناهکار را نگاه می کرد، نفس گیر می شد که خدا این ها را چه موجود باارزشی ساخته و این ها با دست خودشان چه بلایی به سر خود درمی آورند.

می دیدند مردم دچار «نکس» شده اند، لغتی است که در قرآن آمده است و غیر از «نکث» است که به معنای «عهد شکنی» است. «نکس» یعنی به جای این که به جانب حضرت حق بروند، حرکت را برعکس کرده، با سر، به سرعت، طرف اعماق جهنم حرکت می کنند. مردم نمی فهمیدند که کجا دارند می روند، اما پیغمبر صلی الله علیه و آله می فهمیدند.

تسلیت خدا بر پیامبر صلی الله علیه و آله

چنان از غصه گلوگیر می شدند که می خواستند جان بدهند. خدا کراراً او را تسلی

ص: ۵۸

۱-۱ - غروی اصفهانی.

۲-۲ - «فَلَعَلَّكَ بِأَخْبَعِ نَفْسِكَ عَلَيَّ أَتَارِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا» «كهف: ۶»

می داد تا آخر آیه ای نازل شد که:

« إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ » (۱)

تو می خواهی همه را هدایت کنی، اما حیب من! من هدایت را اجباری و در دست تو قرار نداده ام، بلکه:

« وَ مَا عَلَيَّ الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ » (۲)

تو فقط به مردم بگو، اگر قبول کردند:

« طُوبَىٰ لَهُمْ وَ حُسْنُ مَا بَ » (۳)

و اگر قبول نکردند:

« حَسْبُهُمْ جَهَنَّمُ يَصَلُّونَهَا فَبئسَ الْمَصِيرُ » (۴)

وضع سه گانه قلب و نتایج آن

۱ – قلب دنیازده

این روایت چقدر زیباست:

« اذا وضعت القلب عند الدنيا خاب » (۵)

ص: ۵۹

۱-۱) - قصص (۲۸): ۵۶؛ «قطعاً تو نمی توانی هر که را خود دوست داری هدایت کنی، بلکه خدا هر که را بخواهد هدایت می کند؛ و او به هدایت پذیران داناتر است.»

۲-۲) - عنكبوت (۲۹): ۱۸؛ «و بر عهده پیامبر جز رساندن آشکار [پیام وحی] نیست.»

۳-۳) - رعد (۱۳): ۲۹؛ «برای آنان زندگی خوش و با سعادت و بازگشتی نیک است.»

۴-۴) - مجادله (۵۸): ۸؛ «دوزخ برای آنان کافی است، در آن وارد می شوند، و بد بازگشت گاهی است.»

۵-۵) - این جمله کلام عرفاست و لکن احادیثی در این زمینه وارد شده است: مستدرک الوسائل: ۱۲/۴۰، حدیث ۱۳۴۶۰ - ۱۳۴۶۱؛ «عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِهِ تَعَالَىٰ إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ قَالَ هُوَ الْقَلْبُ الَّذِي سَلِمَ مِنْ حُبِّ الدُّنْيَا.» «دَعَائِمُ الْأَسْلِمَامِ، عَنْهُمْ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ أَنَّهُ قَالَ مَنْ أَحَبَّ الدُّنْيَا ذَهَبَ خَوْفُ الْآخِرَةِ مِنْ قَلْبِهِ وَ مَا أَتَى اللَّهَ عَبْدًا عِلْمًا فَازْدَادَ لِلدُّنْيَا حُبًّا إِلَّا اِزْدَادَ اللَّهُ عَلَيْهِ غَضَبًا.»

زمانی که دل را فقط به دنیا سپردی و نگاه تو از طریق قلب، فقط به دنیا معطوف شد، ضرر می کنی. همین نگاه قرآن است:

« إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا » (۱)

به چنین انحراف شدید فکری دچار شدی که به تعبیر قرآن: روی زندگی خود مهر زدی که زندگی جز این زندگی دنیا نیست:

« وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ » (۲)

وقتی که می میریم، در همین دنیا می میریم و نابود می شویم و تمام می شود. اگر این گونه به دنیا دل دادید که بگویید: زندگی فقط همین دنیا، ابزار، خورد و خوراک، خواب و شهوت است، ضرر می کنی.

خودت چه کسی هستی؟ تو که فقط بدن نیستی، همه واقعیت، دل توست:

«اذا وضعت قلبك عند الدنيا خاب»

وقتی دل را در چارچوب دنیا کشیدی و نگذاشتی از این دایره و فضا بیرون برود، آن دل ضرر می کند. چه ضرری؟ اگر اینجا بیدار شدی و فهمیدی که ضرر کردی، باز مقداری قابل جبران است. اما اگر مرگ گریبان را گرفت و به آن طرف کشیدی، آنجا دیگر هیچ ضرری قابل جبران نیست.

ص: ۶۰

۱- ۱) - انعام (۶) : ۲۹؛ «و [زمانی که در دنیا بودند] گفتند: جز این زندگی دنیای ما زندگی دیگری نیست.»

۲- ۲) - جاثیه (۴۵) : ۲۴؛ «و ما را فقط روزگار هلاک می کند.»

۲ - قلب آخرتی

«و اذا وضعت قلبك عند الآخره ذاب» (۱) اما اگر با مطالعه، گوش دادن به حرف انبیا و یافتن آیات قرآن، فهمیدی که زندگی این دنیا موقتی است و چند روزی بیش نیست، این چند روزه را باید مطابق با طرح مولا از حلال به دست بیاوریم و مصرف کنیم؛ همه هم و غمت را برای آخرت بگذاری؛ چون قرآن، آخرت را به تو نشان می دهد که پاکان در آخرت این نعمت ها را در بهشت دارند:

« أَنْ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ » (۲)

آن گاه نیروی تو برای آخرت صرف می شود.

۳ - قلب طیب و پاک

«و اذا وضعت قلبك عند المولى طاب» (۳) اگر دلت را از دنیا و آخرت بیرون بردی و به دست صاحب دل دادی، گفتی:

محبوب من! خانه ای که تو ساختی و صاحب اول و آخرش نیز تویی، ما هیچ کاره هستیم و تو همه کاره ای، دل ما را تحویل بگیر؛ چون دل باید از ماسوی الله پاکیزه شود.

ص: ۶۱

۱- ۱) - از کلام عرفا می باشد.

۲- ۲) - بقره (۲) : ۲۵؛ «که بهشت هایی ویژه آنان است که از زیر [درختان] آن نهرها جاری است.»

۳- ۳) - از کلام عرفا می باشد.

امام حسین علیه السلام در دعای عرفه می فرمایند: (۱) مرا به جایی برسان که تو برای من اختیار کنی، من دیگر خودم صاحب اختیار نباشم. نگویم این یا آن را می خواهم، تو به جای من انتخاب کنی.

وقتی سحرگاه بیدار می شویم، قبل از این که اهل خانه بیدار شوند، در خلوت سحر که خدا برای آن خیلی ارزش قائل است، این را از خدا بخواهیم. در قرآن از سحر سحرخیزان چندین بار حرف زده و فرموده: برای اینان پاداشی گذاشته ام که از همه مخفی است و هیچ کس نمی داند:

«فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (۲)

کسی خبر ندارد که من برای سحرخیزان چه پاداشی مقرر کرده ام.

در آن خلوت سحر، مانند انبیا و اولیا، دل را به صاحبش بسپار، بگو: خدایا! من هیچ کاره ام، تو دل مرا در اختیار بگیر. خدا گوش می دهد. تمام اولیای خدا از همین گدایی ها به ولایت رسیدند.

به حضرت موسی علیه السلام می فرماید: (۳)

ص: ۶۲

۱-۱ - بحار الأنوار: ۹۵/۲۲۶، باب ۲، دعای عرفه؛ «إِلَهِي حَقَّقْنِي بِحَقَائِقِ أَهْلِ الْقُرْبِ وَ اسْمِكَ بِبِي مَسِيْلِكَ أَهْلِ الْجَذْبِ إِلَهِي أَغْنِنِي بِتَدْبِيرِكَ لِي عَنْ تَدْبِيرِي وَ بِاخْتِيَارِكَ عَنِ اخْتِيَارِي وَ أَوْقِفْنِي عَلَى مَرَكَزِ اضْطِرَارِي.»

۲-۲ - سجده (۳۲): ۱۷؛ «پس هیچ کس نمی داند چه چیزهایی که مایه شادمانی و خوشحالی آنان است به پاداش اعمالی که همواره انجام می داده اند، برای آنان پنهان داشته اند.»

۳-۳ - النور المبين في قصص الأنبياء والمرسلين: ۳۰۴ الفصل التاسع؛ «عن أبي جعفر عليه السلام قال مكتوب في التوراه التي لم تغير أن موسى عليه السلام سأل ربه فقال يا رب أقریب أنت مني فأناجيئك أم بعيد فأناديئك فأوحى الله عز وجل إليه يا موسى أنا جليس من ذكرني فقال موسى فمن في سترك يوم لا ستر إلا سترك قال الذين يذكرونني فأذكرهم و يتحابون في فأحبهم فأولئك الذين إذا أردت أن أصيب أهل الأرض بسوء ذكركم فدفعتم عنهم بهم.»

می دانی در دل چنین شخصی چه چیزی می ریزم؟ بالاترین مایه در این عالم را در این ظرف می ریزم و آن عشق به خودم است که لذت مناجات با خودم را بر او روز افزون می کنم؛ چون او دارد می گوید: تو دل مرا ببر.

تسلیم دلهای طیب به امر خدا

به حضرت عیسی بن مریم علیهما السلام گفتند: (۱) همیشه پیاده به این طرف و آن طرف می روی و گاهی سوار مرکب می شوی. تو با این عظمت، از پروردگار بخواه مرکبی به تو بدهد. فرمود: من خجالت می کشم از خدا چیزی را بخواهم که در خدمت او قرار بگیرم. هر چه او می خواهد، من فقط تسلیم هستم، چیزی نمی خواهم.

حضرت یوسف علیه السلام با آن بلوغ عقلی، قلب را به دست خدا داده بود و خدا در این قلب، اول این بشارت و خواب را ریخت. به او ارائه کرد که ای یوسف! چنین آینده ای در انتظار تو است که خورشید، ماه و یازده ستاره در برابر تو خاکسار هستند. گرت سلطنت فقر ببخشد ای دل کمترین مُلک تو از ماه بود تا ماهی (۲)

ص: ۶۳

۱-۱) - إرشاد القلوب إلى الصواب: ۱/۱۵۷، الباب الثامن والأربعون؛ «فإنه كان يقول خادمي يَدَايَ وَ دَائِي رَجُلَايَ وَ فِرَاشِي الأَرْضِ وَ وَسَادِي الْحَجْرُ وَ دِفْئِي فِي الشَّتَاءِ مَشَارِقُ الأَرْضِ وَ سَرَاجِي الْقَمَرُ وَ إِدَامِي الْجُوعُ وَ شِعَارِي الخُوفُ وَ لِيَاسِي الصُّوفُ وَ فَكِهِتِي وَ رِيحَانَتِي مَا أَنْبَتِ الأَرْضُ لِلوُحُوشِ وَ الأَنْعَامِ أَيْتٌ وَ لَيْسَ مَعِي شَيْءٌ وَ أَصْبِحُ وَ لَيْسَ لِي شَيْءٌ وَ لَيْسَ عَلَيَّ وَجْهُ الأَرْضِ أَحَدٌ أَغْنِي مِنِّي.»

۲-۲) - حافظ شیرازی.

سلطنت فقر؛ یعنی سلطنت گدایی؛ یعنی هیچ چیزی ندارم، همه چیزم تویی و انتخاب و اختیار من نیز با توست.

قرار دادن ملک خدا در اختیار او

روزی هارون الرشید به حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام عرض کرد: (۱) حدود فدک را به من بگویند که به فرماندار مدینه دستور دهم تا به شما پس دهند، فرمود: حدود فدک از جایی که آفتاب طلوع می کند تا جایی است که غروب می کند. تو ملک ما را خبر نداری که چه ملکی است.

خیلی از جوانان مؤمن و چهره های برجسته مدینه، به پیغمبر صلی الله علیه و آله پیغام دادند:

اگر می خواهید دختر بزرگوارتان را شوهر بدهید، اجازه بفرمایید تا ما به خواستگاری بیاییم. حضرت فرمود: اجازه خواستگاری دخترم با خداست. او باید برای من داماد انتخاب کند، نه من.

جبریل آمد، عرض کرد: خدا می فرماید: یا رسول الله! من در مجلسی با حضور جبرئیل، میکائیل و اسرافیل، این ها را شاهد عقد گرفتم که خودم حضرت زهرا علیها السلام

ص: ۶۴

(۱ - ۱) - بحار الأنوار: ۴۸/۱۴۵ - ۱۴۴، باب ۶، حدیث ۲۰؛ الانتصار، عاملی: ۷/۳۰۳ «أَنَّ هَارُونَ الرَّشِيدَ كَانَ يَقُولُ لِمُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ خُذْ فَدَكَ حَتَّى أَرُدَّهَا إِلَيْكَ فَيَأْتِي حَتَّى أَلْحَ عَلَيْهِ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَأَأْخُذَهَا إِلَّا بِحُدُودِهَا قَالَ وَ مَا حُدُودُهَا قَالَ إِنْ حَدَدْتُهَا لَمْ تَرُدَّهَا قَالَ بِحَقِّ جَدِّكَ إِلَّا فَعَلْتُ قَالَ أَمَّا الْحُدُودُ الْأُولَى فَعَدَنُ فَتَغَيَّرَ وَجْهُ الرَّشِيدِ وَقَالَ إِيَّهَا قَالَ وَالْحُدُودُ الثَّانِي سِيَمَرْقَنْدُ فَارَبَدَّ وَجْهَهُ قَالَ وَالْحُدُودُ الثَّلَاثُ إِفْرِيقِيَّةُ فَاسْوَدَّ وَجْهَهُ وَقَالَ هِيَ قَالَ وَالرَّابِعُ سَيْفُ الْبَحْرِ مِمَّا يَلِي الْجُزْرَ وَ إِرْمِيَّةُ قَالَ الرَّشِيدُ فَلَمْ يَبْقَ لَنَا شَيْءٌ فَتَحَوَّلَ إِلَى مَجْلِسِي قَالَ مُوسَى قَدْ أَعْلَمْتُكَ أَنِّي إِنْ حَدَدْتُهَا لَمْ تَرُدَّهَا فَعِنْدَ ذَلِكَ عَزَمَ عَلَى قَتْلِهِ.» وَ فِي رِوَايَةِ ابْنِ أَسْبَاطٍ أَنَّهُ قَالَ أَمَّا الْحُدُودُ الْأُولَى فَعَرِيشُ مِصْرَ وَ الثَّانِي دَوْمَةُ الْجَنْدَلِ وَ الثَّلَاثُ أُحُدٌ وَ الرَّابِعُ سَيْفُ الْبَحْرِ فَقَالَ هَذَا كُلُّهُ هَذِهِ الدُّنْيَا فَقَالَ عَ هَذَا كَانَ فِي أَيْدِي الْيَهُودِ بَعْدَ مَوْتِ أَبِي هَالَةَ فَأَفَاءَهُ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ بِلَا خَيْلٍ وَ لَا رِكَابٍ فَأَمَرَهُ اللَّهُ أَنْ يَدْفَعَهُ إِلَى فَاطِمَةَ.»

را برای حضرت علی علیه السلام عقد کرده ام. (۱)

پیوند خوردن با صاحبان اختیار

۱ - همسر خواهی

به شخصی لاابالی گفتم: آیا ازدواج کردی؟ گفت: آری. گفتم: آیا همسرت نیز مانند تو است؟ گفت: نه، او مرا از آن حال درآورد. اهل نماز، روزه و خمس کرد، آرام و وقار پیدا کردم.

گفتم: چه کسی این زن را به تو داد؟ گفت: مادر، پدر و خواهرانم که نمی توانستند چنین همسری برایم پیدا کنند، خودم به حرم حضرت رضا علیه السلام رفتم، گفتم: آقا! کسی نیست که برای من همسر خوب بگیرد، من از شما می خواهم. این همسر را به

ص: ۶۵

(۱ - ۱) - إرشاد القلوب إلى الصواب: ۲/۲۳۲؛ «وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ خَطَبَ جَمَاعَةً مِنَ الْأَكَابِرِ وَالْأَشْرَافِ فَاطِمَةَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَكَانَ لَا يَذْكُرُهَا أَحَدٌ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِلَّا أَعْرَضَ عَنْهُ فَقَالَ أَتَوَقَّعُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ فَإِنَّ أَمْرَهَا إِلَى اللَّهِ تَعَالَى. قَالَ سَيَعُدُّ بَنُ مُعَاذٍ الْأَنْصَارِيُّ لِعَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَاطِبِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي أَمْرِ فَاطِمَةَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَوَلَّى اللَّهُ إِيَّيَ مَا أَرَى أَنَّ النَّبِيَّ يُرِيدُ لَهَا غَيْرَكَ فَجَاءَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ فَتَعَرَّضَ لِتَذْلِكِ فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ كَأَنَّ لَكَ حَاجَةً يَا عَلِيُّ فَقَالَ أَجَلُ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ هِيَاتِ قَالَ جِئْتُ خَاطِبًا إِلَى اللَّهِ وَإِلَى رَسُولِ اللَّهِ فَاطِمَةَ بِنْتُ مُحَمَّدٍ فَقَالَ النَّبِيُّ مَرْحَبًا وَحُبًّا وَزَوْجَهُ بِهَا فَلَمَّا دَخَلَ الْبَيْتَ دَعَا فَاطِمَةَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ لَهَا قَدْ زَوَّجْتُكَ يَا فَاطِمَةُ سَيِّدًا فِي الدُّنْيَا وَآئَةً فِي الْآخِرَةِ مِنَ الصَّالِحِينَ ابْنُ عَمِّكَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ فَبَكَتْ فَاطِمَةُ حَيَاءً وَفِرَاقِ رَسُولِ اللَّهِ فَقَالَ لَهَا النَّبِيُّ مَا زَوَّجْتُكَ مِنْ نَفْسِي بَلِ اللَّهُ تَعَالَى تَوَلَّى تَزْوِيجَكَ فِي السَّمَاءِ وَكَانَ جِبْرَائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْخَاطِبُ وَاللَّهُ تَعَالَى الْوَلِيُّ وَأَمْرُ شَجَرِهِ طُوبَى فَثَرْتِ الدَّرِّ وَالْيَاقُوتِ وَالْحَلِيِّ وَالْحَلَلِ وَأَمْرُ الْحُورِ الْعَيْنِ فَاجْتَمَعْنَ فَلَقَطْنَ فَهَنَ يَتَهَادِينَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَيَقْلَنَ هَذَا نِثَارِ فَاطِمَةَ فَلَمَّا كَانَ لَيْلَهُ زَفَافُهَا إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ قَدَامِهَا وَجِبْرَائِيلُ عَنْ يَمِينِهَا وَمِيكَائِيلُ عَنْ شِمَالِهَا وَسَبْعُونَ أَلْفَ مَلِكٍ خَلْفَهَا يَسْبِحُونَ اللَّهَ تَعَالَى وَيَقْدُسُونَهُ إِلَى طُلُوعِ الْفَجْرِ.»

۲ - دل سپاری به اهل بیت و ازدواج

تاجری به پسر درس خوانده در خارج خود گفت: می خواهم برای تو عروسی بگیرم. به پدر گفت: فقط دختر خارجی می خواهم. گفت: در ایران، در میان اقوام و خانواده های تاجران دخترهای خیلی خوبی هست. پسر گفت: یا دختر خارجی، یا ازدواج نمی کنم. چند ماه، پدر و مادر نگران بودند.

این تاجر به یکی از رفقایش این مشکل را گفت که من خانواده متدینی هستم، همگی اهل نماز هستیم و این اولین پسر من است، نمی دانم چرا این انحراف را پیدا کرده است، می گوید: فقط زن خارجی می خواهم. او گفت: پسرت را به دکتر ببر، او روانی شده است. دکترش را نیز من سراغ دارم و آن حضرت رضا علیه السلام است. بگذار امام رضا علیه السلام به او جهت دهد.

می گفت: بلیط گرفتیم و رفتیم. یکی از کشیک های حرم با این تاجر رفیق بود، گفت: فردا غبارروبی حرم است و حرم خلوت است. ما حق داریم چند نفر را با خود ببریم، برای تو و پسرت کارت می گیرم، بیاید. بعد از غبارروبی، نبات، گرد تبرک از روی قبر مطهر و پارچه سبز از روی حرم را تقسیم می کنند، آن را نیز برای تو می گیرم.

می گفت: رفتیم. غبارروبی تمام شد، پارچه سبز، نبات و مقداری گرد حرم را آوردند، میان این گرد، کاغذ کوچکی مچاله شده بود. پسرم باز کرد، دید دختری هجده ساله نوشته است: یابن رسول الله! من دیپلمه و خوش چهره هستم، اما تنها مانع من در این دوره و زمانه در ازدواج، شغل پدرم است. پدرم را دوست دارم، پدر مظلوم و با ادبی است، ولی چون رفته گر شهرداری است، کسی نمی آید که با من ازدواج کند. پدرم جهیزیه نمی تواند تهیه کند. من باید بمانم؟ شما برای ازدواج من

پسر به پدر گفت: این دختری که آدرسش در این کاغذ است را می خواهم بینم.

پدر گفت: باشد، برویم. خانه دختر در محله خواجه ربیع، از این خانه های خشتی و گلی کوچک بود. در زدیم، در را باز کردند، درون خانه رفتیم. گفتیم: شما دختری به این نام دارید. ما از تهران آمده ایم. پسر مرا بین، برود با دختر شما صحبت کند، اگر همدیگر را قبول کردند، دختر شما را برای پسرم بگیرم. امام رئوف این داماد را برای شما فرستاده است. مگر دختر درد خود را به طیب نگفته است؟

باز کنندگان واقعی گره ها

حضرت یوسف علیه السلام حرفش را به چه کسی زد؟ به ما یاد می دهد که حرف را کجا ببرید؟ نزد هر کسی درد دل نکنید که سفره دل خود را باز کنید. سفره دل را همه जानمی شود باز کرد. با هر کسی هر حرفی را نزنید. (۱) خدا چه نعمت هایی را در کنار ما گذاشته است و فرموده که درد خود را به این ها بگویید. این ها از جانب من مأمورند که دردها را دوا کنند و بار رنج را از روی دوش شما بردارند و گره زندگی شما را باز کنند. گر می پذیری خسته، ما سخت خسته ایم و می پذیری دلشکسته، ما دلشکسته ایم

*** * لطف الهی به من خوار و زار

والسلام علیکم ورحمه الله و برکاته

ص: ۶۷

۱- ۱) - بحار الأنوار: ۷۱/۱۷۸ - ۱۷۷، باب ۱۱؛ «قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِيَغْضُضَ أَصْحَابِهِ لَاتُطْلِعَ صَدِيقَكَ مِنْ سِرِّكَ إِلَّا عَلَى مَا لَوْ اطَّلَعَ عَلَيْهِ عَدُوُّكَ لَمْ يَضُرَّكَ فَإِنَّ الصَّدِيقَ قَدْ يَكُونُ عَدُوًّا يَوْمًا مَا.» «قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ جُمِعَ خَيْرُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ فِي كِتْمَانِ السِّرِّ وَ مُصَيِّدِ أَدَقِّهِ الْأَخْيَارِ وَ جُمِعَ الشَّرُّ فِي الْإِذَاعَةِ وَ مُوَآخَاهِ الْأَشْرَارِ.» بحار الأنوار: ۷۲/۶۸، باب ۴۵؛ «عَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَا يَكُونُ الْمُؤْمِنُ مُؤْمِنًا حَتَّى يَكُونَ فِيهِ ثَلَاثُ خِصَالٍ سُنَّةٌ مِنْ رَبِّهِ وَ سُنَّةٌ مِنْ نَبِيِّهِ وَ سُنَّةٌ مِنْ وَليِّهِ فَالسُّنَّةُ مِنْ رَبِّهِ كِتْمَانُ سِرِّهِ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ «عَالِمِ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَيَّ غَيْبَهُ أَحَدًا إِلَّا مَنْ أَرْتَضِي مِنْ رَسُولٍ» ...»

ارتباط خواب با عالم بیداری ۳

تهران، حسینیه همدانی ها

رمضان ۱۳۷۳

ص: ۷۰

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الانبياء والمرسلين

و صلى على محمد و آله الطاهرين.

ظهور شخصيت، عظمت و كرامت وجود مبارك حضرت يوسف عليه السلام با خواب صادقانه و رؤيای حقيقي شروع شد. اين گونه خواب ها كه مانند بيداری است، ويژه پاكان عالم است.

خواب حضرت ابراهيم [۱]

خواب حضرت ابراهيم (۱)

کتاب خدا نه تنها این خواب را از ایشان نقل می کند، بلکه خوابی را نیز از جد او،

ص: ۷۱

۱- ۱) - بحار الأنوار: ۱۲/۱۲۳، باب ۶، قصه الذبح و تعیین الذبیح، حدیث ۱؛ «عَلِيٌّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ مَعْنَى قَوْلِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنَا ابْنُ الذَّبِيحِينَ قَالَ يَعْنِي إِسْمَاعِيلَ بْنَ إِبْرَاهِيمَ الْخَلِيلِ وَعَبْدَ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ أَمَّا إِسْمَاعِيلُ فَهُوَ الْعَلَامُ الْحَلِيمُ الَّذِي بَشَّرَ اللَّهُ بِهِ إِبْرَاهِيمَ فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيُ قَالَ يَا بَنِيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبِحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَى قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ وَ لَمْ يَقُلْ لَهُ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا رَأَيْتَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ - فَلَمَّا عَزَمَ عَلَيَّ ذَبْحَهُ فَدَاهُ اللَّهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ بِكَبْشٍ أَمْلَحَ يَأْكُلُ فِي سَوَادٍ وَيَشْرَبُ فِي سَوَادٍ وَيَنْظُرُ فِي سَوَادٍ وَيَمِشُّ فِي سَوَادٍ وَيَبُولُ وَيَبْعَرُ فِي سَوَادٍ وَكَأَن يَزْتَعُ قَبْلَ ذَلِكَ فِي رِيَاضِ الْجَنَّةِ أَرْبَعِينَ عَامًا وَ مَا خَرَجَ مِنْ رَحِمِ أُنْتَى وَ إِنَّمَا قَالَ اللَّهُ جَلَّ وَ عَزَّ لَهُ كُنْ فَكَانَ لِيُفْتَدِيَ بِهِ إِسْمَاعِيلَ فَكُلُّ مَا يُذْبَحُ بِمَنَى فَهُوَ فِدْيَةٌ لِإِسْمَاعِيلَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَهَذَا أَحَدُ الذَّبِيحِينَ.»

حضرت ابراهیم علیه السلام نقل می کند که این انسان والای ملکوتی در آن خواب، می بیند در کنار کعبه معظمه، فرزند با کرامت و دلبنده را برای خدا قربانی می کند.

وقتی بیدار می شود، یقین دارد که این حادثه ای را که در خواب دیده، امر خدا و فرمان محبوب است، با حضرت اسماعیل علیه السلام در میان می گذارد:

« قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَى » (۱)

پسر! نظر تو چیست؟ این جوان الهی چهارده ساله به پدر عرض می کند:

« قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ » (۲)

حضرت اسماعیل علیه السلام آگاهانه خواب را به امر خدا ترجمه می کند. بعد عرض می کند: پدر! خیال شما از من راحت باشد. خواهی دید که من در مقابل فرمان مولا از صبر کنگدگانم و کاملاً تسلیم حکم محبوبم هستم.

خواب پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله [۱]

خواب پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله [۲]

ص: ۷۲

۱- ۱) - صافات (۳۷) : ۱۰۲؛ «هنگامی که با او به [مقام] سعی رسید، گفت: پسرکم! همانا من در خواب می بینم که تو را ذبح می کنم، پس با تأمل بنگر رأی تو چیست؟»

۲- ۲) - صافات (۳۷) : ۱۰۲؛ «گفت: پدرم آنچه به آن مأمور شده ای انجام ده اگر خدا بخواهد مرا از شکیبایان خواهی یافت.»

۳- ۳) - الکافی: ۶/۴۸۶، حدیث ۵؛ «أَبِي بَصِيرٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْفَرْقُ مِنَ الشُّنَّةِ قَالَ لَأَقُلْتُ فَهَلْ فَرَّقَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالِ نَعَمْ قُلْتُ كَيْفَ فَرَّقَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ لَيْسَ مِنَ الشُّنَّةِ قَالَ مَنْ أَصَابَهُ مَا أَصَابَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَفْرُقُ كَمَا فَرَّقَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَدْ أَصَابَ سُنَّةَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ إِيَّا فَلَاقُلْتُ لَهُ كَيْفَ ذَلِكَ قَالَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حِينَ صِيَدَ عَنِ الْبَيْتِ وَقَدْ كَانَ سَاقِ الْهَدْيِ وَ أَحْرَمَ أَرَاهُ اللَّهُ الرَّؤْيَا الَّتِي أَخْبَرَهُ اللَّهُ بِهَا فِي كِتَابِهِ إِذْ يَقُولُ (لَعَدَّ صِدْقَ اللَّهِ رَسُولَهُ الرَّؤْيَا بِالْحَقِّ لَتَيَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمَنِينَ مُحَلِّقِينَ رُؤْسَكُمْ وَ مُقَصِّرِينَ لَا تَخَافُونَ) فَعَلِمَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنَّ اللَّهَ سَيَفِي لَهُ بِمَا أَرَاهُ فَمِنْ ثَمَّ وَفَرَ ذَلِكَ الشَّعْرَ الَّذِي كَانَ عَلَى رَأْسِهِ حِينَ أَحْرَمَ أَنْتَظَاراً لِحَلْقِهِ فِي الْحَرَمِ حَيْثُ وَعَدَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَلَمَّا حَلَقَهُ لَمْ يُعَدِّ فِي تَوْفِيرِ الشَّعْرِ وَ لَأَكَانَ ذَلِكَ مِنْ قَبْلِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. «بحار الأنوار: ۵۳/۱۱۳، باب ۲۹، الرجعة؛ «أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ «إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَأْدُكَ إِلَيَّ مَعَادٍ» فَتَعَالَى أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا أَحْسَبُ نَبِيَّكُمْ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِيَّا سَيَطَّلِعُ عَلَيْكُمْ أَطَّلَاعَةً. وَ نَزَّ فِي بَحْرِ الْأَنْوَارِ: ۱۷/۲۵۳؛ «... وَ إِنْ ابْتَلَى يُوسُفُ بِالْغُرْبَةِ وَ امْتَحِنَ بِالْفُرْقَةِ فَمُحَمَّدٌ فَارِقَ وَطَنَهُ مِنْ أَدَى الْمُشْرِكِينَ وَ وَقَفَ عَلَى النَّبِيِّهِ

وَ حَوَّلَ وَجْهَهُ إِلَى مَكَّةَ فَقَالَ إِنِّي لَمَأْخُذٌ بِكَ أَحَبُّ الْبِقَاعِ إِلَى اللَّهِ وَ لَوْ لَأَهْلُكَ أَخْرَجُونِي مَا خَرَجْتُ فَلَمَّا بَلَغَ الْجُحْفَةَ أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْهِ إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَأْدُكَ إِلَى مَعَادٍ ثُمَّ آلَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ سُرُّدُوا فِي الْأَفَاقِ وَ امْتَحِنُوا بِمَا لَمْ يُمْتَحَنُ بِهِ أَحَدٌ غَيْرُهُمْ وَ قَدْ أُعْلِمَ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ جَمِيعَ ذَلِكَ وَ كَانَ يُخْبِرُ بِهِ وَ إِنَّ بَشَرَ اللَّهِ يُوسُفَ بِرُؤْيَا رَأَاهَا فَقَدْ بَشَرَ مُحَمَّدًا بِرُؤْيَا فِي قَوْلِهِ لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ.»

در قرآن از وجود مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله خوابی را نقل می کند که حضرت بعد از آن خواب، اشک شوق می ریختند. خداوند متعال با این آیه شریفه رسولش را تسلیت و آرامش داد:

« إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَأْدُكَ إِلَيَّ مَعَادٍ » (۱)

یقیناً این خواب تو، در بیداری تعبیر خواهد شد. اثر و نتیجه پاکی و طهارت باطن، نیت، فکر، اخلاق و عمل فقط در رؤیای صادق نیست، بلکه این یکی از میوه های پاک است. این خواب ها، یقین، اعتماد و ایمان قلبی انسان را بیشتر و تقویت می کند. انسان را به عالم دیگری می برد و حال دیگری به انسان می دهد.

ص: ۷۳

۱-۱ - قصص (۲۸) : ۸۵؛ «یقیناً کسی که [ابلاغ و عمل کردن به] قرآن را بر تو واجب کرده است، حتماً تو را به بازگشت گاه [رفیع و بلند مرتبه ات، شهر مکه] بازمی گرداند.»

خواب حضرت سید الشهداء علیه السلام [۱]

خواب حضرت سید الشهداء علیه السلام (۱)

وجود مبارک حضرت سیدالشهداء علیه السلام خوابی دارند که خیلی شنیدنی است.

این خواب در روز بود. عصر تاسوعا خسته شده بودند، کنار خیمه نشستند، سر مبارک را روی زانو قرار دادند و خوابشان برد. دشمن اعلام حمله کرد. حضرت زینب کبری علیها السلام با دنیایی از وقار و ادب به خدمت حضرت سیدالشهداء علیه السلام آمد.

دید ایشان خواب است.

به نظر مبارک ایشان آمد که بیدار کردن برادر لازم است. حضرت علیه السلام را آرام صدا زدند: «یا ابا عبدالله! امام چشم مبارکشان را باز کردند. قبل از این که خواهر اعلام کند که دشمن در مقام حمله به ماست، فرمودند: خواهر! من اکنون در خواب دو مطلب را دیدم.

پرده اول از خواب حضرت سیدالشهداء علیه السلام

نخست: دیدم که تمام درهای ملکوت به روی من باز است، جدم پیغمبر صلی الله علیه و آله، پدرم امیرالمؤمنین علیه السلام، مادرم فاطمه زهرا علیها السلام، برادرم حضرت مجتبی علیه السلام و پشت سر اینان فرشتگان رحمت خدا، همگی به جانب من دست دراز کرده اند، پیغمبر صلی الله علیه و آله به من می فرماید: حسین جان! زودتر به نزد ما بیا. در این پرده خواب این حقیقت را می خواهد بفرماید:

ص: ۷۴

۱- ۱) - اللهوف: ۹۰؛ «قَالَ الرَّاَوِي: وَ جَلَسَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرَقَدَ ثُمَّ اسْتَيْقَظَ فَقَالَ: يَا أَخْتَاهُ إِنِّي رَأَيْتُ السَّاعَةَ جَدِّي مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ أَبِي عَلِيًّا وَ أُمِّي فَاطِمَةَ وَ أَخِي الْحَسَنَ وَ هُمْ يَقُولُونَ يَا حُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّكَ رَأَيْتَ إِلَيْنَا عَنْ قَرِيبٍ وَ فِي بَعْضِ الرُّوَايَاتِ غَدًا. قَالَ الرَّاَوِي: فَلَطَمْتُ زَيْنَبُ وَ جَهَّهَا وَ صَاحَتْ وَ بَكَتْ فَقَالَ لَهَا الْحُسَيْنُ مَهَلًا لَا تُسْمِتِي الْقَوْمَ بِنَا.»

«فرشتیون بأبدانهم عرشیون بأرواحهم» (۱) بدن پاکان در زمین زندگی می کند، ولی خودشان اهل زمین نیستند، بلکه ملکوتی هستند. ملکوتیان نیز یکپارچه پاکی، نور و عقل هستند. این، گفتار امیرالمؤمنین علیه السلام است.

در روایت داریم:

«خلق الملائکة و ركب فیهم العقل» (۲) بدن پاکان فرشی است، اما شخصیت، اندیشه، افکار، اخلاق، منش و اطوارشان عرشی است.

امیرالمؤمنین علیه السلام در «نهج البلاغه» دارند: پاکان با بدن در زمین هستند و با روح در ملاء أعلا، در کنار خدا زندگی می کنند و از آنجا به بدن فرمان می دهند. تمام فرمان ها ملکوتی است. آنها «مع الله» هستند و در معیت حضرت حق، به اعضا و جوارح

ص: ۷۵

۱- ۱) - العقائد الإسلامیه - مرکز المصطفی صلی الله علیه و آله: ۲/۳۱۲؛ «قال صلی الله علیه و آله: إن العیش عیش الآخرة. ونعم ما قال العارف عبد الرحمن الجامی قدس سره السامی: تا بود باقی بقایای وجود کی شود صاف از کدر جام شهود تا بود پیوند جان و تن بجای کی شود مقصود کل برقع گشای تا بود قالب غبار چشم جان کی توان دیدن رخ جانان عیان ثم إن الشهود الحاصل لأهل الله فی الدنيا لیس لهم بما هم بأبدانهم فرشیون دنیویون، بل بما هم بقلوبهم عرشیون آخرویون، فیصدق أن الرؤیه والشهود مطلقا مخصوصه بالآخرة.»

۲- ۲) - اشاره است به این روایت: مشکاهالأنوار: ۲۵۱؛ «روی عن الصادق علیه السلام أنه قال إن الله تعالی ركب العقل فی الملائکة بدون الشهوه و ركب الشهوه فی البهائم بدون العقل و ركبهما جمیعا فی بنی آدم فمن غلب عقله علی شهوته کان خیرا من الملائکة و من غلبت شهوته علی عقله کان شرا من البهائم.»

فرمان می دهند؛ یعنی شهوت، شکم و بدن، محکوم آن فرمان هستند، هیچ کدام از اجزای بدن حکومت ندارند، بلکه همه محکوم فرمان وجود مقدس پروردگار هستند. این معنای

«فرشتیون بأبدانهم عرشیون بأرواحهم»

است.

دست یابی انسان به مقام «مع الهی»

اما آیا این مقام برای ما حاصل می شود؟ قطعاً قابل تحصیل است: غسل در اشک زخم کاهل طریقت گویند پاک شو اول و پس دیده بر آن پاک انداز (۱)

قطعاً حاصل می شود. شستشویی کن و انگه به خرابات خرام تا نگردد ز تو این دیر خراب آلوده (۲)

تصرف نفوس قویه در عالم وجود

آنهايي که در پاکی خیلی قوی هستند، در بیداری نیز به اندازه پاکی خود، ماورای پرده را می بینند. به آنها اجازه داده اند که در حد پاکی خود، در نفوس اثر بگذارند و تصرف کنند.

دوستی داشتم که پنجاه سال از من بزرگتر بود. پیرانی بودند - البته الان هم هستند، ولی انگشت شمار - که در حد خود، پیر راه و طریقت هستند. طریقت منظوم صراط مستقیم حضرت حق است.

ص: ۷۶

۱-۱ - حافظ شیرازی.

۲-۲ - حافظ شیرازی.

او در مسجدی کار می کرد و در آن سنّ پیری بالای هفتاد سال، مانند یک جوان کار می کرد. می گفت: من هشت ساله بود، تب گرفتم، طبیعتاً طبق مسائل الهی، کسی که بیمار می شود، دستور دارد که به طبیب مراجعه کند.

می گفت: پدرم به من خیلی علاقه مند بود، مرا چند جا نزد دکتر برد، اما تبم قطع نشد. نگران مرگم شد؛ چون واقعاً داشتم از دست می رفتم. به او آدرس شخص اهل حال و اهل نفسی را دادند، پدرم مرا نزد او برد، گفت: اگر باید بمیرد، من تسلیم حق هستم، اما اگر نباید بمیرد، برای تب او کاری کن.

می گفت: آرام به من نگاه کرد و گفت: ای تب! رابطه ات را با این بدن تا آخر قطع کن. من شصت و شش سال است که تب نکردم. این اجازه را به پاکان داده اند؛ یعنی اگر شما نیز این راه را سیر کنید، این اجازه به صورت ملکوتی برای شما نیز صادر می شود.

مرده زنده کردن نفوس قویه

آیات مربوط به حضرت مسیح علیه السلام را بخوانید: (۱) «وَ أُخِي الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ» (۲)

اجازه داده بودند که به مرده واقعی دم بزند و او زنده شود. یعنی رفته به عالم بعد

ص: ۷۷

□
۱-۱) - بحار الأنوار: ۱۶/۴۱۶، باب ۱۲؛ «قَوْلُهُ» «وَ أُخِي الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ» قَالَ الْكَلْبِيُّ كَانَ عَيْسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ يُحْيِي الْأَمْوَاتَ بَيْنَا حَيًّا يَا قَوْمُ وَقِيلَ إِنَّهُ أَحْيَا أَرْبَعَةَ أَنْفُسٍ وَ هُمْ عَادِرٌ وَ ابْنُ الْعَجُوزِ وَ ابْنَةُ الْعَاشِرِ وَ سَامُ بْنُ نُوحٍ قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ لَقَدْ اجْتَمَعَتْ قُرَيْشٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَسَيَّأَلُوهُ أَنْ يُحْيِيَ لَهُمْ مَوْتَاهُمْ فَوَجَّهَ مَعَهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ أَذْهَبَ إِلَى الْجَبَانَةِ فَنَادِ بِاسْمِ هَؤُلَاءِ الرَّهْطِ الَّذِينَ يَسْأَلُونَ عَنْهُمْ بِأَعْلَى صَوْتِكَ يَا فُلَانُ وَ يَا فُلَانُ وَ يَا فُلَانُ يَقُولُ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ قُومُوا بِإِذْنِ اللَّهِ فَقَامُوا يَنْفُضُونَ التُّرَابَ عَنْ رُءُوسِهِمْ»

۲-۲) - آل عمران (۳) : ۴۹؛ «و مردگان را به اذن خدا زنده می کنم.»

را برگرداند. مسافری که هیچ طبیعی قدرت برگرداندنش را نداشت، ولی این اجازه را به حضرت مسیح علیه السلام داده بودند. این اجازه را به حضرت موسی بن عمران علیه السلام داده بودند که در جریان آن بقره که احتمال به هم ریختگی امت را دارد، به مردم بگوید:

« إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقْرَةً » (۱)

گاوی را سر ببرند و عضوی از این گاو را به مقتول بزنند تا زنده شود و بگوید:

قاتل او کیست. این اجازه را به اهل نفس داده اند که با دم حیوان، مرده را زنده کنند، نه با دم خود، دم آنان که همه مرده ها را زنده می کند.

همین که حضرت موسی علیه السلام با چشم خود به آن گاوی که می کشند فقط نگاه کند و با زبان بگوید، کافی است، و گرنه عضو گاو که مرده را زنده نکرد، بلکه نسیم دهان و نگاه حضرت موسی علیه السلام مرده را زنده کرد. (۲)

ص: ۷۸

۱- ۱) - بقره (۲): ۶۷؛ «خدا به شما فرمان می دهد گاوی را ذبح کنید».

۲- ۲) - بحار الأنوار: ۱۳/۲۶۰ - ۲۶۱؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّ رَجُلًا مِنْ خِيَارِ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ عُلَمَائِهِمْ حَطَبَ امْرَأَةً مِنْهُمْ فَأَنْعَمَتْ لَهُ وَ حَطَبَهَا ابْنُ عَمِّ لِدَلِكِ الرَّجُلِ وَ كَانَ فَاسِقًا رَدِيئًا فَلَمْ يُنْعَمُوا لَهُ فَحَسَدَ ابْنُ عَمِّهِ الَّذِي أَنْعَمُوا لَهُ فَفَعَدَ لَهُ فَقَتَلَهُ غِيْلَةً ثُمَّ حَمَلَهُ إِلَى مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ يَا نَبِيَّ اللَّهِ هَذَا ابْنُ عَمِّي فَقَدْ قُتِلَ فَقَالَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ قَتَلَهُ قَالَ لَا أَدْرِي وَ كَانَ الْقَتْلُ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ عَظِيمًا جِدًّا فَعَظُمَ ذَلِكَ عَلَى مُوسَى فَاجْتَمَعَ إِلَيْهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ فَقَالُوا مَا تَرَى يَا نَبِيَّ اللَّهِ وَ كَانَ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ رَجُلٌ لَهُ بَقْرَةٌ وَ كَانَ لَهُ ابْنٌ بَارٌّ وَ كَانَ عِنْدَ ابْنِهِ سِلْعَةٌ فَجَاءَ قَوْمٌ يَطْلُبُونَ سِلْعَتَهُ وَ كَانَ مِفْتَاحَ بَيْتِهِ تَحْتَ رَأْسِ أَبِيهِ وَ كَانَ نَائِمًا وَ كَرِهَ ابْنُهُ أَنْ يَبْهَهُ وَ يُنْعَصَ عَلَيْهِ نَوْمُهُ فَانْصَرَفَ الْقَوْمُ فَلَمْ يَشْتَرُوا سِلْعَتَهُ فَلَمَّا انْتَبَهَ أَبُوهُ قَالَ لَهُ يَا بَنِيَّ مَاذَا صَنَعْتَ فِي سِلْعَتِكَ قَالَ هِيَ فَائِمَةٌ لَمْ أَبْعَثْهَا لِأَنَّ الْمِفْتَاحَ كَانَ تَحْتَ رَأْسِكَ فَكَرِهْتُ أَنْ أُبْهَكَ وَ أَنْعَصَ عَلَيْكَ نَوْمَكَ قَالَ لَهُ أَبُوهُ قَدْ جَعَلْتُ هَذِهِ الْبَقْرَةَ لَكَ عَوَضًا عَمَّا فَاتَكَ مِنْ رِبْحِ سِلْعَتِكَ وَ شَكَرَ اللَّهُ لَائِنِهِ مَا فَعَلَ بِأَبِيهِ وَ أَمَرَ مُوسَى بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنْ يَذْبَحُوا تِلْكَ الْبَقْرَةَ بِعَيْنِهَا فَلَمَّا اجْتَمَعُوا إِلَى مُوسَى وَ بَكَوْا وَ ضَجُّوا قَالَ لَهُمْ مُوسَى إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقْرَةً فَتَعَجَّبُوا وَ قَالُوا أَتَتَّخِذُنَا هُزُؤًا نَأْتِيكَ بِقَتِيلٍ فَتَقُولُ اذْبَحُوا بَقْرَةً فَقَالَ لَهُمْ مُوسَى أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ فَعَلِمُوا أَنَّهُمْ قَدْ أَخْطَئُوا فَقَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقْرَةٌ لَا فَارِضٌ وَلَا بَكْرٌ وَ الْفَارِضُ الَّتِي قَدْ ضَرَبَهَا الْفَحْلُ وَ لَمْ تَحْمِلْ وَ الْبَكْرُ الَّتِي لَمْ يَضْرِبْهَا الْفَحْلُ فَقَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا لَوْثُهَا قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقْرَةٌ صِيْرَاءٌ فَاقْبَعِ لَوْثُهَا أَيْ شِدِيدَةُ الصُّفْرَةِ تَسِيرُ النَّاطِرِينَ إِلَيْهَا قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ إِنَّ الْبَقْرَ تَشَابَهَ عَلَيْنَا وَ إِنَّا إِنْ شَاءَ اللَّهُ لَمُهْتَدُونَ قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقْرَةٌ لَا ذَلُولَ تُثِيرُ الْأَرْضَ أَيْ لَمْ تَدَلَّ وَ لَا تَشِيْقِي الْحَرْتَ أَيْ لَا تَسِيْقِي الزَّرْعَ مُسَلَّمَةً لَا شَيْءَ فِيهَا أَيْ لَا نُقْطَةَ فِيهَا إِلَّا الصُّفْرَةُ قَالُوا الْآنَ جِئْتَ بِالْحَقِّ هِيَ بَقْرَةٌ فَلَانِ فَذَهَبُوا لِيَشْتَرُوهَا فَقَالَ لَا أَبِيعُهَا إِلَّا بِمِلْءِ جِلْدِهَا ذَهَبًا فَرَجَعُوا إِلَى مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَخْبَرُوهُ فَقَالَ لَهُمْ مُوسَى لَا يَدَّ لَكُمْ مِنْ ذَبْحِهَا بِعَيْنِهَا فَاشْتَرُوهَا بِمِلْءِ جِلْدِهَا ذَهَبًا فَذَبَحُوهَا ثُمَّ قَالُوا يَا نَبِيَّ اللَّهِ مَا تَأْمُرُنَا فَأَوْحَى اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى إِلَيْهِ قُلْ لَهُمْ اضْرِبُوهُ بِبَعْضِهَا وَ قُولُوا مَنْ قَتَلَكَ فَأَخَذُوا الدَّنْبَ فَضَرَبُوهُ بِهِ وَ قَالُوا مَنْ قَتَلَكَ يَا فَلَانُ فَقَالَ فَلَانُ بْنُ فُلَانِ ابْنُ عَمِّي الَّذِي جَاءَ بِهِ وَ هُوَ قَوْلُهُ فَقَلْنَا اضْرِبُوهُ بِبَعْضِهَا

كَذَلِكَ يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَىٰ وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ .»

اگر اولیای خدا نتوانند « یَاذُنِ اللَّهِ » کاری را انجام دهند، پس چه فرقی بین زحماتی که آنها در راه پاکی کشیده اند و ناپاکان هست؟ تمام فرق های بین پاکان و ناپاکان در کارهای شگفت انگیز واقعی است که هیچ ارتباطی با سحر و جادو ندارد؛ چون سحر و جادو برای ناپاکان است، ولی امور حقیقیه از آن پاکان عالم است.

این امور حقیقیه برای مردم به حق وابسته است که بدنی در زمین و روحی در ملکوت و نزد محبوب دارند. از مقام قرب، به بدن خود فرمان می دهند و هیچ گاه فرمان بر بدن نیستند، بلکه فرمانده بدن هستند. در فرمانبری از بدن است که شخص به ناپاکی کشیده می شود. این یک پرده خواب بود.

پرده دوم از خواب حضرت سیدالشهداء علیه السلام

اما پرده دوم؛ فرمودند: خواهر! دیدم که در بیابان تنها بودم، سگی قوی هیکل

که گرفتار بیماری پوستی بود و دو دندان پیشین او از رده دندان های دیگرش جلوتر بود، برای این که مرا قطعه قطعه کند، به من حمله کرد، من از شدت هراس در مرز بیدار شدن بودم که تو مرا صدا زدی.

در این پرده دوم فهمیدم که فردا قاتل من در میان این سی هزار نفر است؛ یعنی ناپاکانی که هیچ زمینه پاکی برای خود باقی نگذاشته اند، در عالم معنا به شکل سگ بیمار هستند. این خواب پاکان است.

رؤیای صادقانه پیامبر صلی الله علیه و آله

خوابی را نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کنند که خیلی عجیب است. ظاهراً بعد از نماز صبح بود. به مردم فرمودند: من دیشب خوابی دیده ام که می خواهم برای شما نقل کنم و هیچ چیزی را ناگفته نگذارم.

اولاً: بدانید که من وقتی می خوابم:

«تنام عینای و لاینام قلبی» (۱) چشم حالت خواب را قبول می کند، اما دلم نمی خوابد. آنچه را که در خواب می بینم، دلم می بیند و آن عین حقیقت است.

پیغمبر صلی الله علیه و آله شب ها خیلی کم می خوابیدند. شب ها و روزهای عربستان در طول سال مساوی هستند؛ چون در منطقه نزدیک به استوا، آفتاب مستقیم می تابد. در نهایت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بیش از پنج ساعت نمی خوابیدند و بقیه آن را بیدار و مشغول مناجات با خدا بودند.

ص: ۸۰

۱- ۱) - بحار الأنوار: ۱۶/۳۹۹، باب ۱۱؛ «قوله صلی الله علیه و آله تنام عینای و لاینام قلبی». بحار الأنوار: ۵۸/۲۱۲؛ «وَ قَدْ رُوِيَ عَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ غَفَا ثُمَّ قَامَ يُصَلِّي مِنْ غَيْرِ تَجْدِيدٍ وَ ضَوْءٍ فَسُئِلَ عَنْ ذَلِكَ فَقَالَ إِنِّي لَسْتُ كَأَحَدِكُمْ تَنَامُ عَيْنَايَ وَ لَا يَنَامُ قَلْبِي.»

عشقی که این‌ها در دنیا کردند، هیچ شاه و ثروتمندی نکرد. چه لذتی از عبادت، مناجات، هدایت و کمک به مردم می‌بردند؟ خدا می‌داند.

حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند: وقتی خوابم برد، دیدم دو نفر آمدند و خیلی جدی به من گفتند: به دنبال ما حرکت کن. من نیز در عالم رؤیا برخاستم و به دنبال آنها حرکت کردم. مرا از مدینه تا سرزمین مقدّس با خود بردند.

این روایت، سرزمین مقدس را معلوم نکرده است که مکه بوده یا بیت المقدس یا وادی سینا؟ فقط همین مقدار پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌فرمایند: مرا تا وادی مقدس بردند و از آنجا نیز حرکت دادند تا آن که به مکانی رسیدیم. دیدم مردی افتاده است و مرد دیگری بالای سر او است. سنگ سخت و سنگینی در دست این مرد است. با تمام قدرت سنگ را روی سر شخص خوابیده می‌کوبد و این سر و جمجمه را متلاشی می‌کند.

سنگ با آن شدتی که به این سر می‌خورد، می‌غلطد. دوباره به دنبال سنگ می‌رود، تا زمانی که می‌رود سنگ را بردارد و برگردد، سر خرد شده این مرد دوباره سر جای خود می‌آید و دوباره آن مرد سنگ را به سر این مرد می‌کوبد.

من گفتم: این انسان خوابیده کیست؟ این شخصی که سنگ را به سر او می‌زند و جمجمه را خرد می‌کند کیست؟ همراهان من گفتند: شما فقط به دنبال ما بیایید.

من راه افتادم تا به شخصی رسیدیم که خوابیده بود، در حالی که پشت او به زمین و روی بدن به سمت بالا بود. شخصی نیز بالای سرش بود که چنگکی در دستش بود و چنان به چشم، لب و بینی او فرو می‌کرد که چشم، لب و بینی به آن طرف سر برمی‌گشت. دوباره برمی‌گرداند و همین چنگک را از پشت فرو می‌کرد، دوباره چشم، بینی و دهان به آن طرف صورت برمی‌گشت.

به این دو نفر گفتم: این‌ها چه کسانی هستند؟ گفتند: باز به دنبال ما بیایید. راه افتادیم تا به تنوری رسیدیم. دیدم صدای ناله وحشتناکی از این تنور بیرون می‌آید

که می خواهد بند قلب مرا پاره کند. داخل تنور را نگاه کردم، دیدم جمعیتی از مرد و زن عریان میان این تنور هستند و از زیر بدن آنها، آتش شعله می کشد.

از شدت ناراحتی گفتم: سبحان الله! به این دو نفر گفتم: این ها چه کسانی هستند؟ گفتند: فقط دنبال ما بیایید.

به جوی سرخ رنگی رسیدیم، آبی که در آن روانه بود، مانند خون بود. کسی در این آب شنا می کرد و یک نفر نیز در کنار نهر ایستاده، سنگ های زیادی در کنارش ریخته بود. وقتی شناگر به او می رسید، گویا باید دهانش را باز کند، تا شخصی که ایستاده بود، سنگ را بردارد و در دهان شناگر پرت کند.

دوباره شناگر به جای اولش برمی گشت، شنا را ادامه می داد و باز دهانش باز می شد و باز در دهانش سنگ می زد. چه حالی در خواب می کشم، خدا می داند. به این دو نفر گفتم: این دو نفر چه کسانی هستند؟ گفتند: به دنبال ما بیایید.

به دنبال آنان رفتم. به باغی رسیدیم، چه باغی! از این باغ زیباتر را ندیده بودم.

هر چه در باغ بود، مربوط به فصل بهار بود. درخت ها پرشکوفه، گل ها شکفته، منظره عجیبی بود. مردی را دیدم با قامت آراسته، کودکان فراوانی در کنار این مرد بودند و این مرد به قدری به این بچه ها محبت می کند که خدا می داند. چقدر دیدن این باغ، این مرد، کودکان و کار این مرد لذت بخش بود.

به این دو نفر گفتم: این ها چه کسانی هستند؟ گفتند: فقط دنبال ما بیایید. رفتیم.

به بستانی رسیدیم، گفتند: به داخل بیایید. آن بستان انتها نداشت. در آنجا شهری را دیدم که تمام ساختمان های آن از خشت طلا و نقره بود.

دروازه را باز کردند و گفتند: وارد شوید. جمعیتی را در آن شهر دیدم که نصف صورت آنها از زیبایی، انسان را خیره، اما نصف دیگر صورت از زشتی، انسان را متنفر می کند، ولی نهی در آنجا بود و به این ها می گفتند: بروید در نهر غسل کنید، درون نهر می رفتند و شنا می کردند. خود را می شستند و بیرون می آمدند. طرف

زشت صورت آنان مانند طرف زیبای آن می شد.

گفتم: اینجا چه خبر است؟ باز گفتند: شما دنبال ما بیایید. به مردی رسیدیم که کارش این بود فقط آتش اضافه می کرد و دور آتش می چرخید. گفتم: این کیست؟ شبی به من گذشت که شگفتی ها و عجایبی را دیدم. گفتند: برای شما توضیح می دهیم و بعد از خواب بیدار شدم.

تعبیر رؤیای صادق حضرت رسول صلی الله علیه و آله

اما یا رسول الله! اولین کسی را که دیدی خوابیده بود و کسی با سنگ سخت مرتب جمجمه اش را می کوبید، کسی بود که حلال و حرام قرآن را یاد گرفته و فهمیده بود، اما عمل نمی کرد و برای نماز واجب خواب می رفت و بر نمی خاست که نماز بخواند و تا روز قیامت در عالم برزخ، سر او را با این سنگ می کوبند.

اما نفر دوم که با چنگک چشم، بینی و دهانش را می کوبیدند که صورتش به پشت سر می رفت، کسی بود که صبح از خانه بیرون می رفت، دروغی می گفت که مردم باور کنند و آن دروغ نیز در دنیا پخش می شد. یا رسول الله! این دروغگو بعد از مرگ، تا روز قیامت این بلا را بر سرش در می آورند، تا به عذاب جهنم برسد.

اما آن مردان و زنانی که در تنور عریان بودند، از بدن آنان آتش بالا می آمد، زنان و مردان زناکار هستند.

و اما آن کسی که در جوی خون شنا می کرد و سنگ به دهان او می کوبیدند، رباخوار بود و آن کسی که آتش روشن کرده بود و دور آن می گشت، مالک دوزخ است که تا روز قیامت به این آتش می دمد تا اهل آن، وارد جهنم شوند.

اما آن باغی که دیدی مانند بهار است و مردی در آن بود، جدّ تو، حضرت ابراهیم علیه السلام و آن بیچه هایی هستند که قبل از بلوغ از دنیا رفتند. خداوند متعال همه این ها را در اختیار حضرت ابراهیم علیه السلام گذاشته و به او گفته است که در این عالم

این‌ها را تربیت کند تا فردای قیامت لایق بهشت شوند.

شفاعت فرزندان از والدین در قیامت

این‌ها فرزندان مردم مؤمن و مسلمان هستند. همان بچه‌هایی که در روز قیامت وقتی خدا به آنها می‌گوید وارد بهشت شوید، جلوی درب بهشت می‌ایستند، می‌گویند: خدایا! پدر و مادر ما کجا هستند؟ ما که آنها را در دنیا زیاد ندیدیم. خدا می‌فرماید: پدر و مادر این بچه‌ها کیانند! فرزندان شما ناراحت هستند، بیایید و با آنها به بهشت بروید. اگر پدر و مادر مؤمن این بچه‌ها گناهکار باشند، خدا به خاطر آن داغی که دیده‌اند، گناه آنان را می‌بخشد؛ چون که ارحم الراحمین است.

اما یا رسول الله! باغ دومی که دیدی و آن شهری که ساختمانی از خشت طلا و نقره داشت، آن جا فضای بهشت عدن است، آنهایی که نصف چهره زشت و نصف زیبا بودند، کسانی بودند که هم کار خوب داشتند و هم کار بد، اما کار خوب آنان بیشتر از کار بد بوده است. این‌ها قابل اصلاح بودند، در نتیجه خدا آنان را نجات داده است و در روز قیامت برای این که آبروی آنها نرود، می‌گوید: در این نهر بروید که این زشتی شما شسته شود، تا در بهشت انگشت نما نشوید و آبروی شما نرود.

مناجات با پروردگار

«فکیف حیلتی یا ستار العیوب» (۱)

ص: ۸۴

۱- ۱) - بحار الأنوار: ۸۴/۳۳۹، باب ۱۳؛ «... إِلَهِي قَلْبِي مَحْجُوبٌ وَ نَفْسِي مَعْيُوبٌ وَ عَقْلِي مَغْلُوبٌ وَ هَوَائِي غَالِبٌ وَ طَاعَتِي قَلِيلَةٌ وَ مَعْصِيَتِي كَثِيرَةٌ وَ لِسَانِي مُقَرَّبٌ بِالذُّنُوبِ فَكَيْفَ حَيْلَتِي يَا سَيِّتَارَ الْعُيُوبِ وَ يَا عَلَّامَ الْعُيُوبِ وَ يَا كَاشِفَ الْكُرُوبِ اغْفِرْ ذُنُوبِي كُلَّهَا بِحُرْمَةِ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ يَا غَفَّارُ يَا غَفَّارُ يَا غَفَّارُ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ».

شعبه ای از آن نهر، ماه رمضان، این گونه جلسات و نماز در نیمه شب است.

خدایا! پیغمبر صلی الله علیه و آله در جمعه آخر ماه شعبان به ما فرموده اند:

«دعیتم الی ضیافه الله» (۱) مردم! خدا شما را به میهمانی خود دعوت کرده است. خدایا! پیغمبر صلی الله علیه و آله به ما فرموده است که اگر میهمان نزد شما آمد، و لو کافر باشد،

«اکرم الضیف و لو کان کافراً» (۲) ما کافر نیستیم و نزد تو آمده ایم، خدایا! ما عاشق پیغمبر صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام هستیم. ما غلام حلقه به گوش ائمه علیهم السلام و محب حضرت فاطمه زهرا علیها السلام هستیم.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

ص: ۸۵

۱-۱) - وسائل الشیعه: ۱۰/۳۱۳، باب ۱۸، حدیث ۱۳۴۹۴.

۲-۲) - جامع الأخبار: ۸۴، الفصل الأربعون فی فضیله بر الوالدین؛ «و قال صلی الله علیه و آله من ضرب أبویه فهو ولد الزناء و من آذی جاره فهو ملعون و من أبغض عترتی فهو ملعون و منافق خاسر یا علی اکرم الجار و لو کان کافراً و اکرم الضیف و لو کان کافراً و أطع الوالدین و لو کانا کافرین و لا ترد السائل و إن کان کافراً.» إرشادالقلوب: ۱/۱۳۸، الباب الثالث و الأربعون؛ «و قال رسول الله صلی الله علیه و آله من اکرم الضیف فقد اکرم سبعین نبیا و من أنفق علی الضیف درهما فکانما أنفق ألف دینار فی سبیل الله تعالی.» الکافی: ۷/۲۲۸، حدیث ۴-۵ «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ الضَّيْفُ إِذَا سَرَقَ لَمْ يَقْطَعْ وَ إِنِ أَضَافَ الضَّيْفُ ضَيْفًا فَسَرَقَ قُطِعَ ضَيْفُ الضَّيْفِ.» «عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ اسْتَأْجَرَ أَجِيرًا فَأَخَذَ الْأَجِيرُ مَتَاعَهُ فَسَرَقَهُ فَقَالَ هُوَ مُؤْتَمَنٌ ثُمَّ قَالَ الْأَجِيرُ وَ الضَّيْفُ أُمَّنَاءُ لَيْسَ يَقَعُ عَلَيْهِمْ حَدُّ السَّرِقَةِ.»

برجستگی های ماه مبارک رمضان

۴ تهران، حسینیه همدانی ها

رمضان ۱۳۷۳

ص: ۸۶

الحمد لله رب العالمين و صَلَّى اللهُ على جميع الانبياء والمرسلين

و صَلَّى على محمد و آله الطاهرين.

ارزش و عظمتی که ماه مبارک رمضان دارد، هم به خاطر فضائل خود این ماه است و هم به خاطر ارزش روزه که این ارزش را سایر ماه ها ندارند. از اسامی که وجود مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله برای ماه رمضان انتخاب کردند، «شهر انابه» است.

این یکی از فضایل و ارزش های این ماه مبارک است.

برای فهم حقیقت انابه که در قرآن مجید نیز با مشتقات آن، بیش از ده مورد آمده است، لازم می دانم درباره اصل روزه مقدمه ای را ذکر کنم:

کلمه «صوم» در لغت به معنای «امساک»؛ یعنی خودداری کردن است که اگر این خودداری در حقیقت خودداری کامل ظاهری و باطنی باشد، آن صوم مورد نظر پروردگار تحقق پیدا می کند و آثار خود را در دنیا و آخرت به روزه دار منتقل می کند.

لغت عرب بسیار گسترده است. گاهی بعضی از لغات و کلمات بیش از هفتاد معنا دارند.

رفعت مقام روزه نسبت به سایر عبادات

معنای دیگر صوم که در لغت عرب استعمال شده است، خصوصاً در زبان

فصحا، بلغا و شعرای بسیار معروف و قوی سخن عرب مانند «امرء القیس» (۱) به معنای رفعت، ارتفاع و بلندی است. در اصطلاح عرب آمده است که «اذا صام النهار» یعنی هنگامی که روز به ساعت رفعت و بلندی رسید.

این که قرآن کریم و روایات برای روزه ماه رمضان این همه ارزش قائل شده، به خاطر این است که صوم در مرتبه، منزلت و رفعت، از همه عبادات بالاتر است و به همین خاطر قرآن مجید به صوم نامگذاری کرده است؛ یعنی عملی بلندمرتبه، با رفعت و با منزلت که هیچ عملی از اعمال اسلامی این رفعت، منزلت و مرتبه را ندارد.

به همین خاطر پروردگار عالم در بین همه اعمال، روزه را به وجود مقدس خود نسبت داده است:

«الصوم لی و أنا اجزی به» (۲)

ص: ۹۰

۱-۱) - معارف و معاریف: ۲/۵۱۱ امرؤ القیس: بن حجر بن حارث کنندی، از قبیله بنی اکل المرار، مشهورترین شاعر عرب، نژاداً یمانی و در نجدیا در مخلاف السکاسک یمن متولد شده، وی بدین لقب شهرت یافته و مورخین در نام او بین: حُندج و مُلیکه و عدیّ اختلاف نموده اند. از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت شده که امرؤ القیس در قیامت پرچم دار شعر است به سوی دوزخ و او مردی است که در دنیا به نام و شهرت رسید ولی در آخرت به دست فراموشی سپرده می شود. از امیرالمؤمنین علیه السلام پرسیدند: برترین شاعر عرب کیست؟ فرمود: شاعران همه بر یک روش نبوده و در یک مسیر به مسابقه پرداخته اند تا پیشگام آنها مشخص شود، ولی اگر به ناچار باید به این سؤال پاسخ داد باید گفت: آن سلطان گمراه یعنی امرؤ القیس بر همه مقدم است. (حکمت: ۴۵۵). مرگ وی را از ۵۴۰ تا ۵۶۶ میلادی نوشته اند و به نقل زرکلی ۱۳۰ تا ۸۰ قبل از هجرت.

۲-۲) - من لایحضره الفقیه: ۲/۷۵، باب فضل الصیام، حدیث ۱۷۷۳؛ «وَقَالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ اللهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى الصَّوْمُ لِي وَأَنَا أَجْزِي بِهِ وَ لِلصَّائِمِ فَرْحَتَانِ حِينَ يُفْطِرُ وَ حِينَ يَلْقَى رَبَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَ الَّذِي نَفْسٌ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ لَخُلُوفٌ فَمِ الصَّائِمِ عِنْدَ اللهِ أَطْيَبُ مِنْ رِيحِ الْمَسْكِ». الكافي: ۴/۶۳، حدیث ۶؛ «عَنْ أَبِي الصَّبَّاحِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّ اللهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَقُولُ الصَّوْمُ لِي وَ أَنَا أَجْزِي عَلَيْهِ.»

یعنی مرحله رفعت و منزلت این عبادت در برابر حضرت حق، از همه عبادات بیشتر و بالاتر است.

هم صفتی روزه با خدا

عجیب این است که در زبان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله روزه با خدا هم صفت بیان شده است. قرآن مجید درباره خدا می فرماید:

«لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ» (۱)

چیزی در این عالم مانند خدا نیست، درباره روزه نیز «ابوامامه» یکی از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله می گوید:

روزی به محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدم و عرض کردم: مرا به کاری دعوت کن که دعوت تو را با همه وجودم بپذیرم و عمل کنم و دست به دامن آن کار شوم. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند:

«عليك بالصوم فإنه لا مثل له» (۲)

ص: ۹۱

۱- ۱) - شوری (۴۲): ۱۱؛ «هیچ چیزی مانند او نیست و او شنوا و بیناست.»

۲- ۲) - کنز العمال، المتقی الهندی: ۱۵/۸۶۶، حدیث ۴۳۴۴۶؛ مسند احمد: ۵/۲۴۸؛ «عليك بالهجرة! فإنه لا مثل لها، عليك بالجهاد! فإنه لا مثل له، عليك بالصوم! فإنه لا مثل له، عليك بالسجود! فإنك لا تسجد لله سجده إلا رفعك الله بها درجة وحط عنك بها خطيئة.» بحار الأنوار: ۹۳/۲۴۸، باب ۳۰، حدیث ۱۰؛ «فِيمَا أُوصِيَ بِهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عِنْدَ وَفَاتِهِ عَلَيْكَ بِالصَّوْمِ فَإِنَّهُ زَكَاةُ الْبَدَنِ وَجَنَّةُ لِأَهْلِهِ.»

من تو را به روزه دعوت می کنم؛ چون در میان عبادات چیزی مانند روزه نیست.

روزه نسبت به همه عبادات مثل ندارد، همان طور که خدا:

«لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» (۱)

امتیاز دیگری برای روزه

باز پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله مطلبی را درباره روزه بیان می کنند که خیلی شگفت آور است. می فرمایند:

«للصائم فرحتان يفرحهما»

روزه دار دو خوشحالی دارد که به این دو چیز خوشحال و شاد می شود.

«إذا أفطر فرح»

نخست: هنگامی است که اذان مغرب و عشاء را شروع می کنند و روزه دار مشغول افطار می شود. به افطار خود شاد می شود؛ چون از غم و درد گرسنگی و تشنگی رها می شود. از خوردن غذا بنا به دستور خدا، خوشحال می شود.

«و إذا لقی ربّه فرح بصومه» (۲)

ص: ۹۲

۱- ۱) - شوری (۴۲): ۱۱؛ «هیچ چیزی مانند او نیست و او شنوا و بیناست.»

۲- ۲) - صحیح البخاری: ۲/۲۲۸؛ صحیح مسلم: ۳/۱۵۸، المغنی: ۳/۱۱۳؛ «عن أبي صالح الزيات أنه سمع أبا هريره رضي الله عنه يقول قال رسول الله صلى الله عليه وآله قال الله كل عمل ابن آدم له إلا الصيام فإنه لي وأنا أجرى به والصيام جنة وإذا كان يوم صوم أحدكم فلا يرفث ولا يصخب فإن سابه أحد أو قاتله فليقل إني امرؤ صائم والذي نفس محمد بيده لخلوف فم الصائم أطيب عند الله من ريح المسك للصائم فرحتان يفرحهما إذا أفطر فرح وإذا لقي ربه فرح بصومه باب الصوم لمن خاف على نفسه العزوبه حدثنا.»

دوم: هنگامی که در روز قیامت به محضر مبارک پروردگار راه پیدا می کند، به خاطر روزه ای که در دنیا گرفته، خوشحال می شود.

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: به خاطر راه یافتن در محضر خدا خوشحال می شود. معنی آن این است که روزه در قیامت قائم مقام لقای حضرت حق است. چه این که با چشم دل پروردگار خود را مشاهده کند، یا روزه خود را مشاهده کند، «یفرح بصومه» نه «یفرح بلقاء ربّه». بیش از این دیگر نمی شود ارزش روزه را برای ما بیان کنند.

سپردن روزه و خدا برای انسان

رسول خدا صلی الله علیه و آله در این زمینه مطلب دیگری بیان می فرمایند:

«الصوم جُنَّة» (۱) روزه سپر بین شما و آفات دنیا و آتش دوزخ است. بسیاری از آفات، به بدن مربوط است. چه بسا شخصی در مرز دچار شدن به آفات دنیایی قرار گیرد که مرگ او نیز در آن آفت است، اما با گرفتن روزه ماه مبارک رمضان، بین او و آن آفت سپر ایجاد شود؛ یعنی بدن او از خطر آفات، رهایی پیدا کند.

چه بسا شخصی در مرز این بوده که گره ای در زندگیش بیافتد، که اگر این گره می افتاد، کسی نمی توانست آن را باز کند، ولی با ورود به روزه ماه مبارک رمضان، در معرض رحمت خدا قرار گیرد و بین او و آن گره، سپر ایجاد شود؛ یعنی وقتی

ص: ۹۳

۱- ۱) - الکافی: ۴/۶۲، حدیث ۱؛ من لایحضره الفقیه: ۲/۷۴، باب فضل الصیام، حدیث ۱۸۷۱ «عَيْنُ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ بَيْنِي وَالْإِسْلَامَ عَلَى خَمْسَةِ أَشْيَاءَ عَلَى الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالْحَيْجِّ وَالصَّوْمِ وَالْوَلَايَةِ وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الصَّوْمُ جُنَّةٌ مِنَ النَّارِ.» «وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الصَّوْمُ جُنَّةٌ مِنَ النَّارِ.»

پروردگار عبادت بسیار عالی و طاقت فرسای بنده را دید با عنایات خود نگذارد که به زندگی او گره بخورد.

مقایسه ای بین روزه و نماز

درباره نماز در قرآن مجید می خوانید؛

« إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ أَلْسِيئَاتِ ذَلِكَ ذِكْرِي لِلذَّاكِرِينَ » (۱)

پیغمبر صلی الله علیه و آله می فرمایند: کسی که دچار اشتباه و خطا شده، ناراحت می شود که چرا من آلوده شدم و به این مشکل شیطانی برخوردیم؟ هنگامی که مؤذن، اذان نماز واجب را می گوید و این انسان خطا کرده وارد نماز واجب می شود، بعد از سلام نماز واجب، نسبت به آن خطا و گناهی که قبل از نماز کرده بود، مانند کسی خواهد شد که بدنش چرک شده و در چشمه آب گرم رفته و این چرک ها را شسته است. (۲)

ص: ۹۴

۱- ۱ - هود (۱۱): ۱۱۴؛ «که یقیناً نیکی ها، بدی ها را از میان می برند، این برای یادکنندگان تذکر و یاد آوری است.»
۲- ۲ - بحار الأنوار: ۷۱/۳۰۸، باب ۲۰؛ «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَنْ صَلَّى الْخُمْسَ كَفَّرَ اللَّهُ عَنْهُ مِنَ الذُّنُوبِ مَا بَيْنَ كُلِّ صِيْلَمَاتَيْنِ وَكَانَ كَمَنْ عَلَى بَابِهِ نَهْرٌ جَارٍ يَغْتَسِلُ فِيهِ خَمْسَ مَرَّاتٍ لَأَيُّقَى عَلَيْهِ مِنَ الذُّنُوبِ شَيْئاً إِلَّا الْمُوبِقَاتِ الَّتِي هِيَ جَحْدُ النَّبُوَّةِ أَوْ الْإِمَامَةِ أَوْ ظُلْمٌ إِخْوَانِهِ الْمُؤْمِنِينَ.» بحار الأنوار: ۱۱/۸۰، باب ۶، حدیث ۱۲؛ «عَنِ الصَّادِقِ عَنِ آبَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَأَيُّقَى عَلَيْهِ مِنَ الذُّنُوبِ مَا بَيْنَ الصَّلَاةِ الْخُمْسِ لَوْقَتِهِنَّ فَإِذَا ضَيَّعَتْهُنَّ اجْتَرَأَ عَلَيْهِ فَمَا دَخَلَهُ فِي الْعِظَائِمِ.» بحار الأنوار: ۷۹/۲۳۵، باب ۱، حدیث ۶۱؛ «الْمَجَازَاتُ النَّبَوِيَّةُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ إِنَّ الْمُسْلِمَ إِذَا تَوَضَّأَ وَصَلَّى الْخُمْسَ تَحَاتَّتْ خَطَايَاهُ كَمَا تَحَاتُّ الْوَرَقُ.» التفسير المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري عليه السلام: ۲۳۱؛ «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَنْ صَلَّى الْخُمْسَ كَفَّرَ اللَّهُ عَنْهُ مِنَ الذُّنُوبِ مَا بَيْنَ كُلِّ صِيْلَمَاتَيْنِ، وَكَانَ كَمَنْ عَلَى بَابِهِ نَهْرٌ جَارٍ يَغْتَسِلُ فِيهِ كُلَّ يَوْمٍ خَمْسَ مَرَّاتٍ [وَ] لَأَيُّقَى عَلَيْهِ.»

نماز آن ظلمت و تاریکی خطای مرتکب شده را می شوید. حال قدرت روزه را ببینید که از نماز بیشتر است؛ چون که می تواند نگذارد اصلاً گره ای به زندگی روزه دار بخورد.

چه بسا شخصی نزدیک به ماه رمضان در مرز بی دینی قرار گرفته بوده، ولی کشش ماه رمضان او را وارد فضای روزه کرده، پروردگار عالم خطر بی دینی را از او برگرداند.

هم ردیفی روزه و تقوا

در قرآن مجید می بینیم که خدا در آیات فراوانی می فرماید: «اتَّقُوا اللَّهَ» عباد من! خدا را سپر خود قرار دهید، «اتَّقُوا» از ریشه «وقی و وقایه» (۱) به معنی چتر

ص: ۹۵

۱-۱) - ترجمه مفردات: ۴/۴۸۰ وقی: وَقَايَه نگهداشتن چیزی است که زیان و ضرر می رساند، وَقَفَّتْ الشَّيْءَ أَقْبِيَهٍ وَقَايَهٌ - در آیه فرمود: «فَوَقَاهُمُ اللَّهُ» «الانسان: ۱۱»، و «وَقَاهُمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ» «دخان: ۵۶» و «وَمَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَاقٍ» «رعد: ۳۴» و «مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَاقٍ» «رعد: ۳۷» و «فُوا أَنْفُسِكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا» «تحریم: ۶» تَقْوَى: انسان نفس و جان خود را از آنچه که بیمناک از آن است نگهدارد، این حقیقت معنی تقوا است سپس گاهی خود خوف و ترس تَقْوَى نامیده شده. تقوی: همچنین یعنی خوف و ترس به حسب نامیدن چیزی که اقتضای آنرا دارد که آن هم اقتضائی و حکمی دارد که تقوی نامیده شده اما در شریعت و دین تقوی یعنی خود نگهداری از آنچه که به گناه می انجامد و این تقوی به ترک مانع تعبیر می شود که با ترک نمودن حتی بعضی از مباهات که گناه هم ندارند کامل و تمام می شود چنانکه روایت شده است «الحلال بین، و الحرام بین و من رتع حول الحمی و حقیق أن يقع فيه» یعنی حلال و حرام روشن است اما کسیکه بر پرتگاه و قرق گاه چرانید شایسته است که در آن بیفتند. خدای تعالی فرمود: «فَمَنِ اتَّقَى وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» «الاعراف: ۳۵» و إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا .

و سپر است.

در کتاب های قدیم هست که در جنگ ها از پوست پر قدرت و قوی کرگدن و دیگر حیوانات سپر درست می کردند و جنگجویان این سپر را به کار می گرفتند که شمشیر، نیزه، گرز و زوبین، به این سپرها کارگر نمی افتاد.

عرب به این سپر «وقایه» می گوید.

پروردگار می فرماید: بندگان من! اگر مرا سپر خود بگیرید، اسلحه کدام شهوت، شیطان جنّ و انس، هوی و هوس می تواند به شما زخم بزند؟ معلوم می شود روزه قائم مقام خود پروردگار است.

در بخش قبل دیدیم که روزه قائم مقام لقای حضرت حق بود، ولی در این قسمت از فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله می بینیم که روزه در سپر بودن، قائم مقام پروردگار است. کسی که در طول زندگی، خدا سپر او است، از آفات دنیا برزخ و قیامت هیچ زیان و ضربه ای نخواهد دید. این ارزش روزه ماه رمضان است.

ماه انابه به سوی پروردگار

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله این مجموعه را می فرماید:

«و هو شهر الانابه» (۱) انابه در لغت معانی متعددی دارد، ولی در این زمینه یعنی پیوسته و پی در پی، با قدم عبادت و طاعت به جانب خدا حرکت کردن.

ص: ۹۶

پیغمبر صلی الله علیه و آله می فرمایند: این ماه، ماه انابه است، یعنی ماهی است که با قدم های قویبی مانند روزه، قرائت و فهم قرآن، تعلّم علم و عمل به قرآن و تمرین ترک گناه، که این قدمها، شما را از این دنیای پرتلاطم، پر شیطان، پر فساد و پرجاذبه گناه، به پروردگار عالم می رساند.

با رساندن شما به خدا، غروب روز آخر ماه رمضان، از جانب خدا اعلام شده است که امشب عید است. چرا عید است؟ چون بندگان من در طول سی روز از شیطانی بودن جدا شده و با حرکت به سوی من، الهی شده اند. این عید را خدا برای شما گذاشته است، نه پیغمبر صلی الله علیه و آله:

«الذی جعلته للمسلمین عیداً» (۱) خدایا! تو آن روز را که روز وصل به روز آخر ماه مبارک رمضان است، عید قرار دادی. عید یعنی زمانی که مردم همه چیز را نو قرار می دهند. روز آخر ماه رمضان، (۲) انسان نیز انسان نویی شده است. غیر از آنچه که قبل از ماه مبارک رمضان بوده. این معنای انابه است.

ص: ۹۷

۱- ۱) - من لا یحضره الفقیه: ۱/۵۱۲، باب صلاه عیدین.

۲- ۲) - وسائل الشیعه: ۷/۴۸۱، حدیث ۹۹۱۱؛ «عَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّمَا يُجْعَلُ يَوْمُ الْفِطْرِ الْعِيدَ لِيَكُونَ لِلْمُسْلِمِينَ مُجْتَمَعًا يَجْتَمِعُونَ فِيهِ وَيَبْرُزُونَ لِلَّهِ عِزًّا وَجَلَّ فَيَمَجِّدُونَهُ عَلَى مَا مَنَّ عَلَيْهِمْ فَيَكُونُ يَوْمَ عِيدٍ وَ يَوْمَ اجْتِمَاعٍ وَ يَوْمَ فِطْرٍ وَ يَوْمَ زَكَاةٍ وَ يَوْمَ رَغْبَةٍ وَ يَوْمَ تَضَرُّعٍ وَ لِأَنَّهُ أَوَّلُ يَوْمٍ مِنَ السَّنَةِ يَحِلُّ فِيهِ الْأَكْلُ وَ الشُّرْبُ لِأَنَّ أَوَّلَ شَهْرِ السَّنَةِ عِنْدَ أَهْلِ الْحَقِّ شَهْرُ رَمَضَانَ فَأَحَبَّ اللَّهُ عِزًّا وَ جَلًّا أَنْ يَكُونَ لَهُمْ فِي ذَلِكَ مَجْمَعٌ يَحْمَدُونَهُ فِيهِ وَيَقْدِسُونَهُ.» الكافي: ۶/۴۰۱، حدیث ۶؛ «الْفَضِيلُ بْنُ يَسَارٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّ لِلَّهِ عِزًّا وَ جَلًّا عِنْدَ فِطْرِ كُلِّ لَيْلَةٍ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ عِتْقَاءَ يُعْتَقُهُمْ مِنَ النَّارِ إِلَّا مَنْ أَفْطَرَ عَلَى مُسِيكِرٍ وَ مَنْ شَرِبَ مُسْكِرًا لَمْ تُحْتَسَبْ لَهُ صَلَاتُهُ أَرْبَعِينَ يَوْمًا فَإِنْ مَاتَ فِيهَا مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً.»

همین روزه داشتن نیز انابه است؛ چون قدم پیوسته سی روزه روزه دار به جانب پروردگار است. قدم طاعت و عبادت. این قدم نیز قدم مرکبی است که روزه یک جزء آن است. بقیه امور، به خصوص اجتناب از گناه و خودسازی، مهمترین قدم در این ماه است.

بردباران و منیبین در قرآن

۱ - حضرت ابراهیم علیه السلام

اشاره

پروردگار عالم در قرآن مجید انابه کنندگانی را که معرفی می کند، اینها چه کسانی هستند و دارای چه ویژگی هایی؟

« إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ » (۱)

یکی از زیباترین قدم های طاعت و عبادت حضرت ابراهیم علیه السلام که پیوسته با این قدم به جانب پروردگار در حرکت بود، قدم اخلاقی بود. ایشان با گذشت، صبور، بردبار و بسیار آرام بود. در نهایت بردباری که خدا می گوید: «حلیم».

آنجایی که به او دستور می دهد تا هاجر و فرزند تازه به دنیا آمده اش را که بعد از سنّ هشتاد سالگی به او داده بود را تنها گذاشت. حضرت ابراهیم علیه السلام با دید نبوتی خود می دانست که این فرزند، در این عالم منشأ خیر بسیاری خواهد شد.

ایشان می دانست که وقتی این بچه بزرگ شود، از نسل این پسر، چند پیامبر و چهارده معصوم علیهم السلام به دنیا قدم می گذارند. علاقه حضرت ابراهیم به فرزندش

ص: ۹۸

(۱- ۱) - هود (۱۱): ۷۵؛ «به راستی که ابراهیم بسیار بردبار و دلسوز و روی آورنده [به سوی خدا] بود.»

فقط علاقه پدری نیست، آن علاقه معنوی ایشان به خاطر ارزش های وجود حضرت اسماعیل علیه السلام با علاقه پدری ایشان قابل مقایسه نبود.

خدا به او گفت: از شهر شام که شهر باغ ها، گل ها، بلبل ها، با هوای بهاری، چشمه ها، آب ها و منطقه کشاورزی است، با زن و فرزندت برو، تا جایی که گفتیم بایست.

ایشان حرکت کرد، تا حدود اردن آمد. از اردن وارد حجاز شد. به او گفتند که تا کجا برود. میان درّه ای سوزان، خشک، بی آب و گیاهی آمد که حرارت و گرمای روز تا شصت درجه بالا می رود. خدا به او گفت: ای ابراهیم! این زن و بچه را در این درّه بگذار و برو. حضرت ابراهیم علیه السلام برای خدا چه گذشتی کرد و چه بردباری نشان داد. چه حوصله ای داشت که حتی یک کلمه به پروردگار به عنوان اعتراض نگفت که چرا؟ مگر شام، باغستان ها، گلستان ها و چشمه سارها بد بودند؟ اگر این زن و این بچه در آن منطقه بودند، درخت ها و چشمه ها کم می شدند؟ از کسی حقی ضایع می شد؟ برای چه به من گفתי این زن جوان با کرامت و اسماعیل که بعد از هشتاد سالگی به من دادی و شیرخوار و دوماهه است را اینجا بگذارم و بروم؟ (۱)

ص: ۹۹

(۱- ۱) - بحار الأنوار: ۱۲/۹۸، باب ۵، أحوال أولاده و أزواجه صلوات، حدیث ۶؛ «عَنْ هِشَامٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ نَازِلًا فِي بَادِيَةِ الشَّامِ فَلَمَّا وُلِدَ لَهُ مِنْ هَاجِرِ إِسْمَاعِيلَ عِ اعْتَمَّتْ سَارَهُ مِنْ ذَلِكَ غَمًّا شَدِيدًا لِأَنَّهُ لَمْ يَكُنْ لَهُ مِنْهَا وَلَدٌ وَ كَانَتْ تُؤْذِي إِبْرَاهِيمَ فِي هَاجِرٍ فَتَعَمُّهُ فَشَكَا إِبْرَاهِيمُ ذَلِكَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ إِنَّمَا مِثْلُ الْمَرْأَةِ مِثْلُ الضَّلْعِ الْعُوجَاءِ إِنْ تَرَكَتَهَا اسْتَمْتَعَتْ بِهَا وَإِنْ أَقَمْتَهَا كَسَرْتَهَا ثُمَّ أَمَرَهُ أَنْ يُخْرِجَ إِسْمَاعِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أُمَّهُ عَنْهَا فَقَالَ يَا رَبِّ إِلَى أَيِّ مَكَانٍ قَالَ إِلَى حَرَمِي وَ أَمْنِي وَ أَوَّلَ بُقْعَةٍ خَلَقْتَهَا مِنَ الْمَأْرُضِ وَ هِيَ مَكَّةُ فَانزَلَ اللَّهُ عَلَيْهِ جِبْرِيْلَ بِالْبُرَاقِ فَحَمَلَ هَاجِرَ وَ إِسْمَاعِيلَ وَ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ كَانِ إِبْرَاهِيمَ لَمَائِمٌ بِمَوْضِعٍ حَسَنِ فِيهِ شَجَرٌ وَ نَخْلٌ وَ زُرْعٌ إِلَّا وَ قَالَ يَا جِبْرِيْلُ إِلَى هَاهُنَا إِلَى هَاهُنَا فَيَقُولُ جِبْرِيْلُ لِمَ امضِ امضِ حَتَّى وَ أَقَى بِهِ مَكَّةَ فَوَضَعَهُ فِي مَوْضِعِ الْبَيْتِ وَ قَدْ كَانِ إِبْرَاهِيمَ عَاهِدًا سَارَهُ أَنْ لَأَ يَنْزَلَ حَتَّى يَرْجِعَ إِلَيْهَا فَلَمَّا نَزَلُوا فِي ذَلِكَ الْمَكَانِ كَانَ فِيهِ شَجَرٌ فَأَلْقَتْ هَاجِرُ عَلَى ذَلِكَ الشَّجَرِ كِسَاءً كَانَ مَعَهَا فَاسْتَظَلُّوا تَحْتَهُ فَلَمَّا سَرَحَهُمْ إِبْرَاهِيمَ وَ وَضَعَهُمْ وَ أَرَادَ الْإِنصِرَافَ عَنْهُمْ إِلَى سَارَهُ قَالَتْ لَهُ هَاجِرُ يَا إِبْرَاهِيمُ لِمَ تَدْعُنَا فِي مَوْضِعٍ لَيْسَ فِيهِ أُنَيْسٌ وَ لَأَمَاءٌ وَ لَأَزْرَعٌ فَقَالَ إِبْرَاهِيمُ الَّذِي أَمَرَنِي أَنْ أَضَعَكُمْ فِي هَذَا الْمَكَانِ هُوَ يَكْفِيكُمْ ثُمَّ انصَرَفَ عَنْهُمْ فَلَمَّا بَلَغَ كُدِّي وَ هُوَ جَبَلٌ بِدِي طُوًى التَّفَتَ إِلَيْهِمْ إِبْرَاهِيمُ رَبَّنَا إِنِّي أَسِيكُنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زُرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ أَفْنِدَهُ مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ وَ أَرْزُقُهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ ثُمَّ مَضَى وَ بَقِيَتْ هَاجِرُ فَلَمَّا ارْتَفَعَ النَّهَارُ عَطَشَ إِسْمَاعِيلُ وَ طَلَبَ الْمَاءَ فَقَامَتْ هَاجِرُ فِي الْوَادِي فِي مَوْضِعِ الْمَسْعَى فَبَادَتْ هَيْلٌ فِي الْوَادِي مِنْ أُنَيْسٍ فَغَابَ إِسْمَاعِيلُ عَنْهَا فَصَدَّتْ عَلَى الصَّفَا وَ لَمَعَ لَهَا السَّرَابُ فِي الْوَادِي وَ طَنَّتْ أَنَّهُ مَاءٌ فَنَزَلَتْ فِي بَطْنِ الْوَادِي وَ سَبَعَتْ فَلَمَّا بَلَغَتْ الْمَسْعَى غَابَ عَنْهَا إِسْمَاعِيلُ ثُمَّ لَمَعَ لَهَا السَّرَابُ فِي نَاحِيَةِ الصَّفَا فَهَبَطَتْ إِلَى الْوَادِي تَطْلُبُ الْمَاءَ فَلَمَّا غَابَ عَنْهَا إِسْمَاعِيلُ عَادَتْ حَتَّى بَلَغَتْ الصَّفَا فَنَظَرَتْ حَتَّى فَعَلَتْ ذَلِكَ سَبْعَ مَرَّاتٍ فَلَمَّا كَانَ فِي الشُّوْطِ السَّابِعِ وَ هِيَ عَلَى الْمَرْوَةِ نَظَرَتْ إِلَى إِسْمَاعِيلِ وَ قَدْ ظَهَرَ الْمَاءُ مِنْ تَحْتِ رِجْلَيْهِ فَعَدَّتْ حَتَّى جَمَعَتْ حَوْلَهُ رَمْلًا فَإِنَّهُ كَانَ سَائِلًا فَرَمَتْهُ بِمَا جَعَلْتَهُ حَوْلَهُ فَلَمَّا دَلَّكَ سَبَعَتْ زَمْرَمَ وَ كَانَ جُزْهُمُ نَازِلَةً بِدِي الْمَجَازِ وَ عَرَفَاتٍ فَلَمَّا ظَهَرَ الْمَاءُ بِمَكَّةَ عَكَفَتِ الطَّيْرُ وَ

الْوَحْشُ عَلَى الْمَاءِ فَنَظَرَتْ جُرْهُمُ إِلَى تَعَكُّفِ الطَّيْرِ عَلَى ذَلِكِ الْمَكَانِ وَاتَّبَعُوهُا حَتَّى نَظَرُوا إِلَى امْرَأَةٍ وَصَبِيٍّ نَازِلَيْنِ فِي ذَلِكَ الْمَوْضِعِ . . .»

به قدری حوصله، حلم و گذشت ایشان بالا بود که فقط این جمله را به پروردگار عرض کرد:

« رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بُوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ » (۱)

ص: ۱۰۰

۱-۱) - ابراهیم (۱۴): ۳۷؛ «پروردگارا! من برخی از فرزندانم را در درّه ای بی کشت و زرع نزد خانه محترمت سکونت دادم؛ پروردگارا! برای اینکه نماز را بر پا دارند.»

همه دلخوشی من این است که خانواده ام را در محلی که بعداً می خواهد خانه کعبه شود، قرار داده ام و هر دو را به تو سپرده ام. همه نیت من این است که این ها اگر روزی در این منطقه بی آب و علف سوزان، به انسان هایی برخوردند، نماز را در میان آنها بپا دارند.

نماز چه عبادتی است که حضرت ابراهیم علیه السلام با این گذشت عظیم به خاطر آن، همسر جوان و بچه شیرخواره را می گذارد و می رود؟ فقط برای نماز. لام در «لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ» (۱) لام علت است؛ یعنی همه دلخوشی من این است که این ها در اینجا پرچم نماز را برافرازند.

پرچم روزه را چگونه؟ در منابع ما دارد که روزه در گذشتگان فقط ویژه پیغمبران بوده است. (۲) وقتی پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله به رسالت مبعوث شد، خدا روی علاقه ای

ص: ۱۰۱

(۱-۱) - ابراهیم (۱۴): ۳۷.

(۲-۲) - الخصال: ۱/۲۶۵، حدیث ۱۴۵؛ «الْمُفْضَلُ بْنُ عُمَرَ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَمْ لِلْمُسْلِمِينَ مِنْ عِيدٍ فَقَالَ أَرْبَعُهُ أَعْيَادٍ قَالَ قُلْتُ فَمَا عَرَفْتُ الْعِيدَيْنِ وَالْجُمُعَةَ فَقَالَ لِي أَكْبَرُهَا وَ أَشْرَفُهَا يَوْمَ الثَّامِنِ عَشَرَ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ وَ هُوَ الْيَوْمُ الَّذِي أَقَامَ فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ نَصَبَهُ لِلنَّاسِ عَلِمًا فَقَالَ قُلْتُ مَا يَجِبُ عَلَيْنَا فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ قَالَ يَجِبُ عَلَيْكُمْ صِيَامُهُ شُكْرًا لِلَّهِ وَ حَمْدًا لَهُ مَعَ أَنَّهُ أَهْلٌ أَنْ يُشَكَرَ كُلَّ سَاعَةٍ وَ كَذَلِكَ أَمَرَتِ الْأَنْبِيَاءُ أَوْصِيَاءَهَا أَنْ يَصُومُوا الْيَوْمَ الَّذِي يُقَامُ فِيهِ الْوَصِيَّةُ يَتَّخِذُونَهُ عِيدًا وَ مَنْ صَامَهُ كَانَ أَفْضَلَ مِنْ عَمَلِ سِتِّينَ سَنَةً.» بحار الأنوار: ۶۵/۳۲۸، باب ۲۶ الشرائع؛ «قَوْلُهُ شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَخَاطِبَهُ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مَا وَصَى بِهِ نُوْحًا وَ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ يَا مُحَمَّدُ مَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى وَ عِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ أَيُّ تَعَلَّمُوا الدِّينَ يَعْنِي التَّوْحِيدَ وَ إِقَامَ الصَّلَاةَ وَ إِيْتَاءَ الزَّكَاةَ وَ صَوْمَ شَهْرِ رَمَضَانَ وَ حَجَّ الْبَيْتِ وَ السُّنَنَ وَ الْأَحْكَامَ الَّتِي فِي الْكُتُبِ وَ الْإِقْرَارَ بِوَلَايَةِ.» النور المبين في قصص الأنبياء والمرسلين: ۳۲۲ - ۳۲۴؛ «و قال الشيخ الطبرسي و أما ذو الكفل فاختلف فيه. فقيل إنه كان رجلا صالحا و لم يكن نبيا و لكنه تكفل لنبى صوم النهار و قيام الليل و أن لا يغضب و يعمل بالحق فوفى بذلك فشكر الله ذلك له و كان نبيا و سمى ذا الكفل بمعنى أنه ذو الضعف فله ثواب غيره ممن هو فى زمانه لشرف عمله.»

که به امت پیامبر صلی الله علیه و آله داشت، روزه را به این امت واجب کرد. روزه گوهری نبوده است که خدا به هر امتی بدهد.

حلم و انابه ابوذر در روزه

این یک قدم؛ یعنی قدم گذشت، حوصله در برابر پیشامدها و بردباری برای خداست. ابوذر به دخترش گفت: آیا آب و غذایی هست که به من بدهی؟ گفت: نه.

بیابان است و تابش مستقیم خورشید در این منطقه حارّه شدید است. گفت: من هر دو پایم ضعف می رود و نمی توانم راه بروم، برو در این بیابان بگرد، بین چیزی که بشود خورد پیدا می شود یا نه؟ رفت، گشت و آمد، گفت: چیزی پیدا نکردم.

گفت: دخترم! پس مولای من خواسته من با شکم گرسنه از دنیا بروم. رو به قبله دراز کشید، گفت: دخترم! من دارم می میرم. دختر گریه کرد و گفت: پس تکلیف من چیست؟ ابوذر گفت: من که مُردم، تو به کنار جاده برو، قافله ای می آید که از مکه به مدینه برود، فقط بگو که ابوذر مرده است. آنها می آیند، کارهای مرا انجام می دهند. (۱)

ص: ۱۰۲

۱ - ۱) - بحار الأنوار: ۲/۳۹۹، باب ۱۲، حدیث ۶؛ «عَنْ حُلَامِ بْنِ [ابن] دَلَّ [جُلَامِ بْنِ جَنْدَلٍ] الْغَضَارِيِّ وَ كَمَانَتْ لَهُ صِيْحْبَةٌ قَالَ مَكَثَ أَبُو ذَرٍّ رَحِمَهُ اللَّهُ بِالرَّبْدَةِ حَتَّى مَاتَ فَلَمَّا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ قَالَ لِامْرَأَتِهِ اذْبَحِي شَاءَ مِنْ غَنَمِكَ وَ اضْمِئِ بِهَا فَإِذَا نَضَتْ جَثَّ فَاقْعُدِي عَلَى قَارِعِهِ الطَّرِيقِ فَأَوَّلَ رَكْبٍ تَرَيْتَهُمْ قُولِي يَا عِبَادَ اللَّهِ الْمُسْلِمِينَ هَذَا أَبُو ذَرٍّ صَاحِبُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ قَدْ قَضَى نَحْبَهُ وَ لَقِيَ رَبَّهُ فَأَعِينُونِي عَلَيْهِ وَ أَجِيبُوهُ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ أَخْبَرَنِي أَنَّي أَمُوتُ فِي أَرْضِ غَزْوَةٍ وَ أَنَّهُ يَلِي غُسْلِي وَ دَفْنِي وَ الصَّلَاةَ عَلَيَّ رِحَالًا مِنْ أُمَّتِي صِيْحُونَ.» و نیز در بحار الأنوار: ۲/۴۳۰، باب ۱۲، ذیل حدیث ۳۷؛ «... فَأَصَابَ أَبَا ذَرٍّ وَ ابْنَتَهُ الْجُوعُ وَ مَيَاتَتْ أَهْلُهُ فَقَالَتْ ابْنَتُهُ أَصَابَنَا الْجُوعُ وَ بَقِينَا ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ لَمْ نَأْكُلْ شَيْئًا فَقَالَ لِي أَبِي يَا بُنَيْتُ قَوْمِي بِنَا إِلَى الرَّمْلِ نَطْلُبُ الْقَتْلَ وَ هُوَ نَبْتُ لَهْ حَبِّ فَصِرْنَا إِلَى الرَّمْلِ فَلَمْ نَجِدْ شَيْئًا فَجَمَعَ أَبِي رَمْلًا وَ وَضَعَ رَأْسَهُ عَلَيْهِ وَ رَأَيْتُ عَيْنَيْهِ قَدْ انْقَلَبَتْ فَبَكَيْتُ فَقُلْتُ لَهُ يَا أَبَتُ كَيْفَ أَصْنَعُ بِكَ وَ أَنَا وَ حِيدَةٌ فَقَالَ يَا بُنْتِي لَا تَخَافِي فَإِنِّي إِذَا مِتُّ جَاءَكَ مِنْ أَهْلِ الْعِرَاقِ مَنْ يَكْفِيكَ أَمْرِي فَإِنِّي أَخْبَرَنِي حَبِيبِي رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فِي غَزْوَةِ تَبُوكَ فَقَالَ لِي يَا ابْنَادُ تَعِيشُ وَ خِدَاكَ وَ تَمُوتُ وَ خِدَاكَ وَ تُبْعَثُ وَ خِدَاكَ وَ تَدْخُلُ الْجَنَّةَ وَ خِدَاكَ يَسِيرًا بِكَ أَقْوَامٌ مِنْ أَهْلِ الْعِرَاقِ يَتَوَلَّوْنَ غُسْلَكَ وَ تَجْهِيْزَكَ وَ دَفْنَكَ فَإِذَا أَنَا مِتُّ فَهَيِّدِي الْكِسَاءَ عَلَيَّ وَ جَهِيْ ثُمَّ اقْعُدِي عَلَى طَرِيقِ الْعِرَاقِ فَإِذَا أَقْبَلَ رَكْبٌ فَقَوْمِي إِلَيْهِمْ وَ قَوْلِي هَذَا أَبُو ذَرٍّ صَاحِبُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ قَدْ تُوْفِّي قَالَتْ فَدَخَلَ إِلَيْهِ قَوْمٌ مِنْ أَهْلِ الرَّبْدَةِ...»

چقدر گذشت؟ آن قدر بردباری که به خدا نمی گوید: در میان یاران پیغمبر صلی الله علیه و آله بعد از امیرالمؤمنین نفر دوم یا سوم هستم؛ چون چهار نفر بودند، امیرالمؤمنین علیه السلام، سلمان، ابوذر و مقداد. بحث است که بعد از سلمان، آیا ابوذر است، یا مقداد؟

به خدا نمی گوید: من بعد از امیرالمؤمنین علیه السلام، در میان یاران پیغمبر صلی الله علیه و آله نفر دوم هستم، آیا این درست است که با من این گونه معامله شود که یک لیوان آب نباشد تا بخورم؟

بلکه فقط گفت: دخترم! محبوب من اراده اش بر این تعلق گرفته است که من تشنه و گرسنه از دنیا بروم. پس من راضی به رضای محبوبم هستم.

دل رحمی حضرت ابراهیم علیه السلام

لغت «أَوَاهُ» * در:

« إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ » (۱)

به این معناست که حضرت ابراهیم علیه السلام نسبت به مردم بسیار دلسوز و دل رحم

ص: ۱۰۳

۱-۱) - هود (۱۱): ۷۵؛ «به راستی که ابراهیم بسیار بردبار و دلسوز و روی آورنده [به سوی خدا] بود.»

بود. تا آنجا که وقتی فرشتگان مأمور تخریب منطقه قوم لوط را شناخت، به آنها گفت: شما چه مأموریتی دارید؟ گفتند: پروردگار به ما مأموریت داده است تا منطقه ای را که قوم لوط زندگی می کنند، به خاطر گناه کبیره ای که انجام داده اند و بنا ندارند که توبه کنند، زیر و رو کنیم.

این مردِ دلسوزِ رحیم گفت: نمی شود این مأموریت را انجام ندهید؟ این بدبخت ها دچار گناه کبیره ای شده اند و حرف حضرت لوط علیه السلام را گوش نداده اند، نمی شود به این عذاب مبتلا نشوند؟ گفتند: یا ابراهیم! فرمان خدا بر این مسأله قطعی شده است و دیگر برگرداندنی در کار فرمان قطعی نیست. عذاب بر آنها قطعیت یافته و دلسوزی تو دیگر به حال آنها سودی ندارد. (۱)

ترفع درجه آخرتی با انابه

حضرت انسانی بود که با قدم عبادت کامل، پیوسته به جانب پروردگار در حرکت بود. به کجا رسید؟

«إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ» (۲)

«وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لِمِنَ الصَّالِحِينَ» (۳)

ص: ۱۰۴

۱-۱) - الکافی: ۵/۵۴۷، حدیث ۶؛ «أَبِي عَبِيدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ بَعَثَ أَرْبَعَةَ أَمَلَاكٍ فِي إِهْلَاكِ قَوْمِ لُوطٍ جَبْرَائِيلَ وَمِيكَائِيلَ وَإِسْرَافِيلَ وَكَرُوبِيلَ فَمَرُّوا بِإِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُمْ مُعْتَمُونَ فَسَلَّمُوا عَلَيْهِ. . . فَقَالَ لَهُمْ إِبْرَاهِيمُ لِمَاذَا جِئْتُمْ قَالُوا فِي إِهْلَاكِ قَوْمِ لُوطٍ فَقَالَ لَهُمْ إِنَّ كَانُ فِيهِمْ مِائَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَتُهْلِكُونَهُمْ فَقَالَ جَبْرَائِيلُ لَأَقَالَ فَإِنْ كَانَ فِيهَا خَمْسُونَ قَالَ لَأَقَالَ فَإِنْ كَانَ فِيهَا ثَلَاثُونَ قَالَ لَأَقَالَ فَإِنْ كَانَ فِيهَا عِشْرُونَ. . . خَمْسَةٌ قَالَ لَأَقَالَ فَإِنْ كَانَ فِيهَا وَاحِدٌ قَالَ لَأَقَالَ فَإِنْ فِيهَا لُوطًا قَالُوا نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَنْ فِيهَا لَنَنْجِيَنَّهُ وَ أَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ. . .»

۲-۲) - یوسف (۱۲): ۲۴؛ «زیرا او از بندگان خالص شده ما [از هر گونه آلودگی ظاهری و باطنی] بود.»

۳-۳) - بقره (۲): ۱۳۰؛ «و قطعاً در آخرت از شایستگان است.»

به اینجا رسید. آن قدر این قدم های عبادتی برای او نورانیت ایجاد کرد که به واسطه حضرت اسماعیل و حضرت اسحاق علیهما السلام پدر تمام انبیای بعد از خود شد:

حضرت یعقوب، یوسف، یونس، زکریا، یحیی، موسی و عیسی علیهم السلام از طریق حضرت مریم علیها السلام از نسل حضرت ابراهیم علیه السلام هستند و وجود مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله به واسطه حضرت اسماعیل علیه السلام از نسل اوست. پدر دیگری را در عالم سراغ دارید که چنین نسلی داشته باشد؟ تمام این ها از آثار عبادت خالصانه ایشان بوده است. ایشان یکی از مصادیق منیب است. چرا من منیب را معرفی می کنم؟ چون در پایان معرفی، نظری دارم.

۲ - حضرت شعیب علیه السلام و اصلاح امت

منیب دیگر، حضرت شعیب علیه السلام بود که در میان مردم مدین آمد. خود ایشان نیز از نسل حضرت ابراهیم علیه السلام است.

مردمی که قرآن مجید می فرماید: به فساد، تبهکاری، دزدی در روز روشن، کم فروشی، فتنه و آشوب آلوده بودند. به این که بر سر قیمت جنس مردم بزنند تا جنس را از مردم با قیمت اندک بخرند؛ یعنی دسیسه هایی می چیدند که فروشندگان مجبور شوند تا جنس خود را به قیمتی که این ها می گویند، بفروشند.

حضرت شعیب علیه السلام به این مردم فرمود:

«إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ» (۱)

من در میان شما تا جایی که قدرتم اجازه دهد، هیچ نیتی جز اصلاح وضع شما

ص: ۱۰۵

ندارم. آیه می خواهد بگوید: ای مردم! تا زمانی که در بین خانواده و مردم هستید، نیت شما فقط اصلاح باشد.

« وَ مَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ » (۱)

همه نیرو، توان و قدرتم در میان شما به پروردگارم معطوف است، من به اندازه شما نفر، پول و سلاح ندارم و تمام نیروی من فقط خداست.

« عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ » (۲)

من تمام تکیه گاهم فقط پروردگار است. هرگز قدم بر جای قدم شما نمی گذارم، نه در فساد وارد می شوم و نه در دزدی روز روشن، نه در فتنه و نه آشوب و نه این که قیمت جنس مردم را کم نشان دهم. من فقط با قدم طاعت و عبادت به سوی پروردگارم در حرکت هستم. شما هر چه و هر که می خواهید، باشید، هر کاری که می خواهید، بکنید. من آدمی نیستم که تحت تأثیر شما قرار بگیرم. من شخصی نیستم که بگویم: خواهی نشوی رسوا هم رنگ جماعت شو

من با شما هم رنگ نمی شوم، رسوا نیز نمی شوم، بلکه عزت پیدا می کنم.

امر خدا به تبعیت از منیبین

منظورم از بیان «منیبین» امثال حضرت ابراهیم و حضرت شعیب علیهما السلام در این آیه است که خدا به همه ما می فرماید:

« وَ اتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ » (۳)

امر در اینجا واجب است، کسانی که مقداری در ادبیات عرب و اصول فقه

ص: ۱۰۶

۱-۱ - هود (۱۱): ۸۸؛ «و توفیقم فقط به [یاری] خداست.»

۲-۲ - هود (۱۱): ۸۸؛ «بر او توکل کردم و به سوی او باز می گردم.»

۳-۳ - لقمان (۳۱): ۱۵؛ «و راه کسی را پیروی کن که [با توبه و ایمان و اخلاص] به من بازگشته است.»

تخصص دارند، می دانند که این امر « اِتَّبِعْ » واجب است، مانند امر به نماز و روزه.

می فرماید: ای مرد و زن! در این دنیا فقط راه کسانی که با قدم اطاعت و عبادت به جانب من آمدند - مانند حضرت ابراهیم و حضرت شعیب علیهما السلام و دیگر انبیا علیهم السلام - متابعت کنید.

« ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ » (۱)

بازگشت همه شما به سوی من است، من ریز و درشت پرونده شما را در روز قیامت به شما اطلاع می دهم.

تقرب به پیامبر صلی الله علیه و آله با قدم طاعت

این روایت را راوندی در کتاب با عظمت «دعوات» نقل می کند: «ربیعہ بن کعب» از یاران پیغمبر صلی الله علیه و آله می گوید:

روزی به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدم، حضرت صلی الله علیه و آله شروع به سخن کردند، فرمودند: ربیعہ! هفت سال است که به من خدمت می کنی، به خاطر این هفت سال زحمت و خدمتی که به من کردی، از من حاجتی نمی خواهی؟ گفتم: یا رسول الله! به من مهلت می دهید؟ فرمودند: بله. عرض کردم: بعداً حاجتم را به شما می گویم.

چه روش زیبایی است که انسان زود تصمیم نگیرد. چند روز فکر و مشورت کند، بعد تصمیم بگیرد.

ربیعہ می گوید: فردا تنها نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمدم. گفتم: آقا! حاجتم را بگویم؟ فرمودند: بگو. عرض کردم: از پروردگار بخواهید تا مرا با شما شانه به شانه وارد بهشت کند. چه همت بلندی.

ص: ۱۰۷

۱-۱) - لقمان (۳۱): ۱۵؛ «سپس بازگشت شما فقط به سوی من است. پس شما را از آنچه انجام می دادید، آگاه می کنم.»

حضرت به من فرمودند: این مطلب را از چه کسی یاد گرفته ای؟ گفتم: دیروز که از نزد شما رفتم، فکر کردم که اگر از شما ثروت فراوان بخواهم، ثروت در معرض نابودی است و وقتی می میرم، فایده ای ندارد.

اکنون کسانی که چند میلیارد ثروت دارند، اما استفاده نمی کنند، اسکناس آنها با کاغذهای باطله چه فرقی می کند؟ هیچ. این پول ها برای آنها فایده ای ندارد. گویی این چند میلیارد را دور می اندازند، حال جای دورانداختن آنها یا بانک های خارجی است، یا داخلی.

گفتم: به شما بگویم برای من طول عمر بخواهید، دیدم تا چند سال در دنیا زنده بمانم؟ آخر باید بمیرم، پس چه فایده ای دارد؟ پس به شما بگویم که از خدا بخواهید تا در قیامت شانه به شانه شما وارد بهشت شوم.

در روایت دارد که رسول خدا صلی الله علیه و آله سر مبارک خود را پایین انداختند، بعد از مکث کوتاهی سر را بلند کرده، فرمودند: من حاجت تو را از خدا می خواهم، اما تو نیز قول بده که با قدم طاعت و عبادت مرا کمک کنی. (۱) باید این قدم را داشته باشی که بتوانی کنار من بیایی و من تو را به بهشت ببرم، اگر

ص: ۱۰۸

۱- ۱) - بحار الأنوار: ۲۲/۸۶، باب ۳۷، حدیث ۳۹؛ الدعوات: ۳۹، الفصل الثانی؛ «عَنْ رَبِيعَةَ بْنِ كَعْبٍ قَالَ قَالَ لِي ذَاتَ يَوْمٍ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَا رَبِيعَةَ خَدَمْتَنِي سَبْعَ سِنِينَ أَفَلَا تَسْأَلُنِي حَاجَةً فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَمَهْلِنِي حَتَّى أَفَكَّرَ فَلَمَّا أَصْبَحْتُ وَدَخَلْتُ عَلَيْهِ قَالَ لِي يَا رَبِيعَةُ هِيَاتِ حَاجَتَكَ فَقُلْتُ تَسْأَلُ اللَّهُ أَنْ يُدْخِلَنِي مَعَكَ الْجَنَّةَ فَقَالَ لِي مَنْ عَلَّمَكَ هَذَا فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا عَلَّمَنِي أَحَدٌ لَكِنِّي فَكَّرْتُ فِي نَفْسِي وَقُلْتُ إِنَّ سَأَلْتُهُ مَالًا كَانَ إِلَيَّ نَفَادٍ وَإِنْ سَأَلْتُهُ عُمُرًا طَوِيلًا وَوَأَوْلَادًا كَانَ عَاقِبَتُهُمُ الْمَوْتَ قَالَ رَبِيعَةُ فَتَكَسَّرَ رَأْسُهُ سَاعَةً ثُمَّ قَالَ أَفَعَلُ ذَلِكَ فَأَعِنِّي بِكَتْرَةِ السُّجُودِ.» معارف و معاریف: ۵/۶۲۶؛ «ربيعه بن كعب بن مالك بن يعمر اسلمی حجازی از یاران و خدمتکاران پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و در برید مسلمان شد از اصحاب صفه بود وی تا ایام حره زنده بود و به سال ۶۳ ایام حره در گذشت.»

قدم طاعت و عبادت را نداشته باشی، بین من و تو در قیامت میلیون ها فرسخ فاصله خواهد بود. تو با این قدم بیا، تا ما بگوییم که راه را باز کنند و تو کنار ما بیایی. گر قدمت هست چو مردان برو و در قدمت نیست چو سعدی بنال (۱)

*** عمر خود را در چه پایان برده ای

سرمایه های خداداده را کجا بردی و به پای چه کسی خرج کردی؟ در چه مسیری هزینه کردی و چه چیز به دست آوردی؟ حال که به تو مهلت داده اند که ماه مبارک رمضان را درک کنی و در این فضای مبارک وارد شوی، بیا با قدم طاعت و عبادت حرکت کن.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

ص: ۱۰۹

تربیت یافتن حضرت یوسف علیه السلام توسط پدر

۵

تهران، حسینیه همدانی ها

رمضان ۱۳۷۳

ص: ۱۱۰

الحمد لله رب العالمين و صَلَّى اللهُ على جميع الانبياء والمرسلين

و صَلَّى على محمد و آله الطاهرين.

مجموعه ویژگی هایی که قرآن مجید برای حضرت یوسف علیه السلام بیان می کند، محصول، میوه و ثمره سلامت همه جانبه او است. سلامتی که همه عمر با اختیار و اراده خود و تحت تربیت پیغمبر با کرامت و بصیری، چون حضرت یعقوب علیه السلام به دست آورده بود.

از آیات سوره یوسف علیه السلام صریحاً استفاده می شود که حضرت یعقوب علیه السلام هم پدر و هم مربی بود. پدری که مربی نیست، پدر بدن است. پدر بدن هیچ ارزش خاصی ندارد. حضرت یعقوب علیه السلام برای حضرت یوسف علیه السلام پدر فکر، قلب، روح و نفس بود.

تأمین لباس و غذا برای حضرت یعقوب علیه السلام نسبت به فرزند، امر معمولی و طبیعی بود. او مربی دلسوزی بود که می خواست همه وجود معنوی خود را از افق باطن حضرت یوسف علیه السلام طلوع دهد.

حضرت یعقوب علیه السلام پدری همچون ماه

در اول آیه ای که داستان این خانواده را شروع می کند، پروردگار از حضرت یعقوب علیه السلام به ماه تعبیر کرده است. آثار ماه در عالم طبیعت را در کتاب های علمی

ص: ۱۱۳

بینید، جزر و مدی که ایجاد می کند، نوری که از خورشید می گیرد و آن را پاک و صاف بر زمین منعکس می کند، گردش‌های که به دور خود و زمین دارد و در مجموع موجودی متحرک و مفید است. به همین خاطر امام باقر علیه السلام می فرماید:

این که در خواب، حضرت یعقوب علیه السلام به ماه تعبیر شده است؛ (۱) یعنی موجود متحرک مفید.

چقدر زیبا بود اگر همه پدران ماه بودند؛ یعنی برای فرزندان خود موجود مفید متحرک بودند و ایجاد جزر و مد می کردند. به فرزند نور می تاباندند و او را در گردونه گردش وضعی و انتقالی معنوی قرار می دادند.

فرزندان نیز در دامن چنین پدرانی، به تناسب ظرفیت وجودشان، مانند حضرت یوسف علیه السلام می شدند. این سلامت فکر، اندیشه، قلب و نفس در حضرت یوسف علیه السلام باعث مدد؛ یعنی کشاندن فیوضات ویژه حضرت حق به جانب خود شد که ظرف این فیوضات در وجود فرشتگان، جنیان و موجودات دیگر موجود نیست.

این ظرف فقط در وجود انسان است.

رشد حضرت یوسف علیه السلام به تدبیر پروردگار

قلب ایشان تا کجا حرکت کرده بود که از زمان دیدن خواب تا زمانی که در عمق چاه بود و تا وقتی که به صورت برده و غلام بی ارزش درآمد، که در قرآن می فرماید:

به «ثمن بخس» فروخته شد، آن هم در بازار مصر که قرآن می فرماید:

ص: ۱۱۴

۱- ۱) - بحار الأنوار: ۱۲/۲۱۷، باب ۹؛ «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ تَأْوِيلُ هَذِهِ الرُّؤْيَا أَنَّهُ سَيَمْلِكُ مِصْرَ وَيَدْخُلُ عَلَيْهِ أَبَوَاهُ وَ إِخْوَتُهُ أَمَّا الشَّمْسُ فَأُمُّ يُوسُفَ رَاحِلٌ وَ الْقَمَرُ يَعْقُوبُ وَ أَمَّا أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا فَاخْوَتُهُ فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ سَجَدُوا شُكْرًا لِلَّهِ وَ خَدَهُ حِينَ نَظَرُوا إِلَيْهِ وَ كَانَ ذَلِكَ السُّجُودَ لِلَّهِ.»

« وَكَانُوا فِيهِ مِنَ الزَّاهِدِينَ » (۱)

کاروان فروشنده به این فرد خیلی بی رغبت و بی میل بودند؛ یعنی دنبال این بودند که با پول کمی شرا او را بکنند و بروند. در آن گردونه تحقیر سخت و هفت سال به آن زن مصری گرفتار شدن، به زندان فرعون مصر افتادن و بعد از نجات، روی تخت نخست وزیری قرار گرفتن، در حال مدّ بود. قرآن مجید در بخش به بخش زندگی حضرت یوسف علیه السلام نشان می دهد که فقط خدا محور قلب او بود.

خیلی عجیب است که هیچ کدام از حوادث تلخ و شیرین، کمترین انحرافی در او ایجاد نکرد. از زمانی که در دامن پدر خواب دید، مستقیم بود تا وقتی که جنازه مبارک او را در مصر دفن کردند.

« تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ » (۲)

خیلی از افراد در پستی و بلندی روزگار، عوض شدند و ورق زندگی شان در حوادث تلخ و شیرین برگشت. خیلی ها از دایره تواضع به دایره تکبر کشیده شدند، اما این انسان، با این همه پستی و بلندی روزگار که یکی از این مشکلات کافی بود تا انسان را برای همیشه کمر شکن کند، با سلامت کامل جاده حوادث را با محوریت توحید رفت، تا برای همیشه در آغوش رحمت خاصّ حضرت حقّ قرار گرفت.

به تعبیر ساده تر، هیچ نوع بیماری فکری، قلبی و روحی در این انسان راه پیدا نکرد؛ چون نتوانست به سراغ او برود و محرومیتی از فیوضات حضرت حق ایجاد

ص: ۱۱۵

۱-۱ - یوسف (۱۲) : ۲۰؛ «و نسبت به او بی رغبت بودند.»

۲-۲ - یوسف (۱۲) : ۱۰۱؛ «در حالی که تسلیم [فرمان های تو] باشم جانم را بگیر و به شایستگان ملحقم کن.»

بیماری های روح، عامل محرومیت ها

طبق آیات و روایات، همه محرومیت ها به این بیماری های روح مربوط است. (۱) از خود قرآن مثال می زنم. به حضرت آدم و حوا علیهما السلام گفتند:

« وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ » (۲)

ظالم از رحمت حق محروم است، حرص به هر عنوان، شکل، طریق و حالتی در انسان به جنب و جوش بیافتد، انسان را از دایره پاک و سلامت قناعت بیرون می زند. فرض کنید در آن بهشت، پنج هزار درخت بود، البته بهشت آخرتی نبود.

امام باقر علیه السلام می فرمایند: کسی که در بهشت آخرتی وارد شود، دیگر بیرون نمی آید.

« إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا »

ص: ۱۱۶

۱-۱) - بحار الأنوار: ۶۹/۱۲۴-۱۲۶، باب ۱۰۰، حدیث ۱ و ۴ و ۶ و ۷ - وَ أَرَوِي أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ فِي كَلَامٍ لَهُ إِنَّ مِنَ الْبُلَاءِ الْفَاقَهُ وَ أَشَدُّ مِنَ الْفَاقِهِ مَرَضُ الْيَدَنِ وَ أَشَدُّ مِنْ مَرَضِ الْبَدَنِ مَرَضُ الْقَلْبِ. - عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَى رِجْسِهِمْ يَقُولُ شَكًّا إِلَى شَكِّهِمْ. - عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ الشَّكَّ وَ الْمَعْصِيَةَ فِي النَّارِ لَيْسَا مِنَّا وَ لَا إِلَيْنَا وَ إِنَّ قُلُوبَ الْمُؤْمِنِينَ لَمَطْوِيَةٌ بِالْإِيمَانِ طَيِّبًا فَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ إِنَارَهُ مَا فِيهَا فَتَحَهَا بِالْوَحْيِ فَزَرَعَ فِيهَا الْحِكْمَةَ زَارِعَهَا وَ حَاصِدَهَا. - أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ يَتَعَوَّذُ فِي كُلِّ يَوْمٍ مِنْ سِتِّ مِنَ الشَّكِّ وَ الشُّرْكِ وَ الْحَمِيَةِ وَ الْغَضَبِ وَ الْبَغْيِ وَ الْحَسَدِ.

۲-۲) - بقره (۲): ۳۵؛ «و به این درخت نزدیک نشوید که [اگر نزدیک شوید] از ستمکاران خواهید شد.»

هنوز بهشتی وجود نداشت؛ چون بشری عمل صالح و خدمت به خلق را شروع نکرده بود و این عمل صالح و خدمت به خلق مصالح اصلی بهشت بعد از این دنیا است.

بیماری حرص، عامل هبوط انسان

در آن باغ آبادی که آنها را قرار دادند، حال یا زمین، ملکوت یا کره دیگر بود. در این مورد به اختلاف حرف می زنند. (۳) حرص بیماری است. چهار هزار و نهصد

ص: ۱۱۷

۱- ۱) - کهف (۱۸): ۱۰۷ - ۱۰۸؛ «مسلماً کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند، بهشت های فردوس جای پذیرایی آنان است. * در آن جاودانه اند و از آن درخواست انتقال به جای دیگر نمی کنند.»

۲- ۲) - بحار الأنوار: ۸/۱۲۳، باب ۲۳؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى خَالِدِينَ فِيهَا لَا يَبْغُونَ عَنْهَا حِوَلًا قَالَ خَالِدِينَ لَمَّا يَخْرُجُونَ مِنْهَا وَلَا يَبْغُونَ عَنْهَا حِوَلًا قَالَ لَا يُرِيدُونَ بِهَا بَدَلًا قُلْتُ قَوْلُهُ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفُردُوسِ نُزُلًا قَالَ هَذِهِ نَزَلَتْ فِي أَبِي ذَرٍّ وَ الْمِقْدَادِ وَ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ وَ عَمَّارِ بْنِ يَاسِرٍ جَعَلَ اللَّهُ لَهُمْ جَنَّاتِ الْفُردُوسِ نُزُلًا مَا أَوْى وَ مَنَزَلًا.»

۳- ۳) - الكافي: ۳/۲۴۷، باب جنه الدنيا، حديث ۲؛ «الْحُسَيْنِ بْنِ مُيَسَّرٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ جَنَّةِ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ جَنَّةٌ مِنْ جَنَّاتِ الدُّنْيَا تَطَّلِعُ فِيهَا الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ وَ لَوْ كَانَتْ مِنْ جَنَّاتِ الْآخِرَةِ مَا خَرَجَ مِنْهَا أَبَدًا.» بحار الأنوار: ۱۱/۱۶۱، باب ۳؛ «أَبِي رَفَعَهُ قَالَ سُئِلَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ جَنَّةِ آدَمَ أَمْ مِنْ جَنَّاتِ الدُّنْيَا كَانَتْ أَمْ مِنْ جَنَّاتِ الْآخِرَةِ فَقَالَ كَانَتْ مِنْ جَنَّاتِ الدُّنْيَا تَطَّلِعُ فِيهَا الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ وَ لَوْ كَانَتْ مِنْ جَنَّاتِ الْآخِرَةِ مَا خَرَجَ مِنْهَا أَبَدًا.»

و نود و نه نوع از انواع میوه را گفتند: حلال است و می توانید بخورید؛

« وَ كَلَّا مِنْهَا رَعْدًا » (۱)

«حیث رعداً» یعنی از هر جای این بهشت می خواهید، بخورید. از هر جا، اما به یک درخت کاری نداشته باشید. حرص آنها را تحریک کرد، یا آنها آن را تحریک کردند، به محض این که از میوه آن درخت خوردند، از چهار هزار و نهصد و نود و نه نوع درخت دیگر نیز محروم شدند. به حضرت آدم علیه السلام گفتند: با همسرت بیرون برو.

دلیل هبوط حضرت آدم علیه السلام از زبان خدا

حضرت موسی علیه السلام راجع به حضرت آدم علیه السلام با خدا گفتگوی عجیبی دارند که شنیدنی و پرمغز است:

«یا رَبِّ اِنَّ اَدَمَ خَلَقْتَهُ بِيَدِكَ» (۲) خدایا! خودت، روی عشق، محبت، علم و کرامت حضرت آدم را آفریدی. همه این ها در توضیح «ید» است. این ید؛ یعنی رحمت، اراده، کرامت، حکمت، لطف و محبت، چون خلقت با رحمت او شروع شده است، لذا می فرماید:

ص: ۱۱۸

۱-۱ - بقره (۲): ۳۵؛ «و از هر جای آن که خواستید فراوان و گوارا بخورید.»

۲-۲ - تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر: ۷/۴۱۹؛ «قال سألت ابن مسعود عن أيام البيض فقال سألت رسول الله (صلى الله عليه وسلم) فقال (إن ادم لما عصى وأكل من الشجرة أوحى الله إليه يا ادم اهبط من جوارى وعزتي لا يجاورني من عصاني قال فهبط إلى الأرض مسودا قال فبكت الملائكة وضجت وقالوا يا رب خلق خلقته بيدك وأسكنته جنتك وأسجدت له ملائكتك في ذنب واحد حولت بياضه فأوحى الله إليه يا ادم صم لي اليوم يوم ثلاثه عشر فصامه فأصبح ثلثه أبيض ثم أوحى الله تعالى إليه يا ادم صم لي هذا اليوم يوم أربعه عشر فصامه فأصبح ثلاثه أبيض ثم أوحى الله تبارك وتعالى إليه يا ادم صم لي هذا اليوم يوم خمسه عشر فصامه فأصبح كله أبيض فسميت الأيام البيض.»

« مَا تَرَىٰ فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِن تَفَٰوُتٍ » (۱)

نمی گوید: «ماتری فی خلق الله»؛ یعنی در مجموعه آفریده های خداوند، بلکه آیه می خواهد بگوید: ابتدا خلقت را با رحمت شروع کردم، با رحمت نیز ادامه دادم و با رحمت نیز آخرین دولت عدل در جهان را پایان می دهم.

روز قیامت، اول با رحمت خودم با مردم معامله می کنم، البته اگر کسی لیاقت گرفتن رحمت را در خود ایجاد کرده باشد، و گر نه موردی برای رحمتم ندارد. ولی من قیامت خود را با رحمتم شروع می کنم.

حضرت فرمودند:

«يا رَبِّ اِنَّ اَدَمَ خَلَقْتَهُ بِيَدِكَ»

حضرت آدم علیه السلام را با رحمت، عشق، لطف و کرامت خود آفریدی،

«وَأَسْكَنْتَهُ جَنَّاتِكَ»

خودت او را به بهشت بردی. تو این عنایت و محبت را به او داشتی که او را به بهشت فرستادی. این قسمت مسأله خیلی جالب است؛

«وَفَعَلْتَ مَعَهُ مَا فَعَلْتَ بِالْأَحْسَانِ»

از نیکی درباره حضرت آدم علیه السلام ذره ای کم نگذاشتی. برای او چه کار کردی؟ تمام بهشت با محصولاتش را ارزانی او قرار دادی،

«وَأَخْرَجْتَهُ بِالزَّلَّةِ وَاحِدَهُ مِنْهُ»

اما مولای من! این همه در آفرینش او محبت به کار بردی، به او در وارد کردن به

ص: ۱۱۹

بهشت لطف کردی، اما با لغزشی، کوچک او را از تمام بهشت محروم ساختی. چه کرده بود غیر از این که میوه ای را چید و خورد که گفته بودی نخور؟

جفا نسبت به حبیب

ما در مقابل خدا خیلی کوچک هستیم. ظرفیت ما نیز محدود است، حتی پیغمبری مانند حضرت موسی علیه السلام از جنس ما انسان ها، وقتی وارد حرف با خدا می شود، بر مبنای دلسوزی خود وارد می شود که حالا این لغزش اندک چه بود و به کجا بر می خورد؟ نه به خدایی تو لطمه می خورد و نه به آن بهشت و شاید نه لطمه ای به خود. چه شد که بیرونش کردند؟

«قال يا موسى أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ الْجَفَاءَ لِلْحَبِيبِ شَدِيدٌ»

بعضی حرف ها از شدت محبت، کشنده است: ای موسی! تو حس نمی کنی که جفا کردن به محبوب چقدر سخت است؟ من از پدرت حضرت آدم علیه السلام چه چیزی کم گذاشته بودم؟ از او خواستم فقط یک میوه را نخورد؟ این درست بود که از من رو برگرداند؟ این درست بود که بند قناعت را پاره کند و با من این گونه معامله کند؟

من به او گفتم: نخور و شیطان به او گفت: بخور. باید حرف مرا زمین می زد و حرف شیطان را گوش می داد؟ ای موسی! مسأله آن میوه در کار نیست، آن چیزی که خیلی سخت است، ضربه ای است که او به بند محبت بین من و خودش زد، و الاّ دانه ای سیب و یا ذره ای گندم یا هر چه بوده، من به خاطر آن او را بیرون نکردم.

ای موسی! او به من که رفیق، خالق، آفریننده و رازقش بودم جفا کرد. من در ذات جفا، محرومیت گذاشته ام. حرص، محرومیت می آورد. حضرت آدم علیه السلام خودش محروم شد، من او را محروم نکردم.

بعد فرمود:

«لاتحامل من الاحباء ماتحامل من الاعداء» (۱) ای موسی! چیزی که از دشمن توقع دارم، از دوستم توقع ندارم. من توقع داشتم با این همه محبتی که به او کردم، حرف مرا گوش دهد. توقع نداشتم که رفیقم حرف دشمنم را گوش دهد. نشنیدی که گفته اند؛

« ما أحسن الوفاء و أقبح الجفاء » (۲) ریشه وفاداری، ترک جفاکاری است. آن هم جفای به من خدا. حضرت موسی علیه السلام قانع شد که تنها حرص، حضرت آدم علیه السلام را از بهشت محروم کرد. حسد و بخل نیز انسان را از فیض رب محروم می کند. از خدا جوییم توفیق ادب بی ادب محروم ماند از لطف رب (۳)

ص: ۱۲۱

۱-۱) - قریب به مضمون این حدیث در روایات ما چنین آمده است: الکافی: ۲/۴۷، باب خصال المؤمن، حدیث ۱؛ «عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ غَالِبٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ يَتَّبِعِي لِلْمُؤْمِنِ أَنْ يَكُونَ فِيهِ ثَمَانِي خِصَالٍ وَقُورًا عِنْدَ الْهَزَاهِرِ صَبُورًا عِنْدَ الْبَلَاءِ شُكُورًا عِنْدَ الرِّخَاءِ قَانِعًا بِمَا رَزَقَهُ اللَّهُ لَا يَظْلِمُ الْأَعْدَاءَ وَلَا يَتَحَامَلُ لِلْأَصْدِقَاءِ بَدَنُهُ مِنْهُ فِي تَعَبٍ وَ النَّاسُ مِنْهُ فِي رَاحَةٍ إِنَّ الْعِلْمَ خَلِيلُ الْمُؤْمِنِ وَ الْحِلْمَ وَ زِيْرُهُ وَ الْعَقْلَ أَمِيرُ جُنُودِهِ وَ الرَّفْقَ أَخُوهُ وَ الْبِرَّ وَ الدُّهَ.»

۲-۲) - غررالحکم: ۲۵۲، حدیث ۵۲۶۳ و نیز حدیث ۵۲۶۴؛ «ما أخلق من غدر أن لا يوفى له.» حدیث ۵۲۶۵؛ «نعم الخلیقه الوفاء [الوقاء].»

۳-۳) - مولوی.

جنازه ای را به کنار مسجد آوردند، صاحب جنازه شخص بزرگواری بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله او را قبول داشتند. در جنگ ها خوب شرکت کرده بود. گفتند: یا رسول الله! فلانی مرد. بیاید نماز او را بخوانید تا او را ببریم دفن کنیم. حضرت فرمودند:

چرا مرد؟ گفتند: آقا! خود شما ایشان را با چند نفر به سرپرستی امیرالمؤمنین علیه السلام فرستادید، تا ظهر معطل شد، کسی یک ظرف غذا برای آنان آورد، امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: این غذا مسموم است، نخورید، ضرر دارد. این شخص گفت: یا علی! جایی شد که تو دخالت نکنی؟ غذا به این پاکیزگی، چرا مسموم باشد؟ ما گرسنه ایم، نمی توانیم تا وقتی که به مدینه برگردیم، صبر کنیم.

مقداری از غذا را خورد و بعد از مدتی مرد.

حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند: من بر او نماز نمی خوانم. پرسیدند: چرا؟ فرمود: کسی که علی علیه السلام را دلگیر کند، تمام درهای رحمت خدا به روی او بسته است. من چگونه بر او نماز بخوانم؟ بگویم:

«اللهم اغفر لهذا المیت»

بر او درهای مغفرت بسته شده است. گفتند: حال باید چه کار کنیم؟ فرمودند:

علی علیه السلام را پیدا کنید تا بیاید. پیغمبر صلی الله علیه و آله از خود نظر نداد. نگفت: من نماز را می خوانم و بعداً علی علیه السلام را راضی می کنم. پیغمبر صلی الله علیه و آله ادب محض است.

امیرالمؤمنین علیه السلام را پیدا کردند و ایشان آمدند. فرمود: علی جان! از این میت دلگیر شده ای؟ عرض کرد: با من برخورد بدی کرد. فرمودند: علی جان! اکنون که مرده است، خدا به خاطر دلگیری تو، تمام درهای رحمت را به روی او بسته است.

مهر، محبت و سلامت نفس را ببینید. حضرت علی علیه السلام عرض کردند: آقا! من

راضی نیستم در رحمت به روی او بسته باشد. من گذشت کردم. شخصی به خاطر من می خواهد به جهنم برود؟ نه، نرود. حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند: مردم! بیاید نماز بخوانیم، همین که علی علیه السلام راضی شد، خدا تمام درها را به روی او باز کرد.

لزوم آسیب شناسی محرومیت های معنوی

خدا کند همه فکر کنند که ریشه محرومیت آنها از کجاست؟ چرا از علم، معرفت، روزی فراوان و لطف محروم هستند؟ چرا به خدا نظری نمی کنند؟ چرا هر چه یا رب، یارب، می گوییم، جواب ما را نمی دهد. این محرومیت برای چیست؟ باید ما دلیل این ها را پیدا کنیم. بی ادب تنها نه خود را داشت بد بلکه آتش در همه آفاق زد

در میان قوم موسی چند کس بی ادب گفتند کو سیر و عدس (۱)

بی ادبی قوم بنی اسرائیل

این داستان قرآنی در سوره بقره است. خداوند متعال چهل سال، از آسمان برای قوم حضرت موسی علیه السلام بی زحمت روزی می رساند. چه چیزی را با چه چیزی عوض کردند؟ خدا هر روز برای آنها سفره می انداخت، اما آمدند گریبان موسی علیه السلام را گرفتند که ما سیر، پیاز و عدس می خواهیم. خطاب رسید: ای موسی! از امروز به بعد مائده من قطع می شود.

« اِهْبَطُوا مِصْرًا » (۲)

ص: ۱۲۳

۱-۱ - مولوی.

۲-۲ - بقره (۲) : ۶۱؛ « [اکنون که چنین درخواست ناروایی دارید] به شهری فرود آید که آنچه خواستید، برای شما آماده است.»

بگو به شهر بروید، هر چه می خواهید بکارید و با زحمت به دست بیاورید و بخورید. من دیگر کاری به شما بی ادبان ندارم. این داستان در آخر سوره مائده نیز آمده است: منقطع شد خوان و ناز از آسمان

«زله»؛ یعنی لقمه معمولی را از سفره دیگران به پستی برداشتن. سفره را خدا پهن کرده است، کجا می روید؟ لابه کرد عیسی ایشان را که این دائم است و کم نگردد از زمین (۱)

بی تربیت ها! نمک خدا را زمین گذاشته، به سراغ نمک دشمن می روید؟ بد گمانی کردن و حرص آوری کفر باشد پیش خوان مهتری (۲)

ناسپاسی و طغیان، عامل محرومیت

اگر کسی بر سر این سفره ناسپاسی کند و دچار بیماری طغیانِ شهوت شود، محروم می شود. اگر بر سر این سفره دست از دست پیغمبر صلی الله علیه و آله بردارد، دستش در دست ابوجهل می افتد. اگر از علی علیه السلام دست بردارد، گرفتار معاویه می شود. مائده از آسمان در می رسد

ص: ۱۲۴

۱-۲) - مثنوی مولوی.

۲-۳) - مثنوی مولوی.

هر که بی باکی کند در راه دوست

بی ادبی شیطان در برابر خدا

وقتی به ابلیس گفتند: به آدم سجده کن، سجده نکرد. به او می گویند:

« قَالَ مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ » (۱)

چه چیزی باعث شد که سجده نکردی؟ سرکشی کرد و گفت:

« خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ » (۲)

به او گفتند: بیرون برو.

« قَالَ فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ * وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ » (۳)

برای من طغیان و سرکشی می کنی؟ برای خالق خود و وجود مقدسی که از مادر به تو مهربان تر است؟ هر که بی باکی کند
اندر طریق او شود در وادی حیرت غریق (۴)

بیماری ها، عامل محرومیت ها هستند.

ص: ۱۲۵

۱-۲) - اعراف (۷) : ۱۲؛ «خدا فرمود: هنگامی که تو را امر کردم، چه چیز تو را مانع شد که سجده نکردی؟»

۲-۳) - اعراف (۷) : ۱۲؛ «گفت: من از او بهترم، مرا از آتش پدید آورده ای و او را از گل آفریدی.»

۳-۴) - اعراف (۷) : ۱۳ - ۱۴؛ «خدا فرمود: از این جایگاه و منزلت [که عرصه فروتنی و فرمانبرداری است] فرود آی؛ زیرا
تو را نرسد که در این جایگاه بلند، بزرگ منشی کنی پس بیرون شو که قطعاً از خوارشدگانی.»

۴-۵) - مولوی.

حضرت یوسف علیه السلام در سلامت کامل بود. فیوضات الهی را دریاوار جذب می کرد. سی سال آینده او را یکبار به او نشان می دهند، می گویند: این نتیجه سلامت تو است که می دانیم این سلامت نیز می ماند.

«يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ» (۱)

لطف پروردگار نسبت به بندگان

خدایا! ما نسبت به تو زیاد بی تربیتی داشتیم، اما همه آرامش ما به این است که این ها جنبه گردن کشی نداشته است، خودت نیز می دانی که به خاطر ضعف، جهل، غفلت، غلبه شهوت و کوچکی ما بوده است که ما مرتکب گناه شدیم.

کدام گناهی را مرتکب شدیم که بعد از انجام آن پشیمان نشدیم؟ ما بی تربیت هستیم، اما نه مانند شیطان. بی ادبی ما اگر آن گونه بود، به ما نیز «اخرج» می گفتی و ما دیگر به نماز، روزه و ماه رمضان راه پیدا نمی کردیم.

این ها همه نشانه این است که به ما نهیب «اخرج» نزدی. به ما نگفتی:

«قَالَ فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ * وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ» (۲)

ص: ۱۲۶

۱-۱ - یوسف (۱۲): ۴؛ «[یاد کن] آن گاه که یوسف به پدرش گفت: پدرم! من در خواب دیدم یازده ستاره و خورشید و ماه برایم سجده کردند!»

۲-۲ - اعراف (۷): ۱۳ - ۱۴؛ «خدا فرمود: از این جایگاه و منزلت [که عرصه فروتنی و فرمانبرداری است] فرود آی؛ زیرا تو را نرسد که در این جایگاه بلند، بزرگ منشی کنی پس بیرون شو که قطعاً از خوارشدگانی.»

بلکه از طریق پیغمبر صلی الله علیه و آله به ما پیغام دادی؛

«وَ إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ» (۱)

اگر آمدند و از خدا پرسیدند، به آنها بگو: من نزدیک شما هستم، هنوز شما را از خودم جدا نکرده ام. برای این که بدانید شما را از خودم جدا نکرده ام، مرا بخوانید، ببینید جواب شما را می دهم.

سحر برخیزید، گریه کنید، ناله بزنید، دعا کنید، همین که نمازها و ایمان خود را ادامه دهید، این جوابی است که به شما داده ام. همین که در نیمه شب، همه خوشی شما در این است که با من مناجات کنید، دلیل بر این است که جواب شما را داده ام.

چه دلیلی از این بالاتر؟

جذب قلوب بندگان و هدایت آنان

اگر خدا به ما مهر «اخرج» زده بود، کسی اسم خدا را نزد ما می آورد، بدمان می آمد. در قرآن می فرماید:

«إِسْمَارَتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ» (۲)

اگر اسم مرا نزد شما می آوردند، متنفر می شدید. اما اکنون شخصی اسم مرا نزد شما می برد، آرام می گویند: «یا ارحم الراحمین، یا ربّ، یا الله، یا اکرّم الاکرمین» دلیل بر این است که شما را از خودم جدا نکرده ام. اگر شما را از خود جدا می کردم،

ص: ۱۲۷

۱-۱) - بقره (۲): ۱۸۶؛ «هنگامی که بندگانم از تو درباره من پرسند، [بگو:] یقیناً من نزدیکم، دعای دعا کننده را زمانی که مرا بخواند اجابت می کنم.»

۲-۲) - زمر (۳۹): ۴۵؛ «و هنگامی که خدا به یگانگی یاد می شود [و نامی از معبودانشان به میان نمی آید] دل های کسانی که به آخرت ایمان ندارند، نفرت پیدا می کند!»

قطره ای اشک از چشم شما بیرون نمی آمد. این اشک را من خودم از چشم شما سرازیر می کنم تا شما را بشویم و پاک کنم.

وقتی اسم مرا می شنوید چه حالی پیدا می کنید؟

« إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ » (۱)

در روایت آمده است که حضرت ابراهیم علیه السلام گوینده را ندید، فقط لحن بسیار با محبتی را شنید که می گوید:

«سَبَّوحٌ قَدَّوسٌ رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ»

گفت: همه اموال من برای تو، یک بار دیگر بگو. یک بار دیگر گفت. گفت:

فرزندانم نثار تو، یکبار دیگر بگو. باز گفت. حضرت علیه السلام گفت: جانم به قربانت، باز هم بگو. (۲) والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

ص: ۱۲۸

۱- ۱) - انفال (۸) : ۲؛ «مؤمنان، فقط کسانی هستند که چون یاد خدا شود، دل هایشان ترسان می شود، و هنگامی که آیات او بر آنان خوانده شود بر ایمانشان می افزاید.»

۲- ۲) - شرح فصوص (جندی) : ۲۱۷ - ۲۱۶؛ «إِنَّ مَلَائِكَةَ اللَّهِ تَعَالَى قَالُوا: لَا- بَدَّ مَعَ هَذَا الْخَيْرِ وَالْبِرْكَهَ وَالنَّعْمَةَ وَالْمَالَ وَالْوَجَاهَهُ وَالنَّبَوَةَ وَالْمَلِكُ وَالْكِتَابَ الَّذِي أُعْطِيَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ أَنْ يَحْبَهُ، وَ لَيْسَ ذَلِكَ بِجَنْبِ هَذِهِ الْعَطَايَا كَثِيرًا، فَقَالَ الْحَقُّ لِهَؤُلَاءِ الْمَلَائِكَةِ: جَزَبُوهُ، فَتَجَسَّدُوا لَهُ فِي صُورِ الْبَشَرِ، وَ ذَكَرُوا اللَّهَ لَهُ بِالتَّنْزِيهِ، فَقَالُوا: سَبَّوحٌ قَدَّوسٌ رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ، فَلَمَّا سَمِعَ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ هَذِهِ الْكَلِمَاتِ، أَخَذَهُ الْوَجْدَ وَالْهَيْمَانَ فِي اللَّهِ تَعَالَى، وَ اسْتَدْعَى مِنْهُمْ أَنْ يَعِيدُوا عَلَيْهِ الْكَلِمَاتِ، فَطَلَبُوا مِنْ مَالِهِ أَجْرًا عَلَى إِعَادَةِ الْكَلِمَاتِ، فَأَعْطَى ثَلَاثَ مَالِهِ، فَذَكَرُوا الذِّكْرَ، فَاسْتَعَادَهُ مِنْهُمْ كَرَّةً أُخْرَى، وَ أَعْطَاهُمُ الثَّلَاثَ الثَّانِي، فَسَبَّحُوا لَهُ اللَّهَ بِالْمَذْكُورِ مِنَ الذِّكْرِ، فَطَابَ وَقْتُ إِبْرَاهِيمَ وَ ازداد هَيْمَانَهُ فَاسْتَعَادَ الْكَلِمَاتِ مِنْهُمْ، وَ أَعْطَاهُمُ الثَّلَاثَ الْبَاقِي، فَأَعَادُوا لَهُ، فَلَمَّا تَمَّ امْتِحَانُهُمْ لَهُ، ذَكَرُوا أَنَّهُمْ مَلَائِكَةُ اللَّهِ، فَلِهَذَا نَسَبَتْ هَذِهِ الْحِكْمَةَ إِلَى إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ.»

٦ مقام اجتبا و تأويل احاديث

اشاره

سلامت روح، مقدمه مقامات معنوی

٦

تهران، حسينيه همداني ها

رمضان ١٣٧٣

ص: ١٣٠

سلامت تمام وجود مبارك حضرت يوسف عليه السلام سبب شد تا فيوضات خاص حضرت حقّ به او برسد. به طوری که قرآن کریم نقل می کند؛ مقامات با عظمتی را مانند مقام «اجتبا»؛ یعنی انتخاب او از میان همه بندگان به عنوان انتخاب اصلح و مقام با عظمتی چون مقام علم تأویل احادیث؛ یعنی درک اسرار خواب های واقعی و مقام اتمام نعمت؛ یعنی کامل شدن همه نعمت ها بر او و مقام صدیقی، انسانی که همه باطن و ظاهر او صدق محض است و مقام دانش گسترده که فوق دانش همه مردم است، البته به تعبیر قرآن: علیم و در نهایت به مقام مخلصین - نه مخلصین - برسد.

یقیناً اگر در وجود مبارك او عیب، نقص و بیماری باطنی وجود داشت، به مقدار همان نقص، عیب و بیماری، از فیوضات حضرت حقّ محروم می شد. حَقّش بود که چنان سلامتی را دارا شود؛ چون معلّم آگاه و پاکی مانند حضرت یعقوب علیه السلام را داشت که در کنار این معلّم، متعلّم بسیار فوق العاده ای بود؛ یعنی آنچه از ارزش ها که در این معلّم بود، به او منتقل شد.

قابلیت گسترش ظرفیت حضرت یوسف علیه السلام

خیلی عجیب است که خدا در قرآن می فرماید: پدر به او گفت: آنچه را که خدا در حق تو انجام می دهد، همانی است که در حق پدران تو؛ حضرت ابراهیم و اسحاق علیهما السلام انجام می داد:

« كَمَا أَتَمَّهَا عَلَىٰ أَبَوَيْكَ مِن قَبْلُ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ » (۱)

یعنی پسر! چنین ظرفیتی برای تو به وجود خواهد آمد. آن ظرفیت عظیم و گسترده معنوی پدرانت - ابراهیم و اسحاق علیهما السلام - در تو نیز به وجود خواهد آمد.

حضرت یوسف علیه السلام کنار این معلّم، به تحصیل معرفت کامل معنوی نائل شد و از همان زمان تحصیل، علم را به عمل تبدیل کرد و به تعبیر قرآن مجید، غرق در ذکر الله شد. به معنای آسان تر، از همان ابتدای جوانی، خدا محور همه شؤون زندگی ایشان شد و هر قدمی که برداشت، به عشق خدا برداشت.

مفهوم ذکر در قرآن

در قرآن مجید پروردگار به همه خطاب می کند؛

« وَ اذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا » (۲)

بندگان من! غرق در یاد کثیر من شوید. (۳) آنهایی که راه را رفتند، جاده را طی

ص: ۱۳۲

۱-۱ - یوسف (۱۲): ۶؛ «چنانکه پیش از این بر پدرانت ابراهیم و اسحاق تمام کرد؛ یقیناً پروردگارت دانا و حکیم است.»

۲-۲ - جمعه (۶۲): ۱۰؛ «و خدا را بسیار یاد کنید.»

۳-۳ - الکافی: ۲/۴۹۶، حدیث ۱؛ «عَنِ الْفَضِيلِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا مِنْ مَجْلِسٍ يَجْتَمِعُ فِيهِ أُبْرَارٌ وَ فُجَّارٌ فَيَقُومُونَ عَلَىٰ غَيْرِ ذِكْرِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَّا كَانَ حَسِيرَةً عَلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.» الکافی: ۲/۴۹۸، حدیث ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ «وَ يَأْتِيهِمْ قَوْلَ اللَّهِ نَاجِيًا اللَّهُ بِهِ مَوْسَىٰ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ يَا مَوْسَىٰ لَا تَسْنِي عَلَيَّ كُلَّ حَالٍ فَإِنَّ نَسْيَانِي يُمِيتُ الْقَلْبَ.» «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ يَا ابْنَ آدَمَ اذْكُرْنِي فِي مَلَأِ اذْكُرْكَ فِي مَلَأٍ خَيْرٍ مِنْ مَلَأِكَ.» «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مَنْ ذَكَرَنِي فِي مَلَأٍ مِنَ النَّاسِ ذَكَرْتُهُ فِي مَلَأٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ.»

کردند و به آنجایی که باید برسند، رسیدند، می فرمایند:

«لیس الذکر الكثير بالعدد»

نمی خواهد خدا در این آیه بگوید که روزی هزار «سبحان الله» بگویید:

«بل الذکر الكثير بالحضور»

«ذکر كثير»؛ یعنی احاطه ای که با همه وجود خود را در محضر حضرت حق حاضر بدانی. خداوند متعال از کثیر، عدد را منظور نظر نگرفته است.

تقسیم بندی مراحل ذکر

صدرالمتألّهین شیرازی قدس سره وقتی این آیه را تحلیل می کند و این حضور را توضیح می دهد، انسان را بهت زده می کند.

ایشان می گوید: این حضور با شش مرحله تحقّق پیدا می کند.

اول؛ ذکر زبان، دوم؛ ذکر اعضای بدن، سوم؛ ذکر نفس، چهارم؛ ذکر قلب، پنجم؛ ذکر نفس و ششم؛ ذکر سرّ است؛ یعنی آن حقیقت نهایی باطن انسان. خدا فرموده است:

«الانسان سرّی و انا سرّه» (۱)

ص: ۱۳۳

۱- ۱) - منهاج النجاح فی ترجمه مفتاح الفلاح: مقدمه ۲/۹۱، فصل ۱۰؛ تفسیر المحيط الأعظم: ۳/۶۷.

انسان رمز من است و من نیز رمز انسان هستم. وجود ما مغز است و بدن ما پوست مانند پوست گردو. قلب ما مغز و سر ما روغن مغز است که اگر آن روغن نباشد، یا باشد، اما کاربردی نداشته باشد، مغز پژمرده می شود و می پوسد.

آن وقت به این شخص، انسان خشک، بی حال، بی مهر، بی محبت، بی سود و بی منفعت می گویند. سر، همان روغن وجود است. در این زمینه بحث های زیبایی شده است که خواندنی، یافتنی و درک کردنی است.

فرزند از آن مرد الهی سؤال کرد: پدر! چه شده است که به اینجا رسیدی؟ گفت:

نمی توانم برای تو بگویم. مگر قابل بیان است؟ ولی وقتی خودت راه را بررسی و لذت آن را درک کنی، می فهمی. من که نمی توانم لذت را با لفظ برای تو معنی کنم.

اگر من لفظ لذت را بر زبان جاری کنم، تو چه می فهمی که حقیقت آن چیست؟ آن کسی که عسل نخورده است، با شنیدن لفظ عسل چه مزه ای را درک می کند.

ذکر زبانی در حضرت یوسف علیه السلام

همه این شش مرتبه ذکر در حضرت یوسف علیه السلام بوده است. اما ذکر زبان، اقرار به وحدانیت حضرت حق است. در این زمینه نباید کسی ساکت باشد. این اقرار به وحدانیت گاهی به طور آزاد است که من می گویم: «لا اله الا الله» و راست می گویم.

همین نیز فقط مهم است؛ چون در آیه اول سوره مبارکه منافقون می بینید؛

« إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ » (۱)

ص: ۱۳۴

۱-۱) - منافقون (۶۳): ۱؛ «چون منافقان نزد تو آیند، می گویند: گواهی می دهیم که تو بی تردید فرستاده خدایی و خدا می داند که تو بی تردید فرستاده اوئی.»

منافقان همه اهل نفاق هستند، یا رسول الله! وقتی نزد تو می آیند، می گویند:

یقیناً ما شهادت می دهیم که تو فرستاده خدا هستی،

« وَ اللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ » (۱)

ولی من شهادت می دهم که این ها در این شهادت به رسالت تو دروغ می گویند. (۲) این ذکر نیست، دروغگویی است. این که من بگویم: «لا اله الا الله» و راست نگویم؛ یعنی به لوازم توحید نیز ملتزم نباشم، نه به او علاقه داشته و نه کاری دارم و نه به دنبال شؤنش هستم و نه می خواهم حرف او را گوش کنم، این شهادت دروغ است.

البته اگر خودم را در محضر او بدانم، در برابر او چنین بی ادبی سنگینی را نخواهم کرد که در مقابل او دروغ بگویم.

صداقت در ذکر زبانی

کسی که نزد اهل دلی می رفت، با شوق و ذوق می گفت: شب چهارشنبه در جمکران بودم. آن اهل دل گفت: برای چه به جمکران رفتی؟ گفت: آقا امام زمان علیه السلام

ص: ۱۳۵

۱-۱) - منافقون (۶۳): ۱؛ «و خدا گواهی می دهد که یقیناً منافقان دروغگویند.»

۲-۲) - الکافی: ۲/۳۹۶ - ۳۹۷، حدیث ۲ - ۳؛ «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَضْلِ قَالَ كَتَبْتُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَسْأَلُهُ عَنْ مَسْأَلَةٍ فَكَتَبَ إِلَيَّ « إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَ هُوَ خَادِعُهُمْ وَ إِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كَسَالَى يُرَاؤُنَ النَّاسَ وَ لَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا مُدْبِدِينَ بَيْنَ ذَلِكَ لَا إِلَى هَؤُلَاءِ وَ لَا إِلَى هَؤُلَاءِ وَ مَنْ يَضِلَّ لِلَّهِ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا » (نساء: ۴۲ - ۱۴۳) لَيْسُوا مِنَ الْكَافِرِينَ وَ لَيْسُوا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ لَيْسُوا مِنَ الْمُسْلِمِينَ يُظْهِرُونَ الْإِيمَانَ وَ يَصْتَرُونَ إِلَى الْكُفْرِ وَ التَّكْذِيبِ لَعَنَهُمُ اللَّهُ. » «عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ قَالَ قَالَ إِنَّ الْمُنَافِقَ يَنْهَى وَ لَا يَنْتَهَى وَ يَأْمُرُ بِمَا لَا يَأْتِي وَ إِذَا قَامَ إِلَى الصَّلَاةِ اعْتَرَضَ قُلْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَ مَا الْإِعْتِرَاضُ قَالَ الْإِلْتِفَاتُ وَ إِذَا رَكَعَ رَبَضَ يُمَسِّي وَ هُمُّهُ الْعِشَاءُ وَ هُوَ مُفْطِرٌ وَ يُصْبِحُ وَ هُمُّهُ النَّوْمُ وَ لَمْ يَسْهَرْ إِنْ حَدَّثَكَ كَذَبَكَ وَ إِنْ ائْتَمَّتْهُ خَانَكَ وَ إِنْ غَبَتْ اِعْتَابَكَ وَ إِنْ وَعَدَكَ أَخْلَفَكَ.»

شب های چهارشنبه در جمکران است. گفت: می دانم، تو برای چه رفتی؟ رفتی امشب دویست بار؛ یعنی صد بار در رکعت اول و صد بار در رکعت دوم به دروغ «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» (۱) گفتی و آمدی؟ واقعاً تو راست می گویی؟ یعنی تو بنده هوی، هوس، پول، مقام و خودت نیستی؟ رفتی رو به روی خدا، دویست بار به خدا دروغ گفتی و آمدی؟ چرا رفتی؟ اقللاً اگر امشب نمی رفتی، دویست دروغ در نامه عملت نبود.

اگر «لا اله الا الله» بگویند و راست بگویند، این ذکر زبان است. به پیغمبر صلی الله علیه و آله راست بگویند: «اشهد أنك رسول الله»، به حضرت ابی عبدالله علیه السلام راست بگویند:

«اشهد أنك الامام البرّ التقيّ الرضيّ الزكيّ الهادي المهدى» (۲) و دروغ نگویند. آن کسی که دروغ می گویند، به امام نیز دروغ می گویند که تو امام هستی؛ چون امام او طاغوت است.

رفتار و گفتار صادقانه حضرت یوسف علیه السلام

حضرت یوسف علیه السلام مناجات هایی در زندان، چاه و روی تخت حکومت دارد که وقتی کسی تنها در خانه اش این مناجات ها را می خواند، می خواهد با همه وجود چشم شود و گریه کند؛ چون ایشان راست می گویند. می دانید چه زمانی مردم «لا اله الا الله» را راست می گویند؟ آن وقت که خدا را مانند آفتاب وسط روز باور داشته

ص: ۱۳۶

۱-۱ - فاتحه (۱) : ۵؛ «تنها تو را می پرستیم و از تو یاری می خواهیم.»

۲-۲ - إقبال الأعمال: ۵۹۰؛ «قال لي مولاي الصادق عليه السلام في زياره الأربعين تزور عند ارتفاع النهار و أشهد أنك من دعائم الدين و أركان المسلمين و معقل المؤمنين و أشهد أنك الإمام البرّ التقيّ الرضيّ الزكيّ الهادي المهدى و أشهد أن الأئمة من ولدك كلمه التقوى و أعلام الهدى و العزوه الوثقى و الحجه على أهل الدنيا.»

باشند. این ذکر است.

وقتی در زندان افتاد، خرابی زندان و مأمورهای خشن را دید، خدا در قرآن می فرماید:

« قَالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ » (۱)

گفت: مولای من، این زندان نزد من عزیزتر از کاخ عزیز مصر و دعوت آن زن است. این راست گفتن خیلی کار می خواهد که به خدا راست بگویند که: این اتاق تنگ و تاریک، با این مأمورهای خشن که اگر کسی دیر بچنبد، او را شلاق می زند، نان خشک برای او می آورند و تحقیرش می کنند، برای من از کاخ محبوبتر است، اگر راست نمی گفت که خدا نقل نمی کرد؛ چون خدا دروغ را نقل نمی کند.

معنای اقرار و ذکر لسانی

این اقرار زبان است. اقرار از باب افعال است، یعنی اثبات و مستقر کردن. در تمام روایات دارد:

«الایمان اقرار باللسان» (۲)

ص: ۱۳۷

۱-۱ - یوسف (۱۲) : ۳۲؛ «یوسف علیه السلام گفت: پروردگارا! زندان نزد من محبوب تر است از عملی که مرا به آن می خوانند.»

۲-۲ - بحار الأنوار: ۱۰/۳۶۶، باب ۲۰؛ «قَالَ حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِأَسْمَائِهِمْ فِي كُلِّ سَبْعٍ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الْإِيمَانُ إِقْرَارٌ بِاللِّسَانِ وَ مَعْرِفَةٌ بِالْقَلْبِ وَ عَمَلٌ بِالْأَرْكَانِ.» الكافي: ۲/۲۷، باب آخر منه، حديث ۱؛ «عَنْ عَبْدِ الرَّحِيمِ الْقَصَبِيِّ قَالَ كَتَبْتُ مَعَ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ أَعْيَنَ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَسْأَلُهُ عَنِ الْإِيمَانِ مَا هُوَ فَكَتَبَ إِلَيَّ مَعَ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ أَعْيَنَ سَأَلْتَ رَحِمَكَ اللَّهُ عَنِ الْإِيمَانِ وَ الْإِيمَانُ هُوَ الْإِقْرَارُ بِاللِّسَانِ وَ عَقْدٌ فِي الْقَلْبِ وَ عَمَلٌ بِالْأَرْكَانِ وَ الْإِيمَانُ بَعْضُهُ مِنْ بَعْضٍ وَ هُوَ دَارٌ وَ كَذَلِكَ الْإِسْلَامُ دَارٌ وَ الْكُفْرُ دَارٌ فَقَدْ يَكُونُ الْعَبْدُ مُسْلِمًا قَبْلَ أَنْ يَكُونَ مُؤْمِنًا وَ لَا يَكُونُ مُؤْمِنًا حَتَّى يَكُونَ مُسْلِمًا فَالْإِسْلَامُ قَبْلَ الْإِيمَانِ وَ هُوَ يُشَارِكُ الْإِيمَانَ . . .»

نمی گوید: «الكلام باللسان»، «الاقرار، أقرّ يقَرّ اقراراً»؛ یعنی «أثبت يثبت اثباتاً».

وقتی «لا اله الا الله» می گویم؛ چون می بینم که هست و می گویم. به لفظ کاری ندارد.

«لا اله الا الله» را می شود به طوطی نیز یاد داد و رفقا را دعوت کرد و طوطی ده مرتبه «لا اله الا الله» بگوید، اما چه قیمت و ارزشی دارد؟

راستگوترین راستگویان عالم

تک و تنها، کسی بالای سرش نبود، تشنه، گرسنه، بدن خون آلود، صورتش را روی خاک گذاشته و یک خط با خدا حرف راست زد. این راستگویی کار خیلی مشکلی است. کسی که در مقابل چشمش هفتاد و یک بدن قطعه قطعه شده باشد، آن هم چه بدن هایی! مگر تا به حال ارزش اصحاب ایشان روشن شده است؟ عصر تاسوعا ایشان به قمر بنی هاشم فرموده بود: «بنفسی انت» (۱) جانم فدای تو.

امام صادق علیه السلام درباره علی اکبر فرمود: در این عالم جز بندگی خدا شغلی در همه شؤون نداشت و به تجارتي جز تجارتي که طرف مقابلش خدا بود، دست نزد.

کسی که چشمش به این ها افتاده باشد و از آن طرف نیز صدای ناله جانسوز هشتاد و چهار زن و بچه را بشنود و بعد راست بگوید، اینجا راست گفتن فقط کار امام حسین علیه السلام است.

ص: ۱۳۸

۱- ۱) - الإرشاد: ۲/۸۹؛ «فقال إني رأيت رسول الله صلى الله عليه وآله الساعة في المنام فقال لي إنك تروح إلينا فلطمت أخته وجهها و نادت بالويل فقال لها ليس لك الويل يا أختيه اسكتي رحمك الله و قال له العباس بن علي رحمه الله عليه يا أختي أتاك القوم فنهض ثم قال يا عباس اركب بنفسي أنت يا أختي حتى تلقاهم و تقول لهم ما لكم و ما بدا لكم و تسألهم عما جاء بهم.»

آن وقتی که خدا در عالم ملکوت، قبل از خلقت انسان ها، تابلوی کربلا را به تمام فرشتگان نشان داد؛ چون ما روایات زیادی داریم که خدا کربلا را به آنها خبر داده است. آن زمانی که تابلوی عاشورا را به تمام فرشتگان، ارواح ملکوتیان و در علمش به ارواح انسان ها نشان داد که کدام یک از شما این روز را انتخاب می کنید، قبل از اینکه کسی وارد میدان شود، حضرت ابی عبدالله علیه السلام گفته است: من.

اصلاً نگذاشته هیچ فرشته، پیغمبر، امام و اولیایی بگویند: من، همین که گفت، خدا نیز فرمود: قسمت تو باشد. ولی ظهورش در روز عاشورا بود. در زیارت عاشورا می خوانیم: مصیبت شما بر آسمان ها و زمین سنگین بود. (۱) کسی که در آن حادثه بتواند راست بگوید؛ صورت روی خاک بگذارد و بگوید:

«الهی رضا بقضائک صبراً علی بلائک لامعبود سواک» (۲) من در دو عالم غیر از تو محبوبی ندارم. راست گفت که بر صفحه هستی این سه جمله ثابت ماند.

ص: ۱۳۹

۱- ۱) - کامل زیارات: ۱۷۶، الباب الحادی و السبعون ثواب من زار الحسین علیه السلام یوم عاشوراء؛ «یا ابا عَیْدِ اللّهِ لَقَدْ عَظُمَتِ الرَّزِیَّةُ وَ جَلَّتِ الْمُصِیْبَةُ بِكَ عَلَیْنَا وَ عَلَی جَمِیعِ أَهْلِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ.»

۲- ۲) - الفضائل والردائل، المظاهری: ۱۰۴؛ «یقول هلال بن نافع: ذهبت إلى المقتل فرأيت كأنه عریس فی حجله عرسه کم هو مشع! رأيت بعد أن نزل الدم من بدنه المبارك انه لم یبق لصوته جوهر، لم یترك العطش لصوته جوهر. یقول: رأيت شفّیه المبارکتین تتحرکان، فتعجبت ماذا عساه أن یقول، هل یلحن هؤلاء القوم فی آخر المطاف؟ تقدمت نحوه خطوات فسمعتة یقول وقد ركل جميع الأشياء بقدمه: «رضیا» بقضائک، صبرا علی بلائک، لا معبود سواک، رضا الله رضانا أهل البيت «افتخاری أن کل شی أعطیتة فی سبیلک. إلهی راض برضاک» إلهی جئت إلى هنا من أجل دینک.»

هرگز نمیرد آن که دلش زنده شد به عشق ثبت است بر جریده عالم دوام ما (۱)

امر خدا به معیت با راستگویان

این آیه همیشه به یادتان بماند. امر واجب حضرت حق است:

« وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ » (۲)

خود را با گروه راستگویان پیوند بنید. فقط آن گروه را قبول دارم. این ذکر

«اقرار باللسان»

است، ولی راست بگوید.

مرحوم قاضی، (۳) استاد علامه طباطبایی بود. علامه می فرمودند: من هر چه

ص: ۱۴۰

۱-۱ - حافظ شیرازی.

۲-۲ - توبه (۹): ۱۱۹؛ «و با صادقان (که کامل ترینشان پیامبران و اهل بیت رسول بزرگوار اسلام: هستند) باشید.»

۳-۳ - السید میرزا علی آغا القاضی: هو السید میرزا علی آغا بن المیرزا احمد بن المیرزا رحیم الطباطبائی التبریزی القاضی عالم مجتهد تقی و ورع أخلاقی فاضل. ولد فی تبریز فی (۱۳) ذی الحجه سنه ۱۳۸۵ هـ و نشأ فی بیت العلم والشرف فأخذ الأولیات عن بعض الأفاضل و تلمذ علی والده، و علی المیرزا موسی التبریزی صاحب (حاشیه الرسائل) و السید محمد علی القراجه داغی صاحب (حاشیه شرح اللمعه) و هاجر الی النجف فی سنه ۱۳۱۳ هـ فحضر علی المولی محمد الفاضل الشریانی، و الشیخ محمد حسن المامقانی، و شیخ الشریعه الاصفهانی، و الشیخ محمد کاظم الخراسانی، و المیرزا حسین الخلیلی، و کان یعد من أفاضل تلامذته الأخير، فقد برع فی الفقه و الأصول و الحدیث و التفسیر و غیرها، و کان من رجال الأخلاق أيضاً فقد تهذب علی الخلیلی و غیره و عرف بذلك فی أوساط أهل العلم، و درّس فی ذلك و کان له حلقه و تلامذه و ملازمون و مریدون، و كانت معرفتی به قدیمه اذ اتفقت هجرتنا الی النجف فی عام واحد، و بدأت صلتی به یومذاك، و قد دامت الموده و الصحبه بیننا عشرات السنین فرأیته مستقیماً فی سیرته کریماً فی خلقه شریفاً فی ذاته، و کان أهل العلم و الاستقامه یجلونه و یكرمونه حتی انتقل الی رحمه الله لیله الأربعاء سادس ربيع الأول سنه ۱۳۶۶ هـ و دفن فی وادی السلام قرب مقام المهدی (عج) و أرخ وفاته العلامه المرحوم الشیخ محمد السماوی فی آیات فقدتها إلا أن ماده التاریخ منها قوله (قضى علی العلم بالأعمال). له (تفسیر القرآن) من أوله الی قوله تعالی: قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ. . . الح فی سوره الأنعام، و علمت أن له آثار و کتابات غیره ولكننی لم أقف علیها. و لوالده المتوفی سنه ۱۳۱۴ هـ تفسیر أيضاً، و المیرزا مهدی القاضی عم جدّ المترجم له من الأعاظم المشاهیر.

دارم، از ایشان دارم. ایشان به علامه می فرمودند: هر چه می خواهی از دو راه به دست بیاور: یکی نماز شب (۱) و دیگر توسل به حضرت سیدالشهداء علیه السلام. (۲) اگر

ص: ۱۴۱

۱-۱) - وسائل الشیعه: ۴/۹۱، حدیث: ۴۵۹۲؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِعَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَوْصِيكَ فِي نَفْسِكَ بِخِصَالٍ فَاحْفَظْهَا ثُمَّ قَالَ اللَّهُمَّ أَعِنِّي إِلَى أَنْ قَالَ وَعَلَيْكَ بِصِيَامِ اللَّيْلِ وَاللَّيْلِ وَاللَّيْلِ وَاللَّيْلِ» وسائل الشیعه: ۸/۱۵۱، حدیث ۱۰۲۷۲؛ «أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ صَلَّى اللَّيْلَ تَبَيُّضُ الْوَجْهِ وَصَلَاةُ اللَّيْلِ تَطْيِبُ الرَّيْحِ وَصَلَاةُ اللَّيْلِ تَجْلِبُ الرَّزْقَ.» وسائل الشیعه: ۸/۱۴۷، حدیث ۱۰۲۶۸؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ شَرَفَ الْمُؤْمِنِ صَلَاةُ اللَّيْلِ وَعِزُّ الْمُؤْمِنِ كُفُّهُ الْأَذَى عَنِ النَّاسِ.» وسائل الشیعه: ۸/۱۴۹، حدیث ۱۰۲۷۸؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ صَلَّى اللَّيْلَ تَحَسَّنَ الْوَجْهُ وَتَذَهَبَ بِالْهَمِّ وَتَجَلُّو الْبَصَرَ.»

۲-۲) - وسائل الشیعه: ۱۴/۵۰۷، حدیث ۱۹۷۰۳؛ «عَنْ أَبِي هَارُونَ الْمَكْفُوفِ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَدِيثٍ وَمَنْ ذَكَرَ الْحُسَيْنَ عِنْدَهُ فَخَرَجَ مِنْ عَيْنِهِ مِنَ الدَّمْعِ مِقْدَارُ جَنَاحِ ذُبَابٍ كَانَ ثَوَابُهُ عَلَى اللَّهِ وَلَمْ يَزُضْ لَهُ بِدُونِ الْجَنَّةِ.» وسائل الشیعه: ۱۴/۵۰۹، حدیث ۱۹۷۰۷؛ «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ أَيُّمَا مُؤْمِنٍ دَمَعَتْ عَيْنَاهُ لِقَتْلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَمَعَهُ حَتَّى تَسِيلَ عَلَى خَدِّهِ بَوَّأَهُ اللَّهُ بِهَا فِي الْجَنَّةِ غُرْفًا يَسْكُنُهَا أَحْقَابًا.» وسائل الشیعه: ۱۴/۵۰۹، حدیث ۱۹۷۰۸؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَنْ ذَكَرَنَا عِنْدَهُ فَفَاضَتْ عَيْنَاهُ حَرَمَ اللَّهِ وَجْهَهُ عَلَى النَّارِ.»

بدون این دو کار، تمام کتاب های جهان را بخوانی، به جایی نمی رسی؛ چون کتاب ها بدون این دو، نور را منتقل نمی کنند.

مرحوم قاضی می فرماید: شب دیر آمد، در قفل بود. گفتند: استاد! چه کنیم؟ این ها کسانی بودند که مزاحم احدی نمی شدند. اگر می آمدند و می دانستند که اهل خانه خواب هستند، پشت درب، در کوچه می خوابیدند. می گفتند: به ما گفته اند که تا اجازه نداشته باشی، خواب را بیدار نکن.

گفت: من درب را با حرف راستی که می زنم، باز می کنم. مرحوم قاضی می فرماید: استادم نگاهی به آن قفل قدیمی کرد و با حال خاصی گفت: «یا فاطمه الزهراء»

شما با حرف راست، رزق خدا را می توانید جلب کنید و زیاد رفیق خوب پیدا کنید. با حرف راست می توانید زلف خود را به زلف ملائکه پیوند بزنید.

اشک و گریه صادقانه

استادی داشتم که چند ماه به رحلتش مانده برای من با گریه تعریف کرد. به خدا قسم! در روایت دارد که اگر در دوره عمر خود یکبار گریه راست کنید، آن اشک (۱)

ص: ۱۴۲

۱ - ۱) - الکافی: ۲/۴۸۲، باب البكاء، حدیث ۶؛ «قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيَّ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ عِبَادِي لَمْ يَتَقَرَّبُوا إِلَيَّ بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْ ثَلَاثِ خِصَالٍ قَالَ مُوسَى يَا رَبِّ وَمَا هُنَّ قَالَ يَا مُوسَى الزُّهْدُ فِي الدُّنْيَا وَالْوَرَعُ عَنِ الْمَعَاصِي وَالْبُكَاءُ مِنْ خَشْيَتِي قَالَ مُوسَى يَا رَبِّ فَمَا لِمَنْ صَنَعَ ذَا فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ يَا مُوسَى أَمَّا الزَّاهِدُونَ فِي الدُّنْيَا فَفِي الْجَنَّةِ وَأَمَّا الْبُكَاءُ مِنْ خَشْيَتِي فَفِي الرَّفِيعِ الْأَعْلَى لِي؛ يُشَارِكُهُمْ أَحَدٌ وَأَمَّا الْوَرَعُونَ عَنْ مَعَاصِي فَفِي أُمَّتِي النَّاسِ وَلَا أُفْتِشُهُمْ.»

الکافی: ۲/۴۸۳، باب البكاء، حدیث ۷؛ «إِسْحَاقُ بْنُ عَمَّارٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَكُونُ أَدْعُو فَأَشْتَهِي الْبُكَاءَ وَ لَمَّا يَجِيئُنِي وَرُبَّمَا ذَكَرْتُ بَعْضَ مَنْ مَيَاتَ مِنْ أَهْلِي فَأَرْقُ وَأَبْكِي فَهَلْ يَجُوزُ ذَلِكُ فَجَالَ نَعَمْ فَتَيَدَّ كُرْهُمُ فَإِذَا رَقَّتْ فَابْكِي وَ ادْعُ رَبِّكَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى.» الکافی: ۲/۴۸۳، باب البكاء، حدیث ۸؛ «عَبَسَهُ الْعَابِدِ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنْ لَمْ تَكُنْ بِكَ بُكَاءٌ فَتَبَاكَ.»

را خود خدا می گیرد و نزد هیچ فرشته ای نمی گذارد. اگر در قیامت به دوزخ محکوم شوید و می خواهند شما را به جهنم ببرند، خدا می فرماید: او چیزی نزد من دارد که باعث نجات است و آن این است که یک بار، قطره اشکی از روی صدق و راستی گریه کرد.

ایشان به من گفت: شب چهارشنبه ای با چند نفر از شاگردان خصوصی استاد، مرحوم قاضی با ایشان همراه شدیم و به مسجد کوفه رفتیم. هنوز برق به نجف نیاورده بودند.

عبادات و ذکرهایی که استاد به ما یاد داده بود را انجام دادیم. بعضی ها کارشان تمام بود و بعضی ها هنوز اواخر کارشان بود. چراغ معمولی قدیمی که چراغ موشی می گفتند در انتهای مسجد روشن بود و نور کمی در صحن بود. مار جعفری زهرداری، نمی دانیم از کجا وارد مسجد شد.

ما با دیدن مار، وحشت زده به کناری آمدیم. آنهایی که اعمالشان تمام نشده بود، نزدیک بود با دیدن مار، از ترس کار را قطع کنند. اما استاد آرام به مار گفت: «مت» بمیر! مار نیز خشک شد و مرد. بعد ایشان گوشه ای نشست و بقیه اعمال را تمام کرد و فرمود: برویم.

گفت: پشت سرش راه افتادیم. یکی از ما شک کرد. با خود گفت: بروم بینم واقعاً مار مرده است یا نه. رفت و برگشت. استاد گفت: من راست گفتم بمیر. دروغ نگفتم.

رفتگی مرا امتحان کنی؟ من که اهل دروغ نیستم؛ یعنی نیت او از رفتن را خواند.

ذکر توسلی به پیشگاه پروردگار

بیا بید راست بگوییم. راستگویی، ذکر زبان است. این ذکرها برای ما چه کار می کند؟ معلوم می شود راه گرفتن فیوضات از منبع آن، چیست. دومین فرد عالم خلقت؛ یعنی امیرالمؤمنین علیه السلام شب ها صورت روی خاک می گذارد و می گوید:

«آه من قلّه الزاد و طول الطریق و بعد السفر» (۱) آن وقت اگر ما به کریم بگوییم نداریم، کریم به ندار چه می خواهد بگوید؟ می خواهد بگوید: چه آوردی؟ نه. اخلاق کریم این نیست که به گدا بگوید چه آوردی؟ بلکه اخلاق کریم این است که به گدا بگوید: چه می خواهی؟ یا ربّ به سرّ و سرّ ذات بی مثال

والسلام علیکم ورحمه الله و برکاته

ص: ۱۴۴

۱- ۱) - نهج البلاغه: حکمت ۷۷؛ «يَا دُنْيَا يَا دُنْيَا إِلَيْكَ عَنِّي أَبِي تَعَرَّضْتَ أُمِّ إِلَيَّ تَشَوَّقَتْ لِحَاثِ حِينِكَ هَيْهَاتَ غُرِّي غَيْرِي لِحَاجَةٍ لِي فِيكَ قَدْ طَلَّقْتُكَ ثَلَاثًا لَارْجَعَهُ فِيهَا فَعَيْشُكَ قَصِيرٌ وَ خَطْرُكَ يَسِيرٌ وَ أَمْلُكَ حَقِيرٌ آه مِنْ قَلِّهِ الزَّادِ وَ طُولِ الطَّرِيقِ وَ بُعْدِ السَّفَرِ وَ عَظِيمِ الْمُؤْرِدِ.»

حقيقت ذاكر، مذكور و ذكر

٧ تهران، حسينيه همدانى ها

رمضان ١٣٧٣

ص: ١٤٥

الحمد لله رب العالمين و صَلَّى اللهُ على جميع الانبياء والمرسلين

و صَلَّى على محمد و آله الطاهرين.

همه شخصیت الهی حضرت یوسف علیه السلام در استغراق او برابر با ظرفیت وجودی خود در ذکر خدا بود. او دارای ذکر زبان، اعضا و جوارح، نفس، قلب، روح و سرّ بود. تمام این مراتب ذکر نیز در کتاب خدا و معارف الهی آمده و توضیح داده شده و آثارش را نیز بیان کرده اند.

در این مسأله سه حقیقت مطرح است: ذاکر، ذکر، مذکور. چنانچه در معرفت به ذکر نیز سه مسأله مطرح است: عارف، عرفان و معروف و چون پایه ذکر براساس محبت، یاد محبوب، نه فقط با زبان، بلکه به کیفیت های گوناگون؛ یعنی با دل، اعضا، نفس، روح و سرّ است. اینجا نیز سه حقیقت مطرح است: محبّ، محبت، محبوب.

برخی از اصطلاحات مربوط به ذکر

در این موارد سه گانه، اولی را به بدایت تعبیر می کنند که منظور از بدایت، خود ذاکر، عارف و محبّ است؛ چون از او باید شروع شود. بدایت یعنی اول، ابتدا. ذکر باید از او طلوع کند و از افق وجود او خود را نشان دهد.

ذکر، عرفان و محبت را وسط می گویند، اوساط که راه و جاده است و خداوند

ص: ۱۴۷

محور این سه حقیقت است.

بخشی از این تعابیر را در دعای بعد از زیارت وجود مبارک حضرت رضا علیه السلام می خوانید. دعایی که در زیارت هیچ پیغمبر و امامی وارد نشده است. تقریباً شخص متخصص، اهل دل و حال، بخواهد به این دعا نگاه باطنی بیاندازد، باید بگوید: این دعا همدوش دعای کمیل و عرفه حضرت سیدالشهداء علیه السلام است.

کلمه معبود، معروف و محبوب، در این دعا ذکر شده است:

«یا معبود العابدین، یا معروف العارفين، یا محبوب من أحبّه یا جلیس الذاکرین، یا مشکور الشاکرین» (۱) من فکر پاک شما را به آیات و دعاها ارجاع می دهم تا به ذهن مبارکتان نرسد که این گونه مباحث در ارتباط با خانقاه و صوفیان است.

هدف گیری صحیح در ذکر

این اذکار واقعیت هایی است که در قرآن، دعاها و روایات مطرح شده، ولی در این گونه مجالس کمتر مورد بحث قرار گرفته است. در این سه واقعیت، هدف گیری صحیح و پاک لازم است.

اگر هدف گیری صحیح و پاک نباشد، یقیناً ما از آثار ذکر به این معنا محروم خواهیم شد. فقط یک قدم از این زحمت را بر می داریم و ذکری را در این نواحی شش گانه با زبان، اعضا، نفس، قلب، روح و سر بیان می کنیم؛ چون اگر توجه نکنیم، محرک همه اذکار ما، شهوات ما خواهد بود؛ یعنی اگر این ذکر را در دید خود موشکافی کنیم، می بینیم این ذکر، انسان را دچار عجب می کند و ارضای خیالی برای شخص می آورد که: ما را به وادی ذکر وصل کرده اند و مثل این که پسندیده

ص: ۱۴۸

شده ایم و ما را راه داده اند.

این حالات به انسان توقف می دهد و او را از حرکت باز می دارد.

ذکر حقیقی، با جهت گیری مثبت

پس نباید به خود ذکر نگاه کنیم. باید ذاکر در ذکرش فقط مذکور، محب در محبتش فقط محبوب و عارف در معرفتش فقط معروف را محور خود قرار دهد. او که محور قرار بگیرد، همه فیوضاتش را به جانب انسان جهت گیری می کند. اگر ذاکر خود را محور قرار دهد، درجه کمی از بهشت نصیبش می شود و اگر ذکر را محور قرار دهد نیز همین طور.

این بیداری در امیرالمؤمنین علیه السلام خیلی فوق العاده بوده است که با پروردگار مهربان عالم در کل عبادات این گونه مناجات می کرد؛

«ما عبدتك خوفاً من نارك» (1) عبادت من برای ترس از بدنم نیست که محور عبادت را بدن قرار دهم و بگویم:

تو را عبادت کنم تا بدنم از عذاب در مصونیت برود. اگر این گونه عبادت کنم، پس بدن را کنار تو گذاشته ام و در عبادت شریک آورده ام. می گویم: دست به دست خدا می دهم تا بدنم در مصونیت برود، پس تو هدف نیستی، بلکه واسطه هستی. من کاری را که برای تو انجام می دهم، به خاطر حفظ بدن نیست، بلکه تو را عبادت

ص: ۱۴۹

۱-۱) - بحار الأنوار: ۶۷/۱۸۶، باب ۵۳؛ «قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ سَيِّدُ الْمُؤَحِّدِينَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ مَا عَبَدْتُكَ خَوْفًا مِنْ نَارِكَ وَ لَاطَمَعًا فِي جَنَّتِكَ لَكِنْ وَ خِذْتُكَ أَهْلًا لِلْعِبَادَةِ فَعَبَدْتُكَ وَ مَنْ لَمْ يَعْرِفْ مِنَ اللَّهِ سِوَى كَوْنِهِ إِلَهًا صَانِعًا لِلْعَالَمِ قَادِرًا قَاهِرًا عَالِمًا وَ أَنْ لَهُ جَنَّةٌ يُنْعَمُ بِهَا الْمُطِيعِينَ وَ نَارًا يُعَذَّبُ بِهَا الْعَاصِينَ فَعَبَدْتَهُ لِيَفُوزَ بِجَنَّتِهِ أَوْ يَكُونَ لَهُ النَّجَاهُ مِنْ نَارِهِ أَدْخَلَهُ اللَّهُ تَعَالَى بِعِبَادَتِهِ وَ طَاعَتِهِ الْجَنَّةَ وَ أَنْجَاهُ مِنَ النَّارِ لِمَحَالَةٍ.»

می کنم و به جهنم نیز هیچ نظری ندارم که مرا بیری یا نبیری.

«و لا طمعاً فی جنتک»

همچنین تو را به امید بهشت نیز عبادت نمی کنم؛ چون در اینجا باز محور خودم می شوم و تو واسطه می شوی. تو را عبادت نمی کنم که مرا از نعمت های بهشت بهره مند کنی. این دیگر عبادت خالص تو نشد، این عبادت برای نجات و لذت بدن شد. من به بهشت تو نیز کاری ندارم.

پس چگونه تو را عبادت کنم؟

«لکن وجدتک اهلاً للعباده فَعَبَدْتُک»

تو را یافتم که تنها موجودی هستی که ارزش پرستش داری.

این گونه عبادتی فقط برای خداست؛ چون دیگر غیری در کار نیست و خدا را فقط به خاطر خدا بودن می پرستم و او را فقط به خاطر خودش عبادت می کنم.

یاد خدا در همه حال، صفت مردان خدا

این قطعه کلام حضرت مولا را برای شما می خوانم و بعد شش ذکر و آثار آن را به تدریج توضیح می دهم. این آیه سوره نور را خوانده اید:

«رِجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ» (۱)

انسان هایی هستند که محور وجودشان فقط «ذِکْرِ اللَّهِ» است و هیچ گونه رابطه مادی و شهوانی آنها را از ذکر خدا جدا نمی کند و حجاب های مادی نیز آنها را از یاد خدا غافل نمی کند.

ص: ۱۵۰

۱-۱) - نور (۲۴): ۳۷؛ «مردانی که تجارت و داد و ستد آنان را از یاد خدا و برپا داشتن نماز و پرداخت زکات باز نمی دارد.»

چون خدا همه حرفها را در همین تجارت و بیع زده است. آن وقت ذکر خدا را توضیح می دهد. البته توضیح دورنمایی است و عمقش را ما نمی دانیم.

جلا یافتن قلوب توسط ذکر

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

«إِنَّ اللَّهَ سَبْحَانَهُ وَتَعَالَى جَعَلَ الذِّكْرَ جَلَاءً لِلْقُلُوبِ» (۱) خداوند خودش ذکر را انتخاب کرد و به این ذکر اثری داد که هر جا برود، این اثر را بگذارد. مانند روغن جلا که آینه را صیقل می دهد. تا قبل از صیقل، انعکاس اشیا در آینه خیلی بد صورت می گرفت، خدا برای این که دل بشر را آینه انعکاس حقایق کند که در دل خود جمال ازل و ابد او را ببینند، ذکر را صیقل دهنده دل قرار داد. (۲)

دیدن خدا در عالم امکان

روایت عجیبی است که شیعه و سنی نقل کرده اند. این روایت در قلب پیغمبر صلی الله علیه و آله مصداق پیدا کرد و الا نمی فرمود:

ص: ۱۵۱

-
- ۱- ۱ - نهج البلاغه: حکمت ۲۱۳؛ «مَنْ كَلَّمَ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عِنْدَ تِلَاوَتِهِ رِجَالًا لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ جَعَلَ الذِّكْرَ جَلَاءً لِلْقُلُوبِ تَسْمَعُ بِهِ بَعْدَ الْوَقْرِهِ وَ تُبْصِرُ بِهِ بَعْدَ الْعَشْوَةِ وَ تَنْقَادُ بِهِ بَعْدَ الْمَعَانَدَةِ.»
- ۲- ۲ - غررالحکم: ۱۸۹، الذکر نور و هدایه، حدیث ۳۶۳۷ ثمره الذکر استناره القلوب، حدیث ۳۶۳۸ ذکر الله نور الإیمان، حدیث ۳۶۳۹ ذکر الله جلاء الصدور و طمأنینه القلوب، حدیث ۳۶۴۰ ذکر الله ينير البصائر و يونس الضمائر، حدیث ۳۶۴۱ ذکر الله تستنجد به الأمور و تستنير به السرائر، حدیث ۳۶۴۲ عليك بذكر الله فإنه نور القلب، حدیث ۳۶۴۳ فی الذکر حياه القلوب، حدیث ۳۶۴۴ من ذکر الله استبصر، حدیث ۳۶۴۵ من ذکر الله سبحانه أحيا الله قلبه و نور عقله و لبه.

«من رأنی فقد رأى الحق» (۱) هر کس مرا ببیند، خدا را دیده است. نمی خواهد بگوید: من مانند خدا هستم، این که کفر است.

خدا را با چشم سر نمی توانیم ببینیم، ولی دیدن خدا با چشم دل ممکن است.

همچنین طبق این روایت، دیدن پیامبر صلی الله علیه و آله مانند دیدن خداست.

اتصال دست پیامبر صلی الله علیه و آله به دست خدا

در بیابان، گرما، سختی، گرسنگی و تشنگی به خیمه ای رسیدند، پیرزنی در آن خیمه بود، فرمودند: مادر! می توانیم درون خیمه بیایم تا چند دقیقه استراحت کنیم؟ عرض کرد: تشریف بیاورید.

پیرزن نپرسید که شما چه کسی هستید. نشستند. حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند: چه چیزی داری مادر؟ عرض کرد: چیزی نداریم. خشکسالی امسال بیداد کرده، حتی بیابان ها از علف مختصری که شترها و گوسفندا استفاده کنند، محروم مانده است.

سخت زندگی می کنیم. یک گوسفند ماده یا بز بود، بیرون خیمه بسته بود، حضرت فرمود: این چیست؟ عرض کرد: از کل سرمایه زندگی من و شوهرم همین مانده است. چیز دیگری نداریم. پرسیدند: آیا شیر دارد؟ عرض کرد: نه. فرمود: گوسفند

ص: ۱۵۲

۱- ۱) - بحار الأنوار: ۵۸/۲۳۴، باب ۴۵؛ «أبی سعید و أبی قتاده عن النبی صلی الله علیه و آله بروایه أبی داود و البخاری و مسلم و الترمذی بألفاظ مختلفه منها من رأنی فی المنام فكأنما رأنی فی اليقظه و لا يتمثل الشيطان بی و منها من رأنی فی المنام فقد رأنی فإن الشيطان لا يتمثل بی و منها من رأنی فی النوم فقد رأنی فإنه لا ينبغی للشيطان أن يتمثل فی صورتی و فی روایه أن يتشبه بی و منها من رأنی فقد رأى الحق فإن الشيطان لا يترأى بی. و قال فی النهایه الحق ضد الباطل و منه الحديث من رأنی فقد رأى الحق أى رؤیا صادقه لیست من أضغاث الأحلام و قيل فقد رأنی حقیقه غیر مشتهبه انتهى.»

گوسفند و ظرف را آوردند، حضرت آمدند و فرمودند: « بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ » شروع به دوشیدن کردند. چند ظرف را از شیر پر کردند و بعد به پیرزن فرمودند: این شیرها برای شما باشد، از این به بعد نیز هر چه می خواهید بدوشید، می توانید.

این جلوه فیض است. پیرزن متحیر شد. عرض کرد: شما چه کسی هستید؟ فرمودند: بنده خدا. گفت: همه ما بنده خدا هستیم، اما همه این دست را ندارند، این دست به کجا وصل است؟ فرمودند: این دست، دست خداست. در این آیه اگر پروردگار دست دارد، دست پیغمبر صلی الله علیه و آله به دست او وصل است. (۱)

ص: ۱۵۳

۱-۱) - إعلام الوری بأعلام الهدی: ۲۴، فصل فی المعجزات الداله علی نبوته، حدیث شاه أم معبد؛ «و ذَلِكَ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ لَمَّا هَاجَرَ مِنْ مَكَّةَ وَ مَعَهُ أَبُو بَكْرٍ وَ عِيَامُرُ بْنُ فَهَيْرَةَ وَ دَلِيلُهُمْ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أُرَيْقَطِ اللَّيْثِيُّ فَمَرُّوا عَلَى أُمِّ مَعْبِدِ الْخُزَاعِيَّةِ وَ كَانَتْ امْرَأَةً بَزْرَةً تَحْتَبِي وَ تَجْلِسُ بِفِنَاءِ الْخَيْمَةِ فَسَأَلُوا تَمْرًا وَ لَحْمًا لِيَشْتَرُوهُ فَلَمْ يُصَبِّبُوا عِنْدَهَا شَيْئًا مِنْ ذَلِكَ وَ إِذَا الْقَوْمُ مُزْمَلُونَ فَقَالَتْ لَوْ كَانَ عِنْدَنَا شَيْءٌ مَا أُعْزِزُكُمْ الْقَرَى فَنَظَرَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فِي كَثِيرٍ خَيْمَتِهَا فَقَالَ مَا هَذِهِ الشَّاهُ يَا أُمَّ مَعْبِدِ قَالَتْ شَاهٌ خَلَفَهَا الْجُهْدُ عَنِ الْغَنَمِ فَقَالَ هَلْ بِهَا مِنْ لَبَنٍ قَالَتْ هِيَ أَجْهَدُ مِنْ ذَلِكَ قَالَ أَ تَأْذِنِينَ لِي أَنْ أَخْلُبَهَا قَالَتْ نَعَمْ يَا أَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي إِنْ رَأَيْتَ بِهَا حَلَبًا فَاخْلُبِيهَا فَدَعَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بِالشَّاهِ فَمَسَّحَ ضَرْعَهَا وَ ذَكَرَ اسْمَ اللَّهِ وَ قَالَ اللَّهُمَّ بَارِكْ فِي شَاتِيهَا فَتَفَاجَتْ وَ دَرَّتْ فَدَعَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بِإِنْبَاءٍ لَهَا يُرِيضُ الرَّهْطَ فَحَلَبَ فِيهِ ثَجًّا حَتَّى عَلَتْهُ الثُّمَالُ فَسَقَاهَا فَشَرِبَتْ حَتَّى رَوَيْتُ ثُمَّ سَقَى أَصْحَابَهُ فَشَرِبُوا حَتَّى رَوُوا فَشَرِبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ آخِرَهُمْ وَ قَالَ سَاقِي الْقَوْمِ آخِرَهُمْ شَرِبًا فَشَرِبُوا جَمِيعًا عَلًّا بَعِيدَ نَهْلٍ حَتَّى أَرَاؤُوا ثُمَّ حَلَبَ فِيهِ ثَانِيًا عَوْدًا عَلَى يَدَيْهِ فَعَدَّوْا عِنْدَهَا ثُمَّ ارْتَحَلُوا مِنْهَا فَقَلَّمَا لَبَثَ أَنْ جَاءَ زَوْجُهَا أَبُو مَعْبِدٍ يَسُوقُ عَنَزًا عِجَافًا هَزْلًا وَ مَخَاجَهْنٌ قَلِيلٌ فَلَمَّا رَأَى اللَّبَنَ قَالَ مِنْ أَيْنَ لَكُمْ هَذَا وَ الشَّاهُ عِيَازِبٌ وَ لَاحْلُوبَةٌ فِي الْبَيْتِ قَالَتْ لَأَوْ اللَّهُ إِلَّا أَنَّهُ مَرَّ بِنَا رَجُلٌ مُبَارَكٌ كَانَ مِنْ حَدِيثِهِ كَيْتٌ وَ كَيْتَ الْخَبَرِ بِطُولِهِ.»

تجلی خدا در وجود پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام

او خودش فرموده است که ذکر، جلوه محبوب است.

«إِنَّ اللَّهَ سَبْحَانَهُ وَتَعَالَى جَعَلَ الذِّكْرَ جَلَاءً لِلْقُلُوبِ»

اصلاً وجود حضرت صلی الله علیه و آله ذکر الله بود؛ چون ذکر جلای قلوب است، آینه وجود ایشان جلوه گاه صفات و افعال شده بود. به این خاطر فرمود: هر کس مرا ببیند، خدا را دیده است.

اهل تسنن از ابن عباس نقل می کنند. همه آنها ابن عباس را قبول دارند؛ یعنی هر چه ابن عباس گفته، در کتاب های خود نوشته اند. گفته های او نیز مثبت است، ابن عباس گفته است: من گوینده را ندیدم، فقط صدا را شنیدم که داشت فریاد می زد:

«ایها الناس» هر کس می خواهد با خدا بیعت کند و دست در دست خدا بگذارد، با حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام بیعت کند. (۱) این «ید الله» است. اهل تسنن نوشته اند: امیرالمؤمنین علیه السلام در طواف کعبه، جوانی را دید که دارد چشم چرانی می کند، فرمود: چرا به ناموس مردم چشم داری؟ برای این که همیشه یادش باشد که چشم چرانی چقدر زشت است، محکم به گوش او سیلی زد. فرمود: تو بین کعبه و مقام آمدی، چطور در خانه خدا، در مسجد الحرام، چشم چرانی کردی؟

اگر کعبه و مسجد الحرام نبود که حضرت نمی زدند. زدند که او بفهمد اینجا

ص: ۱۵۴

۱-۱ - بحار الأنوار: ۴۴/۱۸۵، باب ۲۵؛ «عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ رَأَيْتُ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَبِيلَ أَنْ يَتَوَجَّهَ إِلَى الْعِرَاقِ عَلَى يَابِ الْكَعْبَةِ وَ كَفُّ جَبْرَيْلَ فِي كَفِّهِ وَ جَبْرَيْلُ يُنَادِي هَلُمَّوا إِلَى يَتَعَهُ اللَّهُ عِزُّ وَ جَلُّ وَ عُنْفَ ابْنِ عَبَّاسٍ عَلَى تَرْكِهِ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ إِنَّ أَصْحَابَ الْحُسَيْنِ لَمْ يَنْقُصُوا رَجُلًا وَ لَمْ يَزِيدُوا رَجُلًا نَعْرِفُهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ مِنْ قَبْلِ شُهُودِهِمْ وَ قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَنَفِيَّةِ وَ إِنَّ أَصْحَابَهُ عِنْدَنَا لَمَكْتُوبُونَ بِأَسْمَائِهِمْ وَ أَسْمَاءِ آبَائِهِمْ.»

حرمت دارد و او حرمت را دارد می شکند. حکومت آن زمان در دست عمر بود. او به شکایت نزد عمر آمد و جریان را گفت. به عمر گفت: تو شاه این مملکت باشی و کنار بیت الله الحرام در گوش من بزندی؟ گفت: نه، نباید بزندی. چه کسی زده است؟ من او را به اشد مجازات، مجازات می کنم. گفت: علی بن ابی طالب.

عمر گفت: سکوت کن جوان! آن دستی که به تو سیلی زده «ید الله» بوده است، من کاری نمی توانم بکنم. این حرف عمر بن خطاب و به نقل اهل سنت است.

دست، دست خداست، ولی از آستین حضرت علی علیه السلام بیرون می آید. (۱)

عظمت قلب مؤمن

روایتی در ذیل تفسیر این آیه دیدم:

«لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَىٰ جَبَلٍ لَرَأَيْنَاهُ خَاشِعًا مُّتَصَدِّعًا مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ» (۲)

کلام الله را می گوید که کوه ها طاقت و تحمل نزول آن را ندارند. این کلام خداست:

«لَا يَسْعُنِي أَرْضِي وَلَا سَمَائِي» (۳)

ص: ۱۵۵

۱- ۱ - بحار الأنوار: ۳۹/۳۴۰، باب ۹۰، النهایه فی غریب الحدیث؛ ابن الأثیر: ۳/۳۳۲؛ «فِي حَدِيثِ عُمَرَ إِنَّ رَجُلًا كَانَ يَنْظُرُ فِي الطَّوَافِ إِلَى حَرَمِ الْمُسْلِمِينَ فَلَطَمَهُ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَاسْتَعْدَى عَلَيْهِ فَقَالَ ضَرَبَكَ بِحَقِّ أَصَابَتِهِ عَيْنٌ مِنْ عُيُونِ اللَّهِ.»

۲- ۲ - حشر (۵۹) : ۲۱؛ «اگر این قرآن را بر کوهی نازل می کردیم، قطعاً آن را از ترس خدا فروتن و از هم پاشیده می دیدی.»

۳- ۳ - عوالی اللآلی: ۴/۷؛ «و فی الحدیث القدسی یقول الله عز و جل لا یسعننی ارضی و لا سمائی و لکن یسعننی قلب عبدی المؤمن.»

زمین و آسمانم گنجایش تجلی جمال مرا ندارند.

در سوره اعراف می فرماید: به حضرت موسی بن عمران علیه السلام گفتیم: من جلوه ای به این کوه می کنم، بین آیا سر جای خود می ماند؟ هنوز آن جلوه کامل نشده بود و حضرت موسی علیه السلام نوری دید، غش کرد:

« وَ خَرَّ مُوسَىٰ صَعِقًا » (۱)

وقتی به هوش آمد، دید هیچ اثری از کوه باقی نمانده است. نه آسمان، نه زمین، گنجایش تجلی نور مرا ندارند،

«و لكن یسعی قلب عبدی المؤمن»

اما دل بنده مؤمنم گنجایش مرا دارد.

رفعت و عظمت قلب خدایی [۱]

رفعت و عظمت قلب خدایی (۲)

ص: ۱۵۶

۱-۱ - اعراف (۷): ۱۴۳؛ «و موسی بی هوش شد.»

۲-۲ - الکافی: ۲/۴۲۲؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ قُلُوبَ الْمُؤْمِنِينَ مُبْهَمَةً عَلَى الْإِيمَانِ فَإِذَا أَرَادَ اسْتِنَارَةَ مَا فِيهَا فَتَحَهَا بِالْحِكْمَةِ وَ زَرَعَهَا بِالْعِلْمِ وَ زَارِعُهَا وَ الْقَيْمُ عَلَيْهَا رَبُّ الْعَالَمِينَ.» مستدرک الوسائل: ۱۱/۲۲۵، حدیث ۱۲۸۰۸؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ أَنَّهُ قَالَ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ نَاتَانَ يَا بَنِيَّ خَفِ اللَّهَ خَوْفًا لَوْ أَتَيْتَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِبِرِّ الثَّقَلَيْنِ خِفْتَ أَنْ يُعَذِّبَكَ وَ أَرْجُ اللَّهَ رَحِيَاءً لَوْ وَافَيْتَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِإِثْمِ الثَّقَلَيْنِ رَجَوْتَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكَ فَقَالَ لَهُ ابْنُهُ يَا أَبَتِي وَ كَيْفَ أُطِيقُ هَذَا وَ إِنَّمَا لِي قَلْبٌ وَاحِدٌ فَقَالَ لَهُ لُقْمَانُ يَا بَنِيَّ لَوْ اسْتُخْرِجَ قَلْبُ الْمُؤْمِنِ فَشُقَّ لَوْجِدَ فِيهِ نُورَانِ نُورٌ لِلْخَوْفِ وَ نُورٌ لِلرَّحِيَاءِ لَوْ وَزِنَا مَا رُجِحَ أَحَدُهُمَا عَلَى الْآخَرِ بِمِثْقَالِ ذَرَّةٍ، الْحَبْرُ.» بحار الأنوار: ۷۰/۳۲۸، باب ۱۳۷؛ «عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ قَلْبُ الْمُؤْمِنِ أَجْرَدُ فِيهِ سِرَاجٌ يَزْهَرُ وَ قَلْبُ الْكَافِرِ أَسْوَدٌ مَنكُوسٌ.» بحار الأنوار: ۷۵/۱۸۶، باب ۲۲؛ «مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ الْغِنَى وَ الْعِزُّ يَجُولَانِ فِي قَلْبِ الْمُؤْمِنِ فَإِذَا وَصَلَا إِلَى مَكَانٍ فِيهِ التَّوَكُّلُ أَقْطَنَاهُ.»

مگر سینه و اعضای این قفسه چیست؟ گوشت، پوست و سینه بدنی که چیزی نیست. جایی که او جلوه می کند، غیر از این گوشت و پوست است.

وقتی شمر روی سینه امام علیه السلام نشست، امام فرمودند: جای بسیار بلندی نشستی و نمی فهمی که کجا نشسته ای. در آن سینه دلی بود که در آن دل خدا گنجایش داشت.

خدا بر کل فرشتگان مباحث کرد که این است همان خلیفه ای که شما برای خلقتش به من اعتراض کردید، اما من به خاطر خلقت او به خودم آفرین گفتم.

ثابت کرده اند که هر مؤمنی تا روز قیامت برای شخص حضرت زینب کبری علیها السلام گریه کند، (۱) خوب، راحت، بی درد سر و عاقبت به خیر می میرد. در زدم و گفتم کیست؟ گفتمش ای دوست دوست

ص: ۱۵۷

۱- ۱) - مستدرک الوسائل: ۱۰/۳۱۱، باب ۴۹، حدیث ۱۲۰۷۲؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ كُنَّا عِنْدَهُ فَذَكَرْنَا الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ عَلِيٌّ قَاتِلُهُ لَعَنَهُ اللَّهُ فَبَكَى أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ بَكَتْنَا قَالَ ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ فَقَالَ قَالَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَا قَتِيلُ الْعَبْرَةِ لَا يَذْكُرُنِي مُؤْمِنٌ إِلَّا بَكَى وَ ذَكَرَ الْحَدِيثَ.» مستدرک الوسائل: ۱۰/۳۱۲، باب ۴۹، حدیث ۱۲۷۰۴؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَنْ ذَكَرْنَا عِنْدَهُ فَفَاضَتْ عَيْنَاهُ وَ لَوْ مِثْلَ جَنَاحِ الدُّبَابِ غُفِرَ لَهُ ذُنُوبُهُ وَ لَوْ كَانَتْ مِثْلَ زَبِيدِ الْبَحْرِ.» بحار الأنوار: ۴۴/۲۹۱، باب ۳۴، حدیث ۳۳؛ «قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ وَ مَنْ ذَكَرَ الْحُسَيْنَ عِنْدَهُ فَخَرَجَ مِنْ عَيْنَيْهِ مِنَ الدَّمُوعِ مِقْدَارُ جَنَاحِ ذُبَابٍ كَانَ ثَوَابُهُ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَمْ يَرْضَ لَهُ بِدُونِ الْجَنَّةِ.»

گفتمش این هم دمی است، گفت عجب عالمی است ساقی بزم تو کیست؟ گفتمش ای دوست دوست

در چو به رویم گشود، جمله بود و نبود دیدم و دیدم هنوز، گفتمش ای دوست دوست (۱)

والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته

ص: ۱۵۸

(۱-۱) - فیض کاشانی.

۸ منزلگاه خدا روی زمین

اشاره

ذکر مردان خدا

تهران، حسینیه همدانی ها

رمضان ۱۳۷۳

ص: ۱۶۰

الحمد لله رب العالمين و صَلَّى اللهُ على جميع الانبياء والمرسلين

و صَلَّى على محمد و آله الطاهرين.

وجود مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام در یکی از خطبه های فوق العاده مهم «نهج البلاغه» در توضیح آیه شریفه؛

«رِجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ» (۱)

تمام هویت و حقیقت ذکر، به خصوص به آثار با عظمت آن اشاره می فرمایند.

این ذکری که در قرآن کریم و روایات مطرح است، بنا به روایتی است که در «اصول کافی» از امام صادق علیه السلام آمده که حضرت می فرمایند: منظور از ذکر، تکرار این الفاظ پاکیه مانند «سبحان الله، الله اکبر، الحمد لله» نیست، بلکه منظور، حضور با آگاهی و معرفت در محضر حضرت حق است، (۲) که این علم، آگاهی و معرفت را نیز خدا

ص: ۱۶۱

۱-۱ - نور (۲۴): ۳۷؛ «مردانی که تجارت و داد و ستد آنان را از یاد خدا و برپا داشتن نماز و پرداخت زکات باز نمی دارد.»
۲-۲ - مستدرک الوسائل: ۵/۲۹۱، حدیث ۵۸۸۷؛ «عن الصادق علیه السلام قال من أشد ما فرض الله على خلقه ذكر الله كثيراً ثم قال أما لا أعني سبحان الله و الحمد لله و لا إله إلا الله و الله أكبر و إن كان منه و لكن ذكر الله عند ما أحل و حرم فإن كان طاعة عمل بها و إن كان معصية تركها.» مستدرک الوسائل: ۵/۲۹۲، حدیث ۵۸۹۲؛ «قال أبو عبد الله عليه السلام ما ابتلى المؤمن بشيء أشد من المواصله في ذات الله عز و جل و الإنصاف من الناس و ذكر الله كثيراً ثم قال أما إنني لأقول سبحان الله و الحمد لله و لكن ذكره عند ما حرم.»

در قرآن می فرماید؛ چون خود قرآن نیز ذکر است:

« إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ » (۱)

این علم، آگاهی، دانش و معرفت، «ذکرِ الله» است. کسی که تا حدی این علم را فرا گرفته و به تعبیر امیرالمؤمنین علیه السلام اهل قرآن شده است و به فرموده امام صادق علیه السلام در روایت مهمی که در باب ایمان «اصول کافی» ذکر شده است، این علم فراگرفته را در عمل به همه اعضا، جوارح و درونش پخش کرده است.

خواص و فواید ذکر

امام صادق علیه السلام برای ابو عمر زبیری، پخش این معرفت به صورت علم، در عمل را توضیح داده اند که از روایات مفصل و بر قیمت شیعه است. (۲) آن ذکر و معرفت

ص: ۱۶۲

۱- (۱) - حجر (۱۵): ۹؛ «همانا ما قرآن را نازل کردیم، و یقیناً ما نگهبان آن [از تحریف و زوال] هستیم.»

۲- (۲) - وسائل الشیعه: ۱۵/۱۶۴، حدیث ۲۰۲۱۸؛ «مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ ۰۰ عَنْ أَبِي عَمْرِو الزُّبَيْرِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ قَالَ إِنَّ اللَّهَ فَرَضَ الْإِيمَانَ عَلَى جَوَارِحِ ابْنِ آدَمَ وَقَسَمَهُ عَلَيْهَا وَفَرَّقَهُ فِيهَا فَلَيْسَ مِنْ جَوَارِحِهِ جَارِحَةٌ إِلَّا وَقَدْ وَكَلَتْ مِنَ الْإِيمَانِ بَعْضَ مَا وَكَلَتْ بِهِ أُخْتُهَا إِلَى أَنْ قَالَ فَأَمَّا مَا فَرَضَ عَلَى الْقَلْبِ مِنَ الْإِيمَانِ فَالْإِقْرَارُ وَالْمَعْرِفَةُ وَالْعَقْدُ وَالرِّضَا وَالْتِسْلِيمُ بِأَنَّ لِلَّهِ إِلَّا اللَّهُ وَخِدَهُ لِشَرِيكَ لَهُ إِلَهًا وَاحِدًا لَمْ يَتَّخِذْ صَاحِبَةً وَلاَ وَلَدًا وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَالْإِقْرَارُ بِمَا جَاءَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مِنْ نَبِيٍّ أَوْ كِتَابٍ فَذَلِكَ مَا فَرَضَ اللَّهُ عَلَى الْقَلْبِ مِنَ الْإِقْرَارِ وَالْمَعْرِفَةِ وَهُوَ عَمَلُهُ وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنَ الْأُكْرَةِ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَقَالَ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ وَقَالَ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَلاَ يُؤْمِنُ قُلُوبُهُمْ وَقَالَ وَإِنْ تُبَدُّوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخَفَوْهُ يُحَاسِبْكُمْ بِهِ اللَّهُ فَيَغْفِرْ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبْ مَنْ يَشَاءُ فَذَلِكَ مَا فَرَضَ اللَّهُ عَلَى الْقَلْبِ مِنَ الْإِقْرَارِ وَالْمَعْرِفَةِ وَهُوَ عَمَلُهُ وَهُوَ رَأْسُ الْإِيمَانِ وَفَرَضَ اللَّهُ عَلَى اللِّسَانِ الْقَوْلَ وَالتَّعْبِيرَ عَنِ الْقَلْبِ بِمَا عَقَدَ عَلَيْهِ وَأَقْرَبَ بِهِ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى اسْمُهُ وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسِينًا وَقَالَ قُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْنَا وَأُنزِلَ إِلَيْكُمْ وَالْإِيمَانُ وَالْإِيمَانُ وَاحِدٌ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ فَهَذَا مَا فَرَضَ اللَّهُ عَلَى اللِّسَانِ وَهُوَ عَمَلُهُ وَفَرَضَ عَلَى السَّمْعِ أَنْ يَنْتَهَرَ عَنِ السَّيِّئَاتِ إِلَى مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَأَنْ يُعْرِضَ عَمَّا لَيْحِلُ لَهُ مِمَّا نَهَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَنْهُ وَالْإِصْرَ إِلَى مَا أَسْخَطَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ فِي ذَلِكَ وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَأَلْتُمْ عَنِ الْبَيْتِ فَسَأَلُوا بِهَا وَيَسْأَلُوا بِهَا فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ ثُمَّ اسْأَلْتُمْ مَوْضِعَ النَّسِيانِ فَقَالَ وَإِنَّمَا يُنْسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرِ مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ وَقَالَ فَبَشِّرْ عِبَادَ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ وَقَالَ تَعَالَى قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ هُمْ فِي صِلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ وَقَالَ إِذَا سَأَلْتُمُ اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَقَالَ وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا فَهَذَا مَا فَرَضَ اللَّهُ عَلَى السَّمْعِ مِنَ الْإِيمَانِ أَنْ لَا يُضَيِّعِيَ إِلَى مَا لَيْحِلُ لَهُ وَهُوَ عَمَلُهُ وَهُوَ مِنَ الْإِيمَانِ وَفَرَضَ عَلَى الْبَصَرِ أَنْ لَا يَنْظُرَ إِلَى مَا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْ يُعْرِضَ عَمَّا نَهَى اللَّهُ عَنْهُ مِمَّا لَيْحِلُ لَهُ وَهُوَ عَمَلُهُ وَهُوَ مِنَ الْإِيمَانِ فَصَالِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ أَنْ يُنظَرُوا إِلَى عَوْرَاتِهِمْ وَأَنْ يُنظَرُ الْمَرْءُ.»

که به صورت عمل در ظاهر و باطن پخش شده است، انسان را در حضور قرار می دهد. این حضور نیز حضوری است که در آن انسان نمی خواهد که جز کار مثبت کاری را انجام دهد. غفلت و توقّف در آن حضور، بسیار اندک است.

شیخ بهایی می فرماید: کسی که در حضور است، اگر آنی غفلت کند، مرتکب اعظم کبائر شده است.

امام علی علیه السلام در ابتدای گفتار خود در این خطبه می فرمایند:

«انّ الله سبحانه وتعالى جعل الذكر جلاءً للقلوب»

ذکر به این معنا؛ یعنی قرآن، یاد خدا، تحقّق معرفت قرآنی به صورت عمل، در حالی که در همه ظاهر و باطن انسان پخش شده باشد. این ذکر، صیقل و جلای دلها

ص: ۱۶۳

است.

وقتی که دل با ذکر جلا بگیرد، آینه انعکاس فیوضات می شود؛ یعنی حتماً این دل، فیوضات ویژه الهیه را منعکس می کند، چه در خواب، چه بیداری و هنگام مرگ و برزخ، البته اوج جلوه این فیوضات در قیامت است که همه وجود به حضرت حق وابسته و در خواست کننده از او می شوند.

قلوب، ظرف های خدا بر روی زمین

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمایند:

«إِنَّ لِلَّهِ تَعَالَى فِي الْأَرْضِ أَوَانِي» (۱) نکته جالب روایت این است که «الله» بر همه الفاظ روایت مقدم است، «لام» بر سر «الله» از نظر ادبی، لام ملکیت است؛ یعنی معنای ملکیت دارد. خداوند متعال در زمین ظرف هایی دارد که ملک خاص و ویژه اوست؛ یعنی غیر از ملک های دیگر است که خودش به انسان اجازه خرید و فروش را داده است.

«لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ» (۲)

ص: ۱۶۴

۱- ۱) - كنز العمال، المتقى الهندي: ۱/۲۴۳ - ۲۴۴، حديث ۱۲۲۵؛ «إِنَّ لِلَّهِ تَعَالَى فِي الْأَرْضِ أَوَانِي أَوْ هِيَ الْقُلُوبُ فَأَحْبَبَهَا إِلَى اللَّهِ أَرْقَاهَا وَأَصْفَاهَا وَأَصْلَبَهَا أَرْقَاهَا لِلْإِخْوَانِ وَأَصْفَاهَا مِنَ الذُّنُوبِ وَأَصْلَبَهَا» صفحه ۲۴۴ (في ذات الله (الحكيم عن سهل بن سعد) بحار الأنوار: ۶۷/۶۰، باب ۴۴؛ «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِنَّ لِلَّهِ آيَةً فِي الْأَرْضِ فَأَحْبَبَهَا إِلَى اللَّهِ مَا صَيَّفَ مِنْهَا وَرَقَّ وَصَلَبَ وَهِيَ الْقُلُوبُ فَأَمَّا مَا رَقَّ مِنْهَا فَالرِّقَّةُ عَلَى الْإِخْوَانِ وَأَمَّا مَا صَلَبَ مِنْهَا فَقَوْلُ الرَّجُلِ فِي الْحَقِّ لَا يَخَافُ فِي اللَّهِ لَوْمَةً لَائِمَةً وَأَمَّا مَا صَيَّفَ مَا صَفَّتْ مِنَ الذُّنُوبِ فَالْقَصْدُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى بِالْقُلُوبِ أَبْلَغُ مِنْ إِتْعَابِ الْجَوَارِحِ بِالْأَعْمَالِ.»

۲- ۲) - نساء (۴) : ۲۹؛ «اموال یکدیگر را در میان خود به باطل [و از راه حرام و نامشروع] مخورید، مگر آنکه تجارتي از روی خشنودی و رضایت میان خودتان انجام گرفته باشد.»

انسان اجازه دارد خانه، ملک، محصولات کشاورزی، تولیدات خود و اجناس مغازه را بفروشد. خداوند به مالک، اجازه نقل و انتقال همه این ملک ها را داده است، ولی این ملک قابل خرید و فروش نیست. به فروش نمی رود، ولی می توان به غصب داد و یا به غارت برد. اما این که ملکش را به دیگری انتقال دهد، نمی تواند؛ چون این ظرف هایی است که ملک ویژه خداست.

آن ظرف ها چیست؟ پیغمبر صلی الله علیه و آله می فرمایند:

«أَلَا وَ هِيَ الْقُلُوبُ»

دلها هستند. از ابتدا دل را به عنوان ملک ویژه خود می آفریند؛ چون هیچ کجای وجود انسان غیر از دل جای جلوه او نیست.

محبوب ترین دلها نزد خدا

اشاره

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمایند:

«فَأَحَبُّهَا إِلَى اللَّهِ أَرْقَاهَا وَأَصْفَاهَا وَأَصْلِبَهَا»

محبوب ترین دل ها در پیشگاه خدا، محکم ترین، نازک ترین و جلا دارترین دل ها است. دلی که هم خیلی محکم است و خیلی نرم و پاک است. از هر آینه ای آینه تر است. «صفی»؛ یعنی آینه، «أصفی»؛ یعنی آینه تر.

۱ - دل وابسته به ایمان

اشاره

بعد حضرت صلی الله علیه و آله توضیح می دهند:

«أَصْلِبَهَا فِي ذَاتِ اللَّهِ»

ص: ۱۶۵

دلی که زلفش چنان به زلف ایمان به خدا و قیامت گره خورده است که در دنیا و آخرت کسی پیدا نمی شود که بتواند این گره را باز کند.

شعری از سعدی هست که اگر در مدّت صد و ده ساله عمرش غیر از این یک خطّ شعر را نداشت، بس بود. نقش کردم رخ زیبای تو بر خانه دل خانه ویران شد و آن نقش به دیوار بماند

پیغمبر صلی الله علیه و آله می فرمایند: محبوب ترین دل ها نزد خدا دلی است که نقش ایمان در آن ثابت شده باشد.

یکی شدن دل با ایمان

امیرالمؤمنین علیه السلام تعبیر عجیبی دارند که می فرمایند: انسان باید به جایی برسد که نگوییم دل او دارای ایمان است، بلکه بگوییم: او خود ایمان است. دیگر دلی در کار نباشد و از دویی حرف نزنیم. دیگر حرف دل نیست.

«و الايمان مخالط لحمك و دمك» (۱) این حرف را برادران اهل سنت نیز نقل کرده اند که پیغمبر صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: خون و گوشت تو با ایمان مخلوط شده است. (۲) این

ص: ۱۶۶

(۱- ۱) - الاقبال: ۲۹۶، دعای ندبه.

(۲- ۲) - ینابیع الموده لذوی القربی، القندوزی: ۱/۱۹۹ - ۲۰۱؛ «عن زید بن علی بن الحسین عن أبيه عن جده عن علی (رضی الله عنهم) قال: قال: لی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یوم فتحت خیبر: لولا- أن تقول فیک طوائف من أمتی ما قالت النصارى فی عیسی بن مریم لقلت فیک الیوم مقالا- بحیث لا تمر علی ملا عن المسلمین إلا أخذوا من تراب رجلیک وفضل طهورک یششفون به...، وإن الحق معک والحق علی لسانک و فی قلبک و بین عینک، والايمان مخالط لحمك و دمك كما خالط لحمی و دمی، وإن الله عز و جل أمرنی أن أبشرك: أنك أنت و عترتک فی الجنة، و [أن] عدوک فی النار.»

دل، محبوب ترین دل است.

وقتی بلال حبشی را می زدند، یا او را عریان می کردند و روی ریگ های بیابانهای اطراف مسجد الحرام که در آتش سرخ شده بود می انداختند، به دشمن می گفت:

شما می توانید بدن مرا از من بگیرید، ولی خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله را نمی توانید بگیرید.

دست شما فقط به بدن من می رسد، ولی به خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله درون وجود من نمی رسد. خیلی شکنجه شد، ولی خدا را از دست نداد. چون دل او با خدا، پیغمبر صلی الله علیه و آله و قیامت یکی شده و وحدت پیدا کرده بود. (۱)

ص: ۱۶۷

۱- ۱) - من لا يحضره الفقيه، ترجمه غفاری: ۶/۴۴۴؛ «بلال - بکسر باء - فرزند رباح از یاران اولیة رسول خدا صلی الله علیه و آله است که در غزوات آن حضرت از بدر و دیگر غزوات در همه شرکت داشته، و از آن افرادی است که در راه توحید و ایمان بخدا و رسولش رنجهای و شکنجه های دید و صبر و پایداری نمود، در تاریخ اسلام جمعی را «معدّین فی الله» گویند و بلال یک تن از آنان است، در دمشق در سال هجدهم هجری بمرض طاعون در گذشت و قبر وی در آنجاست، و در طریق مؤلف به او چند تن مجهول است و عبد الله بن علی در کتب رجال ذکر نشده است.» نهج الفصاحه مجموعه کلمات قصار حضرت رسول صلی الله علیه و آله: ۶۳۰، حدیث ۲۲۴۶؛ «لقد أوديت في الله و ما يوذى أحد و أخفت في الله و ما يخاف أحد، و لقد أتت علي ثلاثون من بين يوم و ليلة و ما لي و لبلال طعام إلأشيء يواريه إبط بلال.» من لا يحضره الفقيه، ترجمه غفاری: ۶/۵۱۵؛ «شیخ مفید در اختصاص و کثی در رجال از امام صادق علیه السلام روایت کرده اند که فرمود: «رحم الله بلالا كان يحبنا اهل البيت و لعن الله صهيبا فإنه كان يعادينا» و «كان بلال عبدا صالحا و صهيب عبد سوء يبكي على فلان.» الكافي: ۴/۹۸، باب الفجر؛ «عَنْ حَمَّادٍ عَنِ الْحَلْبِيِّ قَالَ سَيَأْتِي أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْخَيْطِ الْأَبْيَضِ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ فَقَالَ بِيَاضِ النَّهَارِ مِنْ سَوَادِ اللَّيْلِ قَالَ وَ كَانَ بِلَالٌ يُؤَذِّنُ لِلنَّبِيِّ صَ وَ ابْنُ أُمِّ مَكْتُومٍ وَ كَانَ أَعْمَى يُؤَذِّنُ بِلَيْلٍ وَ يُؤَذِّنُ بِلَالٌ حِينَ يَطْلُعُ الْفَجْرُ فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله إِذَا سَمِعْتُمْ صَوْتَ بِلَالٍ فَدَعُوا الطَّعَامَ وَ الشَّرَابَ فَقَدْ أَصِيبَتْكُمْ.» فضائل الخمسة من الصحاح الستة: ۳/۳؛ «(الاستيعاب لابن عبد البر: ۲/۴۲۳) قال: و روى من حديث أنس عن النبي صلى الله عليه و آله إنه قال: اشتاقت الجنه إلى علي و عمار و سلمان و بلال.»

وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام به درب مغازه میثم خرمافروش آمد و فرمود: چند لحظه بیرون بیا و با من قدم بزن. بی درنگ بیرون آمد و با محبوبش قدم می زد که به درخت خرما رسیدند، فرمود: این درخت را نگاه کن، بیست سال دیگر، تو را به جرم عشق و علاقه به من به این درخت می آویزند. آن روز چه می کنی؟ عرض کرد: هیچ، راحت بر سر دار می روم.

فرمود: آیا از من دست بر نمی داری؟ گفت: نمی توانم؛ چون همه وجودم با شما یکی شده است. فرمود: دست و پای تو را قطع می کنند. گفت: اما نمی توانند شما را از من قطع کنند. این دل است که نسبت به ایمان، سخت ترین است. (۱)

۲- رقیق ترین دل ها

اشاره

دومین دل محبوب خدا را فرمودند:

ص: ۱۶۸

۱- ۱) - الخرائج و الجرائح: ۱/۲۲۹، الباب الثانی؛ «مِا رُوِيَ عَنْ يُوْسُفَ بْنِ عِمْرَانَ عَنْ مِثْمِ التَّمَارِ دَعَانِي أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَوْمًا فَقَالَ كَيْفَ بِكَ إِذَا دَعَاكَ دَعِي بَنِي أُمِّيهِ إِلَى الْبِرَاءَةِ مَنِي قُلْتُ لَأَبْرَأُ مِنْكَ قَالَ إِذَا وَاللَّهِ يَقْتُلُكَ وَ يَضِي لِي بِكَ. قُلْتُ أَصْبِرُ وَ ذَلِكُمْ عِنْدِي فِي اللَّهِ قَلِيلٌ قَالَ إِذَا تَكُونُ مَعِي فِي الْجَنَّةِ.» الإرشاد في معرفه حجج الله على العباد: ۱/۳۲۴؛ «فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ذَاتَ يَوْمٍ إِنَّكَ تُؤَخِّدُ بَعْدِي فَتُضِلُّبُ وَ تُطْعَنُ بِحَرْبِهِ فَمَاذَا كَانَ الْيَوْمَ الثَّلَاثُ ابْتَدَرَ مَنْخَرَاكَ وَ فَمِيكَ دَمًا فَيُخَضَّبُ لِحَيْتِكَ فَانْتَبِطِرُ ذَلِكَ الْخَضَابَ وَ تُضِلُّبُ عَلَى بَابِ دَارِ عَمْرٍو بْنِ حَرْبِثَ عَاشِرَةَ عَشْرَةَ أَنْتَ أَقْصَرُهُمْ حَشْبَةً وَ أَقْرَبُهُمْ مِنَ الْمَطْهَرَةِ وَ امْضِ حَتَّى أُرِيكَ النَّخْلَةَ الَّتِي تُضِلُّبُ عَلَى جِدْعِهَا فَأَرَاهُ إِبَاهِيَا فَكَانَ مِثْمٌ يَأْتِيهَا فَيَصِلُ عِنْدَهَا وَ يَقُولُ بُورِكَتٍ مِنْ نَخْلِهِ لَكَ خُلِقْتُ وَ لِي عُذَّتِ وَ لَمْ يَزَلْ يَتَعَاهِدُهَا حَتَّى قُطِعَتْ وَ حَتَّى عَرَفَ الْمَوْضِعَ الَّذِي يُضِلُّبُ عَلَيْهَا بِالْكَوْفَةِ قَالَ وَ كَانَ يَلْقَى عَمْرٍو بْنَ حَرْبِثَ فَيَقُولُ لَهُ إِنَّي مُجَاوِرُكَ فَأَحْسِنْ جَوَارِي فَيَقُولُ لَهُ عَمْرٍو أ تَرِيدُ أَنْ تَشْتَرِيَ دَارَ ابْنِ مَسْعُودٍ أَوْ دَارَ ابْنِ حَكِيمٍ وَ هُوَ لَا يَعْلَمُ مَا يُرِيدُ.»

محبوب ترین دل ها، نازک ترین و رقیق ترین آنها نسبت به برادران ایمانی است.

پرهیز از رذایل دل

برادرانم! اگر اقوام، دوستان و همکاران، مزاحم شما شدند و شما را محروم کردند، سعی داشته باشید که نسبت به آنها کینه پیدا نکنید؛ چون پیغمبر صلی الله علیه و آله می فرماید:

کینه دار، بی ایمان از دنیا می رود. (۱) آنها را نصیحت کنید، اگر خوب نشدند، آنها را رها کنید، اما دشمن و کینه ای نشوید. حساب آنها با پروردگار است. بالاخره آنها «بسم الله» می گویند، حال درست یا نادرست، به نفاق یا به سلامت، ما که خبر نداریم، بر دلی حلال نیست که به برادران مسلمانش کینه داشته باشد. به ما سفارش کرده اند که دشمنان خود را بین مردم دعا کنید که خدا از دشمنی کردن نجاتشان دهد، اما به ما لعنت و نفرین کردن را اجازه نداده اند.

جای خدا در دل بی کینه

شما اگر می خواهید به خدا برسید، چاره ای نیست، باید این مسائل را تحمل کنید. اگر دیگران غیبت شما را کردند، شما غیبت نکنید. اگر آبروی شما را بردند، شما آبرو نبرید. اگر شما را راه ندادند، شما آنان را راه دهید. این کار همه انبیا و ائمه

ص: ۱۶۹

۱- ۱) - بحار الأنوار: ۷۲/۲۱۱، باب حقد، حدیث ۶ - ۹؛ «عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ثَلَاثَةٌ لَا يَنْظُرُ اللَّهُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ الْمُرْخِيُّ ذَيْلُهُ مِنَ الْعِظْمَةِ وَالْمُزَكِّي سَلَعَتُهُ بِالْكَذِبِ وَ رَجُلٌ اسْتَقْبَلَكَ بُوْدٌ صِدْرِهِ فَيَوَارِي وَ قَلْبُهُ مُمْتَلِئٌ غِشَاءً.» «قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّكَ وَ عِدَاؤُهُ الرِّجَالِ فَإِنَّهَا تُورِثُ الْمَعْرَةَ وَ تُبْدِي الْعَوْرَةَ.»

طاهرین علیهم السلام است. خود این حالت، بازکننده درهای فیض به روی انسان است.

فرق تبرّی از دشمنان و کینه زدایی

کینه زدایی غیر از «تبرّی» است. تبرّی مربوط به دشمنان خداست. شما باید علماً، عملاً و قلباً نسبت به دشمنان خدا موضع گیری کنید.

شما باید دشمنان اهل بیت علیهم السلام را لعنت کنید و با آنها کینه داشته باشید و بجنگید، اما کسانی که در بین شما هستند، اقوام، بعضی از اهل مسجد و جلسات که کم ظرفیت، بی معرفت، جاهل و نادان هستند و ایمان آنها نسبت به قیامت ضعیف است، علیه شما موضع گیری می کنند، دل شما می سوزد، ولی به شما اجازه نداده اند که دل بسوزانید. شما مگر آتش افروز هستید؟ شما باید خاموش کننده آتش باشید. به جان زنده دلان سعدیا که ملک وجود نیرزد آنکه دلی را ز خود بیازاری (۱).

بگذارید دل شما را بیازارند، اما شما دل کسی را نیازارید. شما با عمل خود نشان دهید که خوب هستید، هر چند شما را بد نمایش دهند.

امیرالمؤمنین علیه السلام جلوه کامل صفات خدا

مگر صد سال دریاوار برای زشت جلوه دادن، حضرت علی علیه السلام تبلیغ و زمینه سازی نشد؟ ولی امیرالمؤمنین علیه السلام از زمان خود تا به حال یکی از زیباترین چهره های انسانی در عالم است. هیچ گاه حضرت علی علیه السلام در رفتار مانند معاویه کار نکرد. تمام نامه هایی که به معاویه نوشت، نامه دلسوزانه، رحمت و هدایت است، او نخواست گوش دهد. تمام موضع گیری های امیرالمؤمنین علیه السلام پاک است.

ص: ۱۷۰

یکی از افراد دشمن پای منبر حضرت آمده بود، به قدری دشمن تحت تأثیر قرار گرفت که از جا بلند شد و با فریاد گفت: یا علی! خدا تو را بکشد، (۱) چقدر خوش بیانی. مردم حرکت کردند که آن شخص را تنبیه کنند، اما حضرت از روی منبر با دنیایی از محبت فرمودند: به چه کسی گفت مرگ بر تو؟ گفتند: به شما. فرمود:

می خواهید او را چه کار کنید؟ گفتند: می خواهیم او را تنبیه کنیم. فرمود: او که با شما نبود. به یک نفر در این مسجد گفت: مرگ بر تو، آن هم من بودم، پس حساب او با من است. به او مهلت دهید تا منبر من تمام شود، شاید در او اثر کند.

اگر او گناه می کند، تهمت می زند، غیبت می کند، شما مانند او عمل نکنید، بلکه شما به خدا تکیه کنید و او را وکیل خود بگیرید.

« نِعْمَ الْمَوْلَىٰ وَ نِعْمَ النَّصِيرُ » (۲)

او خود می داند که چه کار کند.

فتح دل با تحمل و صبر

البته تحمل چنین مسائلی فتح دل می آورد. سه نوع فتح در قرآن هست که دو نوع آن فتح مقید است.

□
« نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ وَ فَتْحٌ قَرِيبٌ وَ بَشْرُ الْمُؤْمِنِينَ » (۳)

ص: ۱۷۱

۱-۱ - نهج البلاغه: حکمت ۴۲۰؛ «[يُرَوَى رُوِيَ أَنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ جَالِسًا فِي أَصْحَابِهِ] إِذْ مَرَّتْ فَمَرَّتْ بِهِمْ امْرَأَةٌ جَمِيلَةٌ فَرَمَقَهَا الْقَوْمُ بِأَبْصَارِهِمْ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ - إِنَّ أَبْصَارَ هَذِهِ الْفُحُولِ طَوَامِيحٌ وَ إِنَّ ذَلِكَ سَبَبٌ هَبَابِهَا فَإِذَا نَظَرَ أَحَدُكُمْ إِلَى امْرَأَةٍ تُعْجِبُهُ فَلْيَلَامِسْ أَهْلَهُ فَإِنَّمَا هِيَ امْرَأَةٌ كَأَمْرَاتِهِ فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الْخَوَارِجِ قَاتَلَهُ اللَّهُ كَافِرًا مَا أَفْقَهُهُ -] قَالَ فَوَتَّبَ الْقَوْمَ لِيُقْتَلُوهُ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ رُوِيَ إِذْ إِنَّمَا هُوَ سَبٌّ بِسَبِّ أَوْ عَفْوٌ عَنْ ذَنْبٍ.»

۲-۲ - انفال (۸) : ۴۰؛ «نیکو سرپرست و نیکو یآوری است.»

۳-۳ - صف (۶۱) : ۱۳؛ «یاری و پیروزی نزدیک از سوی خداست؛ «و مؤمنان را مژده ده.»

کلمه «فتح» در اینجا مقید به «قریب» است؛ یعنی وقتی یاری خدا به شما برسد، روزگار مادی شما را به همین زودی گشایش می دهد. این فتح قریب است. فتح دیگری را می خوانیم که باز مقید است.

«إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا» (۱)

در اینجا گشایش آشکار؛ یعنی پیروزی بر دشمن. طرف مقابل تو اگر درست نشود و توبه نکند، ذلیل می شود و تو عزیزتر می شوی.

نوع آخری از فتح در قرآن هست که مقید به قیدی نیست و مطلق است:

«إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ» (۲)

این گشایش مطلق باطنی و قلبی است، ولی با تحمل رنج ها، صبر در مقابل مشکلات، برخورد شرعی با کینه داران. این کار برای شما گشایش قلبی می آورد. هر چه در این زمینه بیشتر پایداری کنید، در دل شما بیشتر به روی خدا باز می شود.

۳ - دل صاف از لکه گناه

اشاره

اما سوم؛ «أَصْفَاهَا»، محبوب ترین دل نزد خدا، صاف ترین، جلادارترین، روشن ترین و پاک ترین آنها است؛

«أَصْفَاهَا مِنَ الذُّنُوبِ»

دل وقتی در پرده حسد، ریا، کبر، طمع، نفاق، حرص و کینه نباشد، مانند آینه است که خدا را در خود منعکس می کند.

ص: ۱۷۲

۱-۱ - فتح (۴۸) : ۱؛ «به راستی ما برای تو پیروزی آشکاری فراهم آوردیم.»

۲-۲ - نصر (۱۱۰) : ۱؛ «هنگامی که یاری خدا و [آن] پیروزی فرا رسد.»

حضرت مسیح علیه السلام به پروردگار گفت: در بین مردم یکی از نزدیک ترین دوستانت را به من نشان بده.

خداوند فرمود: دوست ترین دوست و نزدیک ترین رفیق من، آن کسی است که در روزگار تو از همه به من نزدیک تر است، آدرس او این است. به آدرس رسید، پیرزنی بود، پا، دست و چشم نداشت، گرفتار جذام شده بود.

سلام کرد. جواب داد: «السلام علیک یا روح الله»

حضرت فرمود: مادر! تو که چشم نداری، از کجا متوجه شدی که من روح الله هستم. گفت: از طریق کسی که تو را به طرف من هدایت کرد، همان کس به من گفته است که روح الله به نزد تو می آید.

گفت: مادر! در چه حالی هستی؟ گفت: ای مسیح!

«الحمد لله علی آلائه»

دائم بر همه نعمت های باطنی او شکر می کنم،

«و الشکر علی نعمائه»

و در همه نعمت های مادی او در سپاسگزاری هستم.

□
قال رسول الله:

« اربع من اعطیهن فقد اعطی خیر الدنیا والآخره بدنا صابرا ولساناً ذاکراً وقلباً شاکراً وزوجه صالحه» (۱)

ص: ۱۷۳

۱- ۱) - مستدرک الوسائل: ۲/۴۱۴، حدیث ۲۳۳۸؛ «عَنْ جَدِّهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَرْبَعٌ مَنْ أُعْطِيَهُنَّ فَقَدْ أُعْطِيَ خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ بَدَنًا صَابِرًا وَلسَانًا ذَاكِرًا وَقَلْبًا شَاكِرًا وَزَوْجَةً صَالِحَةً.»

حضرت مسیح گفت: مگر چه چی ز داری؟ گفت:

«يكون لي قلباً شاكراً و لساناً ذاكراً و بدني صابراً»

دلم شاکر، زبانم ذاکر و بدنم صابر است. چشم مرا گرفت، چه می دانی؟ اگر نمی گرفت، ممکن بود تا آخر عمر فقط یک بار به نامحرم دوخته شود. عجب نعمتی به من داد. دست مرا گرفت، تا به کسی ظلم نکنم و یا لقمه حرام برندارم. پای مرا گرفت تا به دنبال لذات جسمی و هوسای نروم.

حضرت عیسی علیه السلام فرمود: روزی تو را چه کسی می دهد؟ (۱) گفت: روزی مرا آن کسی می دهد که هفت آسمان را در فضا معلّق قرار داده است؛ یعنی نگاه نکن که من چشم ندارم، من همه عالم را با چشم خدا می بینم.

همه این ها کار دل است، نه دست ما این کاره است، نه گوش و نه بدن ما.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

«ان الله سبحانه وتعالى جعل الذكر جلاءً للقلوب» (۲)

ص: ۱۷۴

۱- ۱) - بحار الأنوار: ۷۹/۱۵۳، باب ۱۹؛ مسکن الفؤاد عند فقد الأحبه و الأولاد: ۹۶؛ «و روى أنّ عيسى عليه السلام مرّ برجلٍ أعمى أبرص مُقعَدٍ مضروبٍ الجبينِ بالفالجِ وقد تَنَاطَرَ لَحْمُهُ مِنَ الْجُدَامِ وَ هُوَ يَقُولُ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي عَافَانِي مِمَّا ابْتَلَى بِهِ كَثِيرًا مِنْ خَلْقِهِ فَقَالَ لَهُ عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا هَذَا وَ أَيُّ شَيْءٍ مِنَ الْبَلَاءِ أَرَاهُ مَصِيرُوفًا عَنْكَ فَقَالَ يَا رُوحَ اللَّهِ أَنَا خَيْرٌ مِمَّنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ فِي قَلْبِهِ مَا جَعَلَ فِي قَلْبِي مِنْ مَعْرِفَتِهِ فَقَالَ لَهُ صَدَقْتَ هَاتِ يَدَكَ فَنَاوَلَهُ يَدَهُ فَإِذَا هُوَ أَحْسَنُ النَّاسِ وَجْهًا وَ أَفْضَلُهُمْ هَيْئَةً قَدْ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُ مَا كَانَ بِهِ فَصَحِبَ عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ تَعَبَّدَ مَعَهُ.»

۲- ۲) - نهج البلاغه: خطبه ۲۱۳؛ «يَسْبِجُ لَهُ فِيهَا بِالْعُدُوِّ وَ الْأَصَالِ رِجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَ لَا يَبِيعُ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى جَعَلَ الذَّكَرَ جِلَاءً لِلْقُلُوبِ.»

واقعی است. حضرت مسیح علیه السلام مبهوت شد که خدا در گوشه و کنار عالم چه رفقای دارد. دل، چه دریافت ها و رموزی دارد. خوشا آنان که الله یارشان بی

این شرح حال عاشقان او است و اما شرح حال ما؛ از آن روزی که ما را آفریدی

والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته

ص: ۱۷۵

۹ دارو و درمان دل

اشاره

بیماری های بدنی و روحی

تهران، حسینیه همدانی ها

رمضان ۱۳۷۳

ص: ۱۷۶

الحمد لله رب العالمين و صَلَّى اللهُ عَلَى جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ

و صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ.

اهل حكمت از بیماری‌ها تعبیر جالبی دارند. به زبان عربی فرمودند که بیماری «عدم السلامه» است. نبود و خلأ سلامت، بیماری است. این بیماری اگر بدنی باشد، طیب و دارو دارد و وظیفه واجب بیمار بدنی است که به طیب مراجعه و به نسخه او عمل کند تا این خلأ برطرف شود و نیروهای از دست رفته، به بدن برگردد.

لذا می‌گویند: بیماری ذاتی بدن نیست، بلکه عرضی است؛ یعنی جزء آفرینش انسان نیست، بلکه به عللی بدن گرفتار بیماری می‌شود. بیماری دشمن است، می‌شود با آن جنگید، نابودش کرد و آن را فراری داد. اسلحه آن دارو و متخصص این اسلحه طیب است.

دستور دین به معالجه بیماری بدنی [۱]

دستور دین به معالجه بیماری بدنی (۱)

ص: ۱۷۹

۱ - ۱) - الکافی: ۸/۸۸، حدیث ۵۲، حدیث الطیب؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا رَبِّ مِنْ أَيْنَ الدَّاءُ قَالَ مِنِّْي قَالَ فَالْشُّفَاءُ قَالَ مِنِّْي قَالَ فَمَا يَصْنَعُ عِبَادُكَ بِالْمُعَالِجِ قَالَ يُطِيبُ بِأَنْفُسِهِمْ فَيَوْمِئِذٍ سِجِّي الْمُعَالِجِ الطَّيِّبِ.» بحار الأنوار: ۵۹/۶۵؛ «قال ابن إدريس ره: في السرائر قد ورد الأمر عن رسول الله صلى الله عليه وآله ووردت الأخبار عن الأئمة من ذريته عليه السلام بالتداوي فقالوا: تداؤوا فما أنزل الله داءً إلا أنزل معه دواءً إلا السام فإنه لا دواء له.» بحار الأنوار: ۵۹/۷۱؛ «يَقُولُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ تَعَالَى وَ لَا تَتَكَلَّمُوا.»

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمایند:

«فصلاح المرضى فيما يعمله الطبيب و يدبره لا فيما يشتهي المريض و يقترحه» (۱) مصلحت مریض در آن چیزی است که طیب تدبیر می کند و هرگز درست نیست که مریض خودش را در اشتهای خود رها کند و هر کاری که می خواهد، بکند.

این بیمار بدنی اگر به طیب مراجعه نکند و دارو نخورد، گناهکار است و اگر بمیرد گویا خودکشی کرده است.

رجوع به طیب مهم است، در روایات آمده است که حضرت موسی بن عمران کلیم الله علیه السلام، سومین پیغمبر اولوا العزم، بیمار بدنی شد. به پروردگار عرض کرد: مرا شفا بده، خدا خطاب کرد: شفا را در دارو گذاشته ام و دارو را نیز طیب می داند؛ (۲) یعنی از کانال و راه خودش وارد شو:

«أبی الله أن یجری الأشياء إلا بأسباب» (۳)

ص: ۱۸۰

۱-۱ - إرشادالقلوب: ۱/۱۵۳، الباب السابع و الأربعون؛ بحار الأنوار: ۴/۱۰۶، باب ۳؛ «و قال النبی صلی الله علیه و آله یا عباد الله أنتم كالمرضى و رب العالمین كالطیب فصلاح المرضى فيما یعمله الطیب و یدبره لا فیما یشتهیه و یقترحه إلا فسلموا الله أموركم تكونوا من الفائزین.»

۲-۲ - بحار الأنوار: ۵۹/۶۶، حدیث ۱۵؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّ نَبِيًّا مِنَ الْأَنْبِيَاءِ مَرِضٌ فَقَالَ لَأَتَدَاوَى حَتَّى يَكُونَ الَّذِي أَمْرَضَنِي هُوَ الَّذِي يَشْفِينِي فَأَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَيْهِ لَأَشْفِيكَ حَتَّى تَتَدَاوَى فَإِنَّ الشِّفَاءَ مِنِّي.»

۳-۳ - الكافي: ۱/۱۸۳، باب معرفه الإمام، حدیث ۷؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: أَبِي اللَّهُ أَنْ يُجْرِيَ الْأَشْيَاءَ إِلَّا بِأَسْبَابٍ فَجَعَلَ لِكُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا وَ جَعَلَ لِكُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا شَرْحًا وَ جَعَلَ لِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا وَ جَعَلَ لِكُلِّ عِلْمٍ بَابًا نَاطِقًا عَرَفَهُ مَنْ عَرَفَهُ وَ جَهَلَهُ مَنْ جَهَلَهُ ذَاكَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ نَحْنُ.»

من که خدا هستم و قدرتم مطلق و بی نهایت است، امور مربوط به موجودات و انسان را از طریق علل و اسباب حل می کنم. اگر گرسنه به من بگوید: مرا سیرم کن، به او می گویم: برو کار کن، پول به دست بیاور و غذا بخور و بخور تا سیر شوی.

بیماری روحی و درمان آن

از نظر بدن این وظیفه بزرگی است که بر عهده بیمار است. حکما می فرمایند:

بیماری دیگر، بیماری روحی، فکری و قلبی - نه ظاهر قلب، بلکه ملکوت قلب - است.

برای این بیماری نیز طبیب و دارو قرار داده شده است. این بیماری ها نیز ذاتی نیست؛ یعنی خدا بیماری باطنی را با گِل بشر نیامیخته و او را مریض نیافریده است.

«فَطَرَتِ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا» (۱)

عروض بیماری روحی بر انسان

این بیماری های روحی و باطنی مانند بیماری های بدنی، عارضی است؛ یعنی انسان به عللی بیمار می شود. حال یا سبب این بیماری روحی، قلم است، یا فیلم، ماهواره، دوست نادان، پدر و مادر بی توجه، معلم بد و یا اوضاع اجتماعی است.

همچنین این بیمار یا خودش احساس می کند که بیمار است و یا شخص سالم یا طبیب روحی می بیند که او بیمار است و واجب است که به او خبر دهد.

«كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ»

ص: ۱۸۱

۱-۱ - روم (۳۰) : ۳۰؛ «[سرشت خدا که مردم را بر آن سرشته است].»

به او بگویند که از خوبی ها چه چیزهایی را کم دارد و بیماری های او را علاج کنند و او را از این خلاهای ظلمانی نجات دهند.

عرضه بیماری بر طبیبان روحی

حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام می فرمایند: شما مردم، بخشی از عمر خود را با مردان خدا، رجال الهی و انسان های پاک بگذرانید. متن فرمایش ایشان این است:

«وَسَاعَهُ لِمَعَاشِرَةِ الْإِخْوَانِ وَالثَّقَاتِ الَّذِينَ يَعْرِفُونَكُمْ عِيُوبَكُمْ وَيَخْلُصُونَ لَكُمْ فِي الْبَاطِنِ...» (۲) به دنبال بی عیب ها و پاکان بگردید. جمله اول حضرت این است که تمام پاکان در باطن خود به شما اخلاص می ورزند و نسبت به گنهکار کینه ندارند.

اینان عیب داران و گنهکاران را بیمار می دانند و عاشق علاج بیمار هستند. لذت می برند که بیماری را معالجه کنند.

ص: ۱۸۲

۱-۱) - آل عمران (۳) : ۱۱۰؛ «شما بهترین امتی هستید که [برای اصلاح جوامع انسانی] پدیدار شده اید، به کار شایسته و پسندیده فرمان می دهید و از کار ناپسند و زشت باز می دارید، و [از روی تحقیق، معرفت، صدق و اخلاص] به خدا ایمان می آورید.»

۲-۲) - بحار الأنوار: ۷۵/۳۲۱ باب ۲۵، مواعظ موسی بن جعفر و حکمه علیه السلام؛ «وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ اجْتَهِدُوا فِي أَنْ يَكُونَ زَمَانُكُمْ أَرْبَعَ سَاعَاتٍ سَاعَةٌ لِمُنَاجَاةِ اللَّهِ وَ سَاعَةٌ لِأَمْرِ الْمَعِاشِ وَ سَاعَةٌ لِمَعَاشِرَةِ الْإِخْوَانِ وَ الثَّقَاتِ الَّذِينَ يَعْرِفُونَكُمْ عِيُوبَكُمْ وَ يُخْلِصُونَ لَكُمْ فِي الْبَاطِنِ وَ سَاعَةٌ تَخْلُونَ فِيهَا لِلذَّاتِكُمْ فِي غَيْرِ مُحَرَّمٍ وَ بِهِذِهِ السَّاعَةِ تَقْدِرُونَ عَلَى الثَّلَاثَةِ سَاعَاتٍ لَا تُحَدِّثُوا أَنْفُسَكُمْ بِفَقْرٍ وَ لَا بِطُولِ عُمُرٍ فَإِنَّهُ مَنْ حَدَّثَ نَفْسَهُ بِالْفَقْرِ بَحِلَّ وَ مَنْ حَدَّثَهَا بِطُولِ الْعُمُرِ يَحْرِصُ...»

پیغمبر صلی الله علیه و آله می فرمایند: حق ویزیت این اطبا را فقط خدا می تواند بپردازد و در توان کس دیگری نیست.

پیغمبر صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

«لَأَنْ يَهْدِيَ اللَّهُ عَلِيًّا يَدَيْكَ رَجُلًا خَيْرٌ لَكَ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ أَوْ غَرِبَتْ» (۱) علی جان! هر بیمار روحی، فکری و قلبی که به وسیله تو علاج و سالم شود، از عیب و خلأ در بیاید، برای تو بهتر است از آنچه که آفتاب بر او می تابد و بر آن غروب می کند. حال امیرالمؤمنین علیه السلام از زمان زنده بودن و بعد از شهادتش بسیاری را علاج کرد. معنویت حضرت علیه السلام تا کنون هزاران هزار نفر را علاج کرده و می کند.

گاهی کسی (۲) به خانه امام صادق علیه السلام می آمد، حضرت می فرمود: بگو! بخوان! وقتی تمام می شد، حضرت به خانواده خود می فرمودند: هر چه گلوبند، گوشواره، النگو و انگشتر طلا دارید بیاورید! به خادم خانه می فرمودند: فلان مقدار پول

ص: ۱۸۳

۱- ۱) - الکافی: ۵/۲۸، باب وصیه رسول الله صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین علیه السلام، حدیث ۴؛ «عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ بَعَثَنِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِلَى الْيَمَنِ وَقَالَ لِي يَا عَلِيُّ لَأَتَقَاتِلَنَّ أَحَدًا حَتَّى تَدْعُوهُ وَائْتِمِ اللَّهُ لَأَنْ يَهْدِيَ اللَّهُ عَلِيًّا يَدَيْكَ رَجُلًا خَيْرٌ لَكَ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ وَغَرِبَتْ وَ لَكَ وَ لَأَوْهَ يَا عَلِيُّ.»

۲- ۲) - بحار الأنوار: ۱/۱۸۳، باب ۱، حدیث ۹۳؛ «وَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْكَلِمَةُ مِنَ الْحِكْمَةِ يَسْمَعُهَا الرَّجُلُ فَيَقُولُ أَوْ يَعْمَلُ بِهَا خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سِنِينَ.» بحار الأنوار: ۱/۱۸۴، باب ۱، حدیث ۹۸ - ۹۹؛ «وَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَأَنْ يَهْدِيَ اللَّهُ بِكَ رَجُلًا وَاحِدًا خَيْرٌ مِنْ أَنْ يَكُونَ لَكَ حُمْرَ النَّعَمِ.» «وَفِي رِوَايَةٍ أُخْرَى خَيْرٌ لَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَ مَا فِيهَا.»

بیاورید. همه را به آن گوینده می دادند (۱) و می فرمودند: این مزد تو نیست، فقط برای این است که از خانه من دست خالی بیرون نروی. خدا در قیامت باید حق شما را بدهد.

افتادن در دامان طیبان

همسر «زهیر بن قین بجلی» (۲) وقتی در راه کربلا بر سر سفره می نشیند، پرده

ص: ۱۸۴

۱- ۱ - مستدرک الوسائل: ۴/۲۴۷، حدیث ۴۶۱۳؛ «مُرْسِيًّا أَنْ عَبَدَ الرَّحْمَنَ السُّلَمِيَّ عَلَّمَ وَلَدَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْحَمْدَ فَلَمَّا قَرَأَهَا عَلَى أَبِيهِ أَعْطَاهُ أَلْفَ دِينَارٍ وَ أَلْفَ حُلَّةٍ وَ حَشَا فَمَاهُ دُرًّا فَقِيلَ لَهُ فِي ذَلِكَ فَقَالَ ع وَ أَيْنَ يَقَعُ هَذَا مِنْ عَطَائِهِ يَعْني تَغْلِيمَهُ.» وسائل الشيعة: ۱۴/۵۹۴، حدیث ۱۹۸۸۶؛ «عَنِ الْكُمَيْتِ بْنِ زَيْدٍ قَالَ دَخَلْتُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ وَاللَّهِ يَا كُمَيْتُ لَوْ كَانَ عِنْدَنَا مَالٌ لَأَعْطَيْنَاكَ مِنْهُ وَ لَكِنَّ لَكَ مَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ لِحَسَّانَ لَأَيَّزَالُ مَعَكَ رُوحَ الْقُدُسِ مَا ذَبَبَتْ عَنَّا.»

۲- ۲ - زهیر بن القین بن قیس البجلی النماری، از شهدای روز عاشورای حسینی (۶۱ ق) از زعمای برجسته کوفه و از جنگجویان بلند آوازه عرب. او مرد شریف قبیله خود بود و در شجاعت شهرت بسیاری داشت. وی نخست از طرفداران عثمان خلیفه سوم بود و با امیرالمؤمنین علی علیه السلام و فرزندانش کینه و دشمنی داشت سپس خداوند او را هدایت فرمود و علوی گشت. طبری و سایر تاریخ نگاران می نویسند: زهیر با خاندان خود در سال ۶۰ ق برای ادای فریضه حج راهی مکه مکرمه شده بود و هنگام بازگشت از سفر حج به کوفه بین راه با موکب ابی عبدالله الحسین علیه السلام برخورد کرد (بقیه ماجرا تا پیوستن زهیر به اصحاب حضرت سیدالشهداء علیه السلام در جلد ۷ صفحه ۵۶۹ این دایره المعارف آمده است). و امام علیه السلام از همان وقت زهیر را جزء سران سپاه و از مشاورین خود قرار داد. هنگام که به آبادی شراه رسیدند از دور نخستین علائم سپاه کوفه ظاهر گردید. امام علیه السلام از زهیر سؤال کرد در این نزدیکی محلی را سراغ نداری که به آن پناه برده و سپاه کوفه را مقابل خود قرار دهیم. زهیر حضرت علیه السلام و اصحاب را به کوه ذوحسم هدایت کرد. خود به سمت سپاه کوفه رفت و پس از مذاکره با حرّ و آگاهی از مأموریت آنها به خدمت امام علیه السلام رسید و اظهار کرد چون عده آنها کم است و ما بر آنان غلبه خواهیم کرد پس به آنان حمله کرده و جنگ را یک سره کنیم. امام علیه السلام فرمود نمی خواهم آغاز کننده جنگ باشم. تاریخ نگاران و ارباب مقاتل همگی از زهیر با احترام نام برده اند. و او را جزء سران سپاه حضرت علیه السلام خوانده و سخنانی های او را در عصر تاسوعا و شب و روز عاشورا در کتب خود ضبط کرده اند. دائره المعارف تشیع: ۸/۵۸۸.

خیمه کنار می رود، فرستاده حضرت ابی عبدالله علیه السلام می گوید: ای زهیر! امام حسین بن علی علیهما السلام با تو کار دارد.

او می گوید: من با حسین بن علی علیهما السلام کاری ندارم؛ یعنی بیماری او به قدری سنگین است که نمی داند بیمار است و می گوید: من با طیب کاری ندارم و بیمار نیستم.

اما همسر با کرامتی دارد که می داند شوهرش مریض است، لذا با ناله، از پشت پرده خیمه گفت: جگر گوشه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام کسی را به دنبال تو فرستاده است، می گویی: نمی روم؟ برو.

رفت. طیب با او چه حرفی زد و گفتاردرمانی این طیب چگونه بود؟ خبرش به ما نرسیده است، ولی وقتی برگشت، هنوز گرسنه بود، اما گفت: سفره را جمع کنید، غذا نمی خواهم. خیمه مرا به کنار خیمه حضرت ابی عبدالله علیه السلام بیاورید. من حسینی شدم؛ یعنی بیماری من خوب شد.

درمان همدیگر با روش دین

جوانی که ازدواج کرده است، بعد می فهمد که آن دختر خلأهای باطنی دارد، با کرامت، زبان نرم، اخلاق شیرین و برخورد ملکوتی و الهی، به تدریج در طول چند سال می تواند این همسر خود را با خدا آشتی دهد. اجرت این شوهر نیز با

یا هدایت همکاری که از خدا و دین دور است و نسبت به پروردگار تکبر دارد.

شما اگر او را آشتی دهید، اجر شما با خداست؛ چون این بیماری ها ذاتی نیست و ممکن است علاج او مقداری طول بکشد، اما قابل علاج است. گاهی نیز بیماری بر بعضی ها مسلط نشده است و زود خوب می شوند.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند: از علاج این گونه بیماران ناامید نباشید.

درمان، به شرط خواستن

این بیماران اگر خودشان بخواهند، قابل معالجه هستند، اما اگر بیماری مسلط شود و این خلأ و عیب طولانی شود، در دل لانه می کند و محکم می شود، دیگر طیب میکرب های این بیمار روانی را نمی تواند از این لانه بیرون کند؛ چون حاضر نمی شود که داروی طیب را مصرف کند.

در «نهج البلاغه» امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند (۱): جمعی از اقوام اهل قریش نزد

ص: ۱۸۶

(۱- ۱) - نهج البلاغه: خطبه ۲۳۴، خطبه قاصعه؛ «وَلَقَدْ كُنْتُ مَعَهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَمَّا أَتَاهُ الْمَلَأُ مِنْ قُرَيْشٍ فَقَالُوا لَهُ يَا مُحَمَّدُ إِنَّكَ قَدْ ادَّعَيْتَ عَظِيمًا لَمْ يَدَّعِهِ آبَاؤُكَ وَ لَأَحَدٌ مِنْ بَنِيكَ وَ نَحْنُ نَسْأَلُكَ أَمْرًا إِنْ أَنْتَ أَحْبَبْتَنَا إِلَيْهِ وَ أَرَيْتَنَا عَلِمْنَا أَنَّكَ نَبِيٌّ وَ رَسُولٌ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ عَلِمْنَا أَنَّكَ سَاحِرٌ كَذَّابٌ فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ مَا تَسْأَلُونَ قَالُوا تَدْعُو لَنَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ حَتَّى تَنْقَلِعَ بِعُرُوقِهَا وَ تَقِفَ بَيْنَ يَدَيْكَ فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ فَإِنْ فَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ ذَلِكَ أَوْ تَمُنُونَ وَ تَشْهَدُونَ بِالْحَقِّ قَالُوا نَعَمْ قَالَ فَإِنِّي سَأُرِيكُمْ مَا تَطْلُبُونَ ۰۰۰ فَانْقَلَعِي بِعُرُوقِكَ حَتَّى تَقِفِي بَيْنَ يَدَيَّ بِإِذْنِ اللَّهِ فَوَالَّذِي بَعَثَهُ بِالْحَقِّ لَأَنْقَلَعَتْ بِعُرُوقِهَا وَ جَاءَتْ وَ لَهَا دَوِيٌّ شَدِيدٌ وَ قَصْفٌ كَقَصْفِ أَجْنَحِ الطَّيْرِ حَتَّى وَقَفَتْ بَيْنَ يَدَيَّ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَرْفُوفَةً وَ أَلْقَتْ بَعْضَ نَيْهَا الْأَعْلَى عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ بَعْضَ أَغْصَانِهَا عَلَى مَنْكِبِي وَ كُنْتُ عَنْ يَمِينِهِ ص فَلَمَّا نَظَرَ الْقَوْمُ إِلَيَّ ذَلِكَ قَالُوا عَلُواً وَ اسْتِكْبَاراً فَمُرْهَا فَلْيَأْتِكَ نَصِيْفُهَا وَ يَبْقَى نَصِيْفُهَا فَأَمْرَهَا بِحَدِّكَ فَأَقْبَلَ إِلَيْهِ نَصِيْفُهَا كَأَعْجَبِ إِقْبَالٍ وَ أَشَدِّهِ دَوِيًّا فَكَادَتْ تَلْتَفُ بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالُوا كُفْرًا وَ عْتَوْا فَمُرْ هَذَا النُّصْفَ فَلْيَرْجِعْ إِلَيَّ نَصِيْفِهِ كَمَا كَانَ فَأَمَرَهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَزَجَّحَ فَقُلْتُ أَنَا لِمَا إِلَهُ إِلَّا اللَّهُ إِنِّي أَوَّلُ مُؤْمِنٍ بِسُؤْلِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ أَوَّلُ مَنْ أَقْرَبَ بِأَنَّ الشَّجَرَةَ فَعَلَتْ مَا فَعَلَتْ بِأَمْرِ اللَّهِ تَعَالَى تَصْدِيقًا بِبُيُوتِكَ وَ إِجْلَالًا لِكَلِمَتِكَ فَقَالَ الْقَوْمُ كُلُّهُمْ بَلْ سَاحِرٌ كَذَّابٌ عَجِيبُ السَّحْرِ خَفِيفٌ فِيهِ . . .»

پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند و عرض کردند: اگر به این درخت خرما بگویی که زمین را بشکافد و جلو بیاید، ما به تو ایمان می آوریم.

پیغمبر صلی الله علیه و آله منتظر جواب حضرت حق شد که طیب طیبان چه می گوید.

خداوند فرمود: حیب من! تو به درخت بگو بیا، من آن را می آورم. همان کسی که هسته خرما را به این نخل تبدیل کرد، زمین را نیز می شکافد و نخل را جلو می آورد.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اگر من این کار را بکنم، شما به وعده خود وفا می کنید؟ عرض کردند: آری. حضرت فرمودند: ای درخت! جلو بیا. درخت زمین را شکافت و آمد.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند: شاخه هایش روی شانه من بود. بعد گفتند: بگو از وسط نصف شود. درخت نصف شد. گفتند: بگو به هم بسته شود. درخت بسته شد.

بگو سر جایش برگردد، برگشت.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند: همه از جا بلند شدند و گفتند: ما جادوگری مانند تو در عالم ندیدیم. بعد بدون این که ایمان بیاورند، رفتند. این اوج تسلط بیماری است.

بیماران سه گانه روحی

۱ - بیمار نفسی

امام صادق علیه السلام در این زمینه بیماران را به سه دسته تقسیم می کنند:

«المرضى ثلاثة: عن النفس، عن القلب، عن الروح» (۱)

ص: ۱۸۷

۱-۱ - تحريرالمواعظ العددیه: ۲۹۷، ثلاث بثلاث؛ المواعظ العددیه: ۱۸۰ - ۱۸۱، الباب الثالث؛ «وقال الصادق علیه السلام: المرضى ثلاثة: عن النفس، و عن القلب، و عن الروح؛ فمرض المنافق عن النفس، و مرض المؤمن عن القلب، و مرض العارف عن الروح؛ فدواء المنافق دار جهنم، و دواء المؤمن معرفته و حبه، و دواء العارف لقاءه و قربه، و قربه المنافق فی درکه الشقاوه و المطبوع علیها اللعنه، و المؤمن فی درجه السلامه و المختوم علیها السعاده، و العارف فی درجه الولایه المختوم بالرؤیه و الكرامه.»

گروهی از بیماران، بیمارانی هستند که منشأ بیماری آنان نفس است؛ یعنی کشش های متراکم مادی آنها را به پول، مقام، شهوات، غرایز بی مهار و امیال بی حد زنجیر کرده است و بنا ندارند که هیچ دارویی را برای علاج بیماری خود مصرف کنند.

۲ - بیمار دل

اشاره

بیماری گروه دوم از ناحیه قلب و دل است. دل چهره ملکوتی دارد، نه چهره مادی.

حکما می گویند: هر کس گناه کرد و به او گفتند: چرا گناه می کنی؟ می گوید: دلم می خواهد، او دروغ می گوید؛ چون دل اهل این حرف ها نیست. گناه از دل نیست.

پرده ها را کنار بزن، به حرف دل گوش بده، فقط از دل صدای خدا می آید. (۱)

نجوای الهی دل

دل مانند نی پروردگار است که با الهام و وحی در آن می دمَد:

ص: ۱۸۸

۱- ۱) - بحار الأنوار: ۵۸/۲۳؛ «وَأَمَّا الْحَدِيثُ فَمَا رَوَى النَّعْمَانُ بْنُ بَشِيرٍ قَالَ سَمِعْتُهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ أَلَا وَ إِنَّ فِي الْجَسَدِ مُضْغَةً إِذَا صَلَحَتْ صَلَحَ الْجَسَدُ كُلُّهُ وَإِذَا فَسَدَتْ فَسَدَ الْجَسَدُ كُلُّهُ أَلَا وَ هِيَ الْقَلْبُ.» الكافي: ۲/۲۷۵، حدیث ۲۸؛ «قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا وَجَعَ أَوْجِعُ لِلْقُلُوبِ مِنَ الذُّنُوبِ وَ لَمَّا خَوْفَ أَشَدُّ مِنَ الْمَوْتِ وَ كَفَى بِمَيَا سَيْلَفٍ تَفَكُّرًا وَ كَفَى بِالْمَوْتِ وَاعِظًا.»

« نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ * عَلَيَّ قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ » (۱)

ما قرآن را به قلب تو نازل کردیم، نه به نفس. دلم می خواهد یعنی چه؟ دلم می خواهد، دروغ است. گناه کرده است، باید بگوید: شهوت، غریزه جنسی، شکم و بدنم می خواست، نه دلم. دل همسایه خداست:

«القلب جار الله»

در تعبیر دیگر:

«قلب المؤمن عرش الله» (۲) در تعبیری دیگر:

«القلب بيت الرب» (۳) آیا کعبه گناه می خواهد؟ کعبه هزاران ناله داشت تا پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و ناله اش را ساکت کرد. آن وقتی که به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: تبر بردار و روی شانه من برو، تمام این سیصد و شصت بت را بشکن و بسوزان.

وقتی کعبه از بت ها پاک شد، آرام شد. دل از دست نفس اماره مردم ناله دارد، گریان است، شاد نیست. این رباعی باباطاهر همدانی را نیز باید در همین مسیر معنی کرد: خدایا داد از این دل داد از این دل که من یک دم نگشتم شاد از این دل

ص: ۱۸۹

۱-۱ - شعراء (۲۶) ۱۹۳ - ۱۹۴؛ «که روح الامین آن را نازل کرده است، بر قلب تو، تا از بیم دهندگان باشی.»

۲-۲ - الحکمه المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه: ۹/۳۰۶.

۳-۳ - کشف الخفاء: ۲/۹۹، حدیث ۱۸۸۴.

چو فردا دادخواهان داد خواهند بگویم صد هزاران داد از این دل (۱)

چرا؟ چون دل دائم از آلودگی ها به فریاد و ناراحتی است، دل غصه دارد که انسان ها، شادی واقعی ندارند.

ارزشمندترین عضو انسان

دل در وجود انسان، با ارزش ترین عضو است. دل مظهر نبوت انبیا و امامت امامان علیهم السلام است.

امام صادق علیه السلام دل را امام باطن می داند. (۲) دل خواسته های منفی ندارد؛ چون با نفس اماره سنخیتی ندارد. دل از سنخ ملکوت، روحانیون عالم غیب، ملائکه و بهشت است. لذا در آیه ای می فرماید: در قیامت یک چیز شما را نجات می دهد:

«يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ * إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ» (۳)

این موقعیت دل است. بیماری بعضی ها از ناحیه دل است؛ یعنی خلأ قلبی

ص: ۱۹۰

۱-۱ - باباطاهر عریان.

۲-۲ - بحار الأنوار: ۵۸/۳۰۴، باب ۴۷؛ «الْعِلْلُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ لِرَجُلٍ اعْلَمْ يَا فُلَانُ إِنَّ مَنْزِلَةَ الْقَلْبِ مِنَ الْجَسَدِ بِمَنْزِلَةِ الْإِمَامِ مِنَ النَّاسِ الْوَاجِبِ الطَّاعَةِ عَلَيْهِمْ أَلَمَاتِي أَنْ جَمِيعَ جَوَارِحِ الْجَسَدِ شَرْطٌ لِلْقَلْبِ وَتَرَاجِمُهُ لَهُ مُؤَدِّيَةٌ عَنْهُ الْأُذُنَانِ وَالْعَيْنَانِ وَالْأَنْفُ وَالْفَمُّ وَالْيَدَانِ وَالرُّجُلَانِ وَالْفَرْجُ فَإِنَّ الْقَلْبَ إِذَا هَمَّ بِالنَّظْرِ فَتَحَ الرَّجُلُ عَيْنَيْهِ وَإِذَا هَمَّ بِالسَّمَاعِ حَرَّكَ أُذُنَيْهِ وَفَتَحَ مَسَامِعَهُ فَسَمِعَ وَإِذَا هَمَّ الْقَلْبُ بِالشَّمِّ اسْتَنَشَقَ بِأَنْفِهِ فَأَدَّى تِلْكَ الرَّائِحَةَ إِلَى الْقَلْبِ وَإِذَا هَمَّ بِالنُّطْقِ تَكَلَّمَ بِاللِّسَانِ وَإِذَا هَمَّ بِالْحَرَكَةِ سَعَتِ الرَّجُلَانِ وَإِذَا هَمَّ بِالشَّهْوَةِ تَحَرَّكَ الذَّكَرُ فَهَيْدُهُ كُلُّهَا مُؤَدِّيَةٌ عَنِ الْقَلْبِ بِالتَّحْرِيكِ وَكَذَلِكَ يَتَّبِعِي الْإِمَامَ [لِلْإِمَامِ] أَنْ يُطَاعَ لِلْأَمْرِ مِنْهُ.»

۳-۳ - شعراء (۲۶): ۸۸ - ۸۹؛ «روزی که هیچ مال و اولادی سود نمی دهد، مگر کسی که دلی سالم [از رذایل و خباث] به پیشگاه خدا بیاورد.»

۳ - بیمار روحی

اشاره

بیماری بعضی ها نیز از ناحیه روح است، یعنی خلأ روحی دارند،

« وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي » (۱)

آن روح دچار خلأ شده است.

مریضی و درمان افراد در بیماری روحی

بعد حضرت علیه السلام می فرمایند:

«فمرض المنافق عن النفس»

بیماری منافقان از ناحیه نفس است،

«و مرض المؤمن عن القلب»

بیماری مؤمن از ناحیه دل است،

«و مرض العارف عن الروح»

بیماری عاشق آگاه از ناحیه روح است، اما دارو دارد:

«فدواء المنافق دار جهنم»

اما درمان منافق، آتش جهنم است. منافق هر چه معجزه از پیغمبر صلی الله علیه و آله می بیند، می گوید: همه این ها جادو، جنون، شعر و کذب است. منافق زمان به زمان شکل عوض می کند. به نرخ روز نان می خورد. شخصیت ثابتی نیست. در کمین است ببیند امروز با چه شکلی جلو بیاید و پشت چه سپری پنهان شود. نماز، روزه،

ص: ۱۹۱

جلسه، گریه، برای ضربه زدن به دین و دیندار مترصد فرصت است. نمی خواهد علاج شود.

اگر بنا به علاج شدن بود، پیغمبر صلی الله علیه و آله، ائمه علیهم السلام، قرآن و عالم ربانی هستند، او نمی خواهد علاج شود. پس دواى او دوزخ است. این پرده نفاق را فقط آتش می سوزاند.

« و دواء المؤمن معرفته و حبه »

اما دواى خلأ- دل مؤمن، با عرفان، محبت، معرفت و عشق به پروردگار پر می شود. هر چه معرفت دینی و عمل مؤمن بالا می رود، هر چه عشق و محبت مؤمن به پروردگار اضافه می شود، به علاج، درمان و سلامتی نزدیک تر می شود. تا دلی پیدا می کند که به تعبیر امام صادق علیه السلام امام و ولی وجود او است، آن دل کارگردان همه ظاهر و باطنش می شود.

دلالت دل با ایمان به عمل صالح [۱]

دلالت دل با ایمان به عمل صالح (۱)

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

«بالصالحات يستدل على الايمان» (۲).

به ایمان بر اعمال شایسته استدلال می شود.

ص: ۱۹۲

۱-۱ - بحار الأنوار: ۶۴/۷۱، حدیث ۳۷؛ «و مِنْهُ، قَالَ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله مَا مِنْ شَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِنَ الْإِيمَانِ وَ الْعَمَلِ الصَّالِحِ وَ تَرْكِ مَا أَمَرَ أَنْ يَتْرَكَ». وسائل الشيعة: ۱/۱۲۴، حدیث ۳۱۵؛ «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى (وَ إِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى) قَالَ أَلَا تَرَى كَيْفَ اشْتَرَطَ وَ لَمْ تَنْفَعُهُ التَّوْبَةُ وَ الْإِيمَانُ وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ حَتَّى اهْتَدَى وَ اللَّهُ لَوْ جَهَدَ أَنْ يَعْمَلَ مَا قُبِلَ مِنْهُ حَتَّى يَهْتَدِيَ قَالَ قُلْتُ إِلَى مَنْ جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ قَالَ إِلَيْنَا.»

۲-۲ - نهج البلاغه: خطبه ۱۵۵، مخاطب به اهل البصره.

همه زیبایی ها، خوبی ها و اعمال مؤمن در آن دل ریشه دارد.

«و دواء العارف لقاؤه» (۱) او از کلاس معرفت و محبت گذشته است، خلأ او فقط با لقای محبوبش پر می شود. باید جمال معشوق را در همین دنیا با چشم دل ببیند و تا نبیند، نمی میرد.

مشاهده جمال الهی

«نوف بکالی» (۲) به امیرالمؤمنین علیه السلام عرض کرد: یا علی! آیا شما خدا را دیده ای؟ حضرت جوابی دادند:

«مَا كُنْتُ أَعْبُدُ رَبًّا لَمْ أَرَهُ» (۳) خدایی را که نیبیم، عبادت نمی کنم. هر چه عبادت کرده ام، در حضور بوده است. بعد فرمود: می دانی با چه چشمی خدا را دیده ام؟ با چشم دل.

لقا و دیدار محبوب چه لحظه ای است! آن لحظه ای که به انسان توفیق دهند تا جمال ازل و ابد محبوب را حس کند و ببیند. حسن یوسف را به عالم کس ندید حسن آن دارد که یوسف آفرید

زنان مصر، زلیخا را خیلی سرزنش کردند: بدبخت بیچاره! شنیدیم گرفتار عشق

ص: ۱۹۳

۱-۱) - المواعظ العددیه: ۱۸۰ - ۱۸۱.

۲-۲) - نوف بن فضاله بن دهمی بن غوث بن سعد بکالی حمیری، تابعی. از یاران خاص امیرالمؤمنین علیه السلام مکنی به ابونزید یا ابورشید. پیشوای اهل دمشق در عصر خود بود، از رجال حدیث و مطلعین به اخبار و قصص. وفات یا شهادت او را بین ۹۰ تا ۱۰۰ هجری ثبت کرده اند. (اعلام زرکلی و اعیان الشیعه) وی با محمد بن مروان در صافیة به قتل رسید. (معارف و معاریف: ۱۰/۲۴۷)

۳-۳) - الکافی: ۱/۹۸، باب فی ابطال الرؤیه، حدیث ۶.

غلام کنعانی شده ای، کسی که معلوم نیست از کجا در این مملکت آورده اند،

« بَتَّمَنٍ بَخْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ » (۱)

فروختند. خدا در قرآن می فرماید: مرتب زلیخا را سرزنش کرده، به شخصیتش هجوم کردند. تمام زنان درباری و پولدار اطراف را به سالنی دعوت کرد، میوه گذاشت و کارد تیزی نیز به دست آنان داد. دو درب سالن را باز کرد. به حضرت یوسف علیه السلام گفت: از این در بیا و از آن در برو.

حضرت یوسف علیه السلام فقط آمد رد شد و رفت، اما خدا در قرآن می فرماید: زنان به جای بریدن میوه داشتند دست خود را می بریدند و نمی فهمیدند؛ (۲) یعنی چنان مسحور این جمال شده بودند که از حواس خود درآمده بودند و نمی فهمیدند که کارد دارد دست آنها را می برد. این جمال انسان، این گونه آنان را متحیر، واله و مدهوش کرد. حضرت یوسف علیه السلام نقاشی بود، برو نقاش را ببین که چه خبر است.

تلاش و نتیجه آن

اما زحمات منافقین:

«و قربه المنافق فی درکه الشقاوه و المطبوع علیها اللعنه»

«قربه» یعنی طاعت، عبادت، نماز و روزه، به لباس خوبان درآمدن و خود را پنهان کردن. این ها خیلی هزینه ندارد. تمام زحمات منافقین در پست ترین و بی ارزش ترین مرحله است. خدا مهر لعنت خود را به آنها زده است.

ص: ۱۹۴

۱-۱ - یوسف (۱۲): ۲۰؛ «او را به بهایی ناچیز، درهمی چند فروختند.»

۲-۲ - « فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ وَأَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَّكًا وَأَنْتَ كُلِّ وَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ سِكِّينًا وَقَالَتِ اخْرُجْ عَلَيْهِنَّ فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ وَقُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا هَذَا بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ » «یوسف: ۳۱» .

«و المؤمن فی درجه السلامه»

اما مؤمنی که دل خود را با معرفت و محبت علاج کرده، تمام اعمالش سالم است.

«و المختوم علیها السعاده»

هنگام مردن، خدا به پرونده اش مهری می زند که تو دائم خوشبخت هستی.

«و العارف فی درجه الولایه المختوم بالرؤیه و الکرامه»

به عارف این درجه را می دهند و می گویند: در حد عرفانت، اجازه تصرف، تغییر و تحول می دهیم.

وابستگی و تعلق خطرناک به دنیا

علامه امینی - صاحب کتاب «الغدیر» - نقل می کند: کسی خیلی با انگشتر خود بازی می کرد، جابر جعفی - عارف عاشق و شاگرد امام ششم علیه السلام - به او گفت: چرا این قدر با این انگشتر بازی می کنی؟ گفت: چون خیلی قیمتی است، آن را دوست دارم و به آن وابسته هستم. (۱) جابر (۲) گفت: انگشتر را بده تا ببینم. انگشترش را در آورد و به جابر داد. او

ص: ۱۹۵

۱-۱) - بحار الأنوار: ۶۶/۲۷۱، باب ۷؛ «... حياء العلماء بن شريك برجيل من جعفی قال خرجت مع جابر لما طلبه هشام حتى انتهی إلى السواد... ثم أقبلت فلما صرت على جسر الكوفة نظر إلى رجل معه خاتم ياقوت فقال له يا فلان خاتمك هذا البراق أرنیه قال فخلعه فأعطاه فلما صار في يده رمى به في الفرات قال الآخر ما صنعته قال تحب أن تأخذه قال نعم قال فقال بيده إلى الماء فأقبل الماء يعلو بعضه على بعض حتى إذا قرب تناوله وأخذه.»

۲-۲) - جابر بن یزید، جعفی کوفی از فضلا و بزرگان و شاگردان امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام است. وی در میان اصحاب آن دو بزرگوار مقامی بس شامخ و ارجمند داشته که وی رازدار علوم سرّیه حضرات معصومین بوده چنانکه خود گوید: نود هزار حدیث از امام باقر علیه السلام شنیدم که هیچیک آنها را اجازه نداشتم به کسی بازگو کنم، وقتی به امام عرض کردم: یابن رسول الله باری گران بدوش دارم و بسا شود که از سنگینی آن نزدیک است حالت جنون به من دست دهد. حضرت فرمود: چون تو را این حالت دست داد به صحرا برو و چاهی بجوی و سر در چاه کن و بگو: محمد بن علی به من چنین و چنان گفت. جابر در سال ۱۲۷ یا ۱۲۸ از جهان دیده بربست. (معارف و معاریف: ۴/۳۸)

نگاهی کرد، بعد به وسط دجله پرت کرد. ناله صاحب انگشتر در آمد و داد کشید.

جابر گفت: چه شد؟ گفت: قلبم را به باد دادی، برای چه انگشتر قیمتی را دور انداختی؟

گفت: این همه داد و بی داد و رنج ندارد. کنار پل دجله بیا. به دجله نگاهی کرد و گفت: انگشتر این بدبخت را به او بده. آب تا روی پل بالا آمد و انگشتر از آب بیرون آمد. جابر گفت: بردار و این همه ناله نکن، دنیا و آخرت را به ما داده اند، در ما اثر نگذاشته است و ما را به خود وابسته نکرده، آن گاه تو به یک انگشتر این همه وابسته هستی؟ خانه، پول، مقام، صندلی، چرا حال تو را به هم زده است؟

دل پر از خدا

همه دل عارف به این خوش است که با وجود در کنار خانواده، دوستان و مردم بودن، همیشه در حضور است. همه چیز دنیا در چشم او کوچک و معمولی است.

وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام کفش خود را وصله می زد، به ابن عباس فرمود: این کفش چند می ارزد؟ گفت: هیچ. فرمود: ای پسر عباس! والله! این حکومت نزد من از این

کفش کم قیمت تر است؛ (۱) چون دل حضرت از خدا پر است.

والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته

ص: ۱۹۷

۱- ۱) - الحیاه با ترجمه احمد آرام: ۲/۳۶۵؛ «الامام علی علیه السلام - عند خروجه لقتال أهل البصره؛ قال عبد الله بن عباس: دخلت علی أمير المؤمنین علیه السلام بذی قار و هو یخسف نعله فقال لی: «ما قیمه هذا النعل؟» فقلت: لا قیمه لها. فقال علیه السلام: «و الله لهی أحبّ إلیّ من إمرتکم، إلیّ أن أقیم حقّاً أو أدفع باطلاً» ، ثم خرج فخطب الناس.»

لزوم فراگیری ذکر علمی و عملی

تهران، حسینیه همدانی ها

رمضان ۱۳۷۳

ص: ۱۹۸

بخشی از مبحث ذکر، بخش علمی است، که این بخش در فرهنگ حق، بخش کامل و جامعی است و آن عبارت است از کتاب خدا، قرآن کریم و معارف پاک الهی و ملکوتی اهل بیت علیهم السلام که پیغمبر عظیم الشان اسلام صلی الله علیه و آله آنها را همسنگ و هم وزن قرآن کریم دانسته است.

آگاهی به این بخش علمی لازم و واجب است و لزوم و وجوب آن هم عینی است. از این آگاهی و دانایی نسبت به ذکر علمی، به معرفت دینی تعبیر شده است.

در قرآن مجید می فرماید: گروهی این معرفت و فقه دینی را باید بیاموزند و بعد به جامعه برگردند و به مردم بیاموزند. (۱) بعد از این آگاهی، آموزش و معرفت، واجب است که این ذکر علمی به ذکر عملی تبدیل شود. در زبان، قلب، نفس، روح، سر و آشکار، تا با تبدیل شدن این ذکر علمی به عملی، انسان اهل ذکر شود و یا در نهایت خود ذکر شود؛ یعنی آنقدر در عمل و علم با این ذکر اتحاد پیدا کند که ذکر الله شود و این برای همه شدنی

ص: ۲۰۱

(۱ - ۱) - « وَ مَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْ لَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ » «توبه: ۱۲۲» .

است و راه آن برای همه باز است. چرا که از جانب پروردگار نسبت به بندگانش بخلی وجود ندارد، غیر از مقام نبوت و امامت خاصه، برای همه عباد خدا میسر است که به این مقام عظمی برسند.

کیمیاگری فرهنگ الهی

همه شما دانشی را به نام دانش کیمیا شنیده اید. روزگاری کیمیا در بین گروهی از مردم ارزش والایی داشت. البته دانش محدودی بود که امروزه به نام شیمی، خیلی گسترده شده است، اما در قدیم علم کیمیا می گفتند.

هدف کیمیاگران این بود که مس را طلا کنند. می گفتند: ما وقتی به گوهری به نام کیمیا دست پیدا کنیم و مس را با کیمیا تماس دهیم، به طلا تبدیل می شود.

اهل دل و حقیقت می فرمایند: علم به قرآن و معارف اهل بیت علیهم السلام کیمیا است و تماس عملی با این علم، کشیدن مس وجود به گوهر کیمیاست که نتیجه این کار نیز طلا شدن، قیمت و ارزش پیدا کردن مس وجود است.

تبدیل مس وجود به طلا با عمل

ما از آیات قرآن و روایات استفاده می کنیم که بدون علم و عمل، طلا شدن مس وجود امکان ندارد و انسان در مرتبه حیوانی باقی می ماند، گرچه عمری طولانی پیدا کند. طول عمر برای حیوان کاری نمی کند و حیوان همیشه حیوان است، چه یک ساله باشد یا صدساله. تحول و تغییر در انسان در جهت طلای ناب شدن، با آگاهی از ذکر علمی و سلوک براساس آن میسر است.

آیات قرآنی جاری در زندگی اهل خدا

اشاره

بخش اندکی از این ذکر علمی از ناحیه قرآن و اهل بیت علیهم السلام را برای شما تبیین

ص: ۲۰۲

می کنم. اولیای خدا و آگاهان به قرآن حالاً و عملاً با چهار آیه زندگی می کنند. با زندگی کردن با این چهار آیه، اصلاً مهم نیست که شب چگونه به صبح و صبح چگونه به شب می رسد؛ چون این چهار آیه راه، حال، اخلاق، حیات و ممات ماست.

۱ - باز کننده درهای خیر

اشاره

آیه اول:

« مَا يَفْتَحُ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا وَمَا يُمْسِكُ فَلَا مُرْسِلَ لَهُ وَمِنْ بَعْدِهِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ » (۱)

ترکیب آیه خیلی عجیب است. به خصوص عزیز و حکیمش که کاملاً در ارتباط با مطالب آیه است. «یفتح» در اینجا یعنی خدا درب هر چه خیر را به روی مردم باز کند.

حرف این است که درب خیر را چه وقت باز می کند؟ دو کلید برای باز کردن درب خیر در قرآن مجید نشان داده شده است. اگر این دو کلید در دست ما نباشد، درهای خیر خدایی به روی ما باز نمی شود. نه خیر مادی و زمینی و نه خیر معنوی.

فکر خود را از خیر زمینی بیرون ببرید؛ زیرا خیر زمینی را خدا می فرماید: خیر عام است:

« مَتَاعًا لَكُمْ وَلِأَنْعَامِكُمْ » (۲)

ص: ۲۰۳

۱-۱ - فاطر (۳۵) : ۲؛ «چون خدا رحمتی را برای مردم بگشاید، بازدارنده ای برای آن نیست، و چون بازدارد، بعد از او

فرستنده ای برایش وجود ندارد، و او توانای شکست ناپذیر و حکیم است.»

۲-۲ - نازعات (۷۹) : ۳۳؛ «تا مایه بهره وری شما و دام هایتان باشد.»

ویژه انسان نیست، شما در خیر مادی با هر چه چهارپا روی زمین هست، شریک هستید. این مهم نیست. نتیجه اش هم پر شدن کیسه شهوت و بعد هم فشار این کیسه بر انسان که مرا از این فشار نجات دهد، حال یا با ازدواج مشروع خود را نشان می دهند و یا آنهایی که از خدا بریده محض هستند، با گناهان کبیره و روابط نامشروع.

کلیدهای باز کننده درهای خیر

الف: تقوا

این خیر مادی، خیر عام است. صحبت پروردگار درباره خیری است که دنیا و آخرت مردم را آباد کند و برای آنها گشایش های باطنی بیاورد. این خیر، دو کلید دارد که در قرآن به طور خیلی صریح بیان شده است:

کلید اول تقواست؛ (۱) به این معنا که هر گناهی آمد که زلفش را به زلف زندگی شما گره بزند، قبول نکن؛ چرا که پروردگار گناه را در ردیف آتش می داند و طبع گناه، دوزخی است. اگر زلف گناه به زلف شما گره بخورد و با توبه باز نشود، در قیامت همان طبع گناه شما را به دوزخ می کشاند.

ص: ۲۰۴

۱- ۱) - مستدرک الوسائل: ۱۱/۲۶۵، حدیث ۱۲۹۵۳؛ «وَعَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ مَنْ اتَّقَى اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ أَعْطَاهُ اللَّهُ أَنْسًا بِلَا أُنَيْسٍ وَ غَنَاءً بِلَا مَالٍ وَ عِزًّا بِلَا سُلْطَانٍ.» نهج البلاغه: خطبه ۱۸۹، الوصیه بالتقوی؛ «أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّي أُوصِيكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ الَّتِي ابْتَدَأَ خَلْقَكُمْ وَ إِلَيْهِ يَكُونُ مَعَادُكُمْ وَ بِهِ نَجَاحُ طَلَبَتِكُمْ وَ إِلَيْهِ مُنْتَهَى رَغْبَتِكُمْ وَ نَحْوُهُ قَصْدُ سَبِيلِكُمْ وَ إِلَيْهِ مَرَامِي مَفْرَعِكُمْ... فَمَنْ أَخَذَ بِالتَّقْوَى عَزَبَتْ عَنْهُ الشَّدَائِدُ بَعْدَ دُنُوعِهَا وَ اِحْلَوْلَتْ لَهُ الْأُمُورُ بَعْدَ مَرَارَتِهَا وَ انْفَرَجَتْ عَنْهُ الْأُمُوجُ بَعْدَ تَرَكَمِهَا وَ أَسِيَهَلَتْ لَهُ الصَّعَابُ بَعْدَ انْصَابِهَا وَ هَطَلَتْ عَلَيْهِ الْكِرَامَةُ بَعْدَ قُحُوطِهَا.»

کلید دوم نیز ایمان است. سند این مطلب در این آیه آمده است:

« وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ » (۱)

تمام خیرهای آسمان و زمین. اما خیر زمین؛ لقمه ای به شما می دهند که پاک و حلال باشد، که وقتی این لقمه را می خورید، به جای این که به شما فشار بیاورد و با گناه، فشار را بکاهید، آن لقمه به عبادت و نور تبدیل می شود و به خدا برمی گردد.

من به «رضوان الله» تبدیلیش می کنم و به خودتان برمی گردانم. این خیر زمینی است. اما خیر آسمانی؛ فیوضات و جاذبه های دریاوار من است که شما را از زمینی بودن، به ملکوتی بودن می کشاند؛ یعنی میل به عالم ملکوت در شما پدیدار می شود. همیشه می خواهید که به جانب پروردگار حرکت کنید. جستجوگر مقام قرب، لقا و مشاهده هستید. این خیر چه خیری است؟ آیا ویژه انبیا و ائمه علیهم السلام است؟ نه.

ایمان و تقوا، مقدمه مقام حضور و شهادت

شخص قصابی به نام منهال قصاب، (۲) خدمت وجود مبارک امام صادق علیه السلام آمد

ص: ۲۰۵

۱- ۱ - اعراف (۷) : ۹۶؛ «و اگر اهل شهرها و آبادی ها ایمان می آوردند و پرهیزکاری پیشه می کردند، یقیناً [درهای] برکاتی از آسمان و زمین را بر آنان می گشودیم.»

۲- ۲ - مستدرکات علم رجال الحدیث، الشیخ علی النمازی الشاهرودی: ۷/۵۱۶ - ۵۱۵، شماره ۱۵۲۶۴؛ «منهال القصاب: من أصحاب الصادق علیه السلام. عد مجهولاً، لكن يستفاد حسنه و کماله مما رواه العیاشی عنه، كما فی المحاسن ۲/۴۱۸. ذکره الصدوق فی مشیخه الفقیه فی المعتمدین. روی کتابه الحسن بن محبوب، عنه.»

و عرض کرد: یا بن رسول الله!

«ادع الله أن يرزقنا الشهادة» (۱) دعای شما مستجاب است، دعا کنید که خدا شهادت را نصیب من کند. فرمود:

هیچ نیازی به دعا کردن نیست. دعا کنم شهید شوید؟ عرض کرد: نمی خواهید دعا کنید که من شهید شوم؟ فرمود: نه. عرض کرد: چرا؟ حضرت فرمودند:

«المؤمن شهيد»

شهید یعنی کسی که با کشته شدن به حضور حضرت حق می رود و مقام حضور پیدا می کند. شهادت؛ یعنی مقام حضور. مؤمن شهید است؛ یعنی در مقام حضور است.

بعد فرمودند: مگر این آیه سوره حدید را نخوانده ای؟

« وَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ وَ الشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَ نُورُهُمْ » (۲)

اهل ایمان در پیشگاه پروردگار صدیق و شهید هستند، گرچه در دنیا زندگی می کنند. چه شهادتی از این بالاتر که با تقوا و ایمان حرکت کنید و به محضر وجود

ص: ۲۰۶

۱- ۱) - بحار الأنوار: ۶۵/۱۴۱، باب ۱۸، حدیث ۸۵؛ «عَنْ مِنْهَالِ الْقَصَّابِ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ادْعُ اللَّهَ أَنْ يَرْزُقَنِي الشَّهَادَةَ فَقَالَ الْمُؤْمِنُ شَهِيدٌ ثُمَّ تَلَا وَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ وَ الشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَ نُورُهُمْ.»

۲- ۲) - حدید (۵۷): ۱۹؛ «و کسانی که به خدا و پیامبرش ایمان آوردند، آنانند که صدیقان و گواهان [اعمال] نزد پروردگارشان هستند، [و] برای آنان است پاداش [اعمال] شان و نور [ایمان] شان.»

عجز قدرت ها در برابر خدا

وقتی که تمام درهای خیر را باز کنند:

« مَا يَفْتَحُ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا » (۱)

به خاطر لیاقت و شایستگی مردم، هیچ قدرتی در عالم نیست که درهای خیر مرا - چه خیر مادی و چه خیر آسمانی - به روی مردم ببندد.

« فَلَا مَزِيلَ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ » (۲)

من توانای شکست ناپذیر هستم، کسی در مقابل کار من نسبت به بنده ام نمی تواند بایستد و من خدای حکیم هستم.

وقتی کلید تقوا و ایمان را در دست بنده ام ببینم، تمام درهای خیر را به روی او باز می کنم. این آیه ای است که عرفا می گویند: ما با این آیه زندگی می کنیم. تمام درهای خیر دست اوست و کلیدش که ایمان و تقواست را به دست آوردیم، اکنون غرق در خیر هستیم.

باز شدن درهای خیر با تحقق عملی ذکر

ببینید هم ذکر علمی است و هم عملی، وقتی با ایمان و تقوا تحقق عملی پیدا می کند، انسان بعد از باز شدن تمام درهای خیر چه می خواهد؟

ص: ۲۰۷

۱-۱ - فاطر (۳۵) : ۲؛ «چون خدا رحمتی را برای مردم بگشاید، بازدارنده ای برای آن نیست.»

۲-۲ - فاطر (۳۵) : ۲؛ «و چون بازدارد، بعد از او فرستنده ای برایش وجود ندارد، و او توانای شکست ناپذیر و حکیم است.»

« لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ » (۱)

شکر گزاری در همه حال

وجود مبارک حضرت ابی عبدالله علیه السلام چه احساسی می کرد که شب عاشورا به پروردگار اصرار داشت که:

« فاجعلنا من الشاکرین » (۲) ما را جزء بندگان شاکرت قرار ده؛ چون هیچ کس در کره زمین اندازه ما دارایی ندارد. امام علیه السلام طبق این آیه می بیند که تمام درهای خیر دنیایی و آخرتی به روی ایشان باز است.

قبل از این دعا عرض کرد:

« جعلت لنا اسماعاً و ابصاراً و افئده » (۳) خدایا! به ما گوش، چشم و قلب داده ای، همه این ها را به دست کلید تقوا و ایمان دادی. تمام درهای خیر دنیا و آخرت را با این دو کلید باز کردی، پس ما را جزء شاکران قرار ده که ما خیلی داریم.

اما دشمنان به آنها می گفتند: « لا خیر لکم » هیچ خیری در شما نیست. ابن زیاد چند وعده غذای آنان را تأمین کرده است که گاو و گوسفند و شتر نیز می خورند، شما چه امتیازی دارید؟ اکنون دنیا، دنیای خوبی است؟ جز برای اهل ایمان و تقوا،

ص: ۲۰۸

۱-۱ - اعراف (۷) : ۹۶؛ «یقیناً [درهای] برکاتی از آسمان و زمین را بر آنان می گشودیم.»

۲-۲ - بحار الأنوار: ۴۴/۳۹۲، باب ۳۷.

۳-۳ - بحار الأنوار: ۴۴/۳۹۲، باب ۳۷.

چه خیری در این دنیا هست؟ بقیه مردم در شرّ محض هستند و نمی دانند.

« وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا » (۱)

خیال می کنند در زندگی خوبی هستند و کار و عملکردشان خوب است، درحالی که این گونه نیست.

۲- اراده خدا بر بندگان

آیه دوم که اهل دل می گویند: ما با این آیه داریم زندگی می کنیم:

« وَ إِن يَمَسَّ سَكَّ اللَّهِ بِضُرِّ فَلَا - كَأَشْفٍ لَهُ إِلَّا - هُوَ وَ إِن يَرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا - رَادٌّ لِفَضْلِهِ يُصَيِّبُ بِهِ مَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ » (۲)

خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله است. حبیب من! وقتی که برای تو خیر عظیمی بخواهم، کسی نمی تواند جلوی رساندن خیر من به تو را بگیرد. این خیرم را برای عبادم قرار دادم و من تمام بندگان واقعیم را می آمرزم و عاقبت آنان را غرق در رحمت می کنم. (۳)

ص: ۲۰۹

۱-۱) - كهف (۱۸): ۱۰۴. در حالی که خود می پندارند، خوب عمل می کنند.

۲-۲) - یونس (۱۰): ۱۰۷؛ «و اگر خدا گزند و آسیبی به تو رساند، آن را جز او برطرف کننده ای نیست، و اگر برای تو خیری خواهد فضل و احسانش را دفع کننده ای نیست؛ خیرش را به هر کس از بندگانش بخواهد می رساند و او بسیار آمرزنده و مهربان است.»

۳-۳) - البرهان فی تفسیر القرآن: ۴/۵۸۴؛ «عن صفوان بن یحیی قال: قلت لأبي الحسن عليه السلام: أخبرني عن الارادة من الله و من الخلق؟ قال: فقال: الارادة من الخلق الضمير و ما يبدو لهم بعد ذلك من الفعل و اما من الله فأرادته احداثه لا غير ذلك لأنه لا يروى و لا يهم و لا يتفكر و هذه الصفات منفيه عنه و هي صفات الخلق، فاراده الله الفعل لا غير ذلك « يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ » بلا- لفظ و لا- نطق بلسان، و لا همه و لا تفكر، و لا كيف لذلك كما أنه لا كيف له.» - قال أبو عبد الله الصادق عليه السلام: «لما صعد موسى عليه السلام إلى الطور فناجى ربه عز و جل، قال: رب، أرني خزائنك، فقال: يا موسى، إنما خزائني إذا أردت شيئاً أن أقول له: كن، فيكون.»

۳ - کفالت روزی بندگان

اما آیه سومی که فرموده اند:

« وَ مَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا » (۱)

هیچ جنبده ای در زمین نیست، مگر این که روزی معنوی و مادی او بر عهده من است. خدا بر خود واجب کرده است، (۲) پس برای چه به حرام متوسل شوم و غم کم و زیادش را بخورم؟ مهمان دار ما خیلی کریم است. من طلبی از او ندارم، تازه او از من طلبکار است. مشکل برای افراد بی خداست.

۴ - مشکل گشای واقعی

اما آیه چهارم:

« سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْرًا » (۳)

ص: ۲۱۰

۱-۱ - هود (۱۱) : ۶؛ «و هیچ جنبده ای در زمین نیست مگر اینکه روزی او بر خداست.»

۲-۲ - بحار الأنوار: ۵/۱۴۵ - ۱۴۷؛ «[قرب الإسناد] عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله إِنَّ الرِّزْقَ لَيُنزَلُ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ عَلَى عِيدٍ قَطَرِ الْمَطَرِ إِلَى كُلِّ نَفْسٍ بِمَا قَدَّرَ لَهَا وَ لَكِنَّ لِلَّهِ فَضُولٌ فَاسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ.» «عَنِ ابْنِ الْهَدَيْلِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّ اللَّهَ قَسَمَ الْأَرْزَاقَ بَيْنَ عِبَادِهِ وَ أَفْضَلَ فَضْلًا كَبِيرًا لَمْ يُقَسِّمَهُ بَيْنَ أَحَدٍ قَالَ اللَّهُ وَ سِئَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ.» «أعلام الدين: ۱۶۱؛ «و قال أمير المؤمنين صلى الله عليه و آله الرزق رزقان رزق تطلبه و رزق يطلبك فإن لم تأتته أتاك.»

۳-۳ - طلاق (۶۵) : ۷؛ «خدا به زودی پس از سختی و تنگنا، فراخی و گشایش قرار می دهد.»

سین در « سَيَجْعَلُ » یعنی به شتاب، به سرعت، زود: من خیلی زود مشکل شما را به آسانی تبدیل می کنم. من خدایی هستم که برای بندگانم سختی را خیلی زود به آسانی تبدیل می کنم. (۱) قرآن شش هزار و ششصد و شصت و چند آیه دارد، اگر با همه آنها زندگی کند، در قیامت و بهشت، تختش را کنار پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام می گذارند.

اولیای خدا فکر، اندیشه، عمل و امید به حل مشکل و خوردن حلال خود را، از این چهار آیه می گیرند.

چهار نکته در زندگی

۱ - عبادت به قدر حاجت

اشاره

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند: به شما چهار نکته، علم و آگاهی یاد می دهم که با آن زندگی کنید. اول:

«أَنْ تَعْبُدَ اللَّهَ بِقَدْرِ حَاجَتِكَ إِلَيْهِ» (۲)

ص: ۲۱۱

۱-۱ - مستدرک الوسائل: ۲/۴۲۲، حدیث ۲۳۴۹؛ «عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَا مِنْ مُؤْمِنٍ إِلَّا وَهُوَ مُتَبَلِّغٌ بِبَلَاءٍ مُنْتَظَرٍ بِهِ مَا هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ فَإِنْ صَبَرَ عَلَى الْبَلَاءِ الَّتِي هُوَ فِيهَا عَافَاهُ اللَّهُ مِنَ الْبَلَاءِ الَّتِي يَنْتَظِرُ بِهَا وَإِنْ لَمْ يَصْبِرْ وَجَزِعَ نَزَلَ بِهِ مِنَ الْبَلَاءِ الْمُنْتَظَرِ أَيْدًا حَتَّى يُحْسِنَ صَبْرَهُ وَعَزَاءَهُ». بحار الأنوار: ۹۲/۱۹۵، باب ۱۰۶، ذیل حدیث ۲۴؛ «وَعَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا وَقَعَتْ فِي وَرْطِهِ فَقُلْ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَلا حَوْلَ وَلا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ يَصْرِفُ بِهَا مَا يَشَاءُ مِنْ أَنْوَاعِ الْبَلَاءِ».

۲-۲ - مجموعه‌ورام: ۲/۳۷، الجزء الثاني؛ «سئل أمير المؤمنين عليه السلام عن العلم فقال عليه السلام أربع كلمات أن تعبد الله بقدر حاجتك إليه و أن تعصيه بقدر صبرك على النار و أن تعمل لدنياك بقدر عمرك فيها و أن تعمل لآخرتك بقدر بقائك فيها».

به اندازه ای که به خدا نیاز داری، خدا را عبادت کن. چقدر و تا چه وقت به خدا نیاز داری؟ نیاز ما به خدا هر لحظه و هر نفس است، پس دائم در عبادت باش. بخش مهمی از عبادت، غیر از نماز و روزه است؛ خدمت به خلق خدا، یاد خدا، نفس کشیدن، نگاه کردن و خندیدن برای خدا.

چقدر حرف سعدی زیباست:

«هر نفسی که فرو می رود، ممدّ حیات است و چون بر می آید، مفرّح ذات، پس در هر نفسی دو نعمت موجود است - یکی نعمت ادامه حیات و دیگری نعمت راحت شدن از فشار - و در هر نعمتی، شکری واجب» پس چقدر خدا را عبادت کنم؟ جواب: دائم در عبادت باش؛ یعنی دیگر جایی برای گناه نمی ماند.

پیغمبر صلی الله علیه و آله عابدترین مردم

چه عبادتی بالاتر از عبادت پیغمبر صلی الله علیه و آله؟ وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام عبادت پیغمبر صلی الله علیه و آله را تعریف می کند، می فرماید: «أعبد الناس» عابدترین انسان ها در عبادت بوده است. پیغمبر صلی الله علیه و آله دائم که در نماز نبود، در جبهه، نزد خانواده، مسجد و در سفر نیز بود، ولی «أعبد» بود؛ یعنی تمام نفس های حضرت نیز عبادت بود.

آن وقت بلند بلند گریه می کردند و می فرمودند:

«ما عبدناك حقّ عبادتك» (۱) چه کسی می تواند سزاوار تو، تو را عبادت کند؟ چون پیغمبر صلی الله علیه و آله می دید، بدنی که با آن عبادت می کند، ملک خدا و حال و زبانی که با آن عبادت می کند، از توفیق

ص: ۲۱۲

۱- ۱ - بحار الأنوار: ۶۸/۲۳؛ «وَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَا عَبَدْنَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ وَ مَا عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ». بحار الأنوار: ۶۸/۲۶؛ «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ وَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِذَا صَلَّى قَامَ عَلَى أَصَابِعِ رِجْلَيْهِ حَتَّى تَوَرَّمَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى طَه بُلْغَهُ طَيِّبٍ يَا مُحَمَّدُ مَا أَنْزَلْنَا الْآيَةَ.»

خداست و از خودش هیچ چیزی مایه نگذاشته، بلکه همه مایه گذاری ها از خداست. با این حال گفته است: به خاطر عبادت به شما بهشت و نعمت ابدی می دهم، بی این که کمترین مایه ای بگذاری.

اوایل دعای عرفه (۱) می فرماید: اگر عمر همه روزگار را به من حسین بن علی علیهما السلام بدهی که یک نعمت تو را شکر کنم، نمی توانم؛ چون برای آن نعمت، وقتی الهی شکرگزاری کند، خود توفیق این شکرگزاری نیز نعمتی است که برای آن نیز باید شکر کند، برای شکر دوم نیز باید شکر سومی بگوید و همین طور تا آخر.

پس چه وقت شکر خدا را بجا بیاورد؟

ما در احاطه لطف و نعمت های خدا هستیم و هیچ چیزی از خود نداریم. هر چه را که خرج گناه هم می کنیم، از کیسه او خرج می کنیم، نه از کیسه خودمان. اگر بدن را در گناه می بریم، آن بدن نیز برای خداست.

۲ - معصیت به قدر طاقت عذاب

نکته دومی که امیرالمؤمنین علیه السلام به ما می آموزند که با آن زندگی کنیم این است که فرمودند:

«وَأَنْ تَعْصِيَهُ بِقَدْرِ صَبْرِكَ عَلَى النَّارِ»

ص: ۲۱۳

۱-۱) - إقبال الأعمال: ۳۴۱، ادعیه یوم عرفه؛ بحار الأنوار: ۹۴/۳۱۷؛ «لَوْ حَاوَلْتُ وَاجْتَهَدْتُ مَدَى الْأَعْمَارِ وَالْأَحْقَافِ لَوْ عَمَّرْتَهَا أَنْ أُؤَدِّيَ بَعْضَ شُكْرِ وَاحِدِهِ مِنْ أَنْعَمِكَ فَمَا اسْتِطَعْتُ ذَلِكَ إِلَّا بِمَنْكَ الْمَوْجِبِ بِهِ عَلَيَّ شُكْرًا آتِفًا جَدِيدًا أَوْ ثَنَاءً طَارِقًا عَتِيدًا أَجَلٌ وَ لَوْ حَرَصْتُ أَنَا وَالْعَادُونَ مِنْ أَنَامِكَ أَنْ نُحْصِيَ شَيْئًا مِنْ إِنْعَامِكَ سَالِفَهُ وَ آتِفَهُ مَا حَصَرْنَاهُ عَدَدًا وَ لَأَحْصَيْنَاهُ أَبَدًا هَيْهَاتَ أَنِّي ذَلِكَ وَ أَنْتَ الْمُخْبِرُ فِي كِتَابِكَ الصَّادِقِ وَ النَّبِيُّ الصَّادِقِ وَ إِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا صَدَقَ كِتَابُكَ.»

به اندازه ای که طاقت عذاب جهنم را داری، گناه کن. (۱) چقدر طاقت داری؟ دوزخی که در دعای کمیل می فرماید:

«هذا ما لا تقوم له السموات و الارض» (۲) آسمان ها و زمین طاقت مقاومت در برابر آن را ندارند. ما انگشت را نزدیک شعله کبریت می گیریم، در خود شعله هم نبریم، باز طاقت این مقدار حرارت را نداریم.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: چقدر طاقت عذاب جهنم را دارید؟ به همان مقدار گناه کنید. طاقت طبقه اول را داری؟ طاقت مار و عقرب، شعله ها و عصبانیت مأموران جهنم را داری؟

« عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَاظٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ » (۳)

ص: ۲۱۴

۱- ۱) - بحار الأنوار: ۷۵/۲۰۰، باب ۲۳، حدیث ۲۷؛ «قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَفْضَلُ الْوَصَايَا وَالزَّمُّهَا أَنْ لَا تَنْسِيَ رَبَّكَ وَأَنْ تَذْكُرَهُ دَائِمًا وَ لَا تَعْصِيَهُ وَ تَعْبُدَهُ قَاعِدًا وَقَائِمًا وَ لَا تَعْتَرَّ بِنِعْمَتِهِ وَ اشْكُرْهُ أَبَدًا وَ لَا تَخْرُجَ مِنْ تَحْتِ أَسْتَارِ عَظَمَتِهِ وَ جَلَالِهِ فَتَضَلَّ وَ تَفْعَ فِي مَيِّدَانِ الْهَلْمَاكِ وَ إِنْ مَسَّكَ الْبَلَاءُ وَ الضَّرُّ وَ أَحْرَقْتِكَ نِيرَانُ الْمِحْنِ وَ اعْلَمْ أَنَّ بَلَايَاهُ مُحْشَوَةٌ بِكَرَامَاتِهِ الْأَيْدِيَةِ وَ مِحْنُهُ مُورِثَةٌ رِضَاءٌ وَ قُرْبَةٌ وَ لَوْ بَعِيدٍ حِينَ فَيَا لَهَا مِنْ مَعْتَمٍ لِمَنْ عِلْمٌ وَ وُفَّقَ لِذَلِكَ.» نهج البلاغه: حکمت ۲۵؛ «وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا ابْنَ آدَمَ إِذَا رَأَيْتَ رَبَّكَ سُبْحَانَهُ يُتَابِعُ عَلَيْكَ نِعْمَهُ وَ أَنْتَ تَعْصِيهِ فَاحْذَرُهُ.»

۲- ۲) - البلد الأمين: ۱۸۹؛ «و هو بلاء تطول مدته و يدوم مقامه و لا يخفف عن أهله لأنه لا يكون إلا عن غضبك و انتقامك و سخطك وهذا ما لا تقوم له السماوات و الأرض يا سیدی فكيف بی و أنا عبدك الضعيف الذليل الحقير المسكين المستكين.»

۳- ۳) - تحریم (۶۶): ۶؛ «بر آن فرشتگانی خشن و سخت گیر گمارده شده اند که از آنچه خدا به آنان دستور داده، سرپیچی نمی کنند.»

به اندازه طاقت خود گناه کن. این ذکر علمی است که باید به ذکر حالی تبدیل شود.

۳ - تلاش دنیایی به قدر ماندن در دنیا

نکته سوم:

«و أن تعمل لدنیاک بقدر عمرک فیها»

به قدر و اندازه ای برای دنیا جان بکن که می خواهی بمانی. اگر هزار سال می خواهی بمانی، بر مبنای هزار سال، حساب زندگی را بگیر.

حضرت عیسی بن مریم علیهما السلام به عابدی گفت: خانه تو کجاست؟ عرض کرد: من خانه ای ندارم. گفت: سنّ شما چند سال است؟ عرض کرد: از صد بالاتر است.

گفت: پس چرا خانه ای نساختی؟ عرض کرد: با این عمر کوتاه، برای چه خانه بسازم؟ دو روز دیگر جنازه ما را بیرون می برند. فرزندی نیز به ما عنایت نکرده است که برای او بگذاریم.

گفت: آیا چیزی می خواهی؟ عرض کرد: دلم می خواهد خدا عمری خیلی طولانی و حال بندگی به من بدهد تا همه عمر را به یک سجده تمام کنم؛ چون این عمری که خدا به ما داده، خیلی کوتاه است. برای دنیای خود به اندازه ای کار کن و زحمت بکش که می خواهی بمانی.

۴ - تلاش آخرتی برای زندگی ابدی

(۱)

نکته چهارم این که:

ص: ۲۱۵

۱-۱) - تحریر المواعظ العددیه: ۱۸۷، الفصل الرابع؛ «قول أمير المؤمنين عليه السلام: كلّ ما استغفرت الله منه فهو منك، و كلّ ما حمدت الله تعالى عليه فهو منه. واعجبا ممن يعمل للدنيا و هو يرزق فيها بغير عمل، و لا يعمل للآخرة و هو لا يرزق فيها إلا بالعمل!»

زمینه زندگی آخرت خود را به اندازه ای که می خواهی آنجا بمانی فراهم کن. آنجا می خواهی برای ابد بمانی. هم فهم ذکر علمی واجب است و هم عمل به ذکر؛ یعنی در به عمل در آوردن واجب، انسان اهل ذکر می شود. وقتی مقداری جلوتر برود، به فرموده امیرالمؤمنین علیه السلام خود ذکر می شود.

حضرت این مطلب را به حجر بن عدی (۱) فرمودند که ای حجر، تو خود خیر شدی، نه اهل خیر؛ یعنی تمام وجود، اخلاق، عمل، منش و کردار تو خود خیر

ص: ۲۱۶

۱- ۱) - حُجر بن عدی بن معاویه بن جبلة بن عدی بن ربیعہ بن معاویہ الـاکرمین الکندی، معروف بحجر بن الـادبر و حجر الخیر. ابن سعد و مصعب زبیری به روایت حاکم چنین آورده اند که حجر و برادرش هانی بن عدی به وفادت به نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله آمدند و حجر بن عدی قادسیه را دریافت و سپس جمل و صفین را نیز در میان شیعه علی علیه السلام بود، و به امر معاویه در مرج عذراء کشته شد، حجر خود آنجا را فتح کرده بود و به غدر او را کشتند. حجر از نخبه عبّاد و زهّاد عصر خود بود، و کسی که چون خبر شهادتش (به دستور معاویه) شایع گشت شخصیت‌های سرشناس آن زمان هر یک به نوبه خود عکس العملی نشان دادند و این عمل را فاجعه ای بزرگ در عالم اسلام دانستند. وی که در آغاز جوانی خود در سلک یاران پیغمبر اسلام درآمده در عین حال او را در شمار بزرگان و فضیلتی اصحاب آن حضرت ذکر کرده اند. حجر در جنگ صفین بر قبیلہ کنده فرماندهی می کرد و در نهروان بر میسره لشکر امیرالمؤمنین علیه السلام گماشته شده بود و در جنگ جمل نیز در رکاب آن حضرت بوده. او مردی ارجمند و شجاع و از فدائیان به نام دین اسلام است و عمر خود را در این راه صرف نموده تا عاقبت در راه طرفداریش از امیرالمؤمنین علی علیه السلام و مبارزه و مخالفت با حکومت فاسد بنی امیه به امر معاویه توسط نماینده اش در عراق زیاد بن ابیه دستگیر و او و یارانش را به شام اعزام و در آنجا به شهادت رساندند. (معارف و معاریف: ۴/۴۰۲)

شده است.

«يا حجر الخير» (۱) ای همه خیر، خوبی، درستی، راستی و کرامت.

والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته

ص: ۲۱۷

(۱-۱) - بحار الأنوار: ۴۲/۲۹۰، باب ۱۲۷.

۱۱ روزی ظاهری و باطنی

اشاره

تکمیل نعمات ظاهری و باطنی

تهران، حسینیه همدانی ها

رمضان ۱۳۷۳

ص: ۲۱۸

الحمد لله رب العالمين و صَلَّى اللهُ عَلَى جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ

و صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ.

پایه و اساس بحث ما، آیه ای از سوره مبارکه لقمان است که وجود مبارک حضرت حق در این آیه به همه خطاب می کنند؛ یعنی این لطف و محبت را در حق همه دارند که همه را مورد خطاب قرار داده اند:

« وَ أَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَ بَاطِنَةً » (۱)

«علیکم»؛ یعنی به همه و تک تک شما خطاب می کند. «أسبغ» به معنای «أکمل» است؛ نعمت های خود را بر شما در دو سفره ظاهری و باطنی کامل و تمام کردم.

سفره مادی و معنوی. کلام ما در نعمت باطنی است.

نواحی چهارگانه روزی مادی و معنوی

این نعمت های باطنی که می فرماید: روزی وجود مقدس او به انسان، برای چهار ناحیه است: روزی معنوی اعضا، جوارح، نفس، قلب و روح. هر چهار ناحیه نیز در آیات کتاب خدا مطرح است:

ص: ۲۲۱

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ ﴾ (۱).

﴿ سَرَّيْهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ ﴾ (۲).

﴿ كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ ﴾ (۳).

﴿ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا ﴾ (۴).

روح هم در آیات مطرح است:

﴿ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي ﴾ (۵).

قلب نیز در آیات مطرح است:

﴿ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا ﴾ (۶).

﴿ يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ * إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ ﴾ (۷).

﴿ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ ﴾ (۸).

ص: ۲۲۲

۱-۱ - مائده (۵) : ۱۰۵؛ «ای اهل ایمان! مراقب [ایمان و ارزش های معنوی] خود باشید.»

۲-۲ - فصلت (۴۱) : ۵۳؛ «به زودی نشانه های خود را در کرانه ها و اطراف جهان و در نفوس خودشان به آنان نشان خواهیم داد تا برای آنان روشن شود که بی تردید او حق است.»

۳-۳ - آل عمران (۳) : ۱۸۵؛ «هر کسی مرگ را می چشد.»

۴-۴ - یوسف (۱۲) : ۱۸؛ «چنین نیست که می گویند، بلکه نفس شما کاری [زشت را] در نظرتان آراست [تا انجامش بر شما آسان شود]».

۵-۵ - حجر (۱۵) : ۲۹؛ «و از روح خود در او بدمم.»

۶-۶ - بقره (۲) : ۱۰؛ «در دل آنان بیماری [سختی از نفاق] است، پس خدا به کیفرِ نفاقشان بر بیماریشان افزود.»

۷-۷ - شعراء (۲۶) : ۸۸ - ۸۹؛ «روزی که هیچ مال و اولادی سود نمی دهد، مگر کسی که دلی سالم [از رذایل و خباثت] به پیشگاه خدا بیاورد.»

۸-۸ - ق (۵۰) : ۳۳؛ «و دلی رجوع کننده [به سوی خدا] آورده است.»

بدن، اعضا و جوارح نیز در آیات مطرح است:

« وَ مَا جَعَلْنَاهُمْ جَسَدًا لَا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ » (۱).

« أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ * وَ لِسَانًا وَ شَفَتَيْنِ » (۲).

« وَ جَعَلْ لَكُمْ السَّمْعَ وَ الْأَبْصَارَ وَ الْأَفْئِدَةَ » (۳).

« إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا » (۴).

« وَ أَمَا مِنْ خَافٍ مَقَامَ رَبِّهِ وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى » (۵).

« أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَ اتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ » (۶).

« فَاعْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَ أَيْدِيَكُمْ » (۷).

« وَ لَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا » (۸).

بینید همه اعضای بدن مطرح است.

روزی اعضای بدن

۱ - چشم

اشاره

با توجه به مطرح بودن این چهار ناحیه و فضای معنوی آن که در صریح قرآن

ص: ۲۲۳

۱-۱) - انبیاء (۲۱) : ۸. و آنان را جسدهایی که غذا نخورند قرار ندادیم.

۲-۲) - بلد (۹۰) : ۸ - ۹؛ «آیا برای او دو چشم قرار ندادیم؟ و یک زبان و دو لب؟»

۳-۳) - نحل (۱۶) : ۷۸؛ «و خدا برای شما گوش و چشم و قلب قرار داد تا سپاس گزاری کنید.»

۴-۴) - نساء (۴) : ۱۰؛ «فقط در شکم های خود آتش می خورند.»

۵-۵) - نازعات (۷۹) : ۴۰؛ «و اما کسی که از مقام و منزلت پروردگارش ترسیده و نفس را از هوا و هوس بازداشته است.»

۶-۶) - مریم (۱۹) : ۵۹؛ «که نماز را ضایع کردند و از شهوات پیروی نمودند.»

۷-۷) - مائده (۵) : ۶؛ «صورت و دست هایتان را تا آرنج بشوید.»

۸-۸ - اسراء (۱۷) : ۳۷؛ «و در زمین، با تکبر و سرمستی راه مرو.»

کریم آمده است، روزی های معنوی از جانب پروردگار، برای اعضای بدن، نفس، قلب و روح قرار داده شده است. حال روزی های یک به یک را بررسی کنیم که چیست؟

به ترتیب عنایت کنید. اما روزی اعضای بدن: مانند چشم، چه مقدار در قرآن مسأله نظر و رؤیت مطرح است؟ پروردگار برای چشم و نظر روزی قرار داده است.

نظر در قرآن

نظر یعنی چه؟ یعنی نگاه به کمک عقل.

« أَوْ لَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ » (۱)

شما بندگان من! چرا به ملکوت آسمان ها و زمین نظر نمی کنید؟ یعنی چرا به دنبال فرمانروای واقعی هستی نمی گردید؟ آیا تمام این چرخ ها و رفت و آمدها خود به خود است؟ صاحب، مالک، کارگردان و گرداننده ای ندارند؟ نظر؛ یعنی نگاه همراه با اندیشه، تعقل تا به این نتیجه برسد که: چون نمی داند دل داند ای هست با گردنده گرداننده ای (۲)

* * * که یکی هست و نیست جز او وحده لا اله الا هو (۳)

ص: ۲۲۴

-
- ۱-۱ - اعراف (۷) : ۱۸۵؛ «آیا در [فرمانروایی و] مالکیت [و ربوبیت] بر آسمان ها و زمین و هر چیزی که خدا آفریده و اینکه شاید پایان عمرشان نزدیک شده باشد با تأمل ننگریسته اند؟»
- ۲-۲ - مولوی.
- ۳-۳ - هاتف اصفهانی.

حضرت ابراهیم علیه السلام با این نظر، خدا را در سن نوجوانی پیدا کرد. نظر کرد و در نهایت به اینجا رسید:

«إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ» (۱)

من با نظر به این نتیجه رسیدم که دست به دامن غیر خدا نزنم؛ چون غیر خدا در این عالم هیچ کاره است. این معنای:

«حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ»

است.

علم، روزی معنوی دیگر چشم

روزی دیگر چشم، علم است. (۲) علم، امری معنوی است. حال این علم را از

ص: ۲۲۵

۱-۱) - انعام (۶): ۷۹؛ «من به دور از انحراف و با قلبی حق گرا همه وجودم را به سوی کسی که آسمان ها و زمین را آفرید، متوجه کردم و از مشرکان نیستم.»

۲-۲) - الکافی: ۱/۳۱، باب فرض العلم، حدیث ۷؛ «مُفَضَّلُ بْنُ عُمَرَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ عَلَيْكُمْ بِالتَّفَقُّهِ فِي دِينِ اللَّهِ وَ لَا تَكُونُوا أَعْرَابًا فَإِنَّهُ مَنْ لَمْ يَتَّفَقْهُ فِي دِينِ اللَّهِ لَمْ يَنْظُرِ اللَّهُ إِلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ لَمْ يُزَكَّ لَهُ عَمَلًا.» الکافی: ۱/۳۲، باب صفة العلم، حدیث ۳؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خَيْرًا فَفَقَّهَهُ فِي الدِّينِ.» الکافی: ۱/۳۵، باب ثواب العالم و المتعلم، حدیث ۴؛ «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَنْ عَلَّمَ بَابَ هُدًى فَلَهُ مِثْلُ أَجْرِ مَنْ عَمِلَ بِهِ وَ لَا يُنْقَضُ أَوْلِيَّتُكَ مِنْ أَجُورِهِمْ شَيْئًا وَ مَنْ عَلَّمَ بَابَ ضَلَالٍ كَانَ عَلَيْهِ مِثْلُ أُوزَارٍ مَنْ عَمِلَ بِهِ وَ لَا يُنْقَضُ أَوْلِيَّتُكَ مِنْ أُوزَارِهِمْ شَيْئًا.» الکافی: ۱/۳۵، باب ثواب العالم و المتعلم، حدیث ۶؛ «عَنْ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ قَالَ قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ تَعَلَّمَ الْعِلْمَ وَ عَمِلَ بِهِ وَ عَلَّمَ لِلَّهِ دُعَى فِي مَلَكَوَتِ السَّمَاوَاتِ عَظِيمًا فَقِيلَ تَعَلَّمَ لِلَّهِ وَ عَمِلَ لِلَّهِ وَ عَلَّمَ لِلَّهِ.»

طریق مطالعه دفتر آفرینش به دست بیاورم، یا از طریق مطالعه کتاب های علمی.

« اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ * اِقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ * الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ * عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ » (۱)

اگر همین را گوش دهید، سرمایه معنوی زیادی نصیب شما می شود. اولین حرف قرآن این بود؛ یعنی اولین باری که در روز بیست و هفتم رجب رسول خدا صلی الله علیه و آله جبرئیل را به شکل اصلی دیدند، قرآن را می خواست نازل کند، این ابتدای قرآن بوده است. عرض کرد:

« الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ * عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ »

بخوان! بنویس! هر دو با چشم میسر است. باید ببیند تا بنویسد.

اشک، روزی معنوی چشم مؤمن

روزی دیگر چشم که در قرآن مطرح شده است:

« تَرَىٰ أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ » (۲)

هنگامی که عباد من به من معرفت پیدا می کنند، حق را در همه شؤننش

ص: ۲۲۶

۱-۱) - علق (۹۶) : ۱ - ۵؛ «به نام پروردگارت که [همه آفریده ها را] آفریده؛ [همان که] انسان را از علق به وجود آورد. * بخوان در حالی که پروردگارت کریم ترین [کریمان] است. * همان که به وسیله قلم آموخت، [و] به انسان آنچه را نمی دانست تعلیم داد.»

۲-۲) - مائده (۵) : ۸۳؛ «دیدگانشان را می بینی به سبب آنچه از حق شناخته اند، لبریز از اشک می شود.»

می شناسند، به قدری تحت تأثیر قرار می گیرند که چشم های آنها چشمه وار گریه می کند. (۱) گریه، روزی چشم است و خیلی قیمت دارد.

امام چهارم علیه السلام می فرمایند: دو قطره در قیامت در پیشگاه خدا از ارزش والایی برخوردار است: یکی قطره خون شهید است و دیگری قطره اشک عباد صالح است. این هم روزی چشم است. (۲)

روزی نظر به جمال امیرالمؤمنین علیه السلام

روزی دیگر چشم که ما فعلاً از آن تا قیامت محروم هستیم و روزی خیلی عظیمی است، نگاه به جمال امیرالمؤمنین علیه السلام است. (۳) این روزی چشم را

ص: ۲۲۷

۱-۱) - الکافی: ۲/۴۸۲، باب البكاء، حدیث ۳ - ۴؛ «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَا مِنْ قَطْرَةٍ أَحَبَّ إِلَيَّ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ قَطْرَةٍ دُمُوعٍ فِي سَوَادِ اللَّيْلِ مَخَافَةً مِنَ اللَّهِ لِمَا يُرَادُ بِهَا غَيْرُهُ». «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ كُلُّ عَيْنٍ بَاكِئَةٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا ثَلَاثَةً عَيْنٌ غَضَّتْ عَنْ مَحَارِمِ اللَّهِ وَعَيْنٌ سَهَرَتْ فِي طَاعَةِ اللَّهِ وَعَيْنٌ بَكَتْ فِي جَوْفِ اللَّيْلِ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ.»

۲-۲) - بحار الأنوار: ۷۵/۱۵۲، باب ۲۱؛ تحف العقول: ۲۱۹؛ «عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَا مِنْ قَطْرَةٍ أَحَبَّ إِلَيَّ اللَّهُ مِنْ قَطْرَتَيْنِ خُطَوْتَيْنِ خُطُوهُ يَسِيدٌ بِهَا صِفًا فِي سَبِيلِ اللَّهِ تَعَالَى وَخُطُوهُ إِلَى ذِي رَحِمٍ قَاطِعٍ يَصِلُهَا وَمَا مِنْ جُرْعَةٍ أَحَبَّ إِلَيَّ اللَّهُ مِنْ جُرْعَتَيْنِ جُرْعَةٍ غَيْظٍ يَرُدُّهَا مُؤْمِنٌ بِحِلْمٍ وَجُرْعَةٍ جَزَعٍ يَرُدُّهَا مُؤْمِنٌ بِصَبْرٍ وَمَا مِنْ قَطْرَةٍ أَحَبَّ إِلَيَّ اللَّهُ مِنْ قَطْرَتَيْنِ قَطْرَةٍ دَمٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَطْرَةٍ دَمْعٍ فِي سَوَادِ اللَّيْلِ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ.»

۳-۳) - بحار الأنوار: ۱/۲۰۴، باب ۴؛ «دَاوُدُ بْنُ سُلَيْمَانَ عَنِ الرَّضَا عَنِ آبَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَخَافَةُ الْعُلَمَاءِ عِبَادَةٌ وَالنَّظَرُ إِلَى عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عِبَادَةٌ وَالنَّظَرُ إِلَى الْعَبِيَّتِ عِبَادَةٌ وَالنَّظَرُ إِلَى الْمُصْبِحِ عِبَادَةٌ وَالنَّظَرُ إِلَى الْوَالِدَيْنِ عِبَادَةٌ.» أمالی الصدوق: ۱۳۸، المجلس الثامن والعشرون؛ «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ النَّظَرُ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عِبَادَةٌ وَذِكْرُهُ عِبَادَةٌ وَلا يُقْبَلُ إِيمَانُ عَبْدٍ إِلَّا بِوَلَايَتِهِ وَالْبِرَاءَةِ مِنْ أَعْدَائِهِ.»

پیغمبر صلی الله علیه و آله بیان کردند و دانشمندان و بزرگان اهل سنت نیز نوشته اند. این هم روزی چشم است.

نظر به نعمت های بهشتی

نعمت های بهشت نیز روزی دیگر چشم است:

« وَ تَلَذُّ الْأَعْيُنُ » (۱)

چشم که خوراکی نمی خورد و کار آن نگاه است. منظره هایی که جلوی چشم است را نگاه می کند و در اوج لذت قرار می گیرد.

به امام صادق علیه السلام عرض کرد: در مناظر هشت طبقه بهشت، زیباترین منظره برای چشم که انسان را در نهایت لذت معنوی قرار می دهد، چیست؟ فرمود: نگاه به صورت جدم حسین علیه السلام.

چشم روزی های دیگری نیز دارد که بعضی ها از آن روزی محروم هستند، اما جوان ها محروم نیستند و آن دیدن رخ پدر و مادر از روی محبت است. حرف با محبت بزند که خیلی مهم است، ولی همین نگاه کردن به پدر و مادر، قرآن، کعبه و عالم ربانی، اینها روزی های الهی است.

۲- زبان

قول حسن در قرآن

اما روزی زبان:

ص: ۲۲۸

۱- ۱) - زخرف (۴۳) : ۷۱؛ «و چشم ها از آن لذت می برد.»

حرف خوب، زیبا، منطقی، مستقیم، هدایت کننده، از پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام حرف زدن، امر به معروف، نهی از منکر، اقرار به توحید، همگی روزی زبان است. (۲) آثار این روزی ها نیز باید بررسی شود که آثار دنیایی و قیامتی این روزی ها چیست؟ روزی زبان، حرف حق است. کلمه حق گفتن: آتش به جهانی زندار سوخته جانی بر در گه معبود برد دست دعا

دعا، روزی دیگر زبان

دعا، روزی زبان است. (۳) در جلد دهم کتاب شریف و پر قیمت «کافی»، متن

ص: ۲۲۹

(۱-۱) - بقره (۲): ۸۳؛ «و با مردم با خوش زبانی سخن گوید.»

(۲-۲) - الکافی: ۲/۱۶۵، بَابُ الْإِهْتِمَامِ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ، حَدِيثُ ۹ - ۱۰ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا قَالَ قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا وَ لَاتَقُولُوا إِلَّا خَيْرًا حَتَّى تَعْلَمُوا مَا هُوَ.» «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا قَالَ قُولُوا لِلنَّاسِ أَحْسَنَ مَا تُحِبُّونَ أَنْ يُقَالَ فِيكُمْ.» مستدرک الوسائل: ۸/۳۱۵، حَدِيثُ ۹۵۳۳؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ فِي كَلَامِ لَهُ وَ خَالِطُوا النَّاسَ وَ أَتَوْهُمْ وَ أَعِينُوهُمْ وَ لَاتَجَاتِبُوهُمْ وَ قُولُوا لَهُمْ كَمَا قَالَ اللَّهُ وَ قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا.» بحار الأنوار: ۶۵/۱۵۲؛ «سَيَلِمَانَ بْنِ مَهْرَانَ قَالَ دَخَلْتُ عَلَى الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ عِنْدَهُ نَفَرٌ مِنَ الشَّيْعَةِ وَ هُوَ يَقُولُ مَعَاشِرَ الشَّيْعَةِ كُونُوا لَنَا زِينًا وَ لِمَا تَكُونُوا عَلَيْنَا شَيْنًا قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا وَ أَحْفَظُوا أَلْسِنَتَكُمْ وَ كُفُّوا عَنِ الْفُضُولِ وَ قُبِحَ الْقَوْلُ.»

(۳-۳) - الکافی: ۲/۴۶۸، بَابُ أَنَّ الدُّعَاءَ سَلْمٌ لِمُؤْمِنٍ، حَدِيثُ ۲؛ «وَ يَهْدِي الْإِسْمَاعِيلِيُّ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الدُّعَاءُ مَفَاتِيحُ النَّجَاحِ وَ مَقَالِيدُ الْفَلَاحِ وَ خَيْرُ الدُّعَاءِ مَا صَدَرَ عَنْ صَدْرِ نَقِيِّ وَ قَلْبِ تَقِيِّ وَ فِي الْمُنَاجَاةِ سَبَبُ النَّجَاةِ وَ بِالْإِخْلَاصِ يَكُونُ الْخَلَاصُ فَإِذَا اشْتَدَّ الْفَرْعُ فَالِيَ اللَّهُ الْمَفْرَعُ.» الکافی: ۲/۴۶۸، حَدِيثُ ۴؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الدُّعَاءُ تُرْسُ الْمُؤْمِنِ وَ مَتَى تَكْثُرَ قَوْلُكَ الْبَابِ يُفْتَحَ لَكَ.» الکافی: ۲/۴۶۸، حَدِيثُ ۵؛ «عَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ لِأَصْحَابِهِ عَلَيْكُمْ بِسَلَامِ الْأَنْبِيَاءِ فَقِيلَ وَ مَا سَلَامُ الْأَنْبِيَاءِ قَالَ الدُّعَاءُ.»

زیبایی را از امام صادق علیه السلام نقل کرده است. کتاب کافی در عصر غیبت صغری نوشته شده است؛ یعنی هنوز مردم به واسطه چهار نایب خاصه امام دوازدهم علیه السلام با ایشان در ارتباط بودند.

مشهور است که وقتی یکی از نواب اربعه تألیف این کتاب را به امام زمان علیه السلام خبر داد، امام علیه السلام با خوشحالی فرمودند:

«الکافی کاف لشیعتنا» (۱) شیعیان ما اگر بخواهند آبادی دنیا و آخرت را به دست بیاورند، این کتاب برای آنان کافی است.

امام ششم علیه السلام می فرمایند: شیطانی از عبادت عابدی سخت به ناراحتی افتاد. با خود گفت: من باید ساختمان عبادتش را تخریب و هلاکش کنم.

ما حسود و بخیل خیلی داریم. امروزه دنیا نسبت به شیعه شدن شما بخیل است. این شیطان به کنار این عابد آمد و خیلی بهتر، بالاتر، شاداب تر و بیشتر شروع به عبادت کرد. عابد هرچه می خواست از او پرسد که ملاک عبادت تو چه بوده است، باز به عبادت وصل می شد.

عابد را حسابی تشنه سؤال کرد. بعد مهلت چند لحظه ای به او داد که حرف بزند. عابد گفت: چه شد که به اینجا رسیدی؟ گفت: با یک گناه. این را قرآن

ص: ۲۳۰

«تسویل»؛ فریب کاری می نامد. مگر کسی با گناه به خدا می رسد و شوق به عبادتش بیشتر می شود؟ چه ضمانتی هست که در هنگام گناه، جان ما را نگیرند و عمر تمام نشود؟

گفت: چه گناهی؟ رابطه نامشروع. چند بار؟ یک بار. من چه کار کنم؟ گفت: من به تو آدرس خانه زن بدکاره ای را می دهم. برو یک بار زنا کن، بعد می بینی که عبادت بعد از آن گناه و پشیمانی چگونه می شود.

با آن چهره به درب خانه این زن آمد و در زد. زن بدکاره آمد، دید چنین مشتری تا کنون نداشته است.

زن گفت: با چه کسی کار داری؟ گفت: با شما. گفت: چه کار داری؟ به او گفت.

گفت: آقا! فریب نخوردی؟ اشتباه نیامدی؟ تو اگر با من زنا کنی و در حین زنا عمرت تمام شود، چه کار می کنی؟ شما می شود برگردی و بینی آن عابد هست یا نه؟ اگر بود، بیا، اما اگر نبود، بدان که شیطان بوده، آمده تا سر تو را کلاه بگذارد. عابد برگشت.

امام صادق علیه السلام می فرمایند: شب آن زن از دنیا رفت و عمرش تمام شد. خدا به پیغمبر زمان او وحی کرد: امت و مؤمنین را بردار و ببر فلان خانم را غسل دهند، کفنش کنند و در قبرستان مؤمنان دفن کنند. این زن دیشب با زبان خود بنده مرا نجات داد، من هم همه گناهانش را بخشیدم. (۱)

ص: ۲۳۱

(۱ - ۱) - الکافی: ۸/۳۸۶، حَدِيثُ الْعَابِدِ، حَدِيثُ ۵۸۴؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ كَانَ عَابِدٌ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ لَمْ يُقَارِفْ مِنْ أَمْرِ الدُّنْيَا شَيْئًا فَنَحَرَ إِبْلِيسُ نَحْرَهُ فَاجْتَمَعَ إِلَيْهِ جُنُودُهُ فَقَالَ مَنْ لِي بِفُلَانٍ فَقَالَ بَعْضُهُمْ أَنَا لَهُ فَقَالَ مَنْ أَتَيْتَهُ فَقَالَ مَنْ نَاحِيهِ النِّسَاءِ قَالَ لَسْتُ لَهُ لَمْ يُجْرِبِ النِّسَاءَ فَقَالَ لَهُ آخِرُ فَاْنَا لَهُ فَقَالَ لَهُ مَنْ أَتَيْتَهُ قَالَ مَنْ نَاحِيهِ الشَّرَابِ وَ اللَّذَاتِ قَالَ لَسْتُ لَهُ لَيْسَ هَذَا بِهِذَا قَالَ آخِرُ فَاْنَا لَهُ قَالَ مَنْ أَتَيْتَهُ قَالَ مَنْ نَاحِيهِ الْبِرِّ قَالَ انْطَلِقْ فَأَنْتَ صَاحِبُهُ فَانْطَلِقْ إِلَى مَوْضِعِ الرَّجُلِ فَأَقَامَ حِذَاهُ يُصَلِّي قَالَ وَ كَانَ الرَّجُلُ يَنَامُ وَ الشَّيْطَانُ لَابِنَامُ وَ يَسْتَرِيحُ وَ الشَّيْطَانُ لَابِسْتَرِيحُ فَتَحَوَّلَ إِلَيْهِ الرَّجُلُ وَ قَدْ تَقَاصَرَتْ إِلَيْهِ نَفْسُهُ وَ اسْتَضَعَرَ عَمَلَهُ فَقَالَ يَا عَبْدَ اللَّهِ بَأَى شَيْءٍ قَوَيْتَ عَلَيَّ. هَذِهِ الصَّلَاةُ فَلَمْ يُجِبْهُ ثُمَّ أَعَادَ عَلَيْهِ فَلَمْ يُجِبْهُ ثُمَّ أَعَادَ عَلَيْهِ فَقَالَ يَا عَبْدَ اللَّهِ إِنِّي أَذْنَبْتُ ذَنْبًا وَ أَنَا تَائِبٌ مِنْهُ فَإِذَا ذَكَرْتُ الذَّنْبَ قَوَيْتَ عَلَيَّ الصَّلَاةَ قَالَ فَأَخْبِرْنِي بِذَنْبِكَ حَتَّى أَعْمَلَهُ وَ أَتُوبَ فَإِذَا فَعَلْتَهُ قَوَيْتَ عَلَيَّ الصَّلَاةَ قَالَ ادْخُلِ الْمَدِينَةَ فَسَلْ عَنْ فُلَانَةَ الْبُعْثِيَّةِ فَأَعْطَاهَا دِرْهَمَيْنِ وَ نَلَّ مِنْهَا قَالَ وَ مِنْ أَيْنَ لِي دِرْهَمَيْنِ مَا أَذْرِي مَا الدَّرْهَمَيْنِ فَتَنَاوَلَ الشَّيْطَانُ مِنْ تَحْتِ قَدَمِهِ دِرْهَمَيْنِ فَنَآوَلَهُ إِيَّاهُمَا فَصَامَ فَدَخَلَ الْمَدِينَةَ بِجَلَابِيْبِهِ يَسْأَلُ عَنْ مَنَزِلٍ فُلَانَةَ الْبُعْثِيَّةِ فَأَرْشَدَهُ النَّاسُ وَ ظَنُّوا أَنَّهُ جَاءَ يَعْطُهَا فَأَرْشَدُوهُ فَجَاءَ إِلَيْهَا فَرَمَى إِلَيْهَا بِالدَّرْهَمَيْنِ وَ قَالَ قَوْمِي فَصَامَتْ فَدَخَلَتْ مَنَزِلَهَا وَ قَالَتْ ادْخُلْ وَ قَالَتْ إِنَّكَ جِئْتَنِي فِي هَيْئَةٍ لَيْسَ يُؤْتَى مِثْلِي فِي مِثْلِهَا فَأَخْبِرْنِي بِخَبْرِكَ فَأَخْبَرَهَا فَقَالَتْ لَهُ يَا عَبْدَ اللَّهِ إِنْ تَزَكَ الذَّنْبِ أَهْوَنُ مِنْ طَلَبِ التَّوْبَةِ وَ لَيْسَ كُلُّ مَنْ طَلَبَ التَّوْبَةَ وَ جَدَّهَا وَ إِنَّمَا يَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ هَذَا شَيْطَانًا مِثْلَ لَكَ فَانْصَرِفْ فَإِنَّكَ لَأَتْرَى شَيْئًا فَانْصَرِفْ وَ مَاتَتْ مِنْ لَيْلَتِهَا فَأَصْبَحَتْ فَإِذَا عَلَى بَابِهَا مَكْتُوبٌ احْضَرُوا فُلَانَةَ فَإِنَّهَا مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَارْتَابَ النَّاسُ فَمَكَّنُوا ثَلَاثًا لَمْ يَدْفِنُوهَا ارْتِيَابًا فِي أَمْرِهَا فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَى نَبِيِّ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ لَأَعْلَمُهُ إِلَّا مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْ آتَتْ فُلَانَةَ فَصَلَّ عَلَيْهَا وَ مَرَّ النَّاسُ أَنْ يُصَلُّوا عَلَيْهَا فَإِنِّي قَدْ غَفَرْتُ

لَهَا وَ أُوجِبْتُ لَهَا الْجَنَّةَ بِتَشْطِطِهَا عِبْدِي فُلَانًا عَنْ مَعْصِيَتِي.

« وَ قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا » (۱).

« كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ تَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ » (۲).

« وَ قُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا » (۳).

ص: ۲۳۲

۱-۱ - بقره (۲) : ۸۳؛ «و با مردم با خوش زبانی سخن گوید.»

۲-۲ - آل عمران (۳) : ۱۱۰؛ «شما بهترین امتی هستید که [برای اصلاح جوامع انسانی] پدیدار شده اید، به کار شایسته و

پسندیده فرمان می دهید و از کار ناپسند و زشت باز می دارید.»

۳-۳ - اسراء (۱۷) : ۲۳؛ «و به آنان سخنی نرم و شایسته [و بزرگوارانه] بگو.»

این ها دیگر لقمه نیست، روزی زبان است.

۳ - روزی دست

اشاره

اما روزی دست: یکی از روزی های دست وضو است:

«الوضوء نور» (۲) در محور عظمت، اهمیت، معنویت و امر خدا به وضو، (۳) سخن بسیار است، این که هر کس شب فقط وضو بگیرد و بخوابد تا برای نماز صبح بیدار شود، امام صادق علیه السلام می فرمایند: خدا به فرشتگان نویسنده نامه اش می گوید: این بنده من که امشب با وضو خوابید، ثواب احیای آن شب را در پرونده اش بنویسید. (۴) به قدری مهم است که امام حسین علیه السلام شب عاشورا به یارانش فرمود: می توانید

ص: ۲۳۳

۱-۱ - طه (۲۰) : ۴۴؛ «پس با گفتاری نرم به او بگویید.»

۲-۲ - من لا یحضره الفقیه: ۱/۴۱، حدیث ۸۲.

۳-۳ - الکافی: ۳/۷۰ - ۷۲، باب النوادر؛ «عَنْ سَمَاعَةَ بْنِ مِهْرَانَ قَالَ قَالَ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ تَوَضَّأَ لِلْمَغْرِبِ كَانَ وَضُوءُهُ ذَلِكَ كَفَّارَةً لِمَا مَضَى مِنْ ذُنُوبِهِ فِي نَهَارِهِ مَا خَلَا الْكَبَائِرَ وَ مَنْ تَوَضَّأَ لِصَلَاةِ الصُّبْحِ كَانَ وَضُوءُهُ ذَلِكَ كَفَّارَةً لِمَا مَضَى مِنْ ذُنُوبِهِ فِي لَيْلَتِهِ إِلَّا الْكَبَائِرَ.» «عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ الْوُضُوءُ شَطْرُ الْإِيمَانِ.»

۴-۴ - وسائل الشیعه: ۱/۳۷۸، حدیث ۱۰۰۱؛ «مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَنْ تَطَهَّرَ ثُمَّ أَوَى إِلَى فِرَاشِهِ بَيَاتٍ وَ فِرَاشُهُ كَمَسِيحِهِ فَإِنْ ذَكَرَ أَنَّهُ لَيْسَ عَلَى وَضُوءٍ فَتَيَمَّمْ مِنْ دِثَارِهِ كَأَنَّ مَا كَانَ لَمْ يَزَلْ فِي صِلَاهِ مَا ذَكَرَ اللَّهُ.» وسائل الشیعه: ۱/۳۷۹، حدیث ۱۰۰۲؛ «عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنِ آبَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَدِيثٍ أَنَّ سَلْمَانَ رَوَى عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ قَالَ مَنْ بَاتَ عَلَى طَهْرٍ فَكَأَنَّ مَا أَحْيَا اللَّيْلَ.»

مقداری آب برای وضو بیاورید؟ تا امشب را با تیمم تا صبح نباشیم، بلکه با وضو باشیم؟ (۱)

اکرام یتیم با نوازش

روزی دیگر دست این است که دست با محبت به سر یتیم کشیده شود.

پیغمبر صلی الله علیه و آله می فرماید: وقتی دست شما روی سر یتیم کشیده می شود، به تعداد مویی که از زیر دست رد می شود، خدا حسنه در پرونده شما می نویسد. اکرام یتیم اهمیت دارد، (۲) «كَلَّا بَلْ لَا تُكْرِمُونَ الْيَتِيمَ» (۳)

خدا می فرماید: چرا به ایتام اکرام نمی کنید؟

پیغمبر صلی الله علیه و آله در کوچه می رفتند. بچه ها بازی می کردند. عرب یتیم را تحقیر می کرد. فرهنگش هنوز بالا نیامده بود. بچه کوچکی ایستاده بود و با حسرت بازی بچه ها را تماشا می کرد. پیغمبر صلی الله علیه و آله جلو آمدند، پرسیدند: چرا تو بازی نمی کنی؟ گفت: چون من یتیم هستم، مرا راه نمی دهند. فرمود: پدرت کیست؟ گفت: رفاعه که

ص: ۲۳۴

۱-۱ - بحار الأنوار: ۴۴/۳۱۶، باب ۳۷؛ «وَأَرْسَلَ عَلِيًّا ابْنَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي ثَلَاثِينَ فَارِسًا وَعِشْرِينَ رَاجِلًا لِيَسْتَقُوا الْمَاءَ وَهُمْ عَلَى وَجَلٍ شَدِيدٍ ۱۰۰۰ ثُمَّ قَالَ لِأَصْحَابِهِ قَوْمُوا فَأَشْرَبُوا مِنَ الْمَاءِ يَكُنْ آخِرَ زَادِكُمْ وَتَوَضَّؤُوا وَاغْتَسَلُوا وَاغْسَلُوا يُوبَكُمْ لِتَكُونَ أَكْفَانَكُمْ ثُمَّ صَلَّى بِهِمُ الْفَجْرَ.»

۲-۲ - ثواب الأعمال و عقاب الأعمال: ۱۹۹؛ «عَنِ الصَّادِقِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آيَاتِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَمَا مِنْ مُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ يَضَعُ يَدَهُ عَلَى رَأْسِ يَتِيمٍ تَرَحُّمًا لَهُ إِلَّا كَتَبَ اللَّهُ لَهُ بِكُلِّ شَعْرَةٍ مَرَّتْ يَدُهُ عَلَيْهَا حَسَنَةٌ.» «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَا مِنْ عَبْدٍ مَسَحَ يَدَهُ عَلَى رَأْسِ يَتِيمٍ رَحْمَةً لَهُ إِلَّا أَعْطَاهُ اللَّهُ بِكُلِّ شَعْرَةٍ نُورًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ.»

۳-۳ - فجر (۸۹): ۱۷؛ «این چنین نیست که می پندارید، بلکه [زبونی، خواری و دور شدن شما از رحمت خدا برای این است که] یتیم را گرامی نمی دارید.»

پیامبر صلی الله علیه و آله آن بچه را در آغوش گرفت و نزد حضرت فاطمه علیها السلام آورد، فرمود:

فاطمه جان! این بچه مانند برادر توست. حضرت فاطمه علیها السلام او را تمیز کرد، پیراهنش را عوض کرد، لباس نوی امام حسن علیه السلام را به او پوشاند. فرمود: تو برادر من هستی.

در امت اسلام، یتیم برادر حضرت فاطمه علیها السلام و فرزند پیغمبر صلی الله علیه و آله است. بعد پیغمبر صلی الله علیه و آله او را بغل کرد و کنار بچه ها آورد، به بچه ها گفت: چه کسی گفته است که این بچه یتیم است؟ من پدر او هستم و حضرت فاطمه علیها السلام خواهر اوست. (۱) این

ص: ۲۳۵

۱- ۱) - كشف الأسرار و عده الأبرار: ۱/۵۹۵؛ «انس مالک گفت: روزی مصطفی صلی الله علیه و آله در شاهراه مدینه میرفت، یتیمی را دید که کودکان بر وی جمع آمده بودند و او را خوار و خجل کرده، و هر یکی بروی تطاولی جسته، آن یکی میگفت - پدر من به از پدر تو. دیگری میگفت: مادر من به از مادر تو، سدیگری میگفت: کسان و پیوستگان ما به از کسان و پیوستگان تو، و آن یتیم می گریست، و در خاک می غلتید. رسول خدا چون آن کودک را چنان دید، بر وی ببخشد، و بر وی بیستاد، گفت: ای غلام کیستی تو؟ و چه رسید ترا که چنین درمانده؟ گفت: من پسر رفاعة انصاری ام، پدرم روز احد کشته شد، و خواهری داشتم فرمان یافت، و مادرم شوهر باز کرد، و مرا براند، اکنون منم درمانده، بی کس! و بی نوا! و ازین صعب تر مرا سرزنش این کودکان است! مصطفی از آن سخن وی در گرفت، و آن درد در دل وی بدو کار کرد، و بگریست! پس گفت ای غلام اندوه مدار، و ساکن باش، که اگر پدرت را بکشند من که محمدم پدر توام، و فاطمه خواهر تو، و عایشه مادر تو. کودک شاد شد و برخاست، و آواز برآورد که - ای کودکان، اکنون مرا سرزنش مکنید و جواب خود شنوید - «ان ابی خیر من آبائکم! و امی خیر من امهاتکم! و اختی خیر من اخواتکم؟» آن گه مصطفی دست وی گرفت، و بخانه فاطمه برد، گفت یا فاطمه! این فرزند ما است و برادر تو، فاطمه برخاست، و او را بناخت و خرما پیش وی بنهاد، و روغن در سر وی مالید، و جامه در وی پوشید، و همچنین وی را بحجره های مادران مؤمنان بگردانید. فکان یعیش بین ازواجه حتی قبض النبی صلی الله علیه و آله و سلم، فوضع التراب علی رأسه، و نادى «وا ابتاه! الیوم بقیت یتیمًا» فابکی عیون المهاجرین و الانصار، فاخذہ ابو بکر. و هو یقول یا بنی مصیبہ دخلت علی المسلمین اذا اختلس محمد من بین اظہرهم، انا ابو ک یا بنی! فکان مع ابی بکر حتی قبضه اللہ عز و جل.»

انفاق، روزی دیگر دست

(۱)

پیغمبر صلی الله علیه و آله می فرمایند: یکی از بالاترین روزی های دست این است که پول به درب خانه مستمندان و فقیران بری، طوری که تو را نشناسند و نفهمند. روزی دیگر دست که بالاترین روزی و از خون شهدا بالاتر است، نوشتن و پخش کردن فرهنگ خدا بین مردم است. (۲)

ص: ۲۳۶

(۱-۱) - الکافی: ۴/۴۳، بَابُ الْإِنْفَاقِ، حَدِيثُ ۴؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ فِي كَلَامٍ لَهُ وَمَنْ يَبْسُطُ يَدَهُ بِالْمَعْرُوفِ إِذَا وَحَدَهُ يُخْلِفِ اللَّهُ لَهُ مَا أَنْفَقَ فِي دُنْيَاهُ وَ يُضَاعَفُ لَهُ فِي آخِرَتِهِ». الكافي: ۴/۴۳، حَدِيثُ ۶؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله الْأَيْدِي ثَلَاثَةٌ سَائِلَةٌ وَ مُنْفِقَةٌ وَ مُمَسِّكَةٌ وَ خَيْرُ الْأَيْدِي الْمُنْفِقَةُ». الكافي: ۴/۴۳، حَدِيثُ ۷؛ «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ يَا حَسَيْنُ أَنْفِقْ وَ أَيْقِنْ بِالْخَلْفِ مِنَ اللَّهِ فَإِنَّهُ لَمْ يَبْخُلْ عَبْدٌ وَ لِأُمَّةٍ بِنَفَقَةٍ فِيمَا يُرْضَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَّا أَنْفَقَ أَضْعَافَهَا فِيمَا يُسْخِطُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ».

(۲-۲) - من لا يحضره الفقيه: ۴/۳۹۹، حَدِيثُ ۵۸۵۳؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ جَمَعَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ النَّاسَ فِي صَعِيدٍ وَاحِدٍ وَ وُضِعَتْ الْمَوَازِينُ فَتُوزَنُ دِمَاءُ الشُّهَدَاءِ مَعَ مِدَادِ الْعُلَمَاءِ فَيَرْجَحُ مِدَادُ الْعُلَمَاءِ عَلَى دِمَاءِ الشُّهَدَاءِ». غررالحكم: ۴۹؛ حَدِيثُ ۸۸؛ «عقول الفضلاء في أطراف أعلامها». حَدِيثُ ۲۹۱؛ «الكتب بساتين العلماء [الكتاب]». حَدِيثُ ۲۹۲؛ «الكتاب أحد المحدثين». حَدِيثُ ۲۹۴؛ «نعم المحدث الكتاب».

اما روزی شکم،

﴿يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ﴾ (۱)

لقمه الهی، پاک و ملکوتی، روزی شکم است. این روزی مادی شد؟ نه، این ظاهرش مادی است، اما وقتی لقمه حلال در بدن هضم شود، به نور، عشق، حال و عمل پاک تبدیل می شود.

مگر امیرالمؤمنین علیه السلام همین لقمه حلال را نخورد و از آن مقداری مغز متفکر شد، که گوشه ای از آن «نهج البلاغه» شد و مقداری نطفه پاک امام حسن، امام حسین و قمر بنی هاشم علیهم السلام و بقیه نیز عبادت شد. عبادت هایی که از انرژی لقمه پاک بود.

میل به عبادت، با لقمه پاک

امام باقر علیه السلام می فرمایند: روزی دربِ اتاق پدرم - حضرت زین العابدین علیه السلام - را آهسته باز کردم و دیدم در حال عبادت هستند. من جوان بیست ساله ای بودم، گوشه ای نشستم و ایشان عبادت می کرد. من به گریه افتادم. وقتی عبادت پدرم تمام شد، آرام به من فرمود: عزیز دلم! چرا گریه می کنی؟ عرض کردم: دلم برای شما می سوزد. آخر چقدر عبادت می کنید؟

فرمودند: عزیز دلم! بر این طاقچه کتابی هست، آن را بیاور. کتاب را به خدمت پدر آوردم. فرمودند: آن را باز کن، در این کتاب، عبادات جدم علی علیه السلام را نوشته اند، بخوان. بین او عبادت می کرده یا من؟ چه کسی طاقت عبادت علی علیه السلام را دارد؟ (۲)

ص: ۲۳۷

۱-۱ - مؤمنون (۲۳) : ۵۱؛ «ای پیامبران! از خوردنی های پاکیزه بخورید.»

۲-۲ - کشف الیقین فی فضائل امیر المؤمنین علیه السلام: ۱۱۸؛ «وَ كَانَ مَوْلَانَا زَيْنُ الْعَابِدِينَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ يُصَيِّمِي فِي الْيَوْمِ وَ اللَّيْلَةِ أَلْفَ رَكَعَةٍ وَ يَدْعُو بِصَحِيفَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ يَرْمِي بِهَا كَالْمَتَصَجِّرِ وَ يَقُولُ أَنِّي لِي بِعِبَادَةِ عَلِيٍّ.»

این همان لقمه حلال و روزی شکم است.

۵ - روزی شهوت

اما روزی شهوت، ازدواج است. خدا می داند که نتیجه ازدواج صحیح در دنیا چیست؟ آیت الله العظمی بروجردی قدس سره نتیجه همین شهوت حلال پدر و مادر است، شهوت پاک. امام، اولیای خدا، بزرگان، اهل دل. روزی پاک همین است که برای استفاده از مجلس خدا برود، به خاطر خدا، برای شنیدن برنامه های او و معارف اهل بیت علیهم السلام، این کشش معنوی به خاطر نطفه پاک بوده که روزی قدم شما شده است. عجب روزی! که پیغمبر صلی الله علیه و آله می فرمایند: وقتی از خانه در می آید، اگر به آن مجلس علمی که در نظر دارید، نرسید و وسط راه از دنیا بروید، طالب علم (۱) محسوب می شوید که «مات شهیداً» شهید مرده است.

ص: ۲۳۸

۱ - ۱) - الکافی: ۱/۳۰، بَابُ فَرَضِ الْعِلْمِ وَ وُجُوبِ طَلْبِهِ وَ الْحَثِّ عَلَيْهِ، حَدِيثُ ۴؛ «حَدَّثَهُ قَالَ سَمِعْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ يَقُولُ أَيُّهَا النَّاسُ اعْلَمُوا أَنَّ كَمَالَ الدِّينِ طَلْبُ الْعِلْمِ وَ الْعَمَلُ بِهِ أَلَا وَ إِنَّ طَلْبَ الْعِلْمِ أَوْجِبُ عَلَيْكُمْ مِنْ طَلْبِ الْمَالِ إِنَّ الْمَالَ مَقْسُومٌ مَضْمُونٌ لَكُمْ قَدْ قَسَمَهُ عَادِلٌ بَيْنَكُمْ وَ ضَمِنَهُ وَ سَيَفِي لَكُمْ وَ الْعِلْمُ مَخْزُونٌ عِنْدَ أَهْلِهِ وَ قَدْ أَمَرْتُمْ بِطَلْبِهِ مِنْ أَهْلِهِ فَاطْلُبُوهُ.» غررالحکم صلی الله علیه و آله: ۴۷، الفصل الثالث فی العالم مجلس العلم و العلماء، حدیث ۲۲۳ - ۲۲۶ - جالس العلماء تسعد. - جالس العلماء تزدد علما. - مجلس الحکمه غرس الفضلاء. - مجالس العلم غنیمه [مجالسه العلماء غنیمه].

اما روزی نفس، که فوق بدن است: اخلاق حمیده، مهر، محبت، دل بی کینه، صاف، با گذشت و مهربان بودن است. اما روزی قلب که بالاتر از نفس است: ورع، تقوا، صدق، ایمان، یقین، زهد، توکل، تسلیم و رضا است. روزی روح که بالاتر از قلب است؛ یعنی مرتبه نهایی، روح است: مکاشفه، مشاهده، ولایت به معنی اجازه تصرف در تکوین و بقای بالله است.

نمونه ای از ولایت داران

من نمونه ای از ولایت و مکاشفه را ذکر کنم. اما ولایت؛ چند جلسه به خدمت نبیره وجود مبارک حاج ملاهادی سبزواری قدس سره حکیم و عارف الهی رسیدم. ایشان برای من گفت: هنگامی که حاجی از سفر حج برمی گشت، به کرمان آمد. به دلایلی سه سال در کرمان ماند. این سه سال با این عظمت علمی، استادی و حکمت؛ چون آن وقت کسی ایشان را نمی شناخت و کتاب نیز زیاد پخش نمی شد و سفرها کم بود، لذا سه سال در مدرسه طلبه ها به طور ناشناس به خادم مدرسه کمک می کرد، در این سه سال نیز حتی یک بار نیز به کسی نگفت من چه کسی هستم.

روزی یکی از چهره های معروف کرمان به آن مدرسه آمد تا طلبه ها را برای شام دعوت کند. خادم به حاجی گفت: درب حجره ها را بزن و آدرس بده، بگو: برای صرف شام بروند.

آنهايي که اهل سرّ هستند، اگر آنها را قطعه قطعه کنند، ساکت هستند؛ چون سرّ برای آنان مانند گوهر است، در همان سکوت و صبر است که دنباله فیض را می گیرند.

طلبه ای بود که به سن بالا رسیده بود و ازدواج نکرده بود، وضع مادی خوبی

نداشت، در حجره مانده بود و گاهی درس اخلاق می گفت. حاجی آمد درِ حجره او را زد، گفت: امشب جایی دعوت داریم، همه می روند، شما نیز تشریف می آورید؟ گفت: نه. اما اگر بیرون رفتی، نانی برای من بگیر و بیاور.

طلبه ها به میهمانی رفتند و شام خوردند و برگشتند. حاجی نیز بیرون رفت و برگشت، دیر وقت بود. پیرمرد به حاجی گفت: نان خریدی؟ گفت: مرا ببخش.

یادم رفت. گفت: شام خوردی؟ گفت: بله.

ولایت روزی روح است. گفت: آیا سیری؟ گفت: بله. گفت: پس سیر از گرسنه خبر ندارد. من پیرمردم، با یک نان تمام زندگی دنیای من اداره می شود. بعضی ها با کل دنیا اداره نمی شوند. گفت: چگونه انسان فقیر گرسنه را از یاد بردی؟ تو می دانی درد گرسنگی چیست؟ به حاجی گفت: الان گرسنه شو، بین درد گرسنگی یعنی چه؟

حاجی ناگهان به شدت گرسنه شد، به قدری به او فشار آمد که هر خوراکی در حجره بود، خورد، دید درد گرسنگی برطرف نمی شود، آخر به طرف خوردن حصیر زیر پا آمد، دل پیرمرد سوخت. گفت: حال از گرسنگی دریا. حاجی درآمد.

این ولایت است؛ یعنی حق تصرف در اشیاء.

قرآن و اهل بیت علیهم السلام روزی دهنده مادی و معنوی

به آیه قرآن برگردیم:

« وَ أَشْبَعَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَ بَاطِنَةً » (۱)

تمام نعمت های ظاهری و باطنی را کامل کردم. تمام اعضای شما روزی معنوی دارند، نفس، قلب و روح شما نیز روزی دارند. این رزق ما کجاست؟ در دو سفره:

ص: ۲۴۰

قرآن و اهل بیت علیهم السلام. (۱) تمام روزی های معنوی اعضا، نفس، قلب و روح ما در قرآن و اهل بیت علیهم السلام است. اگر کسی روزی خور خالص این دو سفره شود و واقعاً این دو را رها نکند، بعد از چهل روز از اولیای خدا می شود.

نمونه ای از مکاشفه و مشاهده روح

اما مکاشفه و مشاهده روح: این جریان در تفسیر «المیزان» آمده است. نقل کننده اش نیز علامه طباطبایی است و مکاشفه اش نیز از آن خودش است.

علامه می فرماید: هر سال از ایران مسافر می آمد و پدرم خرجی مرا با مسافران به نجف می فرستاد.

یکی از سالها، اوضاع عراق درهم بود، ظاهراً ایران نیز مشکل داشت و مسافر کم می آمد. آنهایی که از تبریز آمدند، برای من چیزی نیاوردند. در مضیقه مالی افتادم.

در حال مطالعه از فشار اقتصادی و خوردن نان خالی چنان ناراحت شدم که کتاب ها را بستم و به فکر فرو رفتم. سرم را روی دستم گذاشتم و با خود می گفتم: چگونه

ص: ۲۴۱

۱-۱) - الکافی: ۱/۲۹۵، باب الإِشَارَة وَ النِّصْ عَلَی أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ عَلَیْهِ السَّلَامُ؛ وَ سَائِلِ الشَّیْعَة: ۲۷/۶۶، حَدِیث ۳۳۲۱۵؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ قَالَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَسَيُتْلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ قَالَ الْكِتَابُ الذِّكْرُ وَ أَهْلُهُ آلُ مُحَمَّدٍ أَمَرَ اللَّهُ بِسُؤَالِهِمْ وَ لَمْ يُؤْمَرُوا بِسُؤَالِ الْجَهَالِ وَ سَيَمَى اللَّهُ الْقُرْآنَ ذِكْرًا فَصَالَ تَبَارَكَ وَ إِنَّهُ لَمَذْكُرٌ لَكَ وَ لِقَوْمِكَ وَ سَوْفَ تُسْتَلُونَ وَ قَالَ وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَ قَالَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ وَ قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَ إِلَى أُولَى الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ فَرَدَّ الْأَمْرَ أَمْرَ النَّاسِ إِلَى أُولَى الْأَمْرِ مِنْهُمْ الَّذِينَ أَمَرَ اللَّهُ بِطَاعَتِهِمْ وَ الرَّدُّ إِلَيْهِمْ». الكافي: ۱/۲۱۳، بَابُ أَنَّ الرَّاسِخِينَ فِي الْعِلْمِ هُمُ الْأَثَمَةُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، حَدِيث ۳؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْأَثَمَةُ مِنْ بَعْدِهِ».

خدا وعده داده است که روزی اهل علم را می‌رسانم؟ من نشسته بودم، در زدند. به نظرم آمد که رفته ام در را باز کرده ام، در حالی که نرفته و نشسته بودم.

در همان حال دیدم چهره ای نورانی و الهی گفت: اسم من شاه حسین ولی است.

خدا به تو پیغام داده است که من کدام وقت تو را یادم رفته که دست از درس کشیدی و به فکر شکم خود هستی. من خدا در این هجده سال طلبگی حتی یک وعده غذای تو را لنگ گذاشتم؟

این ها را گفت و رفت. سرم را از روی دستم بلند کردم. با خود گفتم: من که درب را باز نکردم. شاه حسین ولی کیست؟ چرا هجده سال؟ من که بیست سال است که از طلبگی می‌گذرد. خوب فکر کردم، دیدم از روزی که معمم شدم و در لباس روحانیت رفتم، هجده سال کامل گذشته است.

گذشت، تا نامه ای از پدرم آمد که امسال به تبریز بیا. تابستان درس تعطیل بود، رفتم. روزی به قبرستان کهنه تبریز به قبری رسیدم که سنگ کهنه ای داشت. نشستم، روی سنگ را تمیز کردم، دیدم نوشته است: قبر شاه حسین ولی که سیصد سال قبل وفات یافته است.

این مکاشفه است؛ یعنی روح این روزی را دارد که اگر به دست بیاورد، گوشه پرده را کنار می‌زنند و کسی که سال ها قبل مرده است را مأمور می‌کنند که برو به علامه بگو: ما خدای تو هستیم و تو را از یاد نبرده ایم، برای چه غصه می‌خوری؟ خوشا آن دل که مأوای تو باشد

نمی خواهد دلم گلگشت صحرا

والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته

ص: ۲۴۳

۱۲ نماز، برترین عبادت

اشاره

وجوب نماز در صدر اسلام

تهران، حسینیه همدانی ها

رمضان ۱۳۷۳

ص: ۲۴۴

الحمد لله رب العالمين و صَلَّى اللهُ عَلَى جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ

و صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ.

و جوب نماز در آیین پاک اسلام، همزمان با بعثت پیامبر مکرم الهی صلی الله علیه و آله اعلام شد. روزهای اول بعثت، سه سوره به پیغمبر صلی الله علیه و آله نازل شد: علق، مدثر و مزمل.

وقتی در سوره مزمل و مدثر دقت کنید، می بینید سخن از نماز و بی نماز به میان آمده است.

بعد از اعلان و جوب نماز، رسول اسلام صلی الله علیه و آله نماز جماعت تشکیل دادند و خودشان امام جماعت بودند. یک نفر مرد به حضرت اقتدا می کرد که امیرالمؤمنین علیه السلام بودند و یک خانم که حضرت خدیجه کبری علیها السلام بود. این نماز جماعت چند سال با همین سه نفر تشکیل می شد.

تشریح رکعات نمازهای واجب

سیزده سال در مکه و بیش از یک سال نیز بعد از هجرت، تمام نمازهای واجب شبانه روز دو رکعت بود. هنگامی که شب پانزدهم ماه مبارک رمضان، وجود مبارک حضرت حق، امام مجتبی علیه السلام را به خاندان نبوت عنایت کرد، به شکرانه ولادت ایشان، همان وقت پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله از جانب خود و به تدبیر و طرح خودشان، دو رکعت به نماز ظهر و عصر اضافه کردند که تا روز قیامت این نمازهای چهار رکعتی به

شکرانه این باشد که خدا به جامعه انسانی، رهبر الهی، امام معصوم و هادی راه عنایت کرد. (۱)

تخفیف خدا در نماز مسافر

البته پروردگار نیز این چهار رکعتی که پیامبر صلی الله علیه و آله اضافه کردند، امضا کرد. فقط کنار این چهار رکعت، خدا دستوری داد که اگر مردم در سفر کمتر از ده روز بودند و یا از حدّ ترخّص شرعی خارج شدند، این دو رکعت حذف شود و فقط «فریضه الله» بماند، اما آن چیزی که پیامبر صلی الله علیه و آله واجب فرمود، در غیر سفر بر مردم واجب باشد.

پس این نمازی که خدا در ابتدای بعثت واجب کرد، نمازی بود که به شکرانه وجود مبارک امام مجتبی علیه السلام در مدینه واجب شد و جایگاه این نماز در قرآن کریم و روایات اصیل را باید از برکت وجود مبارک حضرت مجتبی علیه السلام با هم تماشا کنیم.

تعاریفی از نماز در روایات

۱ - معراج مؤمن

اشاره

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمایند:

ص: ۲۴۸

(۱ - ۱) - من لا یحضره الفقیه: ۱/۴۵۴، حدیث ۱۳۱۷؛ تهذیب الأحکام: ۲/۱۱۳، باب ۸؛ «سُئِلَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِمَ صَارَتِ الْمَغْرِبُ ثَلَاثَ رَكَعَاتٍ وَأَرْبَعًا بَعْدَهَا لَيْسَ فِيهَا تَقْصِيرٌ فِي حَضْرٍ وَلَا سَفَرٍ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَنْزَلَ عَلَيَّ نَبِيَّهُ كُلَّ صِيْلَمَاءِ رَكَعَتَيْنِ فَأَضَافَ إِلَيْهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِكُلِّ صَلَاةٍ رَكَعَتَيْنِ فِي الْحَضْرِ وَقَصَرَ فِيهَا فِي السَّفَرِ إِلَّا الْمَغْرِبَ وَالْغَدَاةَ فَلَمَّا صَلَّى عَلَيْهِ السَّلَامُ الْمَغْرِبَ بَلَغَهُ مَوْلِدُ فَاطِمَةَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَضَافَ إِلَيْهَا رَكَعَةً شُكْرًا لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَلَمَّا أَنْ وُلِدَ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَضَافَ إِلَيْهَا رَكَعَتَيْنِ شُكْرًا لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَلَمَّا أَنْ وُلِدَ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَضَافَ إِلَيْهَا رَكَعَتَيْنِ شُكْرًا لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَقَالَ لِلَّذِي مِثْلُ حَظِّ الْأَنْثَيْنِ فَتَرَكَهَا عَلَيَّ حَالِهَا فِي الْحَضْرِ وَالسَّفَرِ».

«الصلاه معراج المؤمن» (۱) کلمه نماز، معراج و مؤمن؛ یعنی مؤمن است که نماز واقعی می خواند و برای او معراج است. پس این نماز برای منافق معراج نیست، بلکه برای حيله گران و آلودگان، بازی و تقلب است.

پیغمبر صلی الله علیه و آله برای چه به معراج برده شد؟ خود حضرت حق علتش را می داند:

«سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنَ الْأَيْمَاتِ» (۲)

ما او را بردیم تا شگفتی های «ماسوی الله» را ببیند.

«الصلاه معراج المؤمن»

یعنی اگر می خواهی به جایی برسی که بتوانی شگفتی های عالم معنا را ببینی، با نماز حرکت و پرواز کن.

معراجیت نماز برای مؤمنین

ولی «معراج المؤمن» است، نه «معراج الناس». مؤمن کیست؟ خدا در قرآن می فرماید: مؤمن کسی است که قلبش به پنج حقیقت گره بخورد: خدا، قیامت، فرشتگان، انبیا و قرآن.

ص: ۲۴۹

۱-۱ - مستدرک سفینه البحار: ۶/۳۴۳.

۲-۲ - اسراء (۱۷): ۱؛ «منزّه و پاک است آن [خدایی] که شبی بنده اش [محمد صلی الله علیه و آله] را از مسجدالحرام به مسجد الاقصی که پیرامونش را برکت دادیم، سیر [و حرکت] داد، تا [بخشی] از نشانه های [عظمت و قدرت] خود را به او نشان دهیم.»

« وَ لَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ الْمَلَائِكَةِ وَ الْكِتَابِ وَ النَّبِيِّنَ » (۱)

این پنج حقیقت را قلباً باور دارد.

حقیقت مؤمن در کلام پیامبر و ائمه علیهم السلام

او چگونه در جامعه زندگی می کند؟ امام محمدباقر علیه السلام می فرمایند:

«من ائتمنه المؤمنون علی أنفسهم و أموالهم» (۲) اگر هر چه ثروت در دنیا است را نزد مؤمن بگذارند و مؤمن در احتیاج کامل باشد، محال است به این مجموعه ثروت گوشه چشمی بیاندازد. خیلی شگفت آور است که ایشان می فرمایند: مؤمن کسی است که کسی از دست او به ناحق رنج نبیند و اگر کسی امین مال و جان مردم نباشد، دین ندارد.

وقتی امیرالمؤمنین یا امام مجتبی علیهما السلام مؤمن را تعریف می کنند، می فرمایند:

مؤمن به کسی می گویند که نسبت به دینش در کمال بخل باشد. اگر میلیون ها کانال ماهواره ای به او هجوم کنند، بگوید: من دینم را نمی فروشم و نسبت به دینم بخیل هستم.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: حرف مؤمن این است که جانم را می خواهید،

ص: ۲۵۰

۱-۱ - بقره (۲): ۱۷۷؛ «بلکه نیکی [واقعی و کامل، که شایسته است در همه امور شما ملاک و میزان قرار گیرد، منش و رفتار و حرکات] کسانی است که به خدا و روز قیامت و فرشتگان و کتاب آسمانی و پیامبران ایمان آورده اند.»

۲-۲ - الکافی: ۲/۲۳۵، باب المؤمن و علاماته و صفاته، حدیث ۱۹؛ «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ أَلَا أُتْبِعُكُمْ بِالْمُؤْمِنِ مَنْ ائْتَمَنَهُ الْمُؤْمِنُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَ أَمْوَالِهِمْ أَلَا أُتْبِعُكُمْ بِالْمُسْلِمِ مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ لِسَانِهِ وَ يَدِهِ وَ الْمُهَاجِرِ مَنْ هَجَرَ السَّيِّئَاتِ وَ تَرَكَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَ الْمُؤْمِنِ حَرَامٌ عَلَى الْمُؤْمِنِ أَنْ يَظْلِمَهُ أَوْ يَخْذُلَهُ أَوْ يَغْتَابَهُ أَوْ يَدْفَعَهُ دَفْعَةً.»

بگیرید، اما دینم را حاضر نیستم بدهم.

«اذا نزلت نازله فاجعلوا انفسكم دون دينكم» (۱) این مؤمن است. آن وقت این مؤمن با این دل و حالی که در جامعه دارد، به نماز نیز وصل شود!؟ اگر غم لشکر انگیزد که خون عاشقان ریزد من و ساقی به هم سازیم و بنیادش براندازیم (۲)

مؤمن وقتی با نماز حرکت کند، در نماز می بیند، آنچه را که باید ببیند. من کسانی که از طریق نماز چیزهایی را دیده اند، دیده ام.

کسی که خیلی اهل نماز بود، با گریه به من گفت: در حرم امیرالمؤمنین علیه السلام نماز واجبم را خواندم. در رکوع خودم نفهمیدم، عیبی بود که همان روز در رکوعم پیدا شد. خودم نیز توجه و فکر نکردم که عیب است.

گفت: شب در عالم خواب دیدم که در محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام هستم. پیغمبر صلی الله علیه و آله با لبخند به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: علی جان، ایشان امروز در رکوعش عیب بود. اگر نماز برای ما چشم و گوش حقیقی نیابد، چه ارزشی است؟

ص: ۲۵۱

۱-۱) - الکافی: ۲/۲۱۶، باب سلامه الدین، حدیث ۲؛ «عَنْ أَبِي جَمِيلَةَ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ فِي وَصِيَّتِهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِأَصْحَابِهِ اعْلَمُوا أَنَّ الْقُرْآنَ هَدَى اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَ نُورُ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ عَلَى مَا كَانَ مِنْ جَهْدٍ وَ فَاقِهِ فَإِذَا حَضَرَتْ بِلَيْتِهِ فَاجْعَلُوا أَمْوَالَكُمْ دُونَ أَنْفُسِكُمْ وَ إِذَا نَزَلَتْ نَازِلَةٌ فَاجْعَلُوا أَنْفُسَكُمْ دُونَ دِينِكُمْ وَ اعْلَمُوا أَنَّ الْهَالِكَ مَنْ هَلَكَ دِينُهُ وَ الْحَرِيبَ مَنْ حُرِبَ دِينُهُ أَلَا وَ إِنَّهُ لَأَفْقَرُ بَعْدَ الْجَنَّةِ أَلَا وَ إِنَّهُ لَأَغْنَى بَعْدَ النَّارِ لَأَيْفُكَ أَسِيرُهَا وَ لَأَيِّرُ أَضْرِبُهَا.»

۲-۲) - حافظ شیرازی.

اشاره

امام هشتم علیه السلام در روایتی دارند:

«الصلاه قربان کل تقی» (۱) نماز قدرت دارد که هر اجتناب کننده از گناهی را به خدا برساند و تمام فاصله عبد و معبود را بردارد. خدا در قرآن می فرماید:

«فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا» (۲)

و بالاترین عمل، «حی علی خیر العمل» همین نماز است. خیلی ها آرزو داشتند که در نماز بمیرند. می دانستند مرگ در نماز یعنی مرگ در معراج و مقام قرب.

حال بزرگان در نماز

دو استاد داشتم که در قم، حرم حضرت معصومه علیها السلام دفن هستند. یکی از آنان را که شب جمعه به خدمتش می رفتم، وقتی حرف می زد، به پهنای صورتش اشک می ریخت. آن دیگری که صبح جمعه به خدمتش می رفتم، درون خود را مراقبت می کرد که حسد، کبر، غرور و رذیله ای در ایشان نماند.

صبح جمعه ها و شب جمعه های پاک کننده و حال سازی بود. هر دوی آنها سازنده بودند و چه سازندگان. آنها شب جمعه ها با ملائکه زندگی می کردند. چه

ص: ۲۵۲

۱-۱) - الکافی: ۳/۲۶۵، باب فضل الصلاه، حدیث ۶.

۲-۲) - کشف (۱۸) : ۱۱۰؛ «پس کسی که دیدار [پاداش و مقام قرب] پروردگارش را امید دارد، پس باید کاری شایسته انجام دهد و هیچ کس را در پرستش پروردگارش شریک نکند.»

نمازی می خواندند. تمام وجود آنان در نماز، فریاد بود. احرام گرفته ام به کویت لبیک زنان به جستجوییت (۱)

همه فریاد بود. در نمازم خم ابروی تو با یاد آمد حالتی رفت که محراب به فریاد آمد (۲)

وقتی رو به قبله می ایستادند، می شنیدند که همه سلول های بدن آنان می گویند: کعبه یک سنگ نشانی است که ره گم نشود حاجی احرام دگر بند بین یار کجاست (۳)

چند سال است که رو به دیوار ایستاده ایم و در نماز دیوار را نگاه کرده ایم؟

نماز آخر مرحوم آیت الله ملکی تبریزی [۱]

نماز آخر مرحوم آیت الله ملکی تبریزی (۴)

یکی از علما می فرمود: از جمکران پیاده برگشتم، ظهر از کنار خانه استادم حاج میرزا جواد آقا ملکی تبریزی رد شدم، با خود گفتم: من که تا اینجا آمدم، نماز ظهر را بروم به او اقتدا کنم؛ چون نمازهای ما نسبت به نماز او، مانند سر کبریت نسبت به خورشید است.

در زدم. گفتم: آقا کجاست؟ گفتند: تازه برای نماز به اتاق خود رفته اند. من وضو داشتم، گفتم: می خواهم بیایم تا نماز را به ایشان اقتدا کنم. گفتند: بفرمایید. آمدم و پشت سر ایشان ایستادم، ایشان نیز نگاه نکرد؛ چون در حال بود و اینجا نبود.

دستهایش در کنار گوشش بود. داشت این آیه را می خواند که قبل از نماز

ص: ۲۵۳

۱-۱ - نظامی گنجوی.

۲-۲ - حافظ شیرازی.

۳-۳ - ناصرالدین شاه.

۴-۴ - شرح حال میرزا جواد ملکی تبریزی در کتاب ارزش عمر و راه هزینه آن، جلسه ۱۷ آمده است.

مستحب است:

«إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ» (۱)

«وَجْهِيَ» یعنی همه ذات و وجودم. من از پشت سر می دیدم که تمام وجود ایشان به نور پیچیده شده است. «الله اکبر» را گفت، گویا صدای این «الله اکبر» در تمام عالم پیچیده؛ یعنی همه چیز را پشت سر ریختم که فقط تو بمانی و من. بعد روی جانماز افتاد و از دنیا رفت.

۳ - نماز، نور مؤمن

اشاره

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در روایتی دیگر می فرماید:

«الصلاه نور المؤمن» (۲) نماز برای مؤمن منبع نور و روشنایی است. این نور قابل انتقال است، ولی به مؤمن. هر بار که مؤمن در نماز می رود، نور به او افزوده می شود. خود مؤمن نور دارد، وقتی که نماز می خواند «نُورٌ عَلَيَّ نُورٌ» می شود.

خدا در سوره حدید می فرماید:

«يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ» (۳)

ص: ۲۵۴

۱-۱ - انعام (۶) : ۷۹؛ «من به دور از انحراف و با قلبی حق گرا همه وجودم را به سوی کسی که آسمان ها و زمین را آفرید، متوجه کردم و از مشرکان نیستم.»

۲-۲ - مستدرک الوسائل: ۳/۹۲، باب ۲۹، ذیل حدیث ۳۰۹۸.

۳-۳ - حدید (۵۷) : ۱۲؛ «[این پاداش نیکو و باارزش در [روزی] است] که مردان و زنان باایمان را می بینی که نورشان پیش رو و از جانب راستشان شتابان حرکت می کند.»

در قیامت وقتی وارد محشر می شود، نماز شما را به بهشت می رساند. این نور است.

خصوصیت خاص و ویژه نماز

نظر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله این است که نماز هم قبولی بالذات دارد، هم قبولی بالغیر، ولی عبادات دیگر این صفت را ندارند. روزه، حج و شهادت در جبهه فقط خودشان هستند، کاری به پرونده ندارند. اما نماز فقط خودش نیست، بلکه زلفش به بقیه عبادات گره دارد:

«الصلاة عمود الدين» (۱) «فإن قبلت قبل ما سواها»

نماز ستون دین است، اگر مقبولیت خودش و غیرش نباشد، خیمه دین خوابیده است، اگر در قیامت نماز را قبول کنند، خدا می گوید: به هیچ عمل دیگری از بنده ام نگاه نکنید، اگر روزه، حج و هر چیز دیگریش عیب دارد، چون نمازش قبول شده، تمام اعمالش را قبول کنید،

«و ان ردت رد ما سواها» (۲)

ص: ۲۵۵

۱- ۱) - بحار الأنوار: ۷۹/۲۱۸، باب ۱، فضل الصلاة و عقاب تاركها، حدیث ۳۶؛ «عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ الصَّلَاةُ عَمُودُ الدِّينِ مَثَلُهَا كَمَثَلِ عَمُودِ الْفُسَيْطِاطِ إِذَا ثَبَتَ الْعَمُودُ ثَبَتَتِ الْأَوْتَادُ وَالْأَطْنَابُ وَإِذَا مَالَ الْعَمُودُ وَانْكَسَرَ لَمْ يَثْبُتْ وَتَدُّوَ لَأَطْنَبٌ.»

۲- ۲) - فلاح السائل: ۱۲۷، ذکر المعنی الثالث فی الاستخاره؛ «و روی عن النبی صلی الله علیه و آله قال أول ما يحاسب العبد الصلاة فإن قبلت قبل ما سواها و إن ردت رد ما سواها.» من لا يحضره الفقيه: ۱/۲۰۸، باب فضل الصلاة، حدیث ۶۲۶؛ «و قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَوَّلُ مَا يُحَاسَبُ بِهِ الْعَبْدُ عَلَى الصَّلَاةِ فَإِذَا قُبِلَتْ قُبِلَ مِنْهُ سَائِرُ عَمَلِهِ وَإِذَا رُدَّتْ عَلَيْهِ رُدَّ عَلَيْهِ سَائِرُ عَمَلِهِ.»

اما اگر نماز را رد کنند، هر چه بگویند: خدایا! روزه و حج و سایر اعمالم درست است، می گویند: آنها نیز قبول نمی شوند.

امام معصوم به ما فرموده است: اگر در تمام عمر، در قیامت، دو رکعت نماز شما را قبول کنند، خدا می گوید: به احترام این دو رکعت، تمام پرونده عمرش را قبول کنید. (۱) مگر نماز چقدر مهم است؟ نمی دانیم.

چقدر سعدی زیبا می گوید: دست حاجت چو بری نزد خداوندی بر

اهمیت نماز نمازگزاران واقعی

نماز چقدر مهم است که به حضرت موسی بن عمران علیه السلام که اهل نماز بود و در شریعت و دینش نماز داشت - البته انبیای قبل و بعد نیز نماز داشتند - خطاب رسید:

ای موسی! من رفیق بسیار صمیمی دارم که هفتاد سال است مرا عبادت می کند. به

ص: ۲۵۶

۱- ۱) - أطيّب البيان في تفسير القرآن: ۱/۱۵۸، «موضع دوم در بیان فضیلت و اهمیت صلوه» قال عليه السلام هذه الصلوات الخمس المفروضات من اقامهنّ و حافظ عليهنّ على مواقيتهنّ لقي الله يوم القيمة و له عنده عهد يدخل به الجنّة و من لم يصلهنّ لمواقيتهنّ و لم يحافظ عليهنّ فذلك لله ان شاء غفر له و ان شاء عذّبه و صلوه فريضة خير من عشرين حجّه. . . .

او بگو: در این هفتاد سال فقط عبادت کردی و چیزی از من نخواستی. من دوست دارم از من بخواهند.

کلیم الله آمد و او را دید. پیغام را داد. او خیلی گریه کرد و گفت: یا موسی! من لیاقت این که چیزی از او بخواهم را ندارم. این ظرف آب و این مقدار نان و پنیری که به من می دهد، از روی کرم او است، اما وقتی من می خورم، خیلی خجالت می کشم.

اما چون خودش پیغام داده که چیزی بخواهم، فقط به احترام او می خواهم.

با همان اشک چشم گفت: الهی! روزی که می خواهی مرا از دنیا ببری، در سجده نماز بمیران. این صورتم روی خاک باشد و در کمال تواضع نسبت به تو باشم. بعد گفت: ای موسی! اگر دیگر حرفی نداری، می خواهم نماز بخوانم، دلم برای نماز تنگ است. گفت: برو. در سجده آخر بود که از دنیا رفت.

این دو رکعت نماز را سعی کنید دو رکعت قابل قبول بخوانید. با آن بسازید و بخوانید؛ یعنی زکات و خمس و دین بدهکار نباشید. زبان شما از غیبت و تهمت بسته باشد. دل شما از حسد، بخل، کینه و ریا خالی باشد. لقمه ای که می خورید، پاک باشد. از همه این هواها عبور کنید و بعد دو رکعت نماز بخوانید. ببینید در دنیا همان دو رکعت برای شما چه کار می کند.

استعانت از نماز، توصیه قرآن

خداوند در قرآن کریم می فرماید:

« وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ » (۱)

در این آیه نمی گوید از من کمک بگیرید، می گوید: از نماز کمک بگیرید، من همه

ص: ۲۵۷

۱-۱ - بقره (۲) : ۴۵؛ «از صبر و نماز [برای حل مشکلات خود و پاک ماندن از آلودگی ها و رسیدن به رحمت حق] کمک بخواهید.»

یاری هایم را در نماز ریخته ام. راه یاری بین من و تو، نماز است. من یاریم را بی واسطه به تو نمی رسانم، بلکه یاری من از راه نماز است. (۱)

ارزش نماز در پیشگاه امام حسین علیه السلام

وقتی جارچی لشکر کوفه عصر تاسوعا گفت: همین حالا حمله کنید و مردان را بکشید، خیمه ها را آتش بزنید و اثاث ها را جمع کنید. حضرت زینب کبری علیها السلام نزد حضرت ابی عبدالله علیه السلام رفت، عرض کرد: این ها چه می گویند؟ فرمود: خواهر! به قمر بنی هاشم بگو بیاید. فرمود: عباس من:

«ارجع اليهم فان استطعت أن تؤخرهم الى غدٍ وتدفعهم عنا العشيهِ لعلنا نصلِّي لربنا» (۲) نزد عمر سعد و یارانش برو و بگو: اگر برای شما امکان دارد، این جنگ را به فردا بیندازید. برای این که می خواهم امشب در دنیا بمانم و نماز بخوانم. می خواهم به رکوع و سجود بروم و امشب صورتم را روی خاک بگذارم. چقدر عاشق نماز بود که

ص: ۲۵۸

۱-۱ - بحار الأنوار: ۸۸/۳۴۱، باب ۲؛ «وَرَوَى عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ مَا يَمْنَعُ أَحَدَكُمْ إِذَا دَخَلَ عَلَيْهِ غَمٌّ مِنْ غَمُومِ الدُّنْيَا أَنْ يَتَوَضَّأَ فَيَدْخُلَ الْمَسْجِدَ فَيَرْكَعَ رَكَعَتَيْنِ يَدْعُو اللَّهَ فِيهِمَا أَوْ مَا سَمِعْتَ اللَّهَ يَقُولُ وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ». بحار الأنوار: ۸۸/۳۴۸، باب ۲، حدیث ۱۰؛ «قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا مَسْمُوعُ مَا يَمْنَعُ أَحَدَكُمْ إِذَا دَخَلَ عَلَيْهِ غَمٌّ مِنْ غَمُومِ الدُّنْيَا أَنْ يَتَوَضَّأَ ثُمَّ يَدْخُلَ مَسْجِدَهُ فَيَرْكَعَ رَكَعَتَيْنِ فَيَدْعُو اللَّهَ فِيهِمَا أَوْ مَا سَمِعْتَ اللَّهَ يَقُولُ وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ». بحار الأنوار: ۸۸/۳۸۳، باب ۴، ذیل حدیث ۱۰؛ «وَعَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ أَنَّهُ نَعِيَ إِلَيْهِ أَخُوهُ قَتْمٌ وَهُوَ فِي سَفَرٍ فَاسْتَرْجَعَ ثُمَّ تَنَحَّى عَنِ الطَّرِيقِ فَأَنَاحَ فَصَلَّى رَكَعَتَيْنِ أَطَالَ فِيهِمَا الْجُلُوسَ ثُمَّ قَامَ يَمْشِي إِلَى رَاحِلَتِهِ وَهُوَ يَقُولُ اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ».

۲-۲ - بحار الأنوار: ۴۴/۳۹۱، باب ۳۷، ما جرى عليه بعد بيعه الناس.

حساب کرد یک شب هم یک شب است، بگذار بمانیم و برای پروردگار نماز بخوانیم.

تشریح نماز به برکت قدوم اهل بیت علیهم السلام

آیه ای نیز از قرآن بشنوید تا بحث نماز را کامل کند:

« أَقِمِ الصَّلَاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ » (۱)

نماز بخوانید، هنگامی که آفتاب می خواهد از نصف النهار رد شود - نماز ظهر و عصر - و شب که در تاریکی فرو رفت، باز نماز بخوانید - مغرب و عشاء - ظهر و عصر هر کدام چهار رکعت است، دو رکعت برای خداست، دو رکعت نیز برای پیغمبر و امام حسن علیهما السلام.

نماز مغرب سه رکعت است، دو رکعت برای خداست، یک رکعت برای حضرت ابی عبدالله علیه السلام. این را در سفر نیز حق ندارید حذف کنید. یک رکعت حسینم باید همه جا سر جای خود بماند.

نماز عشا چهار رکعت است، دو رکعت برای خداست و دو رکعت برای حضرت ابی عبدالله علیه السلام؛ چون سالی که امام حسین علیه السلام به دنیا آمد، خدا این سه رکعت را اضافه کرد و فرمود دو رکعت عشا در سفر حذف شود، اما آن یک رکعت به خاطر حسینم، برای همیشه بماند؛ یعنی اگر در نماز به حسین من نرسید، نماز نیست.

خدا می گوید: در نماز شما من و پیغمبر و اهل بیتش علیهم السلام باید باشد:

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ »

ص: ۲۵۹

۱-۱ - اسراء (۱۷) : ۷۸؛ «نماز را از ابتدای تمایل خورشید به جانب مغرب [که شروع ظهر شرعی است] تا نهایت تاریکی

شب بر پا دار.»

عجایب نماز صبح

این از عجایب قرآن است که اسم دو رکعت نماز صبح را «قُرْآنَ الْفَجْرِ» گذاشته است؛ یعنی دو رکعت نماز صبح را با قرآن همدوش کرده است:

« وَ قُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا » (۲)

فقط نماز صبح است که مشهود است؟ یعنی ملائکه شب شاهد نماز شما هستند و در پرونده شما می نویسند و اول طلوع فجر باید بروند و جای خود را به ملائکه روز بدهند، آنها نیز نماز شما را می نویسند، پس نماز صبح شما دوبار ثبت می شود.

ناله زمین از خواب دم صبح

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمایند:

«ما عَجَّتِ الارضُ الی ربها عَزَّوَجَلَّ كَعَجِيجِهَا مِنْ ثَلَاثٍ»

کره زمین در خانه خدا ناله ای نکرد، مگر از دست سه نفر: یکی از آن سه نفر:

ص: ۲۶۰

۱- ۱) - نساء (۴) : ۵۹؛ «ای اهل ایمان! از خدا اطاعت کنید و [نیز] از پیامبر و صاحبان امر خودتان [که امامان از اهل بیت اند و چون پیامبر دارای مقام عصمت می باشند] اطاعت کنید.»

۲- ۲) - اسراء (۱۷) : ۷۸؛ «و [نیز] نماز صبح را [اقامه کن] که نماز صبح مورد مشاهده [فرشتگان شب و فرشتگان روز] است.»

«النوم عليها قبل طلوع الشمس» (۱) کسی که وقت نماز صبح (۲) بخوابد و بر نخیزد تا آفتاب بزند. زمین در پیشگاه خدا ناله می کند که این کیست که روی من است؟ چرا دهان مرا باز نمی کنید که او را پایین ببرم؟ این شخصی که در نعمت تو غرق است، مگر دو رکعت نماز صبح که چند دقیقه بیشتر طول نمی کشد، چقدر سخت است که مانند مرده ها در رختخواب خواب است و بلند نمی شود؟

والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته

ص: ۲۶۱

۱- ۱ - من لا یحضره الفقیه: ۴/۲۰، باب ما جاء فی الزنا، حدیث ۴۹۷۹؛ «وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا عَجَبَتِ الْأَرْضُ إِلَيَّ رَبِّهَا عَزَّ وَجَلَّ كَعَجِبِهَا مِنْ ثَلَاثٍ مِنْ دَمٍ حَرَامٍ يُشْفَكُ عَلَيْهَا أَوْ اغْتِسَالٍ مِنْ زَنَى أَوْ النَّوْمِ عَلَيْهَا قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ.»

۲- ۲ - الکافی: ۲/۴۷۷، باب الأوقات و الحالات التي ترجى فيها الأجابة، حدیث ۶؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خَيْرٌ وَقْتٌ دَعَوْتُمْ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فِيهِ الْأَسْحَارُ وَتَلَمَّا هَدَيْتَهُ الْمَايَةَ فِي قَوْلِ يَعْقُوبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَوْفَ أَسْتَعْفِرُ لَكُمْ رَبِّي وَقَالَ أَخْرَهُمْ إِلَى السَّحَرِ.» وسائل الشیعه: ۷/۶۹، حدیث ۸۷۴۷؛ «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَجِبُ مِنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ كُلَّ دَعَاءٍ فَعَلَيْكُمْ بِالِدُّعَاءِ فِي السَّحَرِ إِلَى طُلُوعِ الشَّمْسِ فَإِنَّهَا سَاعَةٌ يَفْتَحُ فِيهَا أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَتُقَسَّمُ فِيهَا الْأَرْزَاقُ وَتُقَضَّى فِيهَا الْحَوَائِجُ الْعِظَامُ.» مستدرک الوسائل: ۱۲/۱۴۶، باب ۹۳، حدیث ۱۳۷۴۳؛ «وَرُوِيَ أَنَّ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَأَلَ جِبْرِئِيلَ عَنْ أَفْضَلِ الْأَوْقَاتِ قَالَ لَا أَعْلَمُ إِلَّا أَنَّ الْعُرْشَ يَهْتَرُ فِي الْأَسْحَارِ.»

۱۳ ارزش و درجه نماز

اشاره

افضل اعمال بعد از ايمان به خدا

تهران، حسينيه همداني ها

رمضان ۱۳۷۳

ص: ۲۶۲

الحمد لله رب العالمين و صَلَّى اللهُ عَلَى جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ

و صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ.

حقایق بسیار مهمی که قرآن کریم، انبیا و ائمه طاهرین علیهم السلام و اولیای الهی درباره نماز دارند، در ارتباط با هیچ عبادتی ندارند. در روایت می فرماید:

«أَنَّ أَفْضَلَ الْأَعْمَالِ بَعْدَ الْإِيمَانِ الصَّلَاةُ» (۱) ما اگر بخواهیم وزن معنوی ایمان را بسنجیم، باید به متعلق ایمان نظر بیاندازیم.

شما وقتی در قرآن مجید دقت می کنید، می بینید در اکثر آیات متعلق ایمان، خداست.

□ □ □
« آمَنْ بِاللَّهِ » « يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ » « يُؤْمِنُ بِاللَّهِ » .

وزن ایمان را با توجه به متعلقش باید محاسبه کرد. آن وقت در این گفتار می بینید که نماز برترین حرکت و فعل انسان، بعد از ایمان است.

وزن سنگین نماز در قیامت

به نظر می رسد رسول خدا صلی الله علیه و آله وزن نماز را می خواستند نشان دهند. نماز وزن

ص: ۲۶۴

و جرمی ندارد. وزن نماز معنوی است. وقتی ایمان را در ترازوی ارزیابی معنوی بگذارند، بعد از ایمان چیزی وزین تر و سنگین تر از نماز نخواهد بود. به تناسب وزن نماز، نماز گزار نیز در قیامت وزن دارد؛ یعنی بیشترین وزن در قیامت، از آن نماز گزاران است. آن سنگینی و وزانت معنوی، به نماز گزاران مربوط است.

ارزش نماز اول وقت

در روایتی آمده:

«الصلاه فی أوّل الوقت رضوان الله و فی آخره عفو الله» (۱) کسی که نمازش را در اول وقت بخواند، به رضوان حضرت حق وصل شده است. اگر به تأخیر بیاورد و در آخر وقت بخواند، به قدری نماز مهم است که نماز آخر وقت نیز سبب اتصال انسان به آمرزش گناهان است.

سنجیدن اعمال با نماز

باز در روایتی آمده است که:

«الصلاه میزان» (۲) نماز ترازوی خدا در قیامت است. خدا در قرآن می فرماید: اعمال شما را وزن می کنم. با چه ترازوی وزن می کنند؟ حضرت می فرمایند: با نماز. همه اعمال را ننگه می دارند که ببینند آیا نماز بنده مقبول است؟ بقیه اعمال را نیز نمره قبولی می دهند، اما اگر مردود است، بقیه را نیز رد می کنند.

ص: ۲۶۶

۱-۱ - عوالی اللالی: ۱/۱۹۵، الفصل التاسع، حدیث ۱.

۲-۲ - من لا یحضره الفقیه: ۱/۲۰۷، باب فضل الصلاه، حدیث ۶۲۲.

باز در روایتی، پیغمبر صلی الله علیه و آله می فرمایند:

«علم الاسلام الصلاة» (۱) نشانه دین خدا، نماز است. این روایت خیلی عجیب است؛ یعنی هر کس بی نماز است، در واقع بی دین است. در روایت دیگری می فرمایند:

«لکلّ شیء آفة و آفة الدین ترک الصلاة» (۲) هر چیزی مایه فساد دارد و آن چیزی که دین را فاسد و نابود می کند، (۳) بی نمازی است. اگر بی نماز دین داشته باشد، به خاطر بی نمازی، دینش رو به نابودی و هلاکت می رود و خانه دینش با نداشتن نماز تخریب می شود.

حضرت ابراهیم علیه السلام و امتحانی سخت

خداوند متعال به حضرت ابراهیم علیه السلام که در سنّ نود و نه سالگی بیچه دار شد، سنّی که از بیچه دار شدن گذشته بود، اما خدا خواست که این لطف را به او داشته باشد، لذا حضرت اسماعیل علیه السلام را به او عنایت کرد. پدری که در اوج شادی قلبی، نشاط و گرم شدن خانه خود بود، حال خدا به او دستور داد که این خانواده را از این جای بسیار خوش آب و هوا بردارد و هر جا گفت، پیاده شود.

ص: ۲۶۷

۱- ۱ - الاستیعاب: ۳/۹۷۱.

۲- ۲ - اسرار الصلاة، میرزا حسین تهرانی: ۲۷.

۳- ۳ - بحار الأنوار ۷۹/۲۰۲، باب ۱ حدیث ۱؛ جامع الأخبار: ۷۳؛ «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الصَّلَاةُ عِمَادُ الدِّينِ فَمَنْ تَرَكَ صَلَاتَهُ مُتَعَمِّدًا فَقَدْ هَيْدَمَ دِينَهُ وَ مَنْ تَرَكَ أَوْقَاتَهَا يَدْخُلُ الْوَيْلَ وَ الْوَيْلُ وَادٍ فِي جَهَنَّمَ كَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ.»

از آنجا به بدترین نقطه آب و هوایی آمد، کجا؟ این درّه ای که مسجد الحرام و کعبه در آن است. در اطراف، کوه های سخت و بلند و هوای بسیار گرم زمین قطره ای آب و سر سبزی ندارد. به آنجا رسیدند، خداوند فرمود: این مادر و بچه را بگذار و خودت برو. گفت: چشم.

هر کس که این طوری چشم بگوید، مانند حضرت ابراهیم علیه السلام است. ابراهیم نشدن به خاطر چشم نگفتن است، اما ابراهیم شدن به این است که من با سازنده خود اختلاف نداشته باشم. اما من در چیزهای آسان حاضر نیستم چشم بگویم، ولی حضرت ابراهیم علیه السلام سنگین ترین حکم را پذیرفت و هیچ نگرانی نداشت؛ چون محبوبش را حکیم، رازق و حافظ می داند و یقین دارد.

گفت: چشم. نقطه کمال در همین چشم گفتن در مقابل پروردگار است:

« إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمَ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ » (۱)

خدا به حضرت ابراهیم علیه السلام فرمود: تسلیم من باش، شد.

هموار شدن سختی ها بر حضرت ابراهیم علیه السلام

ابراهیم علیه السلام رو به پروردگار کرد. چگونه و با چه چیز این برنامه بسیار سنگین را به خود هموار کرد؟ خدا به او وعده ای داد؟ نه. آینده این مادر و بچه را برایش گفت؟ نه. فقط گفت: این ها را بگذار و برو. هیچ چیز دیگری نگفت.

اما حضرت ابراهیم علیه السلام فراق این کودک و مادر را با چه چیزی در وجود خود هموار کرد؟ به پروردگار رو کرد:

« رب» چقدر زیبا حرف را شروع کرد: ای مالک من! من که در مقابل تو

ص: ۲۶۸

۱-۱) - بقره (۲): ۱۳۱؛ «[و یاد کنید] هنگامی که پروردگارش به او فرمود: تسلیم باش؛ «گفت: به پروردگار جهانیان تسلیم شدم.»

اختیاری ندارم. همه ما از تو و مملوک تو هستیم.

« رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بُوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ » (۱)

تو گفتی: همسر و فرزندان را در این بیابان بی آب و علف بگذار و برو، گفتم:

چشم.

نماز، هموار کننده سختی امتحان بر حضرت ابراهیم علیه السلام

بعد عرض کرد: خدایا! همه دلخوشی من و این که بار این فراق را که برای انسان با عاطفه از کوه ها سنگین تر است، تحمل می کنم؛ چون:

« رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ » (۲)

همه دلخوشی من به نماز است که این خانواده در آینده، نماز تو را در اینجا زنده کنند.

از روزی که این خانواده در آن منطقه وارد شدند، تا کنون، نماز در آنجا قطع نشده است. میلیاردها رکعت نمازی که در آن منطقه خوانده شده، از انبیا و ائمه علیهم السلام تا اولیای خدا که فقط امام حسن و امام حسین علیهما السلام بیست و پنج بار از مدینه با پای برهنه، پیاده تا مسجد الحرام آمدند و نماز خواندند، این خانواده در ثواب تمام آن نمازها شریک هستند. چه تجارتی شده است.

شما هنرمندانه نماز را به فرزندان خود منتقل کنید با هنر، شیرینی، اخلاق،

ص: ۲۶۹

۱-۱ - ابراهیم (۱۴): ۳۷؛ «پروردگارا! من برخی از فرزندانم را در درّه ای بی کشت و زرع نزد خانه محترمت سکونت دادم؛ پروردگارا! برای اینکه نماز را بر پا دارند.»

۲-۲ - ابراهیم (۱۴): ۳۷؛ «پروردگارا! برای اینکه نماز را بر پا دارند.»

جایزه و سفر بردن. و هر چه می توانید برای انتقال نماز به دیگران هزینه کنید.

درخواست اقامه نماز تا روز قیامت

اواخر عمر حضرت ابراهیم علیه السلام است، کعبه را به کمک حضرت اسماعیل علیه السلام ساخته است، می خواهد در کنار «حرم الله» دعا کند، هزار نوع دعا و درخواست را می توانست مطرح کند. دعای ابو حمزه، کمیل، مشلول، سمات، ندبه و عرفه حضرت ابی عبدالله علیه السلام همه دعا هستند، چقدر درخواست دارند؟ حضرت ابراهیم علیه السلام در دریای علم خود گشت و مهم ترین دعا را پیدا کرد و به زبان آورد که در قرآن آمده است. اکنون او صد و ده سال دارد:

« رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاةِ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي » (۱)

خدایا! من و نسلم را تا روز قیامت از نماز گزاران کن. این ها از نماز چه دیده اند؟ پشت پرده نماز چیست؟ صورت قیامتی نماز را چگونه دیده اند؟ نمی دانم. پیغمبر اولوالعزم، پدر انبیای بعد از خود، با محاسن سفید، آخر عمر، به در خانه خدا بیاید، اشک بریزد که خدایا! من و نسلم را نماز گزار قرار بده. (۲)

ص: ۲۷۰

۱- ۱ - ابراهیم (۱۴) : ۴۰؛ «پروردگارا! مرا بر پادارنده نماز قرار ده، و نیز از فرزندانم [برپادارندگان نماز قرار ده].»
۲- ۲ - وسائل الشیعه: ۴/۲۰، حدیث ۴۴۰۱؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ أَبِيهِ قَالَ إِنَّا نَأْمُرُ صِبْيَانَنَا بِالصَّلَاةِ إِذَا كَانُوا بَنِي خَمْسِ سِنِينَ فَمُرُوا صِبْيَانَكُمْ بِالصَّلَاةِ إِذَا كَانُوا بَنِي سَبْعِ سِنِينَ.» وسائل الشیعه: ۴/۲۰، حدیث ۴۴۰۳؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ أَوْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَدِيثٍ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ يُتْرَكُ الْغُلَامُ حَتَّى يَتِمَّ لَهُ سَبْعُ سِنِينَ فَإِذَا تَمَّ لَهُ سَبْعُ سِنِينَ قِيلَ لَهُ اغْسِلْ وَجْهَكَ وَ كَفَيْكَ فَإِذَا غَسَلَهُمَا قِيلَ لَهُ صَلِّ ثُمَّ يُتْرَكُ حَتَّى يَتِمَّ لَهُ تِسْعُ سِنِينَ فَإِذَا تَمَّتْ لَهُ عِلْمَ الْوُضُوءِ وَ ضُرِبَ عَلَيْهِ وَ ضُرِبَ عَلَيْهِ فَإِذَا تَعَلَّمَ الْوُضُوءَ وَ الصَّلَاةَ غَفَرَ اللَّهُ لَوَالِدَيْهِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ.»

امر کردن خانواده به نماز

« وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ اِسْمَاعِيلَ اِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَ كَانَ رَسُولًا نَبِيًّا * وَ كَانَ يَأْمُرُ اَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ وَ كَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا » (۱)

حبيب من! یکی از کارها حضرت اسماعیل علیه السلام در خانواده اش این بود که خانواده اش را به نماز وادار می کرد. «یأمر» یعنی وادار کردن.

حضرت عیسی علیه السلام تازه به دنیا آمده بود. در گهواره فریاد زد؛

« وَ اَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ » (۲)

خدا به من در مورد نماز سفارش کرد. در قرآن می فرماید:

« وَ اَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي النَّهَارِ وَ زُلْفًا مِنَ اللَّيْلِ اِنَّ الْحَسَنَاتِ يُدْهِنُ السَّيِّئَاتِ ذَلِكَ ذِكْرِي لِلذَّاكِرِينَ » (۳)

دو طرف روز، صبح و ظهر و بخشی از شب را نیز نماز بخوان؛ نماز مغرب و عشا. چرا؟ چون حبيب من!

« اِنَّ الْحَسَنَاتِ يُدْهِنُ السَّيِّئَاتِ » .

ص: ۲۷۱

۱-۱ - مریم (۱۹) : ۵۴ - ۵۵؛ «و در این کتاب، [سرگذشت] اسماعیل را یاد کن، که او وفا کننده به عهد و فرستاده ای پیامبر بود * و همواره خانواده اش را به نماز و زکات فرمان می داد، و نزد پروردگارش پسندیده بود.»

۲-۲ - مریم (۱۹) : ۳۱؛ «و مرا به نماز و زکات سفارش کرده است.»

۳-۳ - هود (۱۱) : ۱۱۴؛ «و نماز را در دو طرف روز و ساعات نخستین شب برپا دار، که یقیناً نیکی ها، بدی ها را از میان می برند، این برای یادکنندگان تذکر و یاد آوری است.»

اگر نماز، نماز واقعی باشد، چنان وجود انسان را پاکسازی می کند (۱) که بعد از مدتی این نمازخوان دیگر بخل، حرص، کبر، ریا، کینه، بدخلقی و رذیله ای ندارد:

« إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ »

این وعده خدا درباره نماز است.

قرین بودن نماز با قرآن

آیه دیگر که از عجایب آیات قرآن است:

« أَتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ »

(۲)

حیب من! قرآن بخوان. مخصوصاً در ماه مبارک رمضان که وقتی قرآن مجید را

ص: ۲۷۲

۱- ۱ - مستدرک الوسائل: ۴/۱۱۴، باب ۵، نوادر ما يتعلق بأبواب أفعال الصلاة، حدیث ۴۲۶۷؛ «فِي تَفْسِيرِ قَوْلِهِ تَعَالَى أَتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ قَالَ مَنْ لَمْ تَنْهَهُ الصَّلَاةَ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ لَمْ يَزِدْ مِنَ اللَّهِ إِلَّا بُعِيدًا». بحار الأنوار: ۷۹/۱۹۸، باب ۱، فضل الصلاة و عقاب تاركها؛ «وَعَنْهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ لَأَصَلَاةٌ لِمَنْ لَمْ يُطِعِ الصَّلَاةَ وَطَاعَهُ الصَّلَاةَ أَنْ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ» - وَعَنْ جَابِرٍ قَالَ قِيلَ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِنَّ فُلَانًا يُصَلِّي بِالنَّهَارِ وَبِاللَّيْلِ فَقَالَ إِنَّ صَلَاتَهُ لَتَرَدَّعُهُ. - وَرَوَى أَصْحَابُنَا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَعْلَمَ أَقْبَلَتْ صَلَاتُهُ أَمْ لَمْ تُقْبَلْ فَلْيَنْظُرْ هَلْ مَنَعَتْهُ صَلَاتُهُ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ فَيَقْدِرْ مَا مَنَعَتْهُ قَبَلَتْ مِنْهُ.

۲- ۲ - عنكبوت (۲۹) : ۴۵؛ «آنچه را از این کتاب به تو وحی شده است، بخوان و نماز را برپا دار، یقیناً نماز از کارهای زشت، و کارهای ناپسند باز می دارد؛ و همانا ذکر خدا بزرگ تر است، و خدا آنچه را انجام می دهد، می داند. ۹»

باز می‌کنیم، اولین سوره، سوره حمد است و شروع می‌کنیم:

« بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ » .

نوزده حرف بر زبان شما جاری شد. پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌فرمایند: هر مقدار در ماه مبارک قرآن بخوانید، (۱) هر حرفی که از زبان شما عبور کند، ثواب کامل ختم قرآن را در نامه اعمال شما می‌نویسند.

حبیب من! این کتابی که به تو وحی شده است را بخوان، قرائت کن. وزن نماز چه اندازه است که نماز را با قرآن در عرض هم قرار داده است:

« أَتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ »

حبیبم! قرآن و نماز را در برنامه خود قرار ده؛ یعنی نماز از نظر ارزش، طبق رده بندی این آیه، بعد از قرآن است؛ یعنی اگر قرآن را در ترازو بگذارند، بعد از قرآن، وزن نماز سنگین‌ترین است؛ چون بخشی از نماز، قرآن است.

طبیعت نماز، بازداشتن نمازگزار از گناهان کبیره پنهان و آشکار است و این نماز وقتی ادامه پیدا می‌کند، وجود انسان از یاد خدا پر می‌شود.

این هم رده بندی دیگر قرآن است.

سیر نماز تا قیامت

خدا در قرآن می‌فرماید:

ص: ۲۷۳

۱- ۱) - إقبال الأعمال: ۲، فصل فی تعظیم شهر رمضان؛ المصباح للكفعمی: ۶۳۳، الفصل الثانی فی ثواب تفتیر الصیام؛ «وَمَنْ تَلَّمَا فِيهِ آيَةٌ مِنَ الْقُرْآنِ كَانَ لَهُ مِثْلُ أَجْرِ مَنْ خَتَمَ الْقُرْآنَ فِي غَيْرِهِ مِنَ الشُّهُورِ». الكافی: ۲/۶۳۰، باب النوادر، حدیث ۱۰؛ «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لِكُلِّ شَيْءٍ رِبْعٌ وَرِبْعُ الْقُرْآنِ شَهْرُ رَمَضَانَ.»

« وَ أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي » (۱).

« وَ لَذِكْرِ اللَّهِ أَكْبَرُ » (۲)

نماز بخوانید تا یاد من وجود شما را پر کند، که این یاد، بزرگ ترین است.

« أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ » (۳)

ذکر خدا آرامش می دهد، وقتی به شما آرامش داد، لحظه ای که می خواهید بمیرید، می گوید:

« يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمَطْمَئِنَّةُ * اِرْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً * فَادْخُلِي فِي عِبَادِي * وَ ادْخُلِي جَنَّتِي » (۴)

این سیر نماز است.

عظمت و ارزش نماز و اجزای آن

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمایند: وقتی رو به قبله ایستادید و با اخلاص نیت کردید، به محض این که می گوئید: «الله اکبر» .

« إِذَا قَامَ الْعَبْدُ لِلصَّلَاةِ فَكَانَ هَوَاهُ وَقَلْبُهُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى انصرفت کیوم ولدته أمه » (۵)

ص: ۲۷۴

۱- ۱ - طه (۲۰) : ۱۴؛ «و نماز را برای یاد من برپا دار.»

۲- ۲ - عنکبوت (۲۹) : ۴۵؛ «و همانا ذکر خدا بزرگ تر است.»

۳- ۳ - رعد (۱۳) : ۲۸؛ «همانا با یاد خدا دلها آرام می شود.»

۴- ۴ - فجر (۸۹) : ۲۷ - ۳۰؛ «ای جان آرام گرفته و اطمینان یافته! * به سوی پروردگارت در حالی که از او خشنودی و او هم از تو خشنود است، باز گرد. * پس در میان بندگانم در آی * و در بهشتم وارد شو.»

۵- ۵ - مستدرک الوسائل: ۳/۵۹، باب ۱۶، حدیث ۳۰۱۷.

گناهات مانند روزی که از مادر به دنیا آمدی، پاک می شود. این اثر نماز است. (۱) چون خدا در قرآن می فرماید: در هنگام قرآن خواندن «اعوذ بالله من الشیطان الرجیم» بگوئید، بعد از «الله اکبر»، قبل از ورود به سوره حمد نماز، خوب است که انسان «اعوذ بالله من الشیطان الرجیم» بگوید.

حضرت رسول صلی الله علیه و آله می فرمایند: وقتی «اعوذ بالله من الشیطان الرجیم» گفتی و خدا تو را در پناه خود راه داد، به تعداد موهایی که در بدن داری، ثواب یک سال عبادت در پرونده اعمال تو ثبت می شود. (۲) حافظ می فرماید:

ص: ۲۷۵

۱-۱ - مستدرک الوسائل: ۳/۵۹، باب ۱۶، حدیث ۳۰۱۷.

۲-۲ - الکافی: ۳/۲۶۵، باب فضل الصلاه حدیث ۴ و ۵؛ «قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ إِذَا قَامَ الْمُصَلِّي إِلَى الصَّلَاةِ نَزَلَتْ عَلَيْهِ الرَّحْمَةُ مِنْ أَعْيَانِ السَّمَاءِ إِلَى أَعْيَانِ الْأَرْضِ وَ حَفَّتْ بِهِ الْمَلَائِكَةُ وَ نَادَاهُ مَلَكٌ لَوْ يَعْلَمُ هَذَا الْمُصَلِّي مَا فِي الصَّلَاةِ مَا انْفَتَلَ.» - «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ إِذَا قَامَ الْعَبْدُ الْمُؤْمِنُ فِي صَلَاتِهِ نَظَرَ اللَّهُ إِلَيْهِ أَوْ قَالَ أَقْبَلَ اللَّهُ عَلَيْهِ حَتَّى يَنْصِيرَ وَ أَظَلَّتْهُ الرَّحْمَةُ مِنْ فَوْقِ رَأْسِهِ إِلَى أَفْقِ السَّمَاءِ وَ الْمَلَائِكَةُ تَحْفُهُ مِنْ حَوْلِهِ إِلَى أَفْقِ السَّمَاءِ وَ وَكَّلَ اللَّهُ بِهِ مَلَكًا قَائِمًا عَلَى رَأْسِهِ يَقُولُ لَهُ أَيُّهَا الْمُصَلِّي لَوْ تَعْلَمُ مَنْ يَنْظُرُ إِلَيْكَ وَ مَنْ تُنَاجِي مِمَّا التَّفَتَّ وَ لَمَازَلَتْ مِنْ مَوْضِعِكَ أَيْدِيًا.» مستدرک الوسائل: ۳/۳۸۸، باب ۳۰، حدیث ۳۸۵۶؛ «قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ لَمَّا دَخَلَ الْمَسَاجِدَ إِلَّا بِالطَّهَارَةِ وَ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ إِذَا دَخَلَ الْعَبْدُ الْمَسْجِدَ فَصَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ قَالَ أَوْهَ كَسَّرَ ظَهْرِي وَ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ بِهَا عِبَادَةَ سَنَةٍ وَ إِذَا خَرَجَ مِنَ الْمَسْجِدِ يَقُولُ مِثْلَ ذَلِكَ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ بِكُلِّ شَعْرَةٍ عَلَى بَيْدِهِ مِائَةَ حَسَنَةٍ وَ رَفَعَ لَهُ مِائَةَ دَرَسَتِهِ.» من لا يحضره الفقيه: ۲/۲۷۲، باب ما يستحب للمسافر من الدعاء، حدیث ۲۴۱۷؛ «وَ رَوَى أَبُو بَصِيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَنْ قَالَ حِينَ يَخْرُجُ مِنْ بَابِ دَارِهِ أَعُوذُ بِاللَّهِ مِمَّا عَادَتْ مِنْهُ مَلَائِكَةُ اللَّهِ مِنْ شَرِّ هَذَا الْيَوْمِ وَ مِنْ شَرِّ الشَّيَاطِينِ وَ مِنْ شَرِّ مَنْ نَصَبَ لِأَوْلِيَاءِ اللَّهِ عِزًّا وَ جَلًّا وَ مِنْ شَرِّ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ وَ مِنْ شَرِّ السَّبَاعِ وَ الْهَوَامِّ وَ مِنْ شَرِّ رُكُوبِ الْمَحَارِمِ كُلِّهَا أُجِرَ نَفْسِي بِاللَّهِ مِنْ كُلِّ شَرٍّ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ وَ تَابَ عَلَيْهِ وَ كَفَاهُ الْمُهِمَّ وَ حَجَزَهُ عَنِ الشُّؤْمِ وَ عَصَمَهُ مِنَ الشَّرِّ.»

هر سر موی مرا با تو هزاران کار است ما کجاییم و ملامت گری کار کجاست (۱)

بعد از تمام شدن حمد و سوره، پروردگار ثواب یک حج و عمره قبول شده در نامه اعمال تو می نویسد. وقتی وارد رکوع می شوی، ثواب انفاق طلای سرخ به اندازه وزن بدنت در راه خدا را به تو می دهند و به اندازه ای که همه صد و چهارده کتاب خدا را قرائت کنی، به تو ثواب می دهند.

ثواب اذکار نماز

وقتی از رکوع بلند می شوی و می گویی: «سمع الله لمن حمده» اینجا خدا به تو نظر رحمت می کند. وقتی به سجده می روی و «سبحان ربی الاعلی و بجمده» می گویی، خدا می فرماید: ای ملائکه! ثوابی مانند ثواب انبیا علیهم السلام را برای او بنویسید.

وقتی تشهد را می خوانی، ثواب صابران در راه خدا را در نامه عملت می نویسند و وقتی «السلام علیکم و رحمه الله و برکاته» می گوید، خدا می فرماید: تمام درهای بهشت را به روی او باز کنید، روز قیامت از هر دری که می خواهد، برود.

این ثواب و پاداش دو رکعت نماز است. شما که تمام عمر نماز خواندید، می دانید چه پاداشی در خزانه خدا برای شما ذخیره شده است؟ (۲)

ص: ۲۷۶

۱-۱ - حافظ شیرازی.

۲-۲ - جامع الأخبار: ۷۷، الفصل السادس و الثلاثون فی صلاه الجماعه؛ «عَنْ أَبِي سَلَمَةَ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنْ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ أَتَانِي جِبْرَائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَعَ سَبْعِينَ أَلْفَ مَلَكٍ بَعْدَ صَلَاةِ الظُّهْرِ وَقَالَ يَا مُحَمَّدُ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يُفَرِّقُكَ السَّلَامَ وَ أَهْدِي إِلَيْكَ هَدِيَّتَيْنِ لَمْ يُهْدِهِمَا إِلَى نَبِيٍّ قَبْلَكَ قَالَ يَا جِبْرَائِيلُ وَمَا الْهُدَيَّتَانِ قَالَ الصَّلَاةُ الْخَمْسُ فِي الْجَمَاعَةِ قُلْتُ يَا جِبْرَائِيلُ وَمَا لِأُمَّتِي فِي الْجَمَاعَةِ قَالَ يَا مُحَمَّدُ إِذَا كَانَا اثْنَيْنِ كَتَبَ اللَّهُ تَعَالَى لِكُلِّ وَاحِدٍ بِكُلِّ رُكْعَةٍ مِائَةً وَ خَمْسِينَ صِلَاةً وَ إِذَا كَانُوا ثَلَاثَةً كَتَبَ اللَّهُ تَعَالَى لِكُلِّ وَاحِدٍ بِكُلِّ رُكْعَةٍ أَلْفًا وَ مِائَتَيْنِ صِلَاةً وَ إِذَا كَانُوا خَمْسَةً كَتَبَ اللَّهُ تَعَالَى لِكُلِّ وَاحِدٍ بِكُلِّ رُكْعَةٍ أَلْفَيْنِ وَ أَرْبَعِينَ صِلَاةً وَ إِذَا كَانُوا سَبْعَةً كَتَبَ اللَّهُ تَعَالَى لِكُلِّ وَاحِدٍ بِكُلِّ رُكْعَةٍ تِسْعَةَ أَلْفٍ وَ مِائَتَيْنِ صِلَاةً وَ إِذَا كَانُوا تِسْعَةً كَتَبَ اللَّهُ تَعَالَى لِكُلِّ وَاحِدٍ بِكُلِّ رُكْعَةٍ تِسْعَةَ عَشَرَ أَلْفَ صِلَاةً وَ إِذَا كَانُوا عَشْرَةً كَتَبَ اللَّهُ لِكُلِّ وَاحِدٍ بِكُلِّ رُكْعَةٍ سَبْعِينَ أَلْفًا وَ أَلْفَيْنِ وَ تَمَامَاتِهِ صِلَاةً وَ إِذَا زَادَ عَلَى الْعَشْرَةِ فَلَوْ صَارَ بَحَارُ الْأَرْضِ وَ السَّمَاوَاتِ كُلُّهَا مِدَادًا وَ الْأَشْجَارُ أَقْلَامًا وَ الثَّقَلَانِ وَ الْمَلَائِكَةُ كُتُبًا لَمْ يَقْدِرُوا أَنْ يَكْتُبُوا ثَوَابَ رُكْعَةٍ وَاحِدَةٍ يَا مُحَمَّدُ تَكْبِيرُهُ يَدْرِكُهُ الْمُؤْمِنُ مَعَ الْإِمَامِ خَيْرٌ مِنْ سَبْعِينَ حِجَّةً وَ أَلْفِ عُمْرَةٍ سَوَى الْفَرِيضَةِ يَا مُحَمَّدُ رُكْعَةٌ يُصَلِّيَهَا الْمُؤْمِنُ مَعَ الْإِمَامِ خَيْرٌ لَهُ مِنْ أَنْ يَتَصَدَّقَ بِمِائَةِ أَلْفِ دِينَارٍ عَلَى الْمَسَاكِينِ وَ سَيَجِدُهُ يَشْتَرِي بِهَا مَعَ الْإِمَامِ خَيْرٌ لَهُ مِنْ عِبَادَةِ سَنِيهِ وَ رُكْعَةٌ يَزُكُّهَا الْمُؤْمِنُ مَعَ الْإِمَامِ خَيْرٌ لَهُ مِنْ مِائَتَيْنِ رَقَبَةٍ يُعْتِقُهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لَيْسَ عَلَى مَنْ مَاتَ عَلَى الشُّنَّةِ وَ الْجَمَاعَةِ عَذَابُ الْقَبْرِ وَ لَأَشَدُّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَا مُحَمَّدُ مَنْ أَحَبَّ الْجَمَاعَةَ أَحَبَّهُ اللَّهُ وَ الْمَلَائِكَةُ أَجْمَعِينَ [أَجْمَعُونَ.]

حضرت سیدالشهدا علیه السلام جمله ای دارند:

«إِنِّي أَحَبُّ الصَّلَاةِ» (۱) من عاشق نمازم.

امام مجتبی علیه السلام می فرمایند: من و حسین علیهما السلام کوچک بودیم، شب مادر به ما شام می داد و ما را می خواباند، تا صبح هر بار بیدار می شدیم، می دیدیم مادر ما در محراب عبادت است، چه نمازی می خواند و چه می کرد. به قدری شب ها مادر ما روی پا ایستاده بود که هر دو پایش ورم کرده بود. تا این حد حضرت زهرا علیها السلام عاشق

ص: ۲۷۷

نماز بود. (۱) حضرت سکینه علیها السلام می فرماید: عمه ام همه ما را جمع می کرد، اما خودش نمی دانستیم کجا رفته است؟ من این طرف و آن طرف گشتم، بالاخره او را در تاریکی پیدا کردم، دیدم نماز شب می خواند. چقدر عاشق نماز بودند. عمه هر شب نماز را ایستاده می خواند، اما آنجا نشسته در حال نماز بود. (۲)

ص: ۲۷۸

۱-۱) - وسائل الشیعه: ۷/۱۱۲، باب ۴۲، حدیث ۸۸۸۴؛ بحار الأنوار: ۴۳/۸۱، باب ۴؛ «عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَخِيهِ الْحَسَنِ قَالَ رَأَيْتُ أُمَّي فَاطِمَةَ عَلَيْهِ السَّلَامَ قَامَتْ فِي مَحْرَابِهَا لَيْلَهُ جُمُعَتِهَا فَلَمْ تَزَلْ رَاكِعَةً سَاجِدَةً حَتَّى اتَّضَحَ عَمُودُ الصُّبْحِ وَ سَمِعْتُهَا تَدْعُو لِلْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ وَ تَسْتَمِيهِمْ وَ تُكَبِّرُ الدُّعَاءَ لَهُمْ وَ لَا تَدْعُو لِنَفْسِهَا بِشَيْءٍ فَقُلْتُ لَهَا يَا أُمَّاهُ لِمَ لَا تَدْعُونَ لِنَفْسِكَ كَمَا تَدْعُونَ لِغَيْرِكَ فَقَالَتْ يَا بَنِي الْجَارِ ثُمَّ الدَّارُ». بحار الأنوار: ۴۳/۸۴، باب ۴؛ «الْحَسَنُ الْبَصِيرِيُّ مَا كَانَ فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ أَعْبَدَ مِنْ فَاطِمَةَ كَانَتْ تَقُومُ حَتَّى تَوَرَّمَ قَدَمَاهَا.»

۲-۲) - وفيات الأئمة - من علماء البحرين والقطيف: ۴۴۰ - ۴۴۱؛ «و أما عبادتها: فهي تاليه أمها الزهراء عليها السلام و كانت تقضى عامه لياليها بالتهجد وتلاوه القرآن، ففي (مثير الأحران) للعلامة الشيخ شريف الجواهري (قدس سره) : قالت فاطمه بنت الحسين عليها السلام وأما عمتي زينب فإنها لم تزل قائمه في تلك الليلة أى العاشره من المحرم في محرابها، تستغيث إلى ربها، فما هدأت لنا عين ولا سكنت لنا رنة. وعن الفاضل النائيني البرجردي: أن الحسين لما ودع أخته زينب وداعه الأخير قال لها: يا أختاه لا تنسيني في نافله الليل، وهذا الخبر رواه هذا الفاضل عن بعض المقاتل المعتمده. وقال بعض ذوى الفضل: أنها (صلوات الله عليها) ما تركت تهجدها لله تعالى طول دهرها حتى ليله الحادى عشر من المحرم. وروى عن زين العابدين عليه السلام أنه قال: رأيتها تلك الليلة تصلى من جلوس، وروى بعض المتبعين عن الإمام زين العابدين عليه السلام أنه قال: إن عمتي زينب كانت تؤدي صلواتها من الفرائض والنوافل عند سير القوم بنا من الكوفه إلى الشام من قيام، وفي بعض المنازل كانت تصلى من جلوس فسألته عن سبب ذلك فقالت: أصلى من جلوس لشده الجوع والضعف منذ ثلاث ليال، لأنها كانت تقسم ما يصيبها من الطعام على الأطفال لان القوم كانوا يدفعون لكل واحد منا رغيفا واحدا من الخبز في اليوم والليل.»

آب حیات من است، خاک سر کوی دوست

والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته

ص: ۲۷۹

۱۴ تاج کرامت خدایی بر سر انسان

اشاره

تهران، حسینیه همدانی ها

رمضان ۱۳۷۳

ص: ۲۸۲

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الانبياء والمرسلين

و صل على محمد و آله الطاهرين.

درجاتی که خداوند در عالم معنا - در دنیا و آخرت - برای ما قرار داده است، یقیناً در طول درجات انبیا و ائمه طاهرين عليهم السلام است. این اکرامی که به ما کرده است را در قرآن نیز اشاره فرموده است:

« وَ لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَ حَمَلْنَاهُمْ فِي الْبُرِّ وَ الْبَحْرِ وَ رَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَ فَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا » (۱)

این اوج اکرام انسان است. به ما نیز ختم شده است؛ یعنی ما خاتم مکرمین هستیم. بعد از ما دیگر موجود زنده ای در عرض ما نیست. این درجات و اکرام، به ما ختم می شود و به ما پایان می پذیرد. چیزی که هست، رده اول این اکرام و درجات، ویژه انبیا و ائمه عليهم السلام است. شما مقام نبوت و امامت - به معنی الخاص - را جدا کنید؛ چون که خداوند بنا ندارد این دو مقام را بعد از آنها به کسی عنایت کند. البته نیازی نیست که به کسی عنایت کند؛ چون ظرف آن در مرحله نبوت و امامت پر

ص: ۲۸۳

۱ - ۱) - اسراء (۱۷) : ۷۰؛ «به یقین فرزندان آدم را کرامت دادیم، و آنان را در خشکی و دریا [بر مرکب هایی که در اختیارشان گذاشتیم] سوار کردیم، و به آنان از نعمت های پاکیزه روزی بخشیدیم، و آنان را بر بسیاری از آفریده های خود برتری کامل دادیم.»

شده است.

منهای مقام نبوت و امامت، هر چه مقام و درجه در قرآن کریم می بینیم، انسان ها شایستگی به دست آوردن آنها را دارند. برای رسیدن به این درجات و مقامات، منازلی را باید طی کرد که پس از طی آن منازل، ضرورتاً صورت دنیایی و آخرتی آن درجات و مقامات در همین دنیا ظهور می کند، الا این که خیلی از آنها را ما نمی بینیم، ولی ظهورش قطعی است.

گلایه های خدا از بندگان

۱ - در طی منازل

این معانی در آیات و روایات زیاد ذکر شده اند. خداوند در قرآن مجید از بسیاری از مردم سخت گلایه می کند که به نظر اهل دل: این گلایه ها، گلایه محبتی است، نه گلایه خشم و غضب. برای نمونه در قرآن مجید می خوانید:

« فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ * وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ * فَكُّ رَقَبَةٍ * أَوْ إِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ * يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ * أَوْ مِسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ » (۱)

چرا انسان ها از این گرده بسیار مفید، که گرده تکلیف و وظیفه است، بالا نمی آیند. اهل دل درست می گویند، لحن این گلایه، لحن محبتی است.

می خواهد عظمت این گرده را بفرماید. سپس بیان می کند که منظورم از این گرده و بالا رفتن از آن، این است که این تکالیف جنبه رفعت دارند که به عقبه تعبیر شده است.

ص: ۲۸۴

۱-۱ - بلد (۹۰) : ۱۱ - ۱۶؛ «پس شتابان و با شدت به آن گرده سخت وارد نشد؛ * و تو چه می دانی آن گرده سخت چیست؟ * آزاد کردن برده، * یا طعام دادن در روز گرسنگی و قحطی، * به یتیمی خویشاوند، * یا مستمندی خاک نشین.»

آزاد کردن انسان، یکی از نتایج این تکلیف است. نهایت این آزادی نیز آزادی خود انسان است. پس چرا به این تکلیف عمل نمی کنید؟ چرا از خودیت خود، از اسارت هوای نفس، شیطان، شهوات، مال و مقام خود را آزاد نمی کنید؟ نمی خواهد بفرماید: چرا مال، مقام و شهوت دارید؟ بلکه می خواهد بفرماید: چرا آنها خادم تو نیستند و تو خادم آنها هستی؟

۲- در کمک به گرفتاران

چرا خود را آزاد نمی کنید؟ این اسارت برای چیست؟ چرا جا مانده اید؟

« أَوْ إِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ ».

چرا برای روز سختی، مشکل، رنج و نداری قیامت، به مشکل داران در زندگی کمک نمی کنید. تو اسیر مال نیستی؟ (۱)

۳- در یتیم نوازی

بعد می فرماید:

« يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ * أَوْ مِسْكِينًا ذَا مَقْرَبَةٍ » (۲)

ص: ۲۸۵

۱-۱) - الکافی: ۲/۲۰۱، باب إطعام المؤمن، حدیث ۵ و ۶؛ «عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَنْ أَطْعَمَ مُؤْمِنًا مِنْ جُوعٍ أَطْعَمَهُ اللَّهُ مِنْ ثَمَارِ الْجَنَّةِ وَ مَنْ سَقَى مُؤْمِنًا مِنْ ظَمَأٍ سَقَاهُ اللَّهُ مِنَ الرَّحِيقِ الْمَخْتُومِ.» «عَنْ أَبِي عَدِيٍّ اللَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَنْ أَطْعَمَ مُؤْمِنًا حَتَّى يُشْبِعَهُ لَمْ يَدْرِ أَحَدٌ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ مِثْلَهُ مِنَ الْأَجْرِ فِي الْأَخْرَجِ لَأَمَلِكُ مُقَرَّبٌ وَ لَأَنْبِيٌّ مُرْسَلٌ إِلَّا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ ثُمَّ قَالَ مِنْ مُوجِبَاتِ الْمَغْفِرَةِ إِطْعَامُ الْمُسْلِمِ السَّعْبَانَ ثُمَّ تَلَا قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: « أَوْ إِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ أَوْ مِسْكِينًا ذَا مَقْرَبَةٍ » .»

۲-۲) - بلد (۹۰): ۱۱ - ۱۶؛ «طعام دادن در روز گرسنگی و قحطی، * به یتیمی خوبشاوند، * یا مستمندی خاک نشین.»

چرا به یتیم خاک نشین (۱) - که کنایه از این است که از ابزار زندگی محروم است - کمک نمی کنید؟ این معنی گرفته و تکلیف است.

گلایه می کند: من که تمام زمینه های رسیدن به درجات و منازل الهی را برای شما فراهم کرده ام، شما چرا برای به دست آوردن آن درجات، قدم بر نمی دارید؟ این مقدمه بحث است.

کسانی که در این دنیا، در همین مدت کوتاه عمر، به این درجات عالی معنوی رسیدند که ثمره آن را در آخرت خواهند دید، باطنی منازلی که خود پروردگار قرار داده بود، به این درجات دنیایی و آخرتی رسیدند.

سالکان منازل دهگانه

حضرت یوسف علیه السلام یکی از آنهاست. بحث ما در آیات انتخابی این سوره است.

حضرت یوسف علیه السلام چرا یوسف شد؟ در آیات قرآن نزدیک به بیست مقام ملکوتی برای این پیامبر خدا شمرده شده که اگر هر مقامش را به تمام اهل دنیا بخش کنند، تمام باطن آنها را فرا می گیرد.

این منازل کدام است؟ این که می گویند: این شخص سالک و اهل سلوک است، در مکتب اهل بیت علیهم السلام سالک به چنین انسانی می گویند. سلوک به چنین حقیقتی می گویند که پروردگار در ده منزل شمرده است. در آیه سی و پنج سوره مبارکه

ص: ۲۸۶

۱- ۱) - وسائل الشیعه: ۱۶/۳۳۸، باب ۱۹، حدیث ۲۱۷۰۵؛ «عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَرَّ عَيْسَى ابْنُ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِقَبْرِ يُعَذَّبُ صَاحِبُهُ ثُمَّ مَرَّ بِهِ مِنْ قَابِلٍ فَإِذَا هُوَ لَيْسَ يُعَذَّبُ فَقَالَ يَا رَبِّ مَرَرْتُ بِهَذَا الْقَبْرِ عَامَ أَوَّلٍ وَهُوَ يُعَذَّبُ وَ مَرَرْتُ بِهِ الْعَامَ وَهُوَ لَيْسَ يُعَذَّبُ فَأَوْحَى اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ إِلَيْهِ يَا رُوحَ اللَّهِ قَدْ أَدْرَكَ لَهُ وَلِمَدِّ صَالِحٍ فَأَصْلَحَ طَرِيقًا وَ آوَى يَتِيمًا فَغَفَرْتُ لَهُ بِمَا عَمِلَ ابْنُهُ». بحار الأنوار: ۳/۷۲، باب ۳۱، حدیث ۴؛ «عَنِ الصَّادِقِ عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَنْ كَفَلَ يَتِيمًا وَ كَفَلَ نَفَقَتَهُ كُنْتُ أَنَا وَهُوَ فِي الْجَنَّةِ كَهَاتَيْنِ وَ قَرْنٍ بَيْنَ إِصْبَعَيْهِ الْمُسَبِّحَةِ وَ الْوَسْطَى».

احزاب آمده است که:

این ده منزل نیز دارای دو مقام، کمال و درجه می باشد، البته درجات به این دو حقیقت منحصر نیست، بلکه خداوند نمونه ارائه داده است.

منازل دهگانه در قرآن

ابتدای آیه می فرماید:

« إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَائِتِينَ وَالْقَائِتَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ وَالْمُتَصِدِّقِينَ وَالْمُتَصِدِّقَاتِ وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا » (۱)

این ده منزل است که ما باید طی کنیم. به تعبیر خود پروردگار در قرآن:

« تِلْكَ عَشْرَةٌ كَامِلَةٌ » (۲)

ناتمامان جهان را کند این ده تمام

« وَوَعَدْنَا مُوسَىٰ ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتَمَّمْنَاهَا بِعَشْرِ » (۳)

ص: ۲۸۷

۱-۱) - احزاب (۳۳) : ۳۵؛ «مسلماً خدا برای مردان و زنان مسلمان و مردان و زنان با ایمان، و مردان و زنان عبادت پیشه، و مردان و زنان راستگو و مردان و زنان شکیبیا، و مردان و زنان فروتن، و مردان و زنان صدقه دهنده، و مردان و زنان روزه دار، و مردان و زنان حفظ کننده خود از پلیدی های جنسی، و مردان و زنانی که بسیار یاد خدا می کنند، آمرزش و پاداشی بزرگ آماده کرده است.»

۲-۲) - بقره (۲) : ۱۹۶؛ «این ده روز کامل است [و قابل کم و زیاد شدن نیست].»

۳-۳) - اعراف (۷) : ۱۴۲؛ «و با موسی [برای عبادتی ویژه و دریافت تورات] سب وعده گذاشتیم و آن را با [افزودن] ده شب کامل کردیم.»

« وَ الْفَجْرِ * وَ لَيَالٍ عَشْرٍ » (۱)

عدد ده در قرآن مجید ویژگی دارد، خصوصیت دارد. (۲)

پاداش طی کنندگان منازل دهگانه

دو درجه را هم در پایان آیه بیان می کند.

□
« أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَ أَجْرًا عَظِيمًا »

می فرماید: من برای شما که این ده منزل را طی می کنید، دو درجه آماده کردم. به آنچه که آماده کردم وصل شوید و برسید.

وقتی خدا بفرماید: عظیم، دیگر باید بدانید یعنی چه؟ گویا کسی از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید: یا رسول الله! خدا، این عالم با عظمت را خلق کرد، با میلیون ها ستاره، خورشید، ماه، کهکشان، فلک، بروج و سحابی، اما خودش به این صنعت نگاه می کند، چه چیز به نظرش می آید؟ پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: این مجموعه در دید پروردگار مانند بال مگس است. آن وقت برای کسی که این ده منزل را طی کند، بفرماید: «وَ أَجْرًا عَظِيمًا» خودش این اجر را چگونه دیده است که می فرماید: عظیم است؟ اینجا فهم همه ما قاصر است. (۳)

ص: ۲۸۸

۱-۱ - فجر (۸۹): ۱ - ۲؛ «سوگند به سپیده دم * و به شب های ده گانه.»

۲-۲ - المناقب: ۱/۲۸۱؛ «جابر الجعفی عنه علیه السلام فی تفسیر قوله وَ الْفَجْرِ وَ لَيَالٍ عَشْرٍ یا جابر وَ الْفَجْرِ جَدی وَ لَيَالٍ عَشْرٍ عشره أئمه وَ الشَّفَعِ أمير المؤمنین وَ الوَثْرِ اسم القائم.»

۳-۳ - بحار الأنوار: ۵۵/۱۷، حدیث ۱۰؛ «عَنْ أَبِي ذَرٍّ قَالَ سَأَلَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ عَنِ الْكُرْسِيِّ فَقَالَ يَا أَبَا ذَرٍّ مَا السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَ الْمَارِضُونَ السَّبْعُ عِنْدَ الْكُرْسِيِّ إِلَّا كَحَلْقِهِ مُلْقَاهُ بِأَرْضِ فَلَاةٍ وَ إِنَّ فَضْلَ الْعَرْشِ عَلَى الْكُرْسِيِّ كَفَضْلِ الْفَلَاةِ عَلَى تِلْكَ الْحَلْقَةِ.» بحار الأنوار: ۵۵/۱۸، حدیث ۱۶؛ «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ مَا يَقْدِرُ قَدْرُ الْعَرْشِ إِلَّا الَّذِي خَلَقَهُ وَ إِنَّ السَّمَاوَاتِ فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِثْلُ قَبِيهِ فِي صِحْرَاءَ.» بحار الأنوار: ۵۵/۱۸، حدیث ۱۷؛ «عَنْ مُجَاهِدٍ قَالَ مَا أَخَذَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ مِنَ الْعَرْشِ إِلَّا كَمَا تَأْخُذُ الْحَلْقَةُ مِنَ أَرْضِ الْفَلَاةِ.»

این پاداشی است که برای هیچ کس تعریف نکرده و به چشم هیچ کس درنیاورده است. در قرآن می فرماید:

«فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (۱)

چیزی را برای این ها قرار داده ام که مقدار آن را در این عالم به هیچ کس، حتی به پیغمبر و امامی نیز خبر نداده ام.

باز این غیر از آن چیزی است که امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند. وقتی می پرسند:

این ها کجا هستند؟ (۲) می فرماید:

ص: ۲۸۹

۱- ۱) - سجده (۳۲) : ۱۷؛ «پس هیچ کس نمی داند چه چیزهایی که مایه شادمانی و خوشحالی آنان است به پاداش اعمالی که همواره انجام می داده اند، برای آنان پنهان داشته اند.»

۲- ۲) - الجواهر السنیه، کلیات حدیث قدسی: ۳۸۵، الباب الحادی عشر؛ «یاأحمد، هل تعرف ما للزاهدين عندی؟ قال: لا یا رب، قال: یبعث الخلق و یناقشون للحساب و هم من ذلک آمنون. إن أدنی ما اعطى الزاهدين فی الآخرة أن اعطیهم مفاتیح الجنان کلها حتی یفتحوا أی باب شاءوا، و لا أحجب عنهم وجهی و لأنعمتھم بألوان التلذذ من کلامی و لأجلسنھم (فی مقعد صدق) و اذکرهم ما صنعوا و تعبوا فی دار الدنیا، و افتح لهم أربعة أبواب: باب تدخل علیهم الهدایا بکره و عشیاء من عندی، و باب ینظرون منه إلی کیف شاءوا بلا صعوبه، و باب یطلعون منه إلی النار فینظرون للظالمین کیف یعدّون، و باب یدخل علیهم منه الوصائف و الحور العین.» البرهان فی تفسیر القرآن: ۵/۵۲۲، سوره القمر (۵۴) الآیات ۴۸ الی ۵۵، حدیث: ۱۰۲۸۵؛ «جابر بن عبد الله (رضی الله عنه)، قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله لعلی علیه السلام: [یا علی] من أحبك و تولاک أسکنه الله معنا فی الجنة». ثم تلا رسول الله صلی الله علیه و آله «إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ نَهْرٍ فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ».

« فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ » (۱)

باز این غیر از آن چیزی است که می فرماید:

« وَ أُدْخِلِي جَنَّتِي » (۲)

نه آن هشت بهشت، بلکه بهشت ویژه خودم که امام می فرمود: این « جَنَّتِي » برای ما روشن نیست که چیست، جَنَّت (۳) را می فهمیم که خدا هشت بهشت با همه نعمت ها دارد، اما « جَنَّتِي » بهشت خاص و ویژه خودم را، که آیا بهشت تجلی است؟ یا بهشت ذات است؟ نمی فهمیم.

حیف نیست مردم عمری را در جاده ها و منازل دیگر بروند و سلوک و سیر دیگری داشته باشند؟ و هنگام مردن چشم باز کنند که همه درجات را نشان دهند و بگویند: تو خود را از این ها محروم کردی.

ارزش واقعی اسلام

« إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ » .

اسلام در اینجا یعنی چه؟ جریان حضرت ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام که در سوره بقره ذکر شده اند، وقتی کعبه را بنا کردند و هر دو به دیوار کعبه تکیه دادند، در حالی

ص: ۲۹۰

۱- ۱ - قمر (۵۴) : ۵۵؛ «در جایگاهی حق و پسندیده نزد پادشاهی توانا.»

۲- ۲ - فجر (۸۹) : ۳۰؛ «و در بهشتم وارد شو.»

۳- ۳ - بحار الأنوار: ۱۴/۲۹۵، باب ۲۱؛ «يَا عِيسَى إِنَّ الْمَلِكُ لِي وَ بِيَدِي وَ أَنَا الْمَلِكُ فَإِنْ تُطْعِنِي أَدْخَلْتُكَ جَنَّتِي فِي جَوَارِ الصَّالِحِينَ.» بحار الأنوار: ۸/۱۸۷، باب ۲۳، حدیث ۱۵۷؛ «عَنْ يَزِيدَ بْنِ سَلَمَةَ أَنَّهُ سَأَلَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ لِمَ سُمِّيَتِ الْجَنَّةُ جَنَّةً قَالَ لِأَنَّهَا جَنِينَةٌ خَيْرَةٌ نَقِيَّةٌ وَ عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ مَرْضِيَّةٌ.»

که حضرت ابراهیم علیه السلام از صد سال گذشته بود و حضرت اسماعیل علیه السلام نیز نوجوان بود، هر دو با گریه دست بلند کردند؛ چون دعای انبیا به این شکل بوده است:

«هب لی من قلبک الخشوع و من بدنک الخضوع و من عینک الدموع» (۱) ای موسی! هر وقت به در خانه من می آیی و می خواهی دعا کنی، با دل خاشع، بدن خاکسار و دو چشم پر گریه بیا. این حال انبیا علیهم السلام بود. این پدر و پسر نیز با این حال به پروردگار گفتند:

« رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ » (۲)

یعنی به ما توفیق بده که «اشهد ان لا اله الا الله» بگوییم تا تازه مسلمان شویم. این اسلامی که حضرت ابراهیم و اسماعیل علیه السلام از خدا می خواهند، چه اسلامی است؟

مفهوم و مصادیق اسلام واقعی

این اسلام را اهل تحقیق این گونه معنا کرده اند: تسلیم باطن به تمام خواسته های خدا و تسلیم کردن بدن به تمام عبادات.

این داستان عجیب را جبرئیل می گوید. ظاهراً برای پیغمبر صلی الله علیه و آله تعریف می کند:

من جریان حضرت یوسف علیه السلام را دنبال کردم، تا وقتی که پادشاه مملکت شد. از دامن پدر تا فراق، عمق چاه تاریک، گرفتار شدن به دست کاروان، فروخته شدن با قیمت کم، دچار شدن به آن زن مصری، نه سال به زندان افتادن، بعد وزیر دارایی شدن و بعد نیز پادشاه شدن.

ص: ۲۹۱

۱- ۱) - وسائل الشیعه: ۷/۷۸، باب ۳۰، حدیث ۸۷۷۸.

۲- ۲) - بقره (۲) : ۱۲۸؛ «پروردگارا! ما را [با همه وجود] تسلیم خود قرار ده، و نیز از دودمان ما امتی که تسلیم تو باشند پدید آر.»

گفت: روزی که حضرت یوسف علیه السلام را بر سر تخت نشانند و تاج شاهی بر سر ایشان گذاشتند، من آن روز را نیز نگاه کردم، تا شب شد و به نیمه رسید. دیدم لباس سلطنت را درآورد و لباس کهنه پاره ای پوشید. به دور از چشم مأموران از کاخ و شهر درآمد و به بیابان رفت، گودالی پیدا کرد، با تمام بدن روی خاک افتاد، صورتش را روی خاک گذاشت، بلند بلند گریه کرد و گفت:

« رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ » (۱)

این حکومتی که امروز به دست من سپردی، حکومت کوچکی است. در ادبیات عرب «من» در « مِنَ الْمُلْكِ » تبعیضیه است؛ یعنی گوشه کوچکی از حکومت را در اختیار من گذاشته ای. علم رؤیا را نیز تو به من تعلیم دادی، امشب در این بیابان تک و تنها با گریه از تو می خواهم: (۲) « تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ » (۳)

ص: ۲۹۲

۱-۱ - یوسف (۱۲) : ۱۰۱؛ «پروردگارا! تو بخشی از فرمانروایی را به من عطا کردی و برخی از تعبیر خواب ها را به من آموختی. ای پدید آورنده آسمان ها و زمین! »

۲-۲ - تفسیر العیاشی: ۲/۱۹۹؛ بحار الأنوار: ۱۲/۳۲۰، باب ۹، حدیث ۱۴۸؛ «عَنْ عَبَّاسِ بْنِ يَزِيدَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ بَيْنَمَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خَالَسَ فِي أَهْلِ بَيْتِهِ إِذْ قَالَ أَحَبُّ يَوْسُفَ أَنْ يَسْتَوْثِقَ لِنَفْسِهِ قَالَ فَقِيلَ بِمَاذَا يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ لَمَّا عَزَلَ لَهُ عَزِيرٌ مَضَرَ عَنْ مَضِرٍ لَيْسَ ثَوْبَيْنِ جَدِيدَيْنِ أَوْ قَالَ لَطِيفَيْنِ وَخَرَجَ إِلَى فَلَاهِ مِنَ الْأَرْضِ فَصَلَّى رَكَعَاتٍ فَلَمَّا فَرَغَ رَفَعَ يَدَهُ إِلَى السَّمَاءِ فَقَالَ رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيِّي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ قَالَ فَهَبْطَ إِلَيْهِ جَبْرَائِيلُ فَقَالَ لَهُ يَا يَوْسُفُ مَا حَاجَتُكَ فَقَالَ رَبِّ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَشِيَ الْفِتْنَ.»

۳-۳ - یوسف (۱۲) : ۱۰۱؛ «در حالی که تسلیم [فرمان های تو] باشم جانم را بگیر، و به شایستگان ملحقم کن.»

روزی که ملک الموت را می فرستی تا مرا ببرد، من نسبت به تو حالت تسلیم داشته باشم. عیبی در من نباشد.

مردن در حال اسلام

قبل از انقلاب، دوازدهم رجب، زمستان بود، به مشهد رفتم. به آیت الله العظمی میلانی (۱) عشق می ورزیدم. اهل خدا، حال، دل و عرفان بود. رفتم، دیدم تنها نشسته اند و مشغول مطالعه هستند. سلام کردم. چند دقیقه نشستیم، دیگر به خودم اجازه ندادم بیشتر بنشینم. گفتم: اجازه می دهید بروم؟ پرسیدند: کجا می روی؟

ص: ۲۹۳

۱ - ۱ - آیه الله العظمی آقای حاج سید محمد هادی حسینی میلانی بن العلامه الحجه آیه الله آقا سید جعفر بن العلامه الورع آیه الله آقا سید احمد حسینی میلانی از مراجع تقلید بزرگ و آیات عظام معاصر است در مشهد مقدس؛ معظم له در شب هفتم ماه محرم هزار و سیصد و سیزده قمری در خاندان بزرگ علمی در نجف اشرف متولد شد و در مهد تربیت والد ماجدش که داماد گرامی علامه فقیه آیه الله العظمی حاج شیخ محمد حسن مامقانی بوده پرورش یافته است والد ماجدش مرحوم آیه الله آقا سید جعفر حسینی از علماء جلیل القدر نجف اشرف و از شاگردان مرحوم آیه الله العظمی آقا شیخ حسن مامقانی به شمار می رفت و مردی بود که در زمان خود به علم و تقوا شهرتی داشت قبل از اینکه مردم از فضائل اخلاقی و مقامات علمی آن بزرگوار برخوردار گردند در سن جوانی از دنیا رحلت نمود و در رواق شمالی مرقد مطهر حضرت موسی بن جعفر و جواد الائمه علیه السلام دفن شد. وی فرزند مرحوم آیه الله سید احمد حسینی میلانی که از شاگردان آیه الله العظمی آقا شیخ محمد حسن صاحب کتاب جواهر و در آذربایجان مرجع تقلید و پناهگاه مسلمانان بود. مرحوم آقا سید احمد فرزند حجه الاسلام آقا سید مرتضی بن رکن الاسلام آقا سید علی اکبر که مورد علاقه مردم بودند و او فرزند آقا سید اسد الله حسینی بود و این دو بزرگوار ساکن قصبه میلان بودند و پدران بزرگوار آنان از شرفاء سادات مدینه طیبه محسوب می شد. پدر بزرگوار آقا سید اسد الله به حسب تقاضای اهالی آذربایجان متوجه به آن سامان شده و در آنجا از دنیا رفت. مرقد او هم اکنون زیارتگاه عموم می باشند.

گفتم: مسافرخانه. فرمودند: به مسافرخانه نرو. گفتم: چشم. هر کجا شما بفرمایید، من می روم.

فرمود: ما که مقیم مشهديم، خیلی حرف ما نزد حضرت رضا عليه السلام خریدار ندارد، اما شما که مسافر هستيد و از راه دور آمديد، حرف شما را زودتر گوش می دهد. در زیارتش می خوانيد:

«اللهم اليك صمدتُ من ارضي و قطعت البلاد رجاء رحمتك فلا تخيبي و لا تردني بغير قضاء حوائجي» (۱) خدایا من از راه دور آمده ام، مرا ناامید و دست خالی رد نکن. فرمود: به نیت و نیابت من از اینجا به حرم برو، برای خودت نرو. همین جا نیت کن، بگو: خدایا! من از این اتاق به نیابت محمد هادی میلانی به حرم حضرت رضا عليه السلام می روم. برو زیارت بخوان، بعد از زیارت، دعا مستجاب است. وقتی زیارت تمام شد، فقط یک دعا کن، بعد به مسافرخانه برو. بگو: یا بن رسول الله! نزد خدا شفاعت کنید که محمد هادی میلانی مسلمان بمیرد. همین.

معنای مسلمان مردن

من که مانند کوه برایم سنگین بود. معنی این مسلمان را آن وقت نمی فهمیدم یعنی چه؟ یعنی هنگام مردن دل از خدا برندارند و چشم به پول، فرزند، همسر، مقام و چیزهای دیگر ببندد و بعد بگوید: چرا مرا می بری؟ تسلیم خدا بمیرم.

ناله های هنگام مردن بعضی ها گاهی چقدر زیباست. همین ناله:

ص: ۲۹۴

۱- ۱) - کامل الزیارات: ۳۱۱، الباب الثانی و المائه؛ «اللَّهُمَّ إِلَيْكَ صَمَدْتُ مِنْ أَرْضِي وَ قَطَعْتُ الْبِلَادَ رَجَاءَ رَحْمَتِكَ فَلَا تُخَيِّبْنِي وَ لَا تُرَدَّنِي بِغَيْرِ قَضَاءِ حَوَائِجِي وَ ارْحَمْ تَقَلُّبِي عَلَى قَبْرِ ابْنِ أَخِي رَسُولِكَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ.»

«فرت و ربّ الكعبه» (۱) ناله دیگری نیز که همیشه در گوش ما باقی و آشناست:

«الهی رضا بقضاءك صبراً علی بلائك» (۲) این مسلمانی و معنی تسلیم است.

من به تهران برگشتم و شنیدم که ایشان مرحوم شده اند. در فکرم گذشت، وقتی دوباره به مشهد رفتم، از خانواده ایشان پرسیدم که ایشان با آن حرصی که نسبت به مردن سالم داشت، چگونه رحلت کردند؟ به منزل ایشان رفتم و به فرزند ایشان گفتم: چگونه رحلت ایشان را برای من بگویید. ایشان گریه کرد و گفت: سه روز در بیهوشی بود و چشمش را باز نمی کرد. آن روزی که چشمش را باز کرد، ما نمی دانستیم که روز رحلت ایشان است؛ چون مانند انسان سالم شد. ما را نگاه کرد و به من فرمود: محمد علی! جلو بیا. کنار بستر ایشان نشستیم. فرمود: روضه گودال قتلگاه را بخوان. گفتم: چشم آقا. این من و این ذکر یارب یاربم

وقتی خواندم، به پهنای صورتش اشک ریخت و از دنیا رفت. این مرگ مسلمانی است:

« تَوَفَّيْنِي مُسْلِمًا » (۳)

ص: ۲۹۵

۱-۱ - بحار الأنوار: ۴۲/۲۳۹، باب ۱۲۷.

۲-۲ - الفضائل و الرذائل: ۱۰۴.

۳-۳ - یوسف (۱۲): ۱۰۱؛ «در حالی که تسلیم [فرمان های تو] باشم جانم رای بگیر.»

این حرف حضرت یوسف علیه السلام است:

« إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَائِتِينَ وَالْقَائِتَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ وَالْمُتَصِدِّقِينَ وَالْمُتَصِدِّقَاتِ وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا » (۱)

این تازه منزل اول؛ یعنی تسلیم بودن باطن به اوامر و نواهی پروردگار است که ای محبوبم! همه اوامر تو را قبول دارم؛ نماز می خوانم؛ چون نماز مناجات، عشق، راز و نیاز و دست زدن به دامن لطف تو است. می بینی که روزه می گیرم. اعمال من قابلی ندارد، اما ارزش آن برای این است که امر تو اطاعت می شود.

وقتی انسان روزه می گیرد و گرسنه می شود، خدا به او می گوید: اگر به تو در معیشت سخت گرفتم، به مصلحت و علتی است، پس گلایه نکن؛ چون می توانی بخوری، اما اگر یک وعده غذا نباشد، برای تو مهم نیست.

ص: ۲۹۶

۱-۱ - احزاب (۳۳) : ۳۵؛ «مسلماً خدا برای مردان و زنان مسلمان و مردان و زنان با ایمان، و مردان و زنان عبادت پیشه، و مردان و زنان راستگو و مردان و زنان شکیبا، و مردان و زنان فروتن، و مردان و زنان صدقه دهنده، و مردان و زنان روزه دار، و مردان و زنان حفظ کننده خود از پلیدی های جنسی، و مردان و زنانی که بسیار یاد خدا می کنند، آمرزش و پاداشی بزرگ آماده کرده است.»

باید خمس بدهید؛ چون پول برای شما نیست:

« وَ لِلّٰهِ مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ » (۱)

مالک تو هستی، ما نیز امین تو هستیم. مقداری مال در مقابل ما گذاشته ای که در مقابل ثروت دنیا، پر کاهی نمی شود، حال می گویی ذره ای از آن را به عنوان خمس بده، تو تمامش را بخواه، پول چیست؟ جانش چه باشد که نثار قدم یار کنم این متاعی است که هر بی سر و پایی دارد

جان و مال چیست که دلم را بگیرد و بگویم: برای چه و برای که بدهم؟ به قول حافظ؛ این جان عاریت که به حافظ سپرده دوست روزی رخس بینم و تسلیم وی کنم (۲)

رهاشدگان از بند اسارت شکم

« وَ يُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلٰی حُبِّهِ مِسْكِينًا وَ يَتِيْمًا وَ اَسِيْرًا » (۳)

زمان حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام، یک سال تمام، به دل ایشان افتاده بود که جگر گوسفندی را بخرد و بخورد. هر روز به شکم می گفت: ما که با هم رفیق هستیم، هر وقت شد، جگر می گیریم و به تو می دهیم، اگر نه، تو ما را اذیت نمی کنی. این

ص: ۲۹۷

۱-۱ - آل عمران (۳) : ۱۸۹؛ «و مالکیت و فرمانروایی آسمان ها و زمین فقط در سیطره خداست.»

۲-۲ - حافظ شیرازی.

۳-۳ - انسان (۷۶) : ۹؛ «[و می گویند:] ما شما را فقط برای خشنودی خدا اطعام می کنیم و انتظار هیچ پاداش و سپاسی را از شما نداریم.»

شکم هایی که صاحبانش را اذیت می کنند؛ چون صاحب آنها در اسارت شکم هستند. اگر کسی در بند شکم نباشد، اذیت نمی شود.

بعد از یک سال، امام مجتبی علیه السلام را صدا کردند و فرمودند: حسن جان! من یک سال است که هوس جگر کرده ام، برو بخر و بیاور. خواهران و برادران می خواستند جشن بگیرند؛ چون بعد از سال ها علی علیه السلام می خواست غذای خوشمزه ای بخورد.

جگر را خریدند، پختند و آوردند و مقابل حضرت گذاشتند. همه آن طرف ایستاده و نگاه می کنند که پدر می خواهد جگر بخورد. تکه ای از نان را بالا گرفت و جگر را نگاه کرد و نان را روی آن گذاشت، فرمود: حسن جان! در این محل کسی هست که نتواند جگر بخرد؟ عرض کرد: بله، فرمود: پس این جگر را بردار و به آنها بده. (۱) والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

ص: ۲۹۸

۱- ۱) - تفسیر نمونه: ۲۱/۳۴۸؛ داستان از سفینه البحار: ۲/۴۵۴؛ «ان امیر المؤمنین علیه السلام اشتهی کبدا مشویه علی خبز لینه فاقام حولا یشتهیها، ذکر ذلک للحسن علیه السلام و هو صائم یوما من الایام فصنعها له فلما اراد ان یفطر قربها الیه، فوقف سائل بالباب، فقال: یا بنی! احملها الیه، لا تقرأ صحیفتنا غدا: أَذْهَبْتُمْ طَبِیَاتِكُمْ فِی حَیَاتِكُمْ الدُّنْیَا وَ اسْتَمْتَعْتُمْ بِهَا.»

۱۵ نتایج سیر الی الله

اشاره

شروط طی منازل دهگانه

تهران، حسینیه همدانی ها

رمضان ۱۳۷۳

ص: ۳۰۰

کتاب خدا برای سلوک، ده منزل را بیان می کند که از ابتدای زندگی انسان در کره خاک تا کنون، با توجه به این که فرهنگ حضرت حق، فرهنگ واحدی بوده است، هر انسانی، مرد یا زن با طی این منازل به درجات بالای معنوی، الهی و انسانی رسیده است.

وجود مبارک حضرت باقر العلوم علیه السلام در روایتی، حضرت ابراهیم علیه السلام و کمالات ایشان را در تفسیر آیه؛

« وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا » (۱)

تعریف فرموده اند و این ده مورد را به عنوان کلمات خدا و آزمایش های الهی بیان فرموده اند. (۲)

ص: ۳۰۱

۱-۱ - بقره (۲): ۱۲۴؛ «و [یاد کنید] هنگامی که ابراهیم را پروردگارش به اموری [دشوار و سخت] آزمایش کرد، پس او همه را به طور کامل به انجام رسانید، پروردگارش [به خاطر شایستگی و لیاقت او] فرمود: من تو را برای همه مردم پیشوا و امام قرار دادم.»

۲-۲ - تفسیر القرآن العظیم (ابن کثیر): ۱/۲۸۵؛ «عن ابن عباس أنه كان يقول في تفسير هذه الآية (البقره: ۱۲۴): « وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ » قال: عشر، ست في الإنسان، و أربع في المشاعر، فأما التي في الإنسان حلق العانه، و نف الإبط و الختان، و كان ابن هبيرة يقول: هؤلاء الثلاثة واحده، و تقليم الأظفار و قص الشارب و السواك و غسل يوم الجمعة، و الأربعة التي في المشاعر: الطواف و السعي بين الصفا و المروه و رمي الجمار و الإفاضه. و قال داود بن أبي هند عن عكرمه عن ابن عباس أنه قال: ما ابتلى بهذا الدين أحد فقام به كله إلا إبراهيم، قال الله تعالى: وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قلت له: و ما الكلمات التي ابتلى الله إبراهيم بهن فأتَمهن؟ قال: الإسلام ثلاثون سهما منها عشر آيات في براهه التائبون العابدون (التوبه: ۲۱۱) إلى آخر الآيه، و عشر آيات في أول سوره: قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ (المؤمنون: ۱) و سَيَأْتِي سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ (المعارج: ۱) و عشر آيات في الأحزاب: إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَ الْمُسْلِمَاتِ (الأحزاب: ۵۳) إلى آخر الآيه فأتَمهن كلهن فكتبت له براهه، قال الله: وَ إِبْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَى (النجم: ۷).»

در حقیقت می خواهند بفرمایند: این کمالات، ارزش ها و درجات اختصاصی نیستند. هر کسی در هر دوره ای این منازل را طی کرده باشد، به این درجات و کمالات می رسد. در دنیا به کیفیتی و در آخرت نیز به کیفیتی دیگر به آن درجات خواهد رسید.

منزل اول: اسلام

اولین منزل؛ منزل اسلام است. همه ده منزل در آیه سی و پنج سوره مبارکه احزاب آمده است که این اسلامی که در این آیه مطرح شده، عبارت است از تسلیم قلب به همه خواسته های حضرت حق و آماده کردن بدن برای اجرای خواسته های او. منظور از این اسلام، گفتن شهادتین نیست، که کافر و مشرک نیز مسلمان می شوند.

وقتی امام باقر علیه السلام می فرمایند: حضرت ابراهیم علیه السلام با طیّ این ده منزل، ابراهیم خلیل شد. نوه با کرامت او؛ حضرت یوسف علیه السلام نیز با طیّ همین ده منزل، برابر با

ظرفیت، استعداد و سعه وجودی خود، یوسف شد. البته به تعبیر قرآن مجید، برای تسلیم شدن قلب، عرفان به خواسته های حضرت حق باید با مطالعه یا شنیدن تحصیل شود.

« إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرًا لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ » (۱)

امثال سلمان، ابوذر، مقداد و عمار، از راه شنیدن، انصاف دادن، دل دادن به خواسته های خدا، بدن ها را برای اجرای خواسته های خدا آماده کردند و قرآن مجید این اسلام را در ارتباط با حضرت یوسف علیه السلام اعلام کرده است که او از چنین اسلامی کامل و جامع برخوردار است.

منزل دوم: ایمان

منزل دوم؛ منزل ایمان است. اینجا اهل تحقیق و خدا، مطالب بسیار با ارزشی دارند. می فرمایند: مؤمن؛ یعنی انسانی که از راه درک قرآن، تفکر در صنعت و آفرینش خدا به باور رسیده است. اول باید او خود را به باور برساند و نسبت به حقایق شک نداشته باشد.

در سوره حجرات می خوانیم:

« إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ » (۲)

ص: ۳۰۳

۱-۱ - ق (۵۰) : ۳۷؛ «بی تردید در سرگذشت پیشینیان مایه پند و عبرتی است برای کسی که نیروی تعقل دارد، یا با تأمل و دقت [به سرگذشت ها] گوش فرا می دهد در حالی که حاضر به شنیدن و فراگیری شنیده های خود باشد.»

۲-۲ - حجرات (۴۹) : ۱۵؛ «مؤمنان فقط کسانی اند که به خدا و پیامبرش ایمان آورده اند، آن گاه [در حقیقت آنچه به آن ایمان آورده اند] شک ننموده و با اموال و جان هایشان در راه خدا جهاد کرده اند؛ اینان [در گفتار و کردار] اهل صدق و راستی اند.»

باوری ریشه ای و حقیقی است. عالی ترین و مفیدترین منبعی که به انسان این باور را می دهد، قرآن است. با قلب خود این آیه قرآن را دقت کنید، نه با گوش. قرآن، وحی خداست.

« آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ » (۱)

درمان شک و تردید در منزل دوم

اگر کسی در وحی بودن قرآن تردید و شک دارد، به خود می گوید: شاید این قرآن وحی نباشد و ساخت بشر باشد، این شک و تردید در اولین مرحله، نه گناه دارد و نه معصیت. عیبی ندارد، بلکه این تردید و شک خوب است؛ چون پله ای برای عبور و رسیدن به یقین است.

کافی است شما شک و تردید را با همین آیه معالجه کنید. (۲) آیه ای است که در

ص: ۳۰۴

۱- ۱) - بقره (۲) : ۲۸۵؛ «پیامبر به آنچه از پروردگارش به او نازل شده، ایمان آورده، و مؤمنان همگی به خدا و فرشتگان و کتاب ها و پیامبران، ایمان آورده اند [و بر اساس ایمان استوارشان گفتند:] ما میان هیچ یک از پیامبران او فرق نمی گذاریم.»

۲- ۲) - الکافی: ۲/۶۰۰، کتاب فضل القرآن، حدیث ۵، ۶، ۷؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ فِيهِ مَنَارٌ الْهُدَى وَمَصَابِيحُ الدُّجَى فَلْيَجْلُ جَالِ بَصِيرَةٍ وَيَفْتَحِ لِلضِّيَاءِ نَظْرَهُ فَإِنَّ التَّفَكُّرَ حَيَاةُ قَلْبِ الْبَصِيرِ كَمَا يَمْشِي الْمُسْتَنِيرُ فِي الظُّلُمَاتِ بِالنُّورِ.» «عَنْ أَبِي جَمِيلَةَ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ فِي وَصِيَّتِهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَصْحَابُهُ اعْلَمُوا أَنَّ الْقُرْآنَ هُدَى النَّهَارِ وَنُورُ اللَّيْلِ الْمُظْلَمِ عَلَى مَا كَانَ مِنْ جَهْدٍ وَفَاقِهِ.» «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ شَكَرَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَجَعًا فِي صَدْرِهِ فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اسْتَشْفِ بِالْقُرْآنِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ وَشِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ.»

هزار و چهار صد سال، در پیشانی قرآن می درخشد. سلمان، ابوذر و مقداد نیز یقین و ایمان را از همین جا آورده اند:

«قُلْ لِّئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَيَّ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَا كَانُوا يَعْزُبُونَ عَنْهُمْ لِيُعْزَبُوا» (۱)

به تمام انسان ها و جنیان علنی اعلام کن:

اگر همه جمع شوید، تا مانند این قرآن را بیاورید، نمی توانید.

اگر تردید کردید که این قرآن کار خدا نیست بلکه کار بشری است که هزار و چهارصد سال قبل نه دانشگاه، نه سواد و نه هنر قرآن آوردن داشت، اما اکنون که کل جهان را دانشگاه، هنر و علم پر کرده است، به اعماق دریا، ماه، مریخ و بالاتر از آن رفته اید، همه ابزارها در اختیار شما هست؛ کامپیوترها، سایت ها، اینترنت ها، این الف تا یاء را که بیست و هشت حرف است، به هر دستگاهی که می خواهید بدهید، تا این حروف را ترکیب کند و مانند قرآن را بیاورد، نمی توانید مانند آن را بیاورید حتی اگر همه شما در این زمینه، پشتیبان همدیگر باشید نمی توانید مانند قرآن را بیاورید، وحی بودن قرآن ثابت می شود. حال که وحی بودن قرآن ثابت شد، پروردگار خود، قیامت، فرشتگان، انبیا علیهم السلام و احکام حلال و حرام آن را در آیات زیادی بیان می کند، در نتیجه انسان به این ها یقین پیدا می کند. برای اطمینان دل به حقایق، چه منبعی بالاتر از قرآن وجود دارد؟

ص: ۳۰۵

۱-۱ - اسراء (۱۷): ۸۸؛ «بگو: قطعاً اگر جنّ و انس گرد آیند؛» که مانند این قرآن را بیاورند، نمی توانند مانندش را بیاورند. نمی توانند که مانندش را بیاورند، و اگر چه پشتیبان یکدیگر باشند.»

تجلی خدا در قرآن

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: چون خدا بی نهایت است، ماده و جسم نیست و با چشم دیده نمی شود، ولی چون به بندگانش علاقه داشت که او را ببینند:

«تُجلی بالتزلیل» (۱) در قرآن جلوه کرد. وقتی قرآن را می بینید، خدا، قیامت، خواسته ها و حلال و حرام خدا را دیده اید. برای ایمان، چه منبعی بالاتر از قرآن هست؟

یافتن خدا با تفکر در طبیعت

وقتی طبیعت را می بینید، ایمان پیدا کنید و ببینید:

«إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ» (۲)

«أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْآبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ» (۳).

«وَ أَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنْ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ * ثُمَّ كُلِي مِن كُلِّ الثَّمَرَاتِ فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلُلًا يَخْرُجُ مِنْ

ص: ۳۰۶

۱-۱ - نهج البلاغه: ۱۵۰، و من خطبه له عليه السلام يومى فيها إلى الملاحم و يصف فئه من أهل الضلال؛ «وَ أَخَذُوا يَمِينًا وَ شِمَالًا ظُغْنًا فِي مَسَالِكِ الْعَنَى وَ تَزَكَّى لِمَ ذَاهِبِ الرُّشْدِ فَلَا تَسِيْعَجِلُوا مَا هُوَ كَائِنٌ مُرْصِدٌ وَ لَاتَسِيْعَبْطُوا مَا يَجِيءُ بِهِ الْعُدُ فَكَمْ مِنْ مُسِيْعَجِلٍ بِمَا إِنْ أَدْرَكَهُ وَدَّ أَنَّهُ لَعَمَّ يُدْرِكُهُ وَ مَا أَقْرَبَ الْيَوْمَ مِنَ تَبَاشِيرِ عَذَابٍ . . . تُجَلَى بِالتَّزِيلِ أَبْصَارُهُمْ وَ يُزْمَى بِالتَّفْسِيرِ فِي مَسَامِعِهِمْ وَ يُغْبِقُونَ كَأْسَ الْحِكْمَةِ بَعْدَ الصُّبُوحِ.»

۲-۲ - آل عمران (۳) : ۱۹۰؛ «يقيناً در آفرینش آسمان ها و زمین، و آمد و رفت شب و روز، نشانه هایی [بر توحید، ربوبیت و قدرت خدا] برای خردمندان است.»

۳-۳ - غاشیه (۸۸) : ۱۷؛ «آیا با تأمل به شتر نمی نگرند که چگونه آفریده شده؟»

بُطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ» (۱)

می فرماید: زنبور (۲) را ببینید! قدرت مرا خواهید دید که در این حیوان کوچک چه کارخانه ای گذاشته ام که شیره های گل را به عالی ترین ماده غذایی عالم تبدیل می کند. یا کرم ابریشم را ببین، برگ سبز تلخ درخت توت را می خورد، پيله سپید ابریشم را که بهترین نخ در عالم است، (۳) تحویل شما می دهد. این کارخانه ابریشم سازی و رنگریزی در کجای وجود این کرم است؟ وقتی که برگ سبز می خورد، باید نخ سبز بیرون دهد، اما ابریشم سفید از کجا سفید است؟ این رنگریزی از کجاست؟

ص: ۳۰۷

۱- ۱) - نحل (۱۶): ۶۸ - ۶۹؛ «و پروردگارت به زنبور عسل الهام کرد که از کوه ها و درختان و آنچه [از دار بست هایی] که [مردم] بر می افزایند، برای خود خانه هایی بگیر. * آن گاه از همه محصولات و میوه ها بخور، پس در راه های پروردگارت که برای تو هموار شده [به سوی کندو] برو؛ از شکم آنها [شهدی] نوشیدنی با رنگ های گوناگون بیرون می آید که در آن درمانی برای مردم است. قطعاً در این [حقیقت] نشانه ای [بر قدرت، لطف و رحمت خدا] ست برای مردمی که می اندیشند.»

۲- ۲) - وسائل الشیعه: ۱۱/۴۸۳، باب ۱۰، کراهه ضرب الدابه علی وجهها، حدیث ۱۵۳۱۹؛ «عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامِ فِي حَدِيثِ الْمَنَاهِي قَالَ وَ نَهَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ عَنْ ضَرْبِ وَجْهِ الْبَهَائِمِ وَ نَهَى عَنْ قَتْلِ النَّحْلِ وَ نَهَى عَنِ الْوَسْمِ فِي وَجْهِ الْبَهَائِمِ.» بحار الأنوار: ۶۱/۲۳۴، باب ۱۰؛ «أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ قَالَ الذُّبَابُ كُلُّهُ فِي النَّارِ إِلَّا النَّحْلَ.» بحار الأنوار: ۶۱/۲۳۸، باب ۱۰؛ «أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ قَالَ الْمُؤْمِنُ كَالنَّحْلِ تَأْكُلُ طَيْبًا وَ تَضَعُ طَيْبًا وَ قَعَتْ فَلَمْ تَكْسِرْ وَ لَمْ تَفْسُدْ.»

۳- ۳) - مجموعه ورام: ۱/۱۴۰؛ «قال أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام إنما الدنيا سته أشياء مطعوم و مشروب و ملبوس و مركوب و منكوح و مشموم فأشرف المطعومات العسل و هي مذقه ذبابه و أشرف المشروبات الماء يستوى فيه البر و الفاجر و أشرف الملبوسات الحرير و هو نسج دوده و أشرف المركوبات الخيل.»

یا عنكبوت را ببینید که وقتی با لعاب دهانش تار می تند، (۱) تارش از موی بدن شما نازک تر است، ولی همان تار نازک، از پانصد تار تنیده شده به وجود آمده است.

این کارخانه ریسندگی در کجای بدن عنكبوت است؟ آیا باز به من ایمان ندارید؟ پس این ها را چه کسی درست کرده است؟

خودشناسی مقدمه خدانشناسی

چرا خودت را نمی بینی که روزی نطفه بدبوی نجس بودی که از دستگاه پست بدن پدر وارد دستگاه پست بدن مادر شد و من آن نطفه را به انسانی مانند تو تبدیل کردم. انسانی زیبا، آراسته، معتدل و تصفیه شده. با این همه صنعتی که در وجود تو به کار برده ام، از نطفه بوده که من ظهور داده ام.

ایمان؛ یعنی باور. به قدری حضرت یوسف علیه السلام خدا را زیبا باور داشت که مناجات در دل چاه در سن دوازده سالگی، به قدری زیباست که در قرآن آمده است.

وقتی مناجات ایشان تمام شد، خدا با حضرت یوسف علیه السلام حرف زد و گفت: (۲) در آینده به تو تمکن می دهم و روزی برادرهای تو را ذلیل می کنم که تو را نشناسند.

بعدها پرده را برمی دارم.

آن قدر باور داشت که از مردن، تنهایی، در به دری و گم شدن، نترسید و نا امید

ص: ۳۰۸

۱- ۱) - بحار الأنوار: ۶۱/۷۹، باب ۱، عموم أحوال الحيوان و أصنافها؛ «قال الدميري: العنكبوت دويبه تنسج في الهواء و جمعها عنكب و الذكر عنكب و وزنه فعللوت و هي قصار الأرجل كبار العيون للواحد ثمانية أرجل و ست أعين فإذا أراد صيد الذباب لطأ بالأرض و سكن إلى أطرافه و جمع نفسه ثم وثب على الذباب فلا يخطئه. قال أفلاطون أحرص الأشياء الذباب و أقنع الأشياء العنكبوت فجعل الله رزق أقنع الأشياء أحرص الأشياء.»

۲- ۲) - « وَ كَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ وَ لِنُعَلِّمَهُ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَ اللَّهُ غَالِبٌ عَلَى أَمْرِهِ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ » (يوسف: ۲۱)

یابندگان حقیقت و باورکنندگان حقیقی

گاهی ایمان قوی می شود و قدرت ایمان پرده ها را در حدّ خود کنار می زند.

پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از نماز صبح، به مردم رو کرده، جوانی را دیدند که حالی غیر از حال دیگران دارد، فرمودند:

«کیف أصبحت»

حال تو چگونه است؟ عرض کرد:

□
«أصبحتُ يا رسول الله موقناً»

در نقطه باور واقعی قرار گرفته ام. تا این را گفت، حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند: نشانه آن چیست؟ عرض کرد: نزد من طلا با سنگ ریزه مساوی است. به این دنیا دل نداده ام و راحت هستم.

بهترین علامت یقین من این که صدای شادی اهل بهشت و ناله اهل جهنم را می شنوم. نگفت: می بینم. شاید منظورش این بوده است که در بین صدای مردم تشخیص می دهم که کدام صدا بهشتی است و کدام جهنمی. باز هم بگویم؟ پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند: نه، از این بیشتر نگو.

چون دنیا جای آبروداری است و هیچ کس حق ندارد آبروی کسی را برد. بعد پیامبر صلی الله علیه و آله به مردم رو کردند و فرمودند:

«هذا عبدٌ نور الله قلبه بالایمان» (۱)

ص: ۳۰۹

۱-۱) - الکافی: ۲/۵۳، باب حقیقه الایمان و الیقین، حدیث ۲؛ «قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ صَلَّى بِالنَّاسِ الصُّبْحَ فَظَرَّ إِلَى شَابٍّ فِي الْمَسْجِدِ وَهُوَ يَخْفِقُ وَيَهْوِي بِرَأْسِهِ مُضِيفاً لَوْنَهُ قَدْ نَحَفَ جِسْمُهُ وَغَارَتْ عَيْنَاهُ فِي رَأْسِهِ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَيْفَ أَصْبَحْتَ يَا فُلَانُ قَالَ أَصْبَحْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مُوقِنًا فَعَجِبَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ قَوْلِهِ وَقَالَ إِنَّ لِكُلِّ يَقِينٍ حَقِيقَةً فَمَا حَقِيقَةُ يَقِينِكَ فَقَالَ إِنَّ يَقِينِي يَا رَسُولَ اللَّهِ هُوَ الَّذِي أَحْزَنَنِي وَأَسْهَرَ لَيْلِي وَأَطْمَأَأَ هَوَاجِرِي فَعَرَفْتُ نَفْسِي عَنِ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا حَتَّى كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى عَرْشِ رَبِّي وَقَدْ نُصِبَ لِلْحِسَابِ وَحُشِرَ الْخَلَائِقُ لِذَلِكَ وَأَنَا فِيهِمْ وَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى أَهْلِ الْجَنَّةِ يَتَنَعَّمُونَ فِي الْجَنَّةِ وَيَتَعَارَفُونَ وَ عَلَى الْأَرَائِكِ مُتَكِئُونَ وَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى أَهْلِ النَّارِ وَهُمْ فِيهَا مُعَذَّبُونَ مُضِطْرِّحُونَ وَكَأَنِّي الْآنَ أَسْمَعُ زَفِيرَ النَّارِ يَدُورُ فِي مَسَامِعِي فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ لِأَصْحَابِهِ هَذَا عَبْدٌ نَوَّرَ اللَّهُ قَلْبَهُ بِالْإِيمَانِ ثُمَّ قَالَ لَهُ الزَّمْ مَا أَنْتَ عَلَيْهِ فَقَالَ الشَّابُّ ادْعُ اللَّهَ لِي يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنْ أُرْزَقَ الشَّهَادَةَ مَعَكَ فَدَعَا لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ

عليه و آله فلم يلبث أن خرج في بعض غزوات النبي صلى الله عليه و آله فاستشهد بعد تسعة نفر و كان هو العاشر.»

ایمان با درون گرایی میسر می شود؛ یعنی باید قرآن و فرهنگ اهل بیت علیهم السلام را به درون وجود کشید.

مفهوم درون گرایی و برون گرایی

هر چه اشتغال به این درون گرایی زیاد شود، اشتغال به برون گرایی کم می شود. تا کجا کم می شود؟ تا جایی که انسان نسبت به بدن، لباس، مسکن، خوراک، مرکب و شهوت، به نقطه قناعت می رسد. عکس آن نیز هست. برون گرایی نسبت به طبیعت و ابزار مادی هر چه اضافه تر شود، از درون گرایی کاسته خواهد شد.

اگر برون گرایی موج پیدا کند، انسان شروع به فاصله گرفتن از کنار حق و انسانیت می کند. برای ما نیز تجربه شده است. حال، گریه و شوق عبادت کم می شود و کسالت در عبادت زیاد می شود. انس نسبت به خدا کم می شود.

اگر موج این برون گرایی و دوری زیاد شود، فاصله پیدا کرده، رابطه قطع می شود.

با فاصله گرفتن از درون گرایی و دوری از خدا و انسانیت، به طرف حیوانیت می رود

و به آنجایی می رسد که خدا می فرماید:

«لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَا يَبْصُرُونَ بِهَا وَ لَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ» (۱)

اما وقتی برون گرا نیست، درون او درونی است که به خدا عشق می ورزد. غرق در باور، یقین و قناعت است؛ یعنی اگر فراوان ترین ثروت را در کمال نیاز به او ارائه کنند، می گوید: «برو این دام بر مرغ دگر نه». گردن ما، گردن افسار انداختن تو نیست، بلکه: رشته ای بر گردنم افکنده دوست می کشد هر جا که خاطرخواه اوست

درون گرایی حضرت یوسف علیه السلام

به حضرت یوسف علیه السلام گفت: یا کام دل مرا برآور یا تو را در زندان می اندازم. تا اسم زندان را برد، اشک حضرت یوسف علیه السلام ریخت و به پروردگار رو کرد، عرضه داشت:

«قَالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ» (۲)

خدایا! زندان برای من از دعوت این زن محبوب تر است. در زندان را باز کن که در زندان با تو بودن، بهشت است، اما در این کاخ، بی تو بودن دوزخ. این درون گرایی

ص: ۳۱۱

۱- ۱) - اعراف (۳) : ۱۷۹؛ «[زیرا] آنان را دل هایی است که به وسیله آن [معارف الهی را] در نمی یابند، و چشمانی است که توسط آن [حقایق و نشانه های حق را] نمی بینند، و گوش هایی است که به وسیله آن [سخن خدا و پیامبران را] نمی شنوند، آنان مانند چهارپایانند بلکه گمراه ترند؛ اینانند که بی خبر و غافل [از معارف و آیات خدای] اند.»

۲- ۲) - یوسف (۱۲) : ۳۲؛ «یوسف علیه السلام گفت: پروردگارا! زندان نزد من محبوب تر است از عملی که مرا به آن می خوانند.»

است که از برون قطع می شود. و به هیچ حرامی آلوده نمی شود.

یافتن تمام خیر در معبود واقعی

حضرت یوسف علیه السلام درون گرای عظیمی بود که از همه نواحی افق وجودش خدا طلوع داشت. وقتی در زندان با زندانیان بحث کرد، گفت:

«أَأَرْبَابٌ مُتَّفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ» (۱)

در غیر خدا چه خیری هست که من به او رو کنم؟

حضرت ابراهیم علیه السلام به تمام نمرودیان گفت: در معبودهای شما چه خیری هست، بگویید تا من به این معبودها رو کنم.

«من أين لي الخير ولا يوجد الا من عندك و من أين لي النجاه فلا تستطاع الا بك» (۲)

شرح حالی از شیخ علی اکبر الهیان

این قضیه مقداری باورش مشکل است، اما قبری در قم است که من صاحب آن را ندیده ام، ولی خواهرزاده هایش را می شناختم. یکی از خواهرزاده هایش وجود مبارک مرحوم آیت الله حاج شیخ مجتبی قزوینی (۳) بود که شصت سال در مشهد محور علم بود و یکی از عظیم ترین کتاب های معارف قرآن را در شش جلد نوشت.

آن مرد دایی حاج شیخ مجتبی بود. نمی دانم از او چه تعبیری کنم. مرحوم آیت

ص: ۳۱۲

۱-۱ - یوسف (۱۲): ۳۹؛ «آیا معبودان متعدد و متفرق بهتر است یا خدای یگانه مقتدر؟»

۲-۲ - بحار الأنوار: ۹۵/۳۹، فصل فیما نذکره مما یختص بالیوم الرابع عشر.

۳-۳ - شرح حال آیت الله شیخ مجتبی قزوینی در کتاب ارزش عمر و راه هزینه آن جلسه ۱۶ آمده است.

الله حاج شیخ علی اکبر الهیان (۱) نام داشت. خدا می داند نسبت به درون گرایی، این مرد در چه افقی بود. خیلی کم دعوت کسی را قبول می کرد. دعوتی را قبول می کرد، که ساده ترین سفره ها را می انداختند سینی گوشت با نان را روی سفره گذاشته بودند، ایشان «بسم الله» را گفت، تکه نانی برداشت و دست خود را طرف گوشت دراز کرد، بعد نان را انداخت و نخورد. گفتند: چرا نمی خورید؟ گفت: از لای گوشت صدا بلند شد: اکبر! ذبح شرعی نشده است، حرام است، نخور.

جان گرفتن ملک الموت از کافر

در تفسیر «روح البیان» دیدم که شاهدان و حاضران در محضر الهی بیان کرده اند که پروردگار، ملک الموت را مأمور گرفتن جان سلطان کردند. (۲) آن روز سلطان گفت: می خواهم به گردش بروم. بهترین لباس و مرکب بیاورید. انواع لباس و اسب را آوردند تا یکی را پسندید. با غرور و تکبر سوار شد. خیال می کرد مالک عالم است.

ص: ۳۱۳

۱-۱ - شرح حال آیت الله شیخ علی اکبر الهیان در کتاب ارزش عمر و راه هزینه آن جلسه ۱۶ آمده است.)
۲-۲ - تفسیر روح البیان: ۹/۳۴۵ سوره المنافقون (۶۳): آیه ۱۱؛ الغزالی رحمه الله عن عبد الله المزني انه قال: جمع رجل من بني إسرائيل مالا كثيرا فلما أشرف على الموت قال لبنيه اثنتوني بأصناف أموالی فأتی بشيء كثير من الخيل و الإبل و المدقيق و غيره فلما نظر إليها بكى عليها تحسرا فرأه ملك الموت و هو يبكي فقال ما يبكيك فوالذي خولك ما خولك ما أنا بخارج من منزلك حتى أفرق بين روحك و بدنك قال فالمهله حتى أفرقها قال هيهات انقطع عنك المهله فهلا كان ذلك قبل حضور أجلك فقبض روحه قال السلطان ولد قدس سره: بگذار جهان را که جهان آن تو نیست وین دم که همی زنی بفرمان تو نیست گر مال جهان جمع کنی شاد مشو ورتکیه بجان کنی جان آن تو نیست

خدا نکند کسی خیالاتی شود. مؤمن خیالاتی نمی شود. علی علیه السلام در اوج ایمان می فرمود:

«أنا عبدك الضعيف الذليل المسكين المستكين» (۱) کسی به حضرت علیه السلام عرض کرد: دوست دارم با شما رفیق شوم. حضرت فرمودند: به شرط این که از من تعریف نکنید؛ (۲) چون هر چه تعریف هست، برای خداست، نه من.

با آن غرور و کبر حرکت کرد. وسط راه دید کسی آمد و دهنه اسب را گرفت. داد کشید: تو که هستی؟ کنار برو. گفت: صدایت را پایین بیاور. دهنه اسب را رها نمی کنم. کاری دارم. گفت: بگو. گفت: سر خود را پایین بیاور، زیر گوشت بگویم.

اعلی حضرت سر را پایین آورد. آهسته گفت: من مأمور حضرت حق، ملک الموت هستم. عمر تو تمام است. بند از بندش گسیخت. گفت: مهلت بده برگردم، یکبار دیگر خانواده ام را ببینم و خداحافظی کنم و کارهایم را درست کنم. گفت: هیچ مهلتی نیست. دوزخ منتظر است. جان او را گرفت. دیدند از بالای اسب افتاد.

رفاقت عمیق خدا با مؤمنان

خطاب رسید: ای ملک الموت! رفیق من نیز عمرش تمام شده است. چقدر خوب است که یک بار به کسی بگویند: رفیقم. در دعای جوشن کبیر آمده است: «یا رفیق من لا رفیق له» (۳)

ص: ۳۱۴

- ۱-۱ - مصباح المتعبد: ۸۴۷، دعا آخر و هو دعا الخضر علیه السلام (دعای کمیل).
- ۲-۲ - تحف العقول: ۱۰۴، آدابه علیه السلام لأصحابه و هی أربعمائه باب؛ «لا تجالسوا لنا عابا و لا تمدحونا معلنین عند عدونا فظهوروا حبا و تذلوا أنفسكم عند سلطانكم الزموا الصدق فإنه منجاة ارغبوا فيما عند الله.» تحف العقول: ۱۰؛ «للمرأی ثلاثُ علاماتٍ ينشطُ إذا كان عند الناسِ و يكسلُ إذا كان وحده و يحبُّ أن يُحمدَ في جميعِ الأمور.»
- ۳-۳ - المصباح للكفعمی: ۳۵۳، الفصل الثانی و الثلاثون فی الأسماء، دعای جوشن کبیر؛ «یا رافد من استرفده یا راعی من استرعاه یا رکن من لا رکن له یا رفیق من لا رفیق له یا رائش کل قانع یا راد ما قد فات یا رامی أصحاب الفیل بالسجیل یا رابط علی قلوب أهل الكهف بقدرته یا راج الأرض بعظمته یا رغبه العابدین یا رجاء المتوکلین أن تصلی علی محمد و آله و افعل بی و بجمیع المؤمنین ما أنت أهله یا أرحم الراحمین.»

پروردگار به او نشانه داد. به مسافرت می رفت. آمد رو به روی مؤمن - در این متن دارد: مؤمن - گفت: سر خود را پایین بیاور، مطلبی آهسته به تو بگویم، گفت: من ملک الموت هستم. مؤمن گفت: فدایت بشوم. هیچ محبویی به اندازه تو فراقش برای من طولانی نبوده است. چقدر مشتاق بودم که تو را بینم.

گفت: به من اجازه داده اند که به تو مهلت دهم، می خواهی نزد خانواده ات بروی و خداحافظی کنی؟ یا کار نیمه تمامی داری؟ گفت: نه. هیچ جا نمی خواهم بروم.

مرا زودتر برای لقای محبوب ببر. گفت: آماده ای من جان تو را بگیریم؟ گفت: آری.

گفت: چیزی از من بخواه. گفت: قدرتش را به تو داده اند که چیزی از تو بخواهم؟ ملک الموت گفت: آری. گفت: پس به من مهلت بده تا وضو بگیرم، رو به قبله بایستم، در برابر حضرت حق، تو مواظب باش، وقتی به سجده رفتم، جانم را بگیر. خوشا آنانکه دائم در نمازند بهشت جاودان مأوای شان بی (۱)

سرمایه مؤمن در هنگام مرگ

یکی از بهترین شعرهایی که در دوره عمرم دیده ام، این یک خط شعر است:

من غم مهر حسین با شیر از مادر گرفتم روز اول کامدم این درس تا آخر گرفتم

حافظ غزل خیلی زیبایی دارد، می گوید: دوش دیدم که ملائک در میخانه زدند گل آدم بسرشتند و به پیمانہ زدند

ص: ۳۱۵

ساکنان حرم سرّ عفاف و ملکوت

این بیت اول را این پیرمرد کهنه پوش به حافظ می گوید: در میخانه که باز است چرا حافظ گفت دوش دیدم که ملائک در
میخانه زدند (۱)

این در تا کنون بسته نبوده است. ز هر چه غیر یار استغفرالله

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

ص: ۳۱۶

۱-۲) - حافظ شیرازی.

اشاره

ده منزل سلوک به سوی پروردگار

تهران، حسینیه همدانی ها

رمضان ۱۳۷۳

ص: ۳۱۸

وجود مبارک پروردگار برای سلوک انسان به سوی خود، در سوره مبارکه احزاب، ده منزل را مطرح کرده است که امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه می فرماید: از سی منزلی که حضرت ابراهیم علیه السلام طی کردند تا خلیل شدند، ده منزلش همین منزلی است که در این آیه شریفه آمده است. (۱)

ص: ۳۱۹

۱- ۱) - روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم: ۱/۳۷۳ و قال عكرمه روايه عنه أيضا: لم يتل أحد بهذا الدين فأقامه كله إلا إبراهيم، ابتلاه الله تعالى بثلاثين خصلة من خصال الإسلام، عشر منها في سورة براءه، التَّائِبُونَ (التوبه: ۲۱۱) إلخ، و عشر في (الأحزاب: ۵۲) إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ إلخ، و عشر في المؤمنين و سَيَأْتِيَنَّكَ السَّائِلُ إِلَى وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ (المعارج: ۱ - ۴۲) و في روايه الحاكم في مستدرکه أنها ثلاثون، وعد السور الثلاثه الأول و لم يعد السوره الأخيره، فالذي في براءه، التوبه و العباده و الحمد و السياحه و الركوع، و السجود. و الأمر بالمعروف. و النهي عن المنكر. و الحفظ لحدود الله تعالى. و الإيمان المستفاد من وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ أو من إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (التوبه: ۱۱۱) في الأحزاب، الإسلام. و الإيمان. و القنوت. و الصدق. و الصبر. و الخشوع. و التصديق. و الصيام. و الحفظ للفروج و الذكر، و الذي في المؤمنين الإيمان و الخشوع و الاعراض عن اللغو و الزكاه و الحفظ للفروج إلا- على الأزواج أو الإمام ثلاثه و الرعايه للعهد. و الأمانه اثنين و المحافظه على الصلاه، و هذا مبني على أن لزوم التكرار في بعض الخصال بعد جمع العشرات المذكوره كالإيمان.

آیه با ترتیب زیبایی - منزل به منزل، تا آخرین منزلی که منزل پر شدن از یاد خداست که عرفا به منزل حضور تعبیر می کنند - بیان شده است؛ یعنی پرده غیبت بین عبد و مولا کنار می رود و عبد به خاطر طمی این منازل از مرحله غایب شدن از حضرت حق بیرون می رود و به خاطر همین، با کمال اشتیاق همه آداب حضور از طرف عبد رعایت می شود.

حیات پر بار و الهی اولیای خدا این حضور را نشان می دهد. هر پیغمبری را که پروردگار در قرآن مجید بیان کرده است، اعمال، اخلاق، برخوردهای آنان نشان می دهد که در حضور او قرار گرفته، این حضور نیز به حضوری دائم تبدیل شده است.

حضور حضرت یوسف علیه السلام در تمام زندگی

یکی از آنها وجود مقدس حضرت یوسف علیه السلام است که این منازل را به سرعت طی کرد. در قرآن می خوانیم: «سَارِعُوا» یا در روایات می خوانیم: «سابقوا» چون وقت زیادی نداریم که این منازل را طی کنیم.

اگر این حضور نبود، پس آن خواب چه معنایی داشت؟ غایب که چیزی نمی بیند. حاضر در مقام مشاهده است، چه مشاهده با چشم، چه با قلب.

در ابتدای این حضور ایشان مشاهده قلبی داشت که برای پدر بیان کرد:

«يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ» (۱)

ص: ۳۲۰

۱- ۱) - یوسف (۱۲) : ۴. پدرم! من در خواب دیدم یازده ستاره و خورشید و ماه برایم سجده کردند!»

و همین مشاهده در چهل سال بعد به مشاهده عینی تبدیل شد و به پدر گفت:

« وَ قَالَ يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ » (۱)

حضور او در اوج بلا، از عمق چاه شروع شد. این خیلی عجیب است که در اوج امنیت و شادی یا در اوج بلا، انسان در محضر محبوب باشد و شادی و بلا پرده غیبت نشوند.

همین حضور را نسبت به حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام نیز می بینید. شب عاشورا، شب شروع اوج بلایی است که تاریخ عالم به عمر خودش ندیده و نمی بیند، ولی ایشان میان یاران خود می فرمایند:

«أَحْمَدُهُ عَلَى السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ» (۲) بر همه خوشی ها و بلاهایی که در آن قرار دارم و بر من وارد خواهد شد، محبوبم را ستایش می کنم.

برای اولیای خدا نه خوشی، پرده غیبت است که محبوب دیده نشود و نه بلا.

حضور قوی تر حضرت یوسف علیه السلام در کاخ

وجود مقدس حضرت یوسف علیه السلام در کاخ عزیز مصر این حضور را قوی تر بروز دادند، آنجایی که جاذبه عشوه گری ها، طنازی ها، غمزه ها، و در خلوت کاخ، طلب کامجویی کردن از کسی که در اوج جوانی و قلّه شهوت است، اما در مقابل این ها فقط بگوید: «مَعَاذَ اللَّهِ» (۳)

ص: ۳۲۱

۱-۱ - یوسف (۱۲): ۱۰۰؛ «گفت: ای پدر! این تعبیر خواب پیشین من است که پروردگارم آن را تحقق داد.»

۲-۲ - بحار الأنوار: ۴۴/۳۹۲، باب ۳۷.

۳-۳ - یوسف: ۲۳.

«عود»؛ یعنی پناه، یعنی من در آغوش محبوبم هستم. تو اشتباه گرفته ای. من از اوج حضور معشوق پایین بیایم و در پرده فساد قرار گیرم؟

آن شخصی که در حضور قرار می گیرد، این حرف ها را درک می کند. خیلی مهم است که جوانی در قلعه جوانی، به زیباترین بانوی کاخ بگوید: من در آغوش معنویت معشوق ازل و ابد هستم، آن گاه او را با این بدن تو، آن هم برای چند دقیقه شهوت حرام معامله کنم؟

سعدی می گوید: دوستان عیب کنندم که چرا دل به تو بستم باید اول به تو گفتن که چنین خوب چرایی (۱)

حضرت یوسف علیه السلام را عیب می کنند که جوان به این زیبایی، در خلوت کاخ، ای که گفتی مرو اندر پی خوبان زمانه هر بلایی می خواهد بیاید، نمی گذارم که این بلا پرده فاصله بین من و تو شود که من از تو غایب شوم.

بروز اثرات حضور از زندان تا پادشاهی

در زندان نیز این حضور را چقدر زیبا داشت:

ص: ۳۲۲

« قَالَ رَبِّ السَّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ » (۱)

روزی که پادشاه کشور متمدن قدیمی مصر می شود، باز این حضور را داشت که:

« رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ » (۲)

آنجا نیز می بینید که اخلاق هیچ شاهی را پیدا نمی کند. در اوج حکومت، اخلاق او اخلاق خدایی است. در محبوب و معشوق فانی است. کسی که سال ها شاه مملکت باشد، اما به تعبیر قرآن: در مقام «مُخْلِصِينَ» قرار داشته باشد. این همه مال و ثروت، لشکر و مکت و قدرت دارد، ولی دائم در حضور محبوب باشد و این ها کمترین تأثیری روی اخلاق، روش و منش او نگذارند. بعد در اوج قدرت، برادران بیایند و نفهمند که او حضرت یوسف علیه السلام است. در سفر سوم یوسف کتک خورده، فراق کشیده، زندان رفته، از دامن پدر جدا شده، با زبانی نرم بفرماید:

« قَالَ هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَ أَخِيهِ » (۳)

و آنها تازه بفهمند که این شخص حضرت یوسف علیه السلام است. قبل از این که رنگ آنان ببرد و بدنشان بلرزد، در کمال قدرت بفرماید:

« قَالَ لَا تَتْرِبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَعْرِفُ اللَّهُ لَكُمْ » (۴)

هیچ گناهی را بر دوش شما بار نمی کنم.

ص: ۳۲۳

۱-۱) - یوسف (۱۲) : ۳۲؛ «یوسف علیه السلام گفت: پروردگارا! زندان نزد من محبوب تر است از عملی که مرا به آن می خوانند.»

۲-۲) - یوسف (۱۲) : ۱۰۱؛ «پروردگارا! تو بخشی از فرمانروایی را به من عطا کردی.»

۳-۳) - یوسف (۱۲) : ۸۹؛ «گفت: آیا زمانی که نادان بودید، دانستید با یوسف و برادرش چه کردید؟»

۴-۴) - یوسف (۱۲) : ۹۲؛ «گفت: امروز هیچ ملامت و سرزنشی بر شما نیست، خدا شما را می آمرزد و او مهربان ترین مهربانان است.»

پیامبر صلی الله علیه و آله به کفار و مشرکین اهل مکه فرمود:

«اذهبوا انتم الطلقاء» (۱) شما آزاد هستید. این اوج حضور است.

تسلط بر شهوات با طی کردن هشت منزل

این منازل دهگانه: منزل اسلام به معنای اوج مطلب، ایمان، قنوت، صدق، صبر، خشوع، تصدق، صوم، حفظ شهوت و ذکر است. آن منازل قبلی باید طی شود تا شخص بر دیو و گرگ شهوت مسلط شود. تا در این منازل ساخته نشود، این آتش فروکش نمی کند.

دستور نداریم که شهوت را خاموش کنیم. فقط دستور داریم که آن را کنترل کنیم، ولی با آن هشت منزل قابل کنترل است. تا آنها خوب طی نشوند، این منازل آخر را نمی توان داشت.

حقیقت یافتگان محضر حضرت حق

۱ - حضرت زهرا علیها السلام

اشاره

منزل ذکر، منزل خیلی عجیبی است. اینجاست که محبوب، همه سلول های وجود انسان را می گیرد. من دو نمونه اش را بیان کنم. مورد اول خانم هجده ساله ای است که تمام این ده منزل را طی کرد.

این خانم به همسر باکرامت و باعظمت خود می گوید:

من دوست دارم صدای اذان بلال را بشنوم. معلوم می شود این همه اذانی که بعد

ص: ۳۲۴

از پیامبر صلی الله علیه و آله گفته بودند، اصلاً گوش نداده بود؛ چون تمام آنها از حضرت حق غایب بودند. «أشهد أن لا اله الا الله» و «الله اكبر» دروغ. گوش حضرت زهرا علیها السلام خیلی بالاتر از این است که به جملات بسیار زیبایی که به دروغ پیچیده شده است، گوش دهد. این آلودگان، این «الله اكبر» های دروغ، کمر اسلام را شکست و حضرت علی علیه السلام را خانه نشین کرد. سر دین را با دین بردند. (۱) حضرت ابی عبدالله علیه السلام به زهری نامه داد: که شما چهره هایی دین نما، وسیله پذیرش حکومت بنی امیه شدید. این ها پشت شما و پینه پیشانی، محاسن بلند، نماز خواندن های شما پنهان شدند. قاتل اصلی مادرم، پدرم و برادرم شما هستید.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمود: با شمشیر گردن این پیشانی پینه بسته ها را بزنید، در نصف روز هفت هزار نفر از این ها را در نهروان کشت. (۲) یک نفر در این مدینه «الله اكبر» بگوید، تا من گوش دهم: از هزاران اندکی زین صوفیند باقیان در دولت او می زیند (۳)

ص: ۳۲۵

(۱ - ۱) - بدائع الکلام فی تفسیر آیات الأحکام: ۲۰۶؛ «فقد روی مالک و غیره ان المؤذن جاء الی عمر بن الخطاب فوجده نائما فقال الصلاه خیر من النوم فأمره عمر ان يجعله فی نداء صلاه الصبح و اما إسقاط حی علی خیر العمل قال الفاضل القوشجی فی شرحه علی تجرید المولی العلامه الطوسی (قدس سره) نقلا عن عمر قال ثلاث کن علی عهد رسول الله و انا أنهی و احرمهن و أعاقب علیهن متعه النساء و متعه الحج و حی علی خیر العمل».

(۲ - ۲) - مستدرک الصحیحین: ۲/۱۴۷؛ «روی بسنده عن أنس بن مالک إن رسول الله صلی الله علیه و آله قال: سیکون فی أمتی اختلاف و فرقه قوم یحسنون القیل و یسیئون الفعل، یقرؤن القرآن لا یجاوز تراقیهم یحقر أحدکم صلاته مع صلاتهم و صیامه مع صیامهم، یمرقون من الدین مروق السهم من الرمیة، لا یرجع حتی یرد السهم علی فوفه و هم شرار الخلق و الخلیفه، طوبی لمن قتلهم و قتلوه، یدعون الی کتاب الله و لیسوا منه فی شیء من قاتلهم کان أولى بالله منهم، قالوا: یا رسول الله ما سیماهم؟ قال: التحلیق».

۳ - ۳) - مولوی.

گفت: دختر پیامبر! اکنون می روم و به بلال می گویم. بلال نبود. از راه رسید. گریه می کرد. عرض کرد: علی جان! با من کاری دارید؟ فرمود: کجا بودی؟ عرض کرد: با این اوضاع فتنه و فساد با کمال سختی از مدینه و حرم پیامبر صلی الله علیه و آله دل کندم، آرزو می کردم نباشم که این اوضاع را ببینم.

عرض کرد: من خیلی راه رفته ام و غصه می خورم. شب را در بیابان خواب بودم، پیغمبر صلی الله علیه و آله را در عالم خواب دیدم. خیلی غصه دار بود. عرض کردم: یا رسول الله! چه شده است؟ فرمود: ای بلال! فاطمه اذان می خواهد.

ببینید چه چیز به چه چیز و کجا به کجا وصل است؟ دل حضرت فاطمه علیها السلام اذان می خواهد، در عالم برزخ به پیامبر صلی الله علیه و آله می گویند: به خواب بلال برو، امر کن برود و برای حبیب من اذان بگوید. حضور از این بالاتر؟ حضرت فاطمه علیها السلام اذان بخواند، خدا بگوید: اذان بگویند. پیغمبر صلی الله علیه و آله به بلال بگوید و بلال از این همه راه برگردد تا دستور حضرت را انجام دهد. (۱)

ص: ۳۲۶

۱ - ۱) - من لایحضره الفقیه: ۱/۲۹۷، باب الأذان و الإقامه، حدیث ۹۰۷؛ «و رَوَى أَنَّهُ لَمَّا قُبِضَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ امْتَنَعَ بِبَلَالٍ مِنَ الْأَذَانِ وَقَالَ لَا أُؤَذِّنُ لِأَحَدٍ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ إِنَّ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ قَالَتْ ذَاتَ يَوْمٍ إِنِّي أَشْتَهِي أَنْ أَسْمَعَ صَوْتِ مُؤَذِّنِ أَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْأَذَانِ فَبَلَغَ ذَلِكَ بِلَالًا فَأَخَذَ فِي الْأَذَانِ فَلَمَّا قَالَ اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ ذَكَرَتْ أَبَاهَا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَيَّامَهُ فَلَمْ تَتَمَّاكِكْ مِنَ الْبُكَاءِ فَلَمَّا بَلَغَ إِلَى قَوْلِهِ أَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ شَهَقَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ شَهَقَةً وَ سَقَطَتْ لَوَجْهِهَا وَ غَشِيَ عَلَيْهَا فَقَالَ النَّاسُ لِبَلَالٍ أَمْسِكْ يَا بِلَالُ فَقَدْ فَارَقَتْ ابْنَهُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الدُّنْيَا وَ ظَنُّوا أَنَّهَا قَدْ مَاتَتْ فَقَطَعَ أَذَانُهُ وَ لَمْ يُنَمِّهُ فَأَفْأَقَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ وَ سَأَلَتْهُ أَنْ يُنَمِّمَ الْأَذَانَ فَلَمْ يَفْعَلْ وَ قَالَ لَهَا يَا سَيِّدَةَ النَّسْوَانِ إِنِّي أَخَشَى عَلَيْكَ مِمَّا تُنَزِّلِينَهُ بِنَفْسِكَ إِذَا سَمِعْتَ صَوْتِي بِالْأَذَانِ فَأَغْفَتُهُ عَنْ ذَلِكَ.»

تو دست افشانی را چه دانی؟

مناجات خدا با بندگان

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند: کار این ها به جایی می رسد که دیگر پروردگار عالم صبر نمی کند که این ها با او حرف بزنند، بلکه به نقطه ای می رسند که خدا با آنها حرف می زند، می گوید: بنده من! تو صدای مرا گوش بده:

«ناجاهم فی فکرهم وکلّمهُم فی ذات عقولهم» (۱)

حال حضرت زهرا علیها السلام با شنیدن اذان بلال

امیرالمؤمنین علیه السلام به خانه آمد، گفت: یا فاطمه! بلال آماده اذان است. فرمود:

حسن جان! در و پنجره را باز کن. پیراهن پیامبر صلی الله علیه و آله را بیاور. حسین جان! تو نیز بیا کنار من بنشین. سه معصوم می خواهند به استقبال اذان بروند. این چه اذانی است؟ بلال چقدر حضور داشت؟ ای سپیدترین سپیدرویان عالم! ای زیباترین دل های عالم!

یافتن حضور از درگاه اهل بیت علیهم السلام

روحانی با ادب و درس خوانده از ایران به نجف رفته تا در درس خاتم المجتهدین، شیخ انصاری شرکت کند، اما درس را نمی فهمد. بار علمی درس خیلی بالاست. چند روزی رفت و نفهمید. با خود گفت:

ص: ۳۲۷

۱-۲) - نهج البلاغه: خطبه ۱۱۳، قاله عند تلاوته «رِجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ...» .

کای صوفی شراب آنکه شود صاف که در شیشه برآرد اربعینی (۱)

چهل روز می رویم، باز نفهمید. گفت: من نمی فهمم و مریضم، امیرالمؤمنین علیه السلام نیز نمی تواند کاری کند که من بفهمم؟ به حرم رفت. عرض کرد: یا علی! من که درس را برای دنیا نمی خواهم، می خواهم بفهمم که بروم مردم را هدایت کنم، اما نمی فهمم. خیلی گریه کرد. دید خبری نشد.

چرا خبری نمی شود؟ چند شب می آید و گریه می کند. هزار مرتبه «یا الله» می گوید، پیراهنش از اشک خیس می شود. خدا پیغام داده است که گاهی با چند شب مشکل درست نمی شود، اما بنده من! همان شب اول که می آیی و چند «یا الله» می گویی، اگر کار تو را اصلاح کنم، می روی و دیگر نمی آیی، پس معطل می کنم، چون می خواهم که هر شب صدای تو را بشنوم.

ما در حضور نیستیم، او در حضور است. ما غایبیم، او غایب نیست و هیچ وقت نیز غایب نبوده است: غیبت نکرده ای که شوم طالب حضور پنهان نگشته ای که هویدا کنم تو را (۲)

چند شب در حرم امیرالمؤمنین علیه السلام گریه کرد، اما خبری نشد. بالاخره به محضر امیرالمؤمنین علیه السلام راه پیدا کرد. حضرت فرمودند: چه شده است؟ عرض کرد: درس را نمی فهمم. حضرت فرمود: بگو: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ». گفت. فرمود: برو! تمام است.

صبح سر درس آمد. دید دریای دانش شیخ به او منتقل می شود. شاد و با نشاط،

ص: ۳۲۸

۱-۱ - حافظ شیرازی.

۲-۲ - فروغی بسطامی.

به درس اشکال کرد، باز هم اشکال و اشکال کرد و جواب گرفت. دیگر درس داشت به هم می ریخت. شیخ جواب داد: وقتی درس تمام شد، بیا.

آخر درس که دیگر هیچ کس نبود، شیخ آمد و گفت: ای بزرگوار! آن کسی که برای تو « بِسْمِ اللَّهِ » خواند، تا « وَلَا الضَّالِّينَ » را برای من خوانده است. کمی آرام باش.

در و پنجره را باز کردند. بلال گفت: «الله اکبر»، فرمود:

«الله اکبر أن یوصف»

حضور را می بینید؟ بلال گفت: «أشهد أن لا اله الا الله» فرمود: تمام وجودم شاهد وحدانیت او است؛ یعنی جایی را در حیات، ذات، ظاهر و باطن من پیدا نمی کنید که از خدا خالی باشد.

۲ - حضرت سجاد علیه السلام

اشاره

اما دومین نفر. به یزید گفت: روی این چوب ها بروم؟ منبر را چوب گفت؛ چون این منبر اهل ظلم بود. هر چیزی که برای اهل غایب است، جماد است و هر چیزی که برای اهل حاضر است، زنده است. وقتی غایب می میرد، روح از بدنش جدا می شود، اما حاضر از حیات طبیعی به حیات الهی انتقال پیدا می کند و نمی میرد.

اگر این انتقال صورت نمی گرفت، پس این آیه چه می گوید:

«يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً * فَادْخُلِي فِي عِبَادِي * وَأَدْخُلِي جَنَّتِي» (۱)

اینجا اصلاً بحث جدایی مطرح نیست، غایب بین بدن و روحش جدایی حاصل می شود. حاضر، حاضر است و جدایی معنا ندارد.

ص: ۳۲۹

۱-۱ - فجر (۸۹): ۲۷ - ۳۰؛ «ای جان آرام گرفته و اطمینان یافته! * به سوی پروردگارت در حالی که از او خشنودی و او هم از تو خشنود است، باز گرد * پس در میان بندگانم در آی * و در بهشتم وارد شو.»

کار سخنرانش به جایی رسید که یزید مجبور شد سخنرانی او را قطع کند. به مؤذن گفت: اذان بگو. وقتی گفت: «اشهد ان لا اله الا الله» فرمود: تمام وجود و ذات من شاهد خداست. (۱)

اثرات منزل ایمان

هر کس در منزل ایمان و باور قرار می گیرد، به وسیله خود او، قلب به عقل ربط قوی پیدا می کند؛ چون قلبی که از عقل بریده باشد، قلب متوقف است و عقل فقط طرح مادی می دهد و هیچ طرح معنوی برایش امکان ندارد که ارائه بدهد. تمام دانشمندان اروپا و آمریکا عقل دارند، اما قلب ندارند. امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

ص: ۳۳۰

(۱-۱) - بحار الأنوار: ۴۵/۱۳۷، باب ۳۹؛ «وَقَالَ صَاحِبُ الْمَنَاقِبِ وَغَيْرُهُ رُوِيَ أَنَّ يَزِيدَ لَعَنَهُ اللَّهُ أَمَرَ بِمِثْبَرٍ وَحَاطِبٍ لِيُخْبِرَ النَّاسَ بِمَسَاوِي الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَعَلَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَمَا فَعَلَا فَصَعِدَ الْحَاطِبُ الْمِثْبَرِ فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ أَكْثَرَ الْوَقِيعَةَ فِي عَلِيٍّ وَ الْحُسَيْنِ وَأَطْنَبَ فِي تَقْرِيبِ مُعَاوِيَةَ وَ يَزِيدَ لَعَنَهُمَا اللَّهُ فَذَكَرَهُمَا بِكُلِّ جَمِيلٍ قَالَ فَصَاحَ بِهِ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ وَيَلْكَ أَيُّهَا الْحَاطِبُ اشْتَرَيْتَ مَرَضَاهُ الْمُخْلُوقِ بِسَخِطِ الْخَالِقِ فَتَبَوَّأَ مَقْعَدَكَ مِنَ النَّارِ ثُمَّ قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا يَزِيدُ انْذَنْ لِي حَتَّى أَصْعَدَ هَذِهِ الْأَعْوَادَ فَأَتَكَلَّمُ بِكَلِمَاتٍ لِلَّهِ فِيهِنَّ رِضَاءٌ وَ لِهَوْلَاءِ الْجَلَسَاءِ فِيهِنَّ أَجْرٌ وَ ثَوَابٌ قَالَ فَأَبَى يَزِيدُ عَلَيْهِ ذَلِكَ فَقَالَ النَّاسُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ انْذَنْ لَهُ فَلْيَصِ عِدَ الْمِثْبَرِ فَلَعَلْنَا نَسْمَعُ مِنْهُ شَيْئًا فَقَالَ إِنَّهُ إِنْ صَعِدَ لَمْ يَنْزِلْ إِلَّا بِفَضِيحَتِي وَ بِفَضِيحَةِ آلِ أَبِي سُفْيَانَ... ثُمَّ قَالَ أَنَا ابْنُ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ أَنَا ابْنُ سَيِّدَةِ النَّسَاءِ فَلَمْ يَزَلْ يَقُولُ أَنَا أَنَا حَتَّى صَجَّ النَّاسُ بِالْبُكَاءِ وَ النَّحِيبِ وَ حَسِبَتِي يَزِيدُ لَعَنَهُ اللَّهُ أَنْ يَكُونَ فَتَنَّهُ فَأَمَرَ الْمُؤَذِّنَ فَقَطَعَ عَلَيْهِ الْكَلَامَ فَلَمَّا قَالَ الْمُؤَذِّنُ اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ قَالَ عَلِيُّ لَأَشْيَاءُ أَكْبَرُ مِنَ اللَّهِ فَلَمَّا قَالَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ شَهِدَ بِهَا شَعْرِي وَ بَشْرِي وَ لَحْمِي وَ دَمِي فَلَمَّا قَالَ الْمُؤَذِّنُ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ التَّفَتَّ مِنْ فَوْقِ الْمِثْبَرِ إِلَى يَزِيدَ فَقَالَ مُحَمَّدٌ هَذَا جَدِّي أَمْ جَدُّكَ يَا يَزِيدُ فَإِنْ زَعَمْتَ أَنَّهُ جَدُّكَ فَقَدْ كَذَبْتَ وَ كَفَرْتَ وَ إِنْ زَعَمْتَ أَنَّهُ جَدِّي فَلِمَ قَتَلْتَ عَتْرَتَهُ قَالَ وَ فَرَّغَ الْمُؤَذِّنُ مِنَ الْأَذَانِ وَ الْإِقَامَةِ وَ تَقَدَّمَ يَزِيدُ فَصَلَّى صَلَاةَ الظُّهْرِ».

«فالصورة صورة انسان و القلب قلب حيوان» (۱) عقل کار می کند، اما قلب بی کار است. مهر، محبت، ایمان، ارتباط با خدا، گریه، رحم و لطف ندارند. فقط علم دارند، اما این علم نیز علم مادی است.

«يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ» (۲)

مراحل بعدی در طی منازل دهگانه

در منزل ایمان، دست اراده او قلب را با عقل وصل می کند. عقل معلومات مادی و معنوی را دریافت می کند، به قلب می دهد، قلب می یابد و می پزد. غذای پخته ای در می آورد و به اعضا و جوارح پخش می کند که آنها نیز ایمانی شوند. گوش، چشم، زبان، شهوت و همه وجود او با ایمان می شود.

پروردگار بعد از این اتصال، مؤمن را به سوی دانش تأمین کننده خیر دنیا و آخرت حرکت می دهد. بعد او را به فهم این دانش می کشاند و بعد از فهم دانش:

«نور الله قلبه»

خودش در دل جلوه می کند و مؤمن اهل توحید ناب می شود.

وقتی این منازل را طی کرد، وارد منزل سوم، یعنی قنوت می شود. منزل عبادت همه جانبه غالبی و قلبی و تداوم عبادت تا وقت مرگ. این مؤمنی است که امیرالمؤمنین علیه السلام با هفت واقعت او را معرفی می کند.

ص: ۳۳۱

۱-۱) - نهج البلاغه: خطبه ۸۶ فی بیان صفات المتقین و صفات الفساق. . .

۲-۲) - روم (۳۰) : ۷؛ « تنها [ظاهری] محسوس [از زندگی دنیا را می شناسند و آنان از آخرت] که سرای ابدی و دارای نعمت های جاودانی و حیات سرمدی است [بی خبرند. »

مجلس تمام گشت و به آخر رسید عمر ما هنوز اندر اول وصف تو مانده ایم (۱)

دهه آخر ماه مبارک، دهه ای است که تمام امید پیامبر صلی الله علیه و آله به آن بود. برخلاف ما که دهه آخر برای ما معمولی است. دهه آخر بود که دیگر اشک پیامبر صلی الله علیه و آله به خاطر تمام شدن ماه رمضان بند نمی آمد و خیلی گریه می کرد. او چهره الهی و حضور در رمضان را می دید، لذا طاقت نمی آورد که از این ماه جدا شود. (۲) والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

ص: ۳۳۲

۱-۱ - حافظ شیرازی.

۲-۲ - مستدرک الوسائل: ۷/۵۵۹، باب ۱، حدیث ۸۸۸۳؛ «وَعَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَامَ أَوَّلَ لَيْلِهِ مِنَ الْعَشْرِ الْأَوَّلِ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ فَحَمِدَ اللَّهَ وَاتْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ كَفَاكُمْ اللَّهُ عِيدَكُمْ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ وَعِيدَكُمْ الْإِجَابَةَ فَقَالَ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِلَّا وَقَدْ وَكَّلَ اللَّهُ تَعَالَى بِكُلِّ شَيْطَانٍ مَرِيدٍ سَبْعَةَ أَمْلاَكٍ فَلَيْسَ بِمَحْلُولٍ حَتَّى يَنْقَضِيَ شَهْرُكُمْ هَذَا أَلَا وَ أَبْوَابُ السَّمَاءِ مُفْتَحَةٌ مِنْ أَوَّلِ لَيْلِهِ مِنْهُ إِلَى آخِرِ لَيْلِهِ مِنْهُ أَلَا وَ الدُّعَاءُ فِيهِ مَقْبُولٌ ثُمَّ سَمَّرَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ شَدَّ مِئْزَرَهُ وَ بَرَزَ مِنْ بَيْتِهِ وَ اعْتَكَفَهُنَّ وَ أَحْيَا اللَّيْلَ كُلَّهُ وَ كَانَ يَغْتَسِلُ كُلَّ لَيْلَةٍ بَيْنَ الْعِشَاءَيْنِ.»

خصوصیات شب نوزدهم ماه رمضان

تهران، حسینیه همدانی ها

رمضان ۱۳۷۳

ص: ۳۳۴

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الانبياء والمرسلين

و صل على محمد و آله الطاهرين.

امشب - شب نوزدهم ماه مبارك رمضان - دارای چهار خصوصیت است.

خصوصیت اول این که شب قدر است و خداوند متعال در قرآن کریم شب قدر را از هزار ماه؛ یعنی سی هزار شب و یا حدود هشتاد و دو سال بهتر دانسته است.

خصوصیت دوم این که امشب شب دعاست. دعایی که قرآن مجید می فرماید:

هر کسی از آن تکبر کند، اهل دوزخ خواهد بود. خصوصیت دیگر این که امشب، شب جمعه است که تمام درهای رحمت حضرت حق به روی بندگانش باز است و خصوصیت چهارم این که شب زیارتی مخصوص وجود مبارک حضرت سیدالشهداء علیه السلام است. زیارتی که امام صادق علیه السلام می فرمایند: هر کس هر شب جمعه جدم حسین علیه السلام را زیارت کند، به مانند این است که در عرش، خدا را زیارت کرده است. (۱)

ص: ۳۳۵

۱- ۱) - وسائل الشیعه: ۱۴/۴۷۹ - ۴۸۰، باب ۵۷، تأکد استحباب زیاره الحسین علیه السلام، حدیث ۱۹۶۴۶ و ۱۹۶۴۷ - عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَنْ زَارَ قَبْرَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي كُلِّ جُمُعَةٍ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ الْبَتَّةَ وَ لَمْ يَخْرُجْ مِنَ الدُّنْيَا وَ فِي نَفْسِهِ حَسْرَةٌ مِنْهَا وَ كَانَ مَسِيكُهُ مَعَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ يَا دَاوُدُ مَنْ لَاسِرُّهُ أَنْ يَكُونَ فِي الْجَنَّةِ جَارَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ قُلْتُ مَنْ لَأَفْلَحَ. - عَنْ صَيْفَوَانَ الْجَمَالِ قَالَ قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ هَلْ لَكَ فِي قَبْرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قُلْتُ وَ تَزُورُهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ قَالَ وَ كَيْفَ لِمَا أَزُورُهُ وَ اللَّهُ يَزُورُهُ كُلَّ لَيْلَةٍ جُمُعَةٍ يَهْبِطُ مَعَ الْمَلَائِكَةِ إِلَيْهِ وَ الْأَنْبِيَاءُ وَ الْأَوْصِيَاءُ وَ مُحَمَّدٌ أَفْضَلُ الْأَنْبِيَاءِ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ فَتَزُورُهُ فِي كُلِّ جُمُعَةٍ نَدْرِكُ زِيَارَةَ الرَّبِّ قَالَ نَعَمْ يَا صَيْفَوَانَ الزَّمْ ذَلِكَ يُكْتَبُ لَكَ زِيَارَةُ قَبْرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ ذَلِكَ تَفْضِيلٌ وَ ذَلِكَ تَفْضِيلٌ. بحار الأنوار: ۹۷/۱۱۹، باب ۲، حدیث ۱۵؛ «عَنْ زَيْدِ الشَّحَامِ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا لِمَنْ زَارَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ كَمَنْ زَارَ اللَّهَ فِي عَزْشِهِ قَالَ قُلْتُ فَمَا لِمَنْ زَارَ أَحَدًا مِنْكُمْ قَالَ كَمَنْ زَارَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله.»

با توجه به این خصوصیات، حقایق و ویژگی چهارگانه، باید به این معنا توجه کرد که امشب چه انسانی به حریم مبارک حضرت حق راه پیدا می کند و آیا با این چهار ویژگی هر کسی را راه می دهند و قبول می کنند؟ جواب این سؤال را باید پیدا کرد.

دشمنان سه گانه انسان

اشاره

در معارف اسلامی فرموده اند:

«أعداء الإنسان ثلاثة: دنياه و شيطانه و نفسه»^(۱) دشمنان اسلام سه دسته هستند: نفس، شیطان و دنیا.

براساس آیات و روایات منظور از نفس، مجموعه خواسته های بی مهار انسان است. خواسته هایی که با خواسته های پروردگار ضدّ و ناهماهنگ است و این خواسته ها در خیمه حیات انسان رخ نشان می دهد تا انسان را به گناه، معصیت و برنامه هایی که خدا نمی پسندد، بکشاند.

ص: ۳۳۶

۱- ۱) - المحجّه البيضاء: ۵/۱۱۶؛ «أعداء الإنسان ثلاثة: دنياه و شيطانه و نفسه فاحترس من الدّنيا بالزّهدها فيها، و من الشيطان بمخالفته، و من النفس بترك الشهوات.»

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمایند:

«أعدى عدوك نفسك التي بين جنبيك» (۱) پیغمبر صلی الله علیه و آله می خواهند بفرمایند: این خواسته های بی مهار، در کشش های مادی و شهوات انسان ریشه دارد که از این مجموعه به دشمن ترین دشمنان تعبیر کردند. (۲) این خواسته ها دائم جولان می دهند و فقط می گویند: می خواهیم. تابع هیچ قانون، حلال و حرام خدا و قوانین شریعت نیستند. مال را می خواهند، از هر کجا که می خواهد باشد؛ ربا، رشوه، غضب، دزدی، خوردن حق مردم. مقام را می خواهد،

ص: ۳۳۷

۱- ۱) - بحار الأنوار: ۶۷/۶۴، باب ۴۵، حدیث ۱.

۲- ۲) - بحار الأنوار: ۶۷/۶۴، باب ۴۵، حدیث ۳؛ «قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ لَمْ يَتَعَاهِدِ النَّفْسَ مِنْ نَفْسِهِ غَلَبَ عَلَيْهِ الْهَوَىٰ وَ مَنْ كَانَ فِي نَقْصِ فَاَلْمَوْتُ خَيْرٌ لَهُ». بحار الأنوار: ۶۷/۶۵، باب ۴۵، حدیث ۷؛ «عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله بَعَثَ سَرِيَّةً فَلَمَّا رَجَعُوا قَالَ مَرْحَبًا بِقَوْمٍ قَضَوْا الْجِهَادَ الْأَصْغَرَ وَ بَقِيَ عَلَيْهِمُ الْجِهَادُ الْأَكْبَرُ قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا الْجِهَادُ الْأَكْبَرُ قَالَ جِهَادُ النَّفْسِ ثُمَّ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله أَفْضَلُ الْجِهَادِ مَنْ جَاهَدَ نَفْسَهُ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْهِ». بحار الأنوار: ۶۷/۶۹، باب ۴۵، حدیث ۱۶؛ «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله أَلَا أُبَيِّنُكُمْ بِأَكْبَرِ الْكَيْسِيِّينَ وَ أَحْمَقِ الْحَمَقَاءِ قَالُوا بَلَىٰ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ أَكْبَرُ الْكَيْسِيِّينَ مَنْ حَاسَبَ نَفْسَهُ وَ عَمِلَ لِمَا بَعْدَ الْمَوْتِ وَ أَحْمَقُ الْحَمَقَاءِ مَنْ اتَّبَعَ نَفْسَهُ هَوَاهُ وَ تَمَنَّى عَلَى اللَّهِ الْأَمَانِيَّ فَقَالَ الرَّجُلُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ كَيْفَ يُحَاسِبُ الرَّجُلُ نَفْسَهُ قَالَ إِذَا أَصْبَحَ ثُمَّ أَمْسَى رَجَعَ إِلَى نَفْسِهِ وَ قَالَ يَا نَفْسُ إِنَّ هَذَا يَوْمٌ مَضَىٰ عَلَيْكَ لِمَا يُعُودُ إِلَيْكَ أَيَّدًا وَ اللَّهُ سَائِلُكَ عَنْهُ فِيمَا أَفْنَيْتَهُ فَمَا الَّذِي عَمِلْتَ فِيهِ أَ ذَكَرْتَ اللَّهُ أَمْ حَمِدْتَهُ أَ قَضَيْتِ حَقَّ أَخٍ مُؤْمِنٍ...»

از هر راه و هر ناحیه ای که باشد. کاری به این ندارد که انسان لایق و شایسته این مقام هست یا نه؟ فقط مقام و ریاست را می خواهد.

معنای خواسته های بی مهار

یکی از افراد اهل دل می گوید: من معنای

«أعدى عدوك نفسك التى بين جنبيك»

را نمی فهمیدم، تا شبی در مجلسی دیدم اهل خدایی حرف می زند. در ضمن صحبت خود گفت: هر گرسنه ای را که غذا بدهی، سیر می شود، هر دشمنی آرام می شود، الا این خواسته های بی مهار که هر چه تغذیه شوند، گرسنه تر می شوند. هر چه به حرف آنها بیشتر گوش دهی، درنده تر می شوند. آن شب فهمیدم که معنای فرمایش پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در مورد دشمن ترین دشمنان و خواسته های بی مهار چیست.

تمام فتنه ها و فسادهایی که در جهان هست، محصول همین خواسته های بی مهار است که گاهی در وجود فرد خودنمایی می کند، گاهی در وجود خانواده، دولت، حزب، یا ملت.

وقتی خواسته های بی مهار، میدان دار زندگی باشند، درخت زندگی جز میوه تلخ فتنه، فساد، ناامنی، بی ادبی، غارت گری و پایمال کردن حقوق خود و دیگران نخواهد داشت و این طبیعی است. این یک دشمن.

دشمن دوم: شیطان

دشمن دوم شیطان است. (۱) شیطان کیست؟ از نظر قرآن مجید، شیطان موجود

ص: ۳۳۸

۱ - ۱ - « إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا إِنَّمَا يَدْعُوا حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ » (فاطر: ۶) البرهان فی تفسیر القرآن: ۴/۵۵۷؛ «قال الصادق عليه السلام: لا يتمكن الشيطان بالوسوسة من العبد إلا وقد أعرض عن ذكر الله تعالى، و استهان و سكن إلى نهيه، و نسي اطلاعه على سره، فالوسوسة ما تكون من خارج القلب بإشارة معرفه العقل و مجاوره الطبع، و أما إذا تمكن فى القلب فذلك غى و ضلاله و كفر، و الله عز و جل دعا عباده بلطف دعوته و عرفهم عداوه إبليس، فقال تعالى: إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا.»

متکبر، متمرد و عصیان گر بی دینی است که هدفی جز ضربه زدن به ارزش ها، دین، دنیا و آخرت انسان ندارد.

قرآن مجید شیاطین را بر دو دسته تقسیم می کند:

« مِنْ أَلْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ » (۱)

شیاطینی هستند که نامرئی و بعضی قابل رؤیت هستند. آن شیاطین قابل رؤیت، انسان های ضالّ، گمراه، متمرد و عصیان گر هستند که مخترع هر نوع فتنه و فساد هستند. ابزارهای امروز شیاطین نیز ابزار نویی است؛ ماهواره ها، سینماها، رسانه ها، چنانکه در دنیای زمان ما درصد بالایی از ماهواره ها، خانه های فیلم و رسانه های گروهی در اختیار صهیونیسم بین الملل است. این ها شیاطین زمان ما هستند.

به فرموده امام زین العابدین علیه السلام: شیاطین، خاموش شدن چراغ دین شما را می خواهند. شیاطین نمی خواهند فرهنگ خدا و اهل بیت علیهم السلام در زندگی شما حاکم باشد. نمی خواهند که شما در صراط مستقیم خدا و مرتبط با عالمان ربّانی و واجد شرایط باشید. شیاطین نمی خواهند قانون زندگی شما طبق قرآن باشد. (۲)

ص: ۳۳۹

۱-۱ - هود (۱۱): ۱۱۹؛ «دوزخ را از همه جن و انس [که راه کفر و عناد را برگزیدند] بر خواهیم کرد.»
۲-۲ - بحار الأنوار: ۷۰/۹۲، باب ۱۲۲، حدیث ۶۹؛ «عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ سَمِعْتُ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ مَنْ لَمْ يَتَعَزَّ بِعَزَاءِ اللَّهِ تَقَطَّعَتْ نَفْسُهُ عَلَى الدُّنْيَا حَسِيرَاتٍ وَ اللَّهُ مَا الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ إِلَّا كَكَفْتِي الْمِيزَانِ فَأَيُّهُمَا رَجَحَ ذَهَبَ بِالْآخِرِ ثُمَّ تَلَا قَوْلَهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ... الدُّنْيَا فَلَيْسَ فِي غِنَى الدُّنْيَا رَاحَةٌ وَ لَكِنَّ الشَّيْطَانَ يُوسِسُ إِلَى ابْنِ آدَمَ أَنَّ لَهُ فِي جَمْعِ ذَلِكَ رَاحَةٌ وَ إِنَّمَا يَسُوقُهُ إِلَى التَّعَبِ فِي الدُّنْيَا وَ الْحِسَابُ عَلَيْهِ فِي الْآخِرَةِ ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كُلَّمَا تَعَبَ أَوْلِيَاءُ اللَّهِ فِي الدُّنْيَا لِلدُّنْيَا بَلَّ تَعَبُوا فِي الدُّنْيَا لِلْآخِرَةِ ثُمَّ قَالَ أَلَا وَ مَنْ اهْتَمَّ لِرِزْقِهِ كُتِبَ عَلَيْهِ خَطِيئَةٌ كَذَلِكَ قَالَ الْمَسِيحُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِلْحَوَارِيِّينَ إِنَّمَا الدُّنْيَا فَنَطْرَةٌ فَاعْبُرُوهَا وَ لَا تَعْمُرُوهَا.» الكافي: ۲/۳۱۵، باب حب الدنيا و الحرص عليها، حدیث ۴؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّ الشَّيْطَانَ يَدِيرُ ابْنَ آدَمَ فِي كُلِّ شَيْءٍ فَإِذَا أَعْيَاهُ جَثَمَ لَهُ عِنْدَ الْمَالِ فَأَخَذَ بِرَقَبَتِهِ.»

اما دشمن سوم: دنیاست. دنیا نه به معنای خورشید، ماه، ستارگان، زمین و آسمان. دنیا در زبان قرآن و روایات به معنای ابزارها، ثروت ها و امور مادی بیرون از فضای حلال پروردگار است. (۱)

راه مبارزه با دشمنان

بعد به ما راهنمایی کرده اند که:

با تمام خواسته های غلط، بی قید، بی مهار و خواسته هایی که ضدّ خواسته های پروردگار است، با اسلحه مخالفت، بجنگید؛ یعنی وقتی خواسته ای در درون شما رخ نشان داد و فهمیدید که ضدّ خداست، یا نفهمیدی و اهل خدا به شما گفتند که خواسته باطل است، با آن خواسته مخالفت کن و با اسلحه یاد خدا، قیامت،

ص: ۳۴۰

۱- ۱) - الکافی: ۲/۳۱۵، بَابُ حُبِّ الدُّنْيَا وَالْحِرْصِ عَلَيْهَا، حَدِيثُ ۱؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهَشَامٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ رَأْسُ كُلِّ حَاطِيئِهِ حُبُّ الدُّنْيَا». الکافی: ۲/۳۱۸، حَدِيثُ ۱۰؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَا ذُبُّبَانِ ضَارِيَانِ فِي غَنَمٍ قَدْ فَارَقَهَا رِعَاؤُهَا وَاحِدٌ فِي أَوْلَاهَا وَهَذَا فِي آخِرِهَا بِأَفْسَدٍ فِيهَا مِنْ حُبِّ الْمَالِ وَالشَّرَفِ فِي دِينِ الْمُسْلِمِ». الکافی: ۲/۳۲۰، حَدِيثُ ۱۷؛ «عَنِ ابْنِ أَبِي يَعْفُورٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ مَنْ تَعَلَّقَ قَلْبُهُ بِالدُّنْيَا تَعَلَّقَ قَلْبُهُ بِثَلَاثِ خِصَالٍ هُمْ لَا يَفْنَى وَ أَمَلٍ لَا يُدْرَكُ وَ رَجَاءٍ لَا يُنَالُ.»

دادگاه های الهی و محاکمات پروردگار وارد جنگ شو.

وقتی شیطان تو را دعوت کرد، بدانید در صورت اطاعت او در قیامت به محاکمه کشیده خواهید شد.

حسابرسی دقیق قیامت

در قرآن مجید می فرماید:

« وَ نَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ » (۱)

ما ترازوهای روز قیامت خود را به عدالت و انصاف برپا می کنیم.

« وَ لَا يُظْلَمُونَ شَيْئًا » (۲)

و به احدی ذره ای ستم روا نمی داریم، اما:

« وَ إِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَ كَفَىٰ بِنَا حَاسِبِينَ » (۳)

اگر عمل شما به وزن دانه ارزن باشد، در آن ترازو حاضر می کنیم:

« وَ كَفَىٰ بِنَا حَاسِبِينَ »

برای شما بس باشد که در قیامت حسابگر شما خود من باشم. این حرف قرآن است. (۴)

ص: ۳۴۱

۱- ۱) - انبیاء (۲۱) : ۴۷؛ «و ترازوهای عدالت را در روز قیامت می نهیم.»

۲- ۲) - مریم (۱۹) : ۶۰؛ «و ذره ای مورد ستم قرار نمی گیرند.»

۳- ۳) - انبیاء (۲۱) : ۴۷؛ «و به هیچ کس هیچ ستمی نمی شود؛ و اگر [عمل خوب یا بد] هم وزن دانه خردلی باشد آن را [

برای وزن کردن] می آوریم، و کافی است که ما حسابگر باشیم.»

۴- ۴) - تفسیر نور الثقلین: ۳/۴۳۰؛ «هو يقول: وَ نَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَ إِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ

خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَ كَفَىٰ بِنَا حَاسِبِينَ اعلموا عباد الله ان أهل الشرك لا- تنصب لهم الموازين و لا تنصب لهم الدواوين، و انما

يحشرون الى جهنم. و انما نصب الموازين و نشر الدواوين لأهل الإسلام فاتقوا الله عباد الله.» الكافي: ۱/۱۱، كتاب العقل و

الجهل، حديث ۷؛ «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّمَا يُدَاقُ اللَّهُ الْعِبَادَ فِي الْحِسَابِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى قَدْرِ مَا آتَاهُمْ مِنَ الْعُقُولِ فِي

الدُّنْيَا.» بحار الأنوار: ۷/۲۶۱، حديث ۱۰؛ «نَوَادِرُ الرَّاَوْنِدِيِّ، بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ كُلُّ نَعِيمٍ مَسْئُولٌ عَنْهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا مَا كَانَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ تَعَالَى.»

مبارزه با اسلحه های ذکر و قناعت

با اسلحه یاد خدا و قیامت به جنگ شیطان برو و با اسلحه قناعت به جنگ دنیا برو؛ یعنی در تمام برنامه های مادی، به حلال خدا قناعت کن. بدان اگر درهمی از حرام خدا را وارد زندگی کنی، پیغمبر صلی الله علیه و آله می فرماید: تا زمانی که آن درهم حرام در زندگی شما هست، خدا به آن خانه نظر رحمت نخواهد کرد. (۱)

نیت جدی و خالص برای رابطه با خدا

چنین شبی، شب دعا، قدر، شب جمعه و شب زیارتی حضرت ابی عبدالله علیه السلام است، اگر انسانی دستش در دست این سه دشمن باشد؛ یعنی اهل خواسته های بی مهار و اهل اقتدای به شیاطین زمان و حرام های دنیوی باشد، به حریم پروردگار راهی ندارد، مگر رابطه اش را با خواسته های نفسانی و شیطانی و دنیایی قطع کند.

اگر رابطه ام را با شیاطین و اقتدای به آنها و هر حرامی قطع کنم و نیت جدی کنم؛ یعنی صادقانه خود را به پروردگار عرضه کنم، مرا قبول می کنند؛ چون پروردگار

ص: ۳۴۲

۱- ۱) - بحار الأنوار: ۱۰۰/۱۲۰، باب ۵، حدیث ۲۷؛ «قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَنْ أَكَلَ الرَّبَا مَلَأَ اللَّهُ بَطْنَهُ نَارَ جَهَنَّمَ بِقَدْرِ مَا أَكَلَ فَإِنْ كَسَبَ مِنْهُ مَالًا لَمْ يَقْبَلِ اللَّهُ شَيْئًا مِنْ عَمَلِهِ وَ لَمْ يَزَلْ فِي لَعْنَةِ اللَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ مَا دَامَ مَعَهُ قَيْرَاطٌ.»

عالم، عالم به نهان و آشکار تمام موجودات است. با تقلب و نیت ناخالص نمی شود کسی خود را به خدا عرضه کند و خدا نیز او را قبول کند. باید خود را به خدای خیر، علیم و عالم به غیب عرضه کنید.

نمونه هایی از رد نیت های ناخالص

۱ - اسلام تنها، نه ایمان

در این زمینه چند نکته بسیار مهم را عنایت کنید. اول از قرآن، کسانی که غیرصادقانه خود را به خدا عرضه کردند و خدا آنان را رد کرده و فرموده است: شما را نمی خواهم؛ چون خود را به دروغ به من عرضه می کنید:

« قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا » (۱)

گروهی از بادیه نشینان عرب به خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمدند و عرض کردند: ما خدا را باور و قبول کرده ایم. خدا به پیغمبرش فرمود:

« وَ لَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَ لَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ » (۲)

زبان شما می گوید: ما مؤمن هستیم، اما دل شما می گوید: ما ایمان نداریم. لذا شما را نمی پذیرند و قبول نمی کنند. (۳)

ص: ۳۴۳

۱-۱ - حجرات (۴۹): ۱۴؛ «بادیه نشینان گفتند: ما [از عمق قلب] ایمان آوردیم.»

۲-۲ - حجرات (۴۹): ۱۴؛ «بلکه بگویید: اسلام آورده ایم؛ زیرا هنوز ایمان در دل هایتان وارد نشده است.»

۳-۳ - تفسیر نور الثقلین: ۵/۱۰۱، حدیث: ۱۰۱؛ «عن ابی جعفر علیه السلام قال: سمعته يقول: الإسلام لا يشرك الايمان، و الايمان يشرك الإسلام، و هما في القول و الفعل يجتمعان كما صارت الكعبة في المسجد و المسجد ليس في الكعبة، و كذلك الايمان يشرك الإسلام و الإسلام لا يشرك الايمان، و قد قال الله عز و جل: « قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَ لَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَ لَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ » فقول الله اصدق القول.» تفسیر نور الثقلین: ۵/۱۰۱، حدیث: ۱۰۲؛ «عن ابی جعفر علیه السلام قال: قال ابو جعفر علیه السلام: يا سلمان أتدری من المسلم؟ قلت: جعلت فداك أنت اعلم، قال: المسلم من سلم المسلمون من لسانه و يده، ثم قال: و تدری من المؤمن؟ قال: قلت: أنت اعلم، قال: المؤمن من ائتمنه المسلمون على أموالهم و أنفسهم، و المسلم حرام على المسلم ان يخذله أو يظلمه أو يدفعه دفعه تعنه.»

شخصی متقلب و منافق که اهل مدینه بود، مرد. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بنا به علتی پیراهن خود را فرستادند و به خانواده اش پیغام دادند که این میت را در پیراهن مخصوص من کفن کنید.

به پیغمبر صلی الله علیه و آله عرض کردند: آقا! این میت، شخص ناباب، نادرست و غیرصادق بود. چرا پیراهن خود را برای او فرستادید؟ حضرت فرمودند: این پیراهن من ذره ای از عذاب خدا را از او برطرف نمی کند.

وقتی آمدند و پیغمبر صلی الله علیه و آله را دعوت کردند که برود بر او نماز بخواند، پروردگار با این که ارحم الراحمین است، اما - در سوره توبه - به پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود:

« وَلَا تُصَلِّ عَلَي أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا » (۱)

هرگز به جنازه افراد غیرصادق و دروغگو، نماز نخوان و سر قبر آنان نرو.

« اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ » (۲)

ص: ۳۴۴

۱- ۱) - توبه (۹): ۸۴؛ «و هرگز به جنازه هیچ کدام از آنان نماز نخوان.»

۲- ۲) - توبه (۹): ۸۰؛ «برای آنان [که عیب جویان مسخره کننده اند] چه آمرزش بخواهی چه نخواهی [یکسان است] اگر برای آنان هفتاد بار هم آمرزش بخواهی، خدا هرگز آنان را نخواهد آمرزید.»

از من طلب مغفرت بکنی یا نکنی، هفتاد بار نیز از من طلب آمرزش کنی، هرگز آنها را نمی آمرزم. متقلب، دروغگو، غیرصادق، رابطه دار با هوای نفس و با شیطان و دنیا را قبول نمی کنم. (۱) والسلام علیکم ورحمه الله و بركاته

ص: ۳۴۵

۱- ۱) - تفسیر نور الثقلین: ۲/۲۵۱، حدیث ۲۶۶؛ «روی انه صلى الله عليه و آله صلى على عبد الله بن ابي و ألبسه قميصه قبل ان ينهى عن الصلوه على المنافقين عن ابن عباس و جابر و قتاده، و قيل: انه أراد ان يصلى عليه فأخذ جبرئيل بثوبه و تلى عليه: وَ لَا تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ. و قيل: انه قيل لرسول الله صلى الله عليه و آله: لم وجهت بقميصك اليه يكفن فيه و هو كافر؟ فقال: ان قميصي لن يغنى عنه من الله شيئاً، و انى أومل من الله ان يدخل بهذا السبب فى الإسلام خلق كثير، فروى انه أسلم الف من الخزرج لما رأوه يطلب الاستشفاء بثوب رسول الله صلى الله عليه و آله، ذكره الزجاج، قال: و الأكثر فى الروايه انه لم يصل عليه.»

تفسیر نور الثقلین: ۲/۲۵۰، حدیث ۲۶۴؛ «فى تفسیر العیاشی عن زرارہ قال: سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول: ان النبى صلى الله عليه و آله قال لابن عبد الله بن ابي: إذا فرغت من أبيك فأعلمنى، و قد كان توفى فأتاه فأعلمه فأخذ رسول الله صلى الله عليه و آله نعليه للقيام فقال له عمر: أليس قد قال الله: « وَ لَا تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَ لَا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ » ؟ فقال له: ويحك - أو ويلك - انما أقول: اللهم إملأ قبره ناراً و إملأ جوفه ناراً و أصله يوم القيامة ناراً.»

۱۸ میزان و ترازوی معنوی

اشاره

تهران، حسینیه همدانی ها

رمضان ۱۳۷۳

ص: ۳۴۶

الحمد لله رب العالمين و صَلَّى اللهُ على جميع الانبياء والمرسلين

و صَلَّى على محمد و آله الطاهرين.

وجود مبارك اميرالمؤمنين عليه السلام برای مؤمن هفت خصلت بيان فرمودند که این هفت خصلت برای همه ما جنبه معيار، ميزان و ترازو دارد که ميزانی معنوی و ملکوتی است. پاکترين و سالم ترين ميزان است، برای این که ما خود را با این ميزان و معيار بسنجيم. حداقل این است که از وضع خود آگاه می شويم. خود این آگاهی ارزش دارد.

ارزش آگاهی در کنار اعمال

وجود مبارك شيخ صدوق نقل می کنند که علمای بزرگ ما وقتی اعمال شب احيا را بررسی می کنند، به ما اعلام می کنند که بالاترين و با فضيلت ترين عمل در این شب، تحصيل علم، معرفت و آگاهی است. به همین خاطر بزرگان دين ما از قدیم در شب های احيا به قرآن سر گرفتن قناعت نکردند، بلکه قبل از قرآن سر گرفتن، برای مردم سخن گفتند، دين را تبليغ کردند، تفسير قرآن گفتند که به این عمل برتر و بافضيلت تر رسیده باشند و قيمت مراسم احياي آنان از درجه بالایی

ص: ۳۴۹

بی‌ارزشی انسان جاهل

همه این جهش‌ها در دنیا به نقطه آگاهی مربوط است؛ چون در جهل هیچ حرکتی غیر از شکم نیست. در فضای جهل، بقیه وجود نیز کارگر و بنده شکم هستند. چشم می‌بیند، گوش می‌شنود، پا قدم برمی‌دارد اما برای شکم. کشش‌ها، محور، معبود و کارگردان زندگی جاهلان، همگی در شکم ریشه دارند. بخورند و لذت ببرند. این آیه:

« وَ الَّذِينَ كَفَرُوا يَمْتَتِعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ »

حبيب من! تمام عمر آنها مانند حیوان در خوردن و لذت بردن است. آیه عاقبت این‌ها را بیان می‌کند:

« وَ النَّارُ مَتْوًى لَهُمْ » (۲)

این شکم، غیر از تولید حرارت چه کار می‌کند؟ شکمی که صاحبش ناآگاه است، کارش ایجاد حرارت در بدن و دنیا و آتش در قیامت است.

ص: ۳۵۰

۱-۱) - الأمالی للصدوق: ۶۴۹، المجلس الثالث و التسعون؛ بحار الأنوار: ۱۰/۴۰۰، باب ۲۵؛ «و من أحیا هاتین اللیلتین بمذاکره العلم فهو أفضل». مستدرک الوسائل: ۹/۱۵۲، باب ۱۴۵، حدیث ۱۰۵۲۹؛ «عَنْ أَبِي ذَرٍّ قَالَ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ يَا أَبَا ذَرٍّ الْجُلُوسُ سَاعَةً عِنْدَ مُذَاكَرَةِ الْعِلْمِ خَيْرٌ لَكَ مِنْ عِبَادَةِ سِنَةٍ صِيَامِ نَهَارِهَا وَ قِيَامِ لَيْلِهَا وَ النَّظَرِ إِلَى وَجْهِ الْعَالِمِ خَيْرٌ لَكَ مِنْ عِتْقِ أَلْفِ رَقَبَةٍ.»

۲-۲) - محمد (۴۷): ۱۲؛ «و در حالی که کافران همواره سرگرم بهره‌گیری از [کالا و لذت‌های زودگذر] دنیایند و می‌خورند، همان‌گونه که چهارپایان می‌خورند و جایگاهشان آتش است.»

قرآن مجید آیه ای دارد که یکی از زیباترین آیات کتاب خداست. اغلب افراد جامعه اسلامی از این آیه غافلند، خداوند می فرماید:

« وَ زِنُوا بِالْقِسْطِ الْمُسْتَقِيمِ » (۱)

اگر بنای وزن دارید، با ترازوی درست و مستقیم بسنجید. چه ترازویی از محصول معرفت امیرالمؤمنین علیه السلام بالاتر است؟ کدام ترازو از فرمایش های امیرالمؤمنین علیه السلام مستقیم تر است؟ شما همین قطعه کلام ایشان را که ترازوی خداست، عنایت کنید و ببینید حداقل سود این قطعه، آگاهی به خویشتن است.

وقتی آگاهی بیاید، حرکت هم خواهد آمد.

خواستن مقدمه حرکت

بالاخره این آگاهی روزی سود خود را به شما مردم مؤمن خواهد داد. چرا؟ چون به فرموده قرآن، مایه خواستن در وجود شما هست که آن مایه عالی ترین دستیار آگاهی، برای به محصول نشستن است:

« لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ » (۲)

خدا به خواستن ما خیلی احترام گذاشته است. کسی که بخواهد راه را برای او باز و عناصر خلقت را یار او می کند. وقتی بخواهد، آگاهی نیز می یابد.

ص: ۳۵۱

۱- ۱) - اسراء (۱۷) : ۳۵؛ «و [اجناس قابل وزن را] با ترازوی درست و صحیح وزن کنید.»

۲- ۲) - تکویر (۸۱) : ۲۸؛ «برای هر کس از شما که بخواهد [در همه شؤون زندگی مادی و معنوی] راه مستقیم بیاید.»

اینجا امیرالمؤمنین علیه السلام برای ما مسأله را زیبا تحلیل کرده است. ایشان می فرماید:

«لم يرضها ثواباً لأولياءه»

خدا تمام این دنیا را به عنوان پاداش کار خوب اولیای خود نپسندیده است. اگر همه دنیا را به عنوان پاداش پسندیده بود که همه آن را به یکی از خوبان می داد:

«و لا عقاباً لأعدائه» (۱) خداوند دنیا را را به عنوان پاداش برای اولیائش، و کیفر برای دشمنانش نپسندید.

تمام دنیا را جریمه دشمنانش نیز نپسندید که دشمنش را گرسنه، بی آبرو و بدبخت نگهدارد. جلوی آب و نان او را بگیرد. نه چیزی است که به شما ندهد و نه چیزی است که از دشمنش پس بگیرد. در دو طرف هیچ چیزی نیست. (۲)

ص: ۳۵۲

۱- ۱ - نهج البلاغه: حکمت ۴۱۵؛ «و قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي صِفَةِ الدُّنْيَا تَغُرُّ وَ تَضُرُّ وَ تَمُرُّ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَمْ يَرْضَهَا ثَوَاباً لِأَوْلِيَاءِهِ وَ لِعِقَاباً لِأَعْدَائِهِ وَ إِنَّ أَهْلَ الدُّنْيَا كَرَكِبٍ بَيْنَنَا هُمْ حُلُوا إِذْ صَاحَ بِهِمْ سَائِقُهُمْ فَارْتَحَلُوا.»

۲- ۲ - بحار الأنوار: ۷۰/۱۲۷، حدیث ۱۳۰، باب ۱۲۲، حب الدنيا و ذمها؛ «عَنْ مَالِكِ بْنِ أَعْيَنَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ يَا مَالِكُ إِنَّ اللَّهَ يُعْطِي الدُّنْيَا مَنْ يُحِبُّ وَ يَبْغِضُ وَ لَا يُعْطِي دِينَهُ إِلَّا مَنْ يُحِبُّ.» بحار الأنوار: ۷۰/۱۲۶، حدیث ۱۲۴، باب ۱۲۲- حب الدنيا و ذمها؛ «عَنْ حِزَابِ بْنِ قَالَ لِي أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا حِزَابُ أَنْزَلَ الدُّنْيَا مِنْكَ كَمَا نَزَلَ نَزْلَتُهُ ثُمَّ أَرَدَتْ التَّحَرُّكَ مِنْهُ مِنْ يَوْمِكَ ذَلِكَ أَوْ كَمَا لِي أَكْتَسَيْتَهُ فِي مَنَامِكَ وَ اسْتَيْقَظْتَ فَلَيْسَ فِي يَدِكَ مِنْهُ شَيْءٌ وَ إِذَا كُنْتَ فِي جَنَازِهِ فَكُنْ كَأَنَّكَ أَنْتَ الْمَحْمُولُ وَ كَأَنَّكَ سَأَلْتَ رَبَّكَ الرَّجْعَةَ إِلَى الدُّنْيَا لِتَعْمَلَ عَمَلًا مِنْ عَاشَ فَإِنَّ الدُّنْيَا عِنْدَ الْعُلَمَاءِ مِثْلُ الظِّلِّ.»

شما زندگی مادی خود امیرالمؤمنین علیه السلام را ببینید. او هرگز نمی خواست از رهبری خود حقوق بگیرد و الا بیت المال در دست او بود.

زمانی که می خواست از مدینه بیرون بیاید، چهل درخت خرما را خود را سپرد که وقتی سال به سال خرما می دهد، در مدینه بفروشند، پول آن را به کوفه بفرستند.

وقتی پول را می آوردند، اول می شمرد، بعد حساب زندگی سالش را تعیین کرده، آن را برای یک سال نظام می داد. گاهی هم وسط سال اگر اتفاقی می افتاد، مجبور می شد چیزی را از خانه بردارد و بفروشد تا کم نیاورد. با این که بیت المال در دستش بود.

روزی به بازار آمد، شمشیر خود را بلند کرد و فرمود: فروشی است. در حالی که همان زمان از استان بصره هشتاد شتر مالیات، گندم، جو، پارچه، طلا و نقره از بصره به کوفه رسیده بود.

مدیر آن کاروان در بازار امیرالمؤمنین علیه السلام را دیده، عرض کرد: آقا! این ها مالیات بصره است. فرمود: ببر به علی بن ابی رافع تحویل بده. وقتی رفت، دوباره شمشیرش را بلند کرد و فرمود: این شمشیر فروشی است.

کسی عرض کرد: آقا! برای چه شمشیر خود را می فروشی؟ فرمود: گوش خود را نزدیک بیاور. پیراهن ندارم که بپوشم. آمدم این را بفروشم که پیراهن دو درهمی بخرم. عرض کرد: جناب حاکم! اکنون که هشتاد شتر بار از جلوی چشم شما رد شد، دو درهمش را بردار و برو پیراهن بگیر. فرمود: من از آن پول نخواستم. پرسید:

آیا حرام است؟ فرمود: نه. (۱)

ص: ۳۵۳

۱- ۱ - بحار الأنوار: ۷۶/۳۱۲، باب ۱۰۹؛ مکارم الأخلاق: ۱۱۴؛ «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ لَمَّا رَجَعَ مِنَ الْبَصِيرَةِ وَ حَمَلَ الْمَالَ وَ دَخَلَ الْكُوفَةَ وَ جَدَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَائِمًا فِي السُّوقِ وَ هُوَ يُنَادِي بِنَفْسِهِ مَعَاشِرَ النَّاسِ مَنْ أَصَابَهُ بَعْدَ يَوْمِنَا يَبِيعُ الْجِرِّيَّ وَ الطَّافِيَّ وَ الْمَارْمَاهِيَّ عَلَوْنَاهُ بِمِدْرَتِنَا هَذِهِ وَ كَانَ يُقَالُ لِدِرَّتِهِ السَّبِيَّةُ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ فَرَدَّ عَلَيَّ السَّلَامَ ثُمَّ قَالَ يَا ابْنَ عَبَّاسٍ مَا فَعَلَ الْمَالُ فَقُلْتُ هَا هُوَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ حَمَلْتَهُ إِلَيْهِ فَقَرَّبَنِي وَ رَحَّبَ بِي ثُمَّ أَتَاهُ مُنَادٍ وَ مَعَهُ سَيْفُهُ يُنَادِي عَلَيْهِ بِسَبْعَةِ دَرَاهِمٍ فَقَالَ لَوْ كَانَ لِي فِي بَيْتِ مَالِ الْمُسْلِمِينَ ثَمَنُ سِوَاكِ أَرَاكِ مَا بَعْتُهُ فَبَاعَهُ وَ اشْتَرَى قَمِيصًا بِأَرْبَعَةِ دَرَاهِمٍ لَهُ وَ تَصَدَّقَ بِدَرَاهِمِينَ وَ أَضَافَنِي بِدَرَاهِمِ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ عَنْ زَيْدِ بْنِ شَرِيكٍ قَالَ أَخْرَجَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ذَاتَ يَوْمٍ سَيْفَهُ فَقَالَ مَنْ يَتَّبَعُ مِنِّي سَيْفِي هَذَا فَلَوْ كَانَ عِنْدِي ثَمَنُ إِزَارٍ مَا بَعْتُهُ.»

عرض کرد: بین شما و حضرت آدم علیه السلام چه فرقی است؟ فرمود: به او گفتند گندم نخور، رفت و خورد. به من گفتند: گندم بر تو حلال است، بخور، من جز نان جو نخوردم.

رحمت خدا در عمق مصایب

پروردگار تمام دنیا را چیزی نمی داند که پاداش خوبی های خوبان قرار دهد. هیچ چیز دنیا را رضایت نداده است که پاداش یا جریمه قرار بگیرد. پروردگار دیده است که پرونده ما نمره کم دارد و در قیامت لنگ می زند، حادثه و مصیبت را به وجود می آورد که نمره پرونده ما را اضافه کند: (۱)

ص: ۳۵۴

۱ - ۱) - بحار الأنوار: ۶۴/۲۳۶ - ۲۳۷، باب ۱۲، شده ابتلاء المؤمن و علتها؛ «قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَأَتَكُونُ مُؤْمِنًا حَتَّى تَعِيدَ الْبَلَاءَ نِعْمَةً وَ الرِّخَاءَ مِحْنَةً لِأَنَّ بَلَاءَ الدُّنْيَا نِعْمَةٌ فِي الْآخِرَةِ وَ رَخَاءَ الدُّنْيَا مِحْنَةٌ فِي الْآخِرَةِ. - وَ رُوِيَ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنَّهُ قَالَ إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ خَيْرًا ابْتَلَاهُمْ. - وَ قَالَ الْبَاقِرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا بَنِيَّ مَنْ كَتَمَ بَلَاءً ابْتَلَى بِهِ مِنَ النَّاسِ وَ شَكَكَ ذَلِكَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ قَالَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ أَنْ يُعَافِيَهُ مِنْ ذَلِكَ الْبَلَاءِ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُبْتَلَى الْمَرْءُ عَلَى قَدَرِ حُجَّتِهِ. - وَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالِ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِمَّا مِنْ عَجْدٍ أُرِيدُ أَنْ أُدْخِلَهُ الْجَنَّةَ إِلَّا ابْتَلَيْتُهُ فِي جَسَدِهِ فَإِنْ كَانَ ذَلِكَ كَفَّارَةً لِذُنُوبِهِ وَ إِلَّا ضَيِّقٌ عَلَيْهِ فِي رِزْقِهِ فَإِنْ كَانَ ذَلِكَ كَفَّارَةً لِذُنُوبِهِ وَ إِلَّا شَدِيدَةٌ عَلَيْهِ الْمَوْتُ حَتَّى يَأْتِيَنِي وَ لَأَذْنَبَ لَهُ ثُمَّ أُدْخِلُهُ الْجَنَّةَ وَ مَا مِنْ عَجْدٍ أُرِيدُ أَنْ أُدْخِلَهُ النَّارَ إِلَّا صَيَّحْتُ جِسْمَهُ فَإِنْ كَانَ ذَلِكَ تَمَامًا لِطَلْبَتِهِ وَ إِلَّا أَمَنْتُ [آمَنْتُ خَوْفُهُ] لَهُ وَ عَنِ سُلْطَانِهِ فَإِنْ كَانَ ذَلِكَ تَمَامًا لِطَلْبَتِهِ وَ إِلَّا هَوَّنْتُ عَلَيْهِ الْمَوْتَ حَتَّى يَأْتِيَنِي وَ لَأَحْسَنَهُ لَهُ ثُمَّ أُدْخِلُهُ النَّارَ.»

«الَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ * أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ» (۱)

چه کسی گفته است که پروردگار همه چیز را برای ما نگهدارد. مگر نزد او ارزش دارد که به عنوان پاداش بپردازد؟ یا به عنوان عقاب، جلوی آن را بگیرد؟

ارزش داشته های مؤمن

خدا، پیغمبر صلی الله علیه و آله و منبع عظیمی مانند امیرالمؤمنین علیه السلام را نگاه کنید که به شما عنایت کرده اند.

مگر همه قلب ها به خدا محبت دارند؟ مگر همه دل ها با اهل بیت علیهم السلام آشناست؟ پاداش شما محفوظ است، اما نه با پول و دنیا. چگونه نماز شما را با پول بسنجد؟ مگر نماز شما چند میلیون می ارزد که می خواهید با پول تسویه حساب کنید؟ شما هم بخواهید، او حاضر نیست.

تفضل خدا بر بندگان

این حریم، حریم عجیبی است. خداوند به ملائکه شب می فرماید: بنده ام در بستر بیماری، درد زیادی دارد، گوش به زنگ باشید. او در ناله کردن ها اوقاتش تلخ

ص: ۳۵۵

۱-۱ - بقره (۲): ۱۵۶ - ۱۵۷؛ «همان کسانی که چون بلا و آسیبی به آنان رسد گویند: ما مملوک خداییم و یقیناً به سوی او بازمی گردیم.» * آنانند که درودها و رحمتی از سوی پروردگارشان بر آنان است و آنانند که هدایت یافته اند.»

می شود و به من می گوید: ای خدا! این چه وضعی است؟ مگر قدرت نداری که مرا شفا دهی؟ این چه کارگردانی است؟ اگر بنده ام نسبت به من در میان تحمل درد، حرفی نالایق زد، در نامه عمل او تسیح بنویسید؛ چون بنده من درد دارد و من خدایی نیستم که وقتی بندگانم در عصبانیت حرف نامربوط بزنند، آنان را چوب بزنم، بلکه می گویم: برای او تسیح بنویسند.

شما این گونه مرا نگاه کنید. نه این که چرا فلانی در تصادف مرد؟ شما این را ببینید که در قیامت خدا به آن بچه شما که در تصادف از بین رفته است می گوید: به خاطر معصومیتی که داری و در پرونده خود نیز گناهی نداری، این بهشت پاداش تو است. آن گاه آن بچه تا درب بهشت می آید، می ایستد. می گوید: چرا نمی روی؟ می گویند: من دامان پرمهر مادر و پدرم را ندیدم، آنها را کم دیده ام. خطاب می رسد:

آنها را صدا کن و با خود به بهشت ببر. (۱) این فضل خدا را ببین و از خدا گلایه نکن. اگر در امور مالی کارد به استخوانت می رسد، نگو: پس این همه عبادت و گریه من چه شد؟ مگر قیمت گریه تو را با پول می شود سنجید؟ تا آخر عمر درب گلایه از خدا را ببندیم.

ص: ۳۵۶

۱- ۱) - بحار الأنوار: ۷۹/۱۱۸، باب ۱۷، أجر المصائب، حدیث ۱۱؛ «عَنْ عَبْدِ بْنِ عُمَيْرٍ اللَّيْثِيِّ قَالَ إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ خَرَجَ وَلِدَانُ الْمُسْلِمِينَ مِنَ الْجَنَّةِ بِأَيْدِيهِمُ الشَّرَابُ قَالَ فَيَقُولُ لَهُمُ النَّاسُ اسْقُونَا اسْقُونَا فَيَقُولُونَ أَبُوْنَا أَبُوْنَا قَالَ حَتَّى السَّقَطُ مُحْبِنُطًا [عَلَى] يَا ابْنَ الْجَنَّةِ يَقُولُ لَا أَذْخُلُ حَتَّى يَدْخُلَ أَبُوَايَ وَ عَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ نُودِيَ فِي أَطْفَالِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُسْلِمِينَ أَنْ اخْرُجُوا مِنْ قُبُورِكُمْ فَيَخْرُجُونَ مِنْ قُبُورِهِمْ ثُمَّ يُنَادَى فِيهِمْ أَنْ امْضُوا إِلَى الْجَنَّةِ زُمْرًا فَيَقُولُونَ رَبَّنَا وَ الْإِثْمَانَةَ مَعَنَا ثُمَّ يُنَادَى فِيهِمُ الثَّانِيَةَ أَنْ امْضُوا إِلَى الْجَنَّةِ زُمْرًا فَيَقُولُونَ رَبَّنَا وَ الْإِثْمَانَةَ مَعَنَا فَيَقُولُ فِي الثَّلَاثَةِ وَ الْإِثْمَانَةَ مَعَكُمْ فَيَشُبُّ كُلُّ طِفْلٍ إِلَى أَبِيهِ فَيَأْخُذُونَ بِأَيْدِيهِمْ فَيَدْخُلُونَ بِهِمُ الْجَنَّةَ فَهُمْ أَعْرَفُ بِآبَائِهِمْ وَ أُمَّهَاتِهِمْ يَوْمَئِذٍ مِنْ أَوْلَادِكُمُ الَّذِينَ فِي بُيُوتِكُمْ.»

ارتباط با خدا چقدر ارزش دارد. خدا نفرموده در مصیبت گریه نکن. راه خوبی برای ما باز کرده است. می‌دید ما هر وقت برای امام حسین علیه السلام گریه می‌کنیم، برای ما درجه است، حال این راه مصیبت را باز کرد که گریه کنیم و درجه بگیریم. همه اینها کانال رسیدن به رحمت خدا است. (۱) در مال و آبرو نیز همین طور است. اگر چند نفر در زندگی شما نزد دیگران آبروی شما را بردند، شما غصه نخور؛ چون نزد پروردگار که آبروی شما را نبرده اند؟ سعی شما بر این باشد که در پیشگاه او لطمه نخورید.

نود سال در خطبه‌های نماز جمعه واجب کرده بودند که امیرالمؤمنین علیه السلام را لعنت کنند. آیا ایشان لعنت شد؟ آیا نمره حضرت نزد خدا کم شد؟ نه. وقتی خطیب نماز جمعه امیرالمؤمنین علیه السلام را لعنت می‌کرد، دری از جهنم را به روی خود باز می‌کرد و درجه حضرت به خاطر این لعنت بالا می‌رفت.

ص: ۳۵۷

۱-۱) - الکافی: ۲/۴۸۱ - ۴۸۲، بَابُ الْبُكَاءِ حَدِيثُ ۱، ۲، ۳؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَا مِنْ شَيْءٍ إِلَّا وَ لَهُ كَيْلٌ وَ وَزْنٌ إِلَّا الدَّمْعُ فَإِنَّ الْقَطْرَةَ تُطْفِئُ بِحَاراً مِنْ نَارٍ فَإِذَا اغْرُورَقَتِ الْعَيْنُ بِمَائِهَا لَمْ يَرْهَقْ وَجْهًا قَتْرٌ وَ لَازِلَةٌ فَإِذَا فَاضَتْ حَرَمَهُ اللَّهُ عَلَى النَّارِ وَ لَوْ أَنَّ بَاكِيًا بَكَى فِي أُمَّهِ لُرِحِمُوا.» «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَا مِنْ عَيْنٍ إِلَّا وَ هِيَ بِيَاكِيَةٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا عَيْنًا بَكَتْ مِنْ خَوْفِ اللَّهِ وَ مَا اغْرُورَقَتْ عَيْنٌ بِمَائِهَا مِنْ حَشْمِيهِ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَّا حَرَّمَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ سَائِرَ جَسَدِهِ عَلَى النَّارِ وَ لَافَاضَتْ عَلَى خَدِّهِ فَ رَهَقَ ذَلِكَ الْوَجْهَ قَتْرٌ وَ لَازِلَةٌ وَ مَا مِنْ شَيْءٍ إِلَّا وَ لَهُ كَيْلٌ وَ وَزْنٌ إِلَّا الدَّمْعُ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يُطْفِئُ بِالنَّارِ مِنْهَا الْبِحَارَ مِنَ النَّارِ فَلَوْ أَنَّ عَبْدًا بَكَى فِي أُمَّهِ لَرَحِمَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ تِلْكَ الْأُمَّةَ بِبُكَاءِ ذَلِكَ الْعَبْدِ.» «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَا مِنْ قَطْرَةٍ أَحَبَّ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ قَطْرَةٍ دُمُوعٍ فِي سَوَادِ اللَّيْلِ مَخَافَةً مِنَ اللَّهِ لَا يُرَادُ بِهَا غَيْرُهُ.»

« وَ مَا تَقْمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ » (۱)

خدا در قرآن می فرماید: جرم پاکان و مؤمنین، پاکی و ایمان آنان است. جرم دیگری ندارند.

خواسته های ارزشمند اولیای خدا

از خدای متعال بخواهید، که این خواستن شما بسیار با ارزش است. بخواهم که توبه کنم. با گریه نماز بخوانم. روزه بگیرم. اهل خدا باشم و با شهادت و در نماز بمیرم. بخواهم که وقتی می میرم، سرم در دامن حضرت ابی عبدالله علیه السلام باشد. همه این ها خواستن است و این خواسته ها، قیمت عجیبی دارد.

« إِنَّ اللَّهَ لَيَنْظُرُ إِلَى صَوْرِكُمْ وَأَعْمَالِكُمْ وَأَنَّمَا يَنْظُرُ إِلَى قُلُوبِكُمْ » (۲) خواسته های شما را مانند نوری که تا عرش می زند، می بیند؛ چون تمام این خواسته ها نوری است.

«الصلوة نور من الله» (۳) وقتی من نماز می خوانم، از دلم نور بیرون می زند. وضو، عشق خدا و اهل بیت علیهم السلام نور هستند. آن وقت اگر زلف این خواستن به زلف آگاهی گره بخورد، بالاخره روزی این دو در باطن با هم می سازند و شما را به خدا که نور مطلق است

ص: ۳۵۸

۱-۱ - بروج (۸۵) : ۸؛ «و از مؤمنان چیزی را منفور و ناپسند نمی داشتند مگر ایمانشان را به خدای توانای شکست ناپذیر و ستوده.»

۲-۲ - بحار الأنوار: ۶۷/۲۴۸، باب ۵۴، ذیل حدیث ۲۱.

۳-۳ - مستدرک الوسائل: ۳/۹۲، باب ۲۹، ذیل حدیث ۳۰۹۸.

می رسانند. تمام آگاهان با همین خواسته ها به مقام قرب رسیده اند.

ارزش سنجش خود با ترازوی معنوی

حدّ اقل کار این ترازوهای معنوی این است که ما را به خودمان آگاه می کند که اگر از این هفت مورد، پنج موردش را کم داریم؛ جاهل بودیم، نفهمیدیم، زندگی ما در هم بود، اقلّاً دو موردش را داریم. چون ما می خواهیم آگاه شویم، روزی این آگاهی با این خواسته ما و این دو خصلتی که داریم، برای ما نور و قرب ایجاد می کند.

سنجش، راه ترقی اولیای خدا

همه اولیا همین گونه به مقام قرب رسیدند و الا کسی یک شبه به این مقام نرسیده است. حضرت یوسف علیه السلام سی سال دويد تا او را روی تخت حکومت مصر نشانند. نگفتند چون چهره زیبایی داری ما اعلی حضرت را می کشیم، دولت را ساقط می کنیم و فردا حکومت را به تو می دهیم.

هفت سال درگیر شهوت جنسی بود، نه سال در زندان رفت، اما خدا را می خواست، آگاه بود و آلوده نشد.

﴿ قَالَ رَبِّ السُّجُنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ ﴾ (۱)

هیچ چیزی از او کم نشد، بلکه اضافه شد. آمدند درب زندان را باز کردند و گفتند: پادشاه تو را می خواهد. سی سال طول کشید تا این خواستن و آگاهی او را به این نقطه عظمت رساند. (۲)

ص: ۳۵۹

۱-۱ - یوسف (۱۲) : ۳۲؛ «یوسف علیه السلام گفت: پروردگارا! زندان نزد من محبوب تر است از عملی که مرا به آن می خوانند.»

۲-۲ - البرهان فی تفسیر القرآن: ۳/۱۶۸، حدیث ۵۲۶۱؛ «علی بن محمد بن الجهم، فقال: یا بن رسول الله، أتقول بعصمه الأنبياء؟ قال: «نعم». فقال له: فما تقول في قوله عز وجل في يوسف. وَ لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِهَا؟ فقال عليه السلام: أما قوله تعالى في يوسف عليه السلام: وَ لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِهَا فإنها همت بالمعصية، و هم يوسف بقتلها إن أجبرته، لعظم ما تداخله، فصرف الله عنه قتلها و الفاحشه، و هو قوله عز وجل: كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَ الْفَحْشَاءَ وَ السُّوءَ: القتل، و الفحشاء: الزنا.» البرهان فی تفسیر القرآن: ۳/۱۶۹، حدیث ۵۲۶۴؛ «عن علی بن الحسین علیهما السلام أنه قال فی قول الله تعالى: لَوْ لَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ. قال: قامت امرأه العزيز إلى الصنم فألقت عليه ثوبا، فقال لها يوسف: ما هذا؟ فقال: أستحي من الصنم أن يرانا. فقال لها يوسف: أتستحين ممن لا يسمع ولا يبصر ولا يفقه ولا يأكل ولا يشرب، و لا أستحي أنا ممن خلق الإنسان و علمه؟! فذلك قوله عز و جل: لَوْ لَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ.»

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام را می فرمایند:

«المؤمن من طاب مکسبه و حسنت خلیقته و صحت سریره و أنفق الفضل من ماله و أمسک الفضل من کلامه و کفی الناس من شرّه و أنصف الناس من نفسه» (۱) سراپای کسب و معیشت پولی مؤمن، پاک؛ تمام نیت ها و خواسته هایش، سالم و همه حالات اخلاقیش الهی است. اضافه مالی را که نیاز ندارد، در چرخ انفاق می ریزد. اضافه سخنش را می کاهد و نمی گذارد احدی از ناحیه او ضرر ببیند و از جانب خودش به همه انصاف می دهد. این کلام، میزان و ترازوی معنوی و ملکوتی ماست. اگر آهی کشم، دریا بسوزم و گر شوری کنم، یکجا بسوزم

ص: ۳۶۰

کنم هر چند پنهان آتش جان میان انجمن پیدا بسوزم

بسوزد ظاهر و باطن ز سوزم

والسلام علیکم و رحمہ اللہ و برکاتہ

ص: ۳۶۱

اشاره

عاقبت طی کردن منازل دهگانه

تهران، حسینیه همدانی ها

رمضان ۱۳۷۳

ص: ۳۶۲

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الانبياء والمرسلين

و صل على محمد و آله الطاهرين.

قرآن مجید در سوره مبارکه احزاب ده منزل را بیان می کند که طی این منازل برای همه انسان ها میسر است، چرا که در هر بخشی از این بخش های دهگانه به مردان و زنان اشاره دارد:

« إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ وَالْمُتَصِدِّقِينَ وَالْمُتَصِدِّقَاتِ وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا » (۱)

ص: ۳۶۵

۱- ۱) - احزاب (۳۳) : ۳۵؛ «مسلمانان خدا برای مردان و زنان مسلمان و مردان و زنان با ایمان، و مردان و زنان عبادت پیشه، و مردان و زنان راستگو و مردان و زنان شکيبا، و مردان و زنان فروتن، و مردان و زنان صدقه دهنده، و مردان و زنان روزه دار، و مردان و زنان حفظ کننده خود از پليدي های جنسي، و مردان و زنانی که بسيار یاد خدا می کنند، آمرزش و پاداشی بزرگ آماده کرده است.»

وعده مغفرت و اجر عظیم

« أَعِدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا »

این محصول طیّ این ده منزل است: مغفرت نسبت به کل دوران عمر و اجر عظیم.

این مغفرت، وقتی شامل حال مردان و زنان طیّ کننده این منازل باشد، در قیامت شرمندگی، اندوه، تأسف، فشار روانی و خجالت زدگی ندارند. اجر عظیم هم که حیات ابد آخرت آنهاست.

مصادیق مغفرت و اجر عظیم

گوشه هایی از این اجر عظیم در بعضی از سوره های قرآن کریم بیان شده است.

این آیات کوتاه در مکه نازل شده، بیان بخش اندکی از آن اجر عظیم است.

« وَجُودٌ يَوْمَئِذٍ نَاعِمَةٌ » (۱)

چهره های آنها در قیامت شاداب، تازه، شکفته و جوان است. هیچ گونه آثار ضعف، شکستگی، رنج، اندوه و خستگی در آن چهره ها دیده نمی شود. چرا؟ خود حضرت حق، علت این شادابی آنان را بیان می کند:

« لِسَعْيِهَا رَاضِيَةٌ » (۲)

چون پرونده دوره عمر دنیایی خود را می بینند و نسبت به تمام سعی، تلاش و اعمال دوره عمر خود شاد و راضی هستند. راضی هستند که این عمر کوتاه را در

ص: ۳۶۶

۱-۱ - غاشیه (۸۸) : ۸؛ «در آن روز چهره هایی شاداب و باطراوت اند.»

۲-۲ - غاشیه (۸۸) : ۹؛ «از تلاش و کوشش خود خشنودند.»

دو کار مصرف کردند؛ عبادت ربّ، خدمت به خلق.

اگر در این دوره عمر لغزش هایی نیز این طی کنندگان ده منزل داشتند:

□
« أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا »

آمرزیده و بخشیده شده و از آنها گذشت می شود.

ارائه شبهه و جواب آن

گاهی مطالبی راجع به پروردگار بیان می شود که نه با آیات موافق است، نه با روایات و نه با اوصاف وجود مقدس او، هیچ موافقتی ندارند. فرض کنید نقل می کنند که کسی جرمی را مرتکب شده است و خداوند متعال به خاطر آن جرم، صد سال او را گرفتار عذاب کرده است، آیا این خلاف عدالت و رحمت واسعه پروردگار نیست؟

در ارائه برنامه های الهی، چه برنامه های دینی و چه برخوردها، اگر آیات قرآن، روایات و صفات خودش لحاظ نشود، به حضرت او تهمت و افترا خواهند بست.

هرگز پروردگار عالم جریمه غیرمتناسب با جرم ندارد و هرگز بر جریمه اصرار ندارد، بلکه بر پاداش اصرار دارد.

معنای وعده و وعید خدا

به همین خاطر از نظر علمی می گویند: تمام پاداش های خدا در دایره وعده است و تمام جریمه های او در دایره وعید. وعده به چه چیزی می گویند؟ به همین که در آخر ده منزل آمده است:

□
« أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا » .

مغفرت و اجر عظیم خود را آماده کرده است. یعنی ده منزل را بیا، مغفرت و اجر

عظیم را بگير.

اما اگر گناهانی را در قرآن مطرح کند و بگوید: بر این گناه، گناهکار را عذاب خواهم کرد. چون وعید است، یقیناً تغییر پذیر می باشد. (۱)

نمونه ای از وعید خدا در قرآن

اول سوره توبه «بسم الله» ندارد؛ یعنی می خواهم حرف هایی بزنم که با رحمانیت و رحیمیت من تناسبی ندارد. در این برخوردی که می خواهم با اهل مکه بکنم، نه پای رحمانیت باید در کار باشد و نه پای رحیمیت. عصبانی و خشمگین هستم. سخط و نفرت دارم. دیگر جای رحمانیت و رحیمیت نیست. معنی ندارد که پروردگار اینجا بگوید: ای اهل مکه! شما را خیلی دوست دارم، اما چنان شما را

ص: ۳۶۸

۱- ۱) - کتاب العین: ۲/۲۲۲ وعد: [الوعد و العده یکونان مصدرا و اسما. فأما العده فتجمع: عدات، و الوعد لا یجمع] و الوعد من التهدد. أوعدته ضربا و نحوه، و یكون وعدته أيضا من الشر. قال الله عز و جل: حج ۷۲ (النارُ و وعدھا الله الذین کفروا) و وعید الفحل إذا هم أن یصول. مجمع البحرین: ۳/۱۶۱، (وعد) قوله تعالى: اعراف ۱۴۲ (وَ أَعَدْنَا مُوسَىٰ ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَ اتَّمَمْنَاهَا بِعَشْرِ) فی التفسیر کان موسی علیه السلام وعد بنی اسرائیل بمصر أن أهلك الله عدوهم أتاهم بكتاب من عند الله فيه بیان ما یأتون و ما یذرون، فلما هلك فرعون سأل موسی ربه الكتاب فأمر بصوم ثلاثین یوما و هو شهر ذی القعدة، ثم أنزل علیه التوراه فی العشر ذی الحجه و كلمه فیها قیل كان الموعد أربعین ليله فأجمل فی سوره البقره و فصل هاهنا. (وَ لَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعْدَهُ) آل عمران ۱۵۲؛ أي وعد إظهار الدين و كون العاقبه للمتقين. و فی الدعاء یا من إذا وعد وفی و إذا توعد عفا. الوعد فی الاشتقاق اللغوی: كالوعد إلا أنهم خصوا الوعد بالخير و الوعد بالشر للفرق بین المعنیین، و ربما استعمل الوعد فیهما للازدواج و الاتباع. مستدرک الوسائل: ۱۸/۲۰۵، باب ۱، حدیث ۲۲۴۹۹؛ «عَنْ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ إِنَّ فِي جَهَنَّمَ وادياً يُقَالُ لَهُ سَعِيرًا إِذَا فُتِحَ ذَلِكَ الْوَادِي صَجَّتِ النَّيْرَانُ مِنْهُ أَعْدَةُ اللَّهِ تَعَالَى لِلْقَتَالِينَ.»

عذاب می کنم که در تاریخ بنویسند. محبت که با غضب همراه نیست.

خشم و غضب خدا در سخن با کفار

آن وقت حرف را با همین حالت خشم و غضب شروع می کند:

« بَرَاءَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ » (۱)

از جانب خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله نسبت به مشرکین اعلام بیزاری می شود؛ یعنی من و پیغمبر صلی الله علیه و آله شما را این گونه نمی خواهیم. بعد هم تمام تعهداتی که با پیغمبر بستید و تعهداتی که پیغمبر به دستور خودم با شما بست، چون اجرا نکردید، یک طرفه اعلام لغو پیمان می کند.

باز با غضب، خشم، سخط و در اوج غضب، در آیه شریفه ادامه می دهد، می فرماید: چهار ماه به این ها آتش بس بده. چهار ماه حرام را نچنگید، در گیر نشوید و برای همدیگر مشکل ایجاد نکنید و آنها را آزاد بگذارید:

« فَسَيُحُوا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ » (۲)

هر جا می خواهند بروند، جلوی آنان را نگیرید. بعد، وقتی چهار ماه تمام شد، دوباره نهایت غضب و خشم خود را نشان می دهد.

توبه، گرداننده وعید خدا

سپس به پیغمبر صلی الله علیه و آله و مردم می فرماید: اگر توبه کردند، توبه آنان را می پذیرم؛ (۳)

ص: ۳۶۹

۱- ۱) - توبه (۹) : ۱؛ «این [اعلام] بیزاری و لغو پیمان از سوی خدا و پیامبرش است.»

۲- ۲) - توبه (۹) : ۲؛ «بنابراین، چهار ماه حرام را [در کمال آزادی و امنیت] در زمین گردش کنید.»

۳- ۳) - «وَ أَذَانٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ فَإِنْ تُبْتُمْ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ وَبَشِّرِ الَّذِينَ كَفَرُوا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ» (توبه: ۳)

یعنی آنان را عذاب نمی‌کنم و خشم، غضب و سخط بر آنان روا نمی‌دارم.

پس بین وعده و وعید خدا فرق است. شما وقتی قرآن می‌خوانید، اگر دیدید وعید متوجه شماست، بدانید آن را با توبه می‌شود حل کرد.

اول می‌فرماید: داری می‌میری، نابود و شایسته عذاب می‌شوی و به جهنم می‌روی، اما در پایان این غضب می‌فرماید: بیا دارو مصرف کن، آشتی کن، نماز بخوان، با پیغمبرم با محبت باش، من گذشت می‌کنم و می‌گذرم.

برادران حضرت یوسف علیه السلام و وعید خدا

برادران حضرت یوسف علیه السلام در جریان برخورد با او هجده گناه را در یک روز، آن هم در خانه پیغمبر و در کنار او مرتکب شدند که تمام آن گناهان را در آیات اول سوره بیان کرده است. آثار دو یا سه گناه از این هجده گناه، سی سال بر خانه حضرت یعقوب علیه السلام حاکم بود. اما وقتی که بعد از سی سال همگی به مصر آمدند، آن ده برادر به پدر عرض کردند: ما در گذشته اشتباه کردیم، ما خجالت می‌کشیم که به خدا بگوییم از ما بگذر. شما به خدا بگو:

﴿قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا﴾ (۱)

حضرت یعقوب علیه السلام نیز با کمال میل پذیرفت و به آنان گفت:

﴿سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ﴾ (۲)

به زودی پرونده شما را نزد خدا پاک می‌کنم. خدا نیز نگفت: آنها را رها کن، بگذار به جهنم بروند.

ص: ۳۷۰

۱-۱) - یوسف (۱۲): ۹۷؛ «گفتند: ای پدر! آمرزش گناهانمان را بخواه.»

۲-۲) - یوسف (۱۲): ۹۸؛ «گفت: برای شما از پروردگرم درخواست آمرزش خواهم کرد.»

امام باقر علیه السلام می فرماید: وقتی به فرزندان گفت: به همین زودی برای شما طلب مغفرت می کنم، این به همین زودی، سحر شب جمعه بود که حضرت یعقوب علیه السلام می دانست که وقت سحر، آن هم شب جمعه، دعا مستجاب است. (۱) آن وقت بود که گفت: خدایا! فرزندان مرا بیا مرز. خدا نیز همه آنها را آمرزید؛ چون خدا، خدای صلح، سلم، مهر و محبت است.

معرفی واقعی خدا به دیگران

شما در معرفی خدا نزد دیگران خیلی دقت کنید. همان چیزی را که خدا در قرآن و ائمه علیهم السلام می گویند، بگویید. چیزی نگویید که با صفات، آیات خدا و فرهنگ اهل بیت علیهم السلام وفق ندهد. خدا خیلی عظیم است.

امام زین العابدین علیه السلام می فرماید: ای خدایی که دعای دشمن ترین دشمنان را حتی وقتی که او به در خانه تو نیامد که از تو درخواست کند، مستجاب کردی.

ص: ۳۷۱

۱-۱) - الکافی: ۲/۴۷۷، باب الأوقات و الحالات التي ترجى فيه، حديث ۶؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خَيْرٌ وَقَدْ دَعَوْتُمْ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فِيهِ الْأَسِيحَارُ وَ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ فِي قَوْلِ يَعْقُوبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَوْفَ أَسْتَعْفِرُ لَكُمْ رَبِّي وَ قَالَ أَخْرَهُمْ إِلَى السَّحْرِ.» من لا يحضره الفقيه: ۱/۴۲۲، باب وجوب الجمعة و فضلها و من وضعت، حديث ۱۲۴۲؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ يَعْقُوبَ لِنَبِيِّهِ سَوْفَ أَسْتَعْفِرُ لَكُمْ رَبِّي قَالَ أَخْرَهَا إِلَى السَّحْرِ لَيْلَةَ الْجُمُعَةِ.» بحار الأنوار: ۸۶/۲۷۹، باب ۳، أعمال ليلة الجمعة و صلاتها. «وَ عَنِ الْيَاقِرِ وَ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُمَا قَالَا إِذَا كَانَ لَيْلَةَ الْجُمُعَةِ أَمَرَ اللَّهُ مَلَكًا يُنَادِي مِنْ أَوَّلِ اللَّيْلِ إِلَى آخِرِهِ وَ يُنَادِي فِي كُلِّ لَيْلَةٍ غَيْرِ لَيْلَةِ الْجُمُعَةِ مِنْ ثُلُثِ اللَّيْلِ الْآخِرِ هَلْ مِنْ سَائِلٍ فَأُعْطِيَهُ هَلْ مِنْ تَائِبٍ فَأَتُوبَ إِلَيْهِ هَلْ مِنْ مُسْتَعْفِرٍ فَأَعْفِرَ لَهُ يَا طَالِبَ الْخَيْرِ أَقْبِلْ يَا طَالِبَ الشَّرِّ أَقْصِرْ.» وَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ فِي يَوْمِ الْجُمُعَةِ سَاعَةٌ لَا يَسْأَلُ اللَّهُ عَبْدٌ مُؤْمِنٌ فِيهَا شَيْئًا إِلَّا أَعْطَاهُ وَ هِيَ مِنْ حِينَ نُزُولِ الشَّمْسِ إِلَى حِينَ يُنَادِي بِالصَّلَاةِ.»

نگفتی: تا ابد به حرف تو گوش نمی دهم.

عظوفت خدا با دشمنان

یکی از دشمن ترین دشمنان نیز همان کسی بود که به او گفتی: رجیم، ملعون، منفور و مذموم، اما تا به تو گفت:

« قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ » (۱)

چه وقت این حرف را گفت؟ زمانی که حضرت آدم علیه السلام آفریده شد و او بعد از این که سجده نکرد، این حرف را زد.

من در مجلات علمی خواندم: جمجمه هایی را که از قبرهای قدیم هند به آزمایشگاه های اروپا بردند، اندازه گیری علمی کردند، نظر دادند که صاحبان این جمجمه ها در پانزده میلیون سال قبل مرده اند، چه وقت انسان به کره زمین آمده، ما تاریخ دقیقش را نداریم؟ فرض کنید همان زمان ها ابلیس به خاطر حضرت آدم علیه السلام با خدا درگیر شد و به خدا گفت:

خدایا! به ملک الموت بگو تا روز قیامت جان مرا نگیرد. به من عمری تا روز قیامت بدهد. خدا فوری به او گفت:

« قَالَ إِنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ » (۲)

باشد، دعای تو مستجاب است.

ص: ۳۷۲

۱- ۱) - حجر (۱۵): ۳۶؛ «گفت: پروردگارا! پس مرا تا روزی که [همگان] برانگیخته می شوند، مهلت ده.»

۲- ۲) - اعراف (۷): ۱۵؛ «خدا فرمود: البته تو از مهلت یافتگانی.»

معامله خدا با بندگان

امام زین العابدین علیه السلام می فرماید: تو که دعای دشمن ترین دشمنان را مستجاب کردی، اگر من که دوست تو هستم، بگویم: به من عنایت کن، نه می گویی؟

دوبار در دعای کامل آمده است:

«ما هکذا الظنّ بک»

اصلاً چنین گمانی به تو نمی رود که دردمند بیاید و درد خود را به تو بگوید، تو بگویی: دوا نداریم، برو.

خدا را همان گونه که هست، معرفی کنید تا دل کسی از خدا زده نشود. به بچه دوازده ساله نگو: اگر نماز نخوانی، در قیامت فرشته های وحشتناکی دور تو را می گیرند و بعد تو را به جهنم می برند، هم می زنند و هم می سوزانند.

نهایت شفقت خدا بر بندگان

کسانی را در اسلام داشتیم که حتی یک رکعت نماز نخواندند، یک روزه هم نگرفتند، اما به بهشت رفتند.

شیخ طوسی نقل می کنند: پیامبر با چند نفر در بیابان های مدینه می رفتند، فرمودند: چه می بینید؟ گفتند: هُرم گرما، که به این ریگ ها، سنگ ها و رمل ها می زند و هُرم ایجاد کرده است. چیز دیگری نمی بینیم.

فرمود: شتر سواری را می بینم که شش شبانه روز است راه می آید و از چادر نشینان بیابان است، می خواهد به مدینه بیاید تا مرا ببیند. سوار رسید، پیغمبر صلی الله علیه و آله جلوی او را گرفت، فرمود: کجا می روی؟ عرض کرد: مدینه. فرمود: برای چه می روی؟ عرض کرد: شنیدم پیغمبری هست که حرفهای خوبی می زند،

می خواهم بروم او را ببینم. حضرت فرمود: آن پیامبر منم.

عرض کرد: پس یکی از آن حرف ها را بزن، فرمود: آیا بت پرستی؟ عرض کرد:

آری، فرمود: اگر در زندگی به مشکل بر بخوری، بت مشکل تو را حل می کند؟ عرض کرد: نه. فرمود: آیا مریض تو را شفا و درد تو را دوا می کند؟ عرض کرد: نه.

فرمود: پس بت را رها کن و بیا دست به دامان کسی بزن که:

« یكشف السوء اذا دعاه و یجیب المضطرّ اذا دعاه »

درد را دوا، فقیر را غنی و مرده را زنده می کند. گیاه را می رویاند. عرض کرد:

چگونه دست در دست خدا بگذارم؟ فرمود: فعلاً با دو کلمه:

« شهاده أن لا اله الا الله و أنى رسول الله »

او نیز این جملات را گفت. از شتر آمد بیافتد، پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: او را نگهدارید.

او شش شبانه روز است که غذا نخورده و اکنون مرده است. آرام او را پایین بگذارید.

بعد فرمود: بروید آب بیاورید و او را غسل دهید. خود پیغمبر صلی الله علیه و آله این بدن را غسل داد، نماز خواند و دفن کرد.

این شأن پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله است:

« وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ » (۱)

عرض کردند: آقا! کفن بیاوریم؟ فرمود: نمی خواهد، با پیراهن خودم او را کفن می کنم. قبری بکنید. خود حضرت وارد قبر

شدند، فرمودند: بدن او را به من بدهید.

جنازه را درون قبر، رو به قبله خواباند، صورت روی صورت میّت گذاشت و فرمود:

چقدر راحت به بهشت رفتی. این خداست.

ص: ۳۷۴

پیغام به خدا از طریق حضرت موسی علیه السلام

گوینده این شعر یکی از اعظم علمای شیعه، وجود مبارک ملا احمد نراقی است: دید موسی کافری اندر رهی

چون خدا به انبیا گفته است که این ها اگر توبه نکردند، شما به جای این ها توبه کنید تا من آنها را بیامرزم. گفت ای موسی توانی یک پیام

اول به او بگو: از این که تو خدای من هستی، ننگم می آید. بعد به او بگو: نه من بنده تو هستم، مرا به خود نچسبان، نه تو خدای منی، من هم تو را به خودم بند نمی کنم. اگر روزی مرا تو می دهی، می خواهم ندهی. من روزی تو را می خواهم چه کنم؟ زین سخن آمد دل موسی به جوش گفت با خود من چه گویم حق خموش

حق این است که چیزی نگویم.

شد روان تا طور با حق راز گفت

جواب خدا به پیرمرد کبر

مگر بنده من به من پیغام نداده بود. چرا نمی گویی؟ گفت حق کو آن پیام بنده ام

ای موسی! ادب اقتضا می کند که من پیام او را جواب بدهم. گفت رواز من بر آن تند خو

او از من خیلی عصبانی است. این ادب کلام است: وقتی به او رسیدی، بگو خدا به تو سلام رسانده است. من به حرف تو گوش نمی دهم که می گویی نمی خواهم، تو نخواه، ولی من روزی تو را می دهم. من همه این ابرها، باران ها، برف ها، چشمه ها، رودخانه ها و زمین های زراعتی را برای تو درست کرده ام.

ص: ۳۷۵

تشبیه امثال پیر مرد گبر به بچه شیرخوار

ای موسی! می دانی داستان این پیر مرد گبر چیست؟ داستان بچه شیرخواره است: کودکان گاهی به خشم و گه به ناز از دهان پستان بیندازند باز

دارد شیر می خورد، اما یکباره رها می کند و سرش را برمی گرداند. دایه پستان چون گذارد در دهن

توبه پیر مرد گبر

چون که موسی باز گشت از کوه طور

ای موسی! من نفهم بودم و خدا را نشناختم. اگر کسی به من گفته بود که خدا

ص: ۳۷۷

کیست، من این گونه نمی گفتم. موسیا ایمان بر من عرضه کن

ای نراقی هان و هان تا چند صبر

نراقی خود را نصیحت می کند: این چه مسلمانی است که تو داری، که گبر و بت خانه ای از تو عار دارند. عشق آمد و از هستی خود بی خبرم کرد

برای نماز خواندن بچه یک هزاری به او بده و بگو، این مال نماز نیست، این به خاطر این است که دلم را شاد کردی، مزد نماز را او باید بدهد. اما بابا یادت باشد که اگر رابطه مان با او برقرار نشود، این نعمتها کم می شود.

اگر امشب کسی بیاید پای منبر، حرف های خدا و اهل بیت را گوش بدهد، خوب دقت کند، زن هم ندارد و بچه هم ندارد، وارث هم ندارد، فقط گوش بدهد،

ص: ۳۷۸

بعد در خودش بجوشد، عجب، خدای به این خوبی ما ۴۰ سال است که یک رکعت نماز نخواندیم، یک روزه نگرفتیم. ما چقدر بد هستیم. ناراحت بشود، گریه بکند، بعد هم در آن خلوت قلبش واقعاً بگوید به خودت قسم آشتی کردم، از امشب به بعد هم نمازهای نخوانده و هم روزه های نگرفته را شروع می کنم، از جلسه رفت بیرون و افتاد و مرد. زن و بچه و پدر هم ندارد، هیچ کس از گذشته اش خبر ندارد، این ۴۰ سال نماز و روزه اش چه می شود؟ کلش بخشیده می شود، چون نیت کرد بخواند، عمرش کفاف نداد.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

ص: ۳۷۹

اشاره

ابزار بودن مال دنیا

تهران، حسینیه همدانی ها

رمضان ۱۳۷۳

ص: ۳۸۰

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الانبياء والمرسلين

و صل على محمد و آله الطاهرين.

اميرالمؤمنين على عليه السلام در بخش اول گفتار مبارکشان فرمودند:

«المؤمن من طاب مكسبه» (۱) مؤمن آن انسانی است که کسبش تا آخر عمر پاک است. اهل فریب خوردن و مغرور شدن از طریق مال دنیا نیست و مال دنیا را به صورت نعمت خدا و ابزار حضرت حق نگاه می کند که این نعمت و ابزار برای عبادت خدا و خدمت به بندگان خدا در اختیار او قرار داده شده است.

کشف مبهمات سوره مبارکه حدید

ائمه علیهم السلام معتقد بودند که آیات اول سوره حدید را آیندگان می فهمند و به خصوص در فرمایش های خود به عالمان ایران اشاره داشتند. اتفاق افتاده که آمدند از پیغمبر یا از ائمه علیهم السلام آیات بسیار مشکل توحیدی یا کیهانی قرآن را سؤال کردند.

اگر زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله بوده، ایشان روی سلمان دست گذاشته، فرمودند:

ص: ۳۸۲

همشهری های آینده او متوجه می شوند چیست. (۱) اگر از امام زین العابدین علیه السلام می پرسیدند، می فرمودند: ظرف زمان شما قابلیت درک این آیات را ندارد، در آینده می فهمند.

وقتی خدا در قرآن مجید می فرماید:

«يَعْلَمُ مَا يَلْجِ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا وَهُوَ الرَّحِيمُ الْعَفُورُ» (۲)

آنچه در زمین فرو می رود، یا بیرون می آید و آنچه از عالم بالا- به طرف زمین می آید یا از زمین به طرف آسمان بالا می رود، وزن، عدد، کمیت و کیفیت همگی را خدا می داند، ولی امام علیه السلام فرمودند: آیندگان به دست می آورند که این یعنی چه.

این ها در کتاب های علمی بحث شده است. به قدری خواندنش لذت دارد که حساب ندارد. در عین این که قدرت، علم، حکمت و عدل خدا را نسبت به هر ذره ای که از بالا به زمین می آید و از زمین به بالا می رود، نشان می دهد.

ص: ۳۸۳

۱-۱ - تفسیر نور الثقلین: ۵/۳۲۳، حدیث ۲۲؛ «روی ان النبی صلی الله علیه و آله قرأ هذه الاية « وَ آخِرِينَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ » [سوره الجمعة، الآیه ۳] فقیل له: من هؤلاء؟ فوضع يده على كتف سلمان و قال: لو كان الايمان في الثريا لنالته رجال من هؤلاء. الجوهر الثمين في تفسير الكتاب المبين: ۶/۴۱۲ سوره الجمعة (۶۲): الآيات ۱ الى ۱۱؛ «و روی أن النبی صلی الله علیه و آله قرأ (الآیه ۳، سوره الجمعة) فقیل من هؤلاء فوضع يده على كتف سلمان و قال لو كان العلم في الثريا لنالته رجال من هؤلاء.»

۲-۲ - سبأ (۳۴): ۲؛ «[خدا] آنچه در زمین فرو می رود و آنچه از آن بیرون می آید و آنچه از آسمان فرود می آید و آنچه در آن بالا می رود عالم و آگاه است؛ و او مهربان و بسیار آمرزنده است.»

در سوره حدید می فرماید: هر کسی که مال پاک در اختیار دارد، چه کم و چه زیاد، دارنده مال، مالک آن نیست، بلکه خلیفه من در تصرف مال است. خدا چه احترام عجیبی به انسان صاحب ثروت می گذارد. می فرماید: دارنده مال «خلیفه الله» است. نمی گوید دارنده علم، دارنده فکر. بحث آیه فقط روی محور مال است.

« وَ أَنْفِقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَحْلِفِينَ فِيهِ » (۱)

اول آیه نیز می فرماید: حق ندارید مال را نگهدارید و حبس کنید. من خدا به تو مال داده ام و تو را جانشین خودم در کنار این مال قرار داده ام. جانشین من باید مانند من باشد: دست و دل باز، جواد، سخی، کریم و معطی؛ یعنی جانشین من باید افق طلوع جود، سخا، عطا و رزاقیت من باشد. و در غیر این صورت در کنار مال، او را از جانشینی می اندازم و او برادر شیطان می شود. علاوه بر این که مال سگوی اوج انسان به طرف مقام خداست، سگوی سقوط انسان به دامن شیطان نیز هست.

رسم پاسداری از مقام خلیفه الهی

پولدار این احترام را باید حفظ کند و نباید پول خود را در محور خیمه حیات خود و خانواده اش خرج کند، بلکه باید مانند چشمه اول بهار و ابر باران زا باشد.

باید مانند رودخانه در جریان باشد که تشنگان، گرسنگان، عریان ها و مشکل داران را سیراب کند و مشکل آنان را حل کند.

(۲)

ص: ۳۸۴

۱-۱) - حدید (۵۷): ۷؛ «و از اموالی که خدا شما را در آن جانشین خود قرار داده، انفاق کنید.»

۲-۲) - الکافی: ۲/۲۶۵، باب فضل فقراء المسلمين، حدیث ۲۰؛ «عَنْ مُبَارِكِ غُلَامِ شُعَيْبٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ إِنِّي لَمْ أُغْنِ الْعَنِي لِكِرَامِهِ بِهِ عَلَيَّ وَ لَمْ أُفْقِرِ الْفَقِيرَ لِهَوَانِ بِهِ عَلَيَّ وَ هُوَ مِمَّا ابْتَلَيْتُ بِهِ الْأَغْنِيَاءَ بِالْفُقَرَاءِ وَ لَوْ لَمَّا الْفُقَرَاءُ لَمْ يَسْتَوْجِبِ الْأَغْنِيَاءُ الْجَنَّةَ.» الکافی: ۲/۱۷۴، باب حق المؤمن على أخيه و أداء حقه، حدیث ۱۳ و ۱۴؛ «أَبَانٌ عَنْ سَيِّدِ بْنِ الْحَسَنِ قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَيْجِيءُ أَحَدُكُمْ إِلَى أَخِيهِ فَيَدْخُلُ يَدُهُ فِي كَيْسِهِ فَيَأْخُذُ حَاجَتَهُ فَلَا يَدْفَعُهُ فَقُلْتُ مَا أَعْرِفُ ذَلِكَ فَيُنَا فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلَا شَيْءَ إِذَا قُلْتَ فَالْهَلَاكُ إِذَا فَقَالَ إِنَّ الْقَوْمَ لَمْ يُعْطُوا أَخْلَامَهُمْ بَعْدُ.» «مُعَلَّى بْنُ خُنَيْسٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ حَقِّ الْمُؤْمِنِ فَقَالَ سَبْعُونَ حَقًّا لَا أُخْبِرُكَ إِلَّا بِسَبْعَةٍ فَإِنِّي عَلَيْكَ مُشْفِقٌ أَحْشَى أَلَّا تَحْتَمِلَ فَقُلْتُ بَلَى إِنْ شَاءَ اللَّهُ فَقَالَ لَا تَشْبَعُ وَ يَجُوعُ وَ لَا تَكْتَسِي وَ يَعْزَى وَ تَكُونُ دَلِيلَهُ وَ قَمِيصُهُ الَّذِي يَلْبَسُهُ وَ لِسَانَهُ الَّذِي يَتَكَلَّمُ بِهِ وَ تُحِبُّ لَهُ مِمَّا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ وَ إِنْ كَانَتْ لَكَ حَارِيَةٌ بَعَثْتَهَا لِتَمَهَّدَ فِرَاشَهُ وَ تَشِيَعِي فِي حَوَائِجِهِ بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ فَإِذَا فَعَلْتَ ذَلِكَ وَصَلْتَ وَ لَا يَتَكَ بَوْلَانِنَا وَ وَلَا يَتَنَا بَوْلَانِيهِ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ.»

این ارزش انسان مال دار است که به خلافت انتخاب شده است، اما این مقام قابل برطرف شدن است؛ یعنی وقتی پروردگار ببیند که جانشینش مطابق اخلاق او رفتار نمی کند، او را از جانشینی حذف می کند و به او می گوید:

« إِنَّ الْمُبْدِرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُورًا » (۱)

خلیفه من بودی، اما اکنون برادر شیطان هستی. اگر این برادری ادامه پیدا کند و زلف دارنده مال به زلف شیطان گره بخورد، پروردگار به خودش قسم خورده است:

« لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمِمَّنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ » (۲)

من جهنم را از وجود تو و هر کس که زلفش به تو گره خورده باشد، پر می کنم.

ص: ۳۸۵

۱ - ۱) - اسراء (۱۷) : ۲۷؛ «بی تردید اسراف کنندگان و ولخرجان، برادران شیاطین اند، و شیطان همواره نسبت به پروردگارش بسیار ناسپاس است.»

۲ - ۲) - ص (۳۸) : ۸۵؛ «که بی تردید دوزخ را از تو و آنان که از تو پیروی کنند، از همگی پر خواهم کرد.»

خیلی از افراد مسلمان و شیعه، در ایران، یا خارج از کشور، از نظر ثروت خیلی فوق العاده هستند و ثروت های آنان نیز از طریق علم، دانش، کار و تجارت به دست آمده است. آنها نیز باید بدانند که در مال، اولاً و بالذات «خلیفه الله» انتخاب شده اند، این مقام خلافت در صورتی تداوم پیدا می کند که وجود آنها افق طلوع جود، سخا و عطای حضرت حق باشد، اما اگر این افق نور از او طلوع نکند، او را از خلافت می اندازند و هم زلف شیطان می شود:

«إِسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ» (۱)

پرداخت بجا، نورانیت می آورد و باعث آموزش گناهان می شود، و لو این که شخص نسبت به گناهان گذشته، بین خود و خدا توبه نکند و نگوید: اشتباه کردم، مرا ببخش.

همین که پرداخت می کند، گناهی بخشوده می شود. ما در قرآن مجید نداریم که هر کس فقط توبه کند، او را می بخشند، بلکه در قرآن داریم که کسانی هستند که در مسیر خوبی ها قرار می گیرند، به خاطر خوبی ها بخشیده می شوند، نه به خاطر توبه.

توبه نکرده، ولی خوبی ها، آن گناهان را پاک کرده است: (۲)

ص: ۳۸۶

۱- ۱ - مجادله (۵۸): ۱۹؛ «شیطان بر آنان چیره و مسلط شده و یاد خدا را از خاطرشان برده است، آنان حزب شیطانند، آگاه باش که حزب شیطان یقیناً همان زیان کارانند!»
۲- ۲ - «وَإِنِّي لَعَفَّارٌ لِمَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى» (طه ۸۲) تفسیر نور الثقلین: ۲/۲۰۴ سوره هود (۱۱): ۱۱۴، حدیث ۲۳۸ و ۲۳۹؛ «عن أمير المؤمنين عليه السلام في حديث طويل يقول فيه: وان الله تعالى يكفر بكل حسنة سيئه، قال الله عز وجل: «إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ ذَلِكَ ذِكْرِي لِلذَّاكِرِينَ» . «عن أبي عبد الله عليه السلام قال: لا يترك الناس من نفسك فان الأمر يصل إليك من دونهم، و لا تقطع النهار بكذا و كذا فان معك من يحفظ عليك، و لم أر شيئاً قط أشد طلباً و لا أسرع دركا من الحسنه المحدثه للذنب القديم، و لا تصغر شيئاً من الخير فانك تراه غدا حيث يسرك و لا تصغر شيئاً من الشر فانك تراه غدا حيث يسوءك ان الله عز و جل يقول: «إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ ذَلِكَ ذِكْرِي لِلذَّاكِرِينَ» هود: ۱۱۴.»

« إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ أَلْسِئَاتِ » (۱)

بازخواست خدا از پول داران

دید مؤمن به مال دید خلیفه الهی است؛ چون مؤمن اهل قرآن است.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: مؤمن، یعنی انسان بزرگواری که خدا، قیامت، حرام و حلال را قبول کرده، تن به عبادت داده و در حدّ خودش قرآن را شناخته، دیدش در کنار مال نسبت به خودش، دید خلیفه الهی است، از این مقام لذت می برد که میان شش میلیارد جمعیت، خدا او را انتخاب کرده است.

آنهایی که نفت، طلا و معادن ملت ها را غارت می کنند، رباخوران که خون مردم را در شیشه می کنند، گنهکارانی که مال مردم را اختلاس می کنند، دزدهایی که می دزدند، رشوه بگیران که جیب مردم را خالی می کنند تا کاری انجام دهند، از میان این همه دزد، غارتگر، لامذهب، ظالم، ستمکار و رباخور، توی مؤمن را کنار مال انتخاب کردیم که خلیفه ما باشی. این خیلی مقام است.

« وَ أَنْفَقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلِفِينَ فِيهِ » (۲)

ص: ۳۸۷

۱-۱ - هود (۱۱): ۱۱۴؛ «که یقیناً نیکی ها، بدی ها را از میان می برند.»

۲-۲ - حدید (۵۷): ۷؛ «و از اموالی که خدا شما را در آن جانشین خود قرار داده، انفاق کنید.»

بینید این آیه، صریح قرآن است و این دید مؤمن نسبت به خودش است.

عظمت مقام انفاق کننده

به خدا اگر او را قطعه قطعه کنند، این مقام را از دست نمی دهد؛ چون این مقام انبیا است.

«إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» (۱)

«يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ» (۲)

و حضرت آدم علیه السلام را ساخت. ای پولداری که پولت پاک است! می دانی که تو به مقامی انتخاب شده ای که در امتداد مقام انبیا در بخش مال است؟

دنیا را به بیداران بدهند و بگویند: تمام جهان برای شما، ساعتی از این مقام خلافت استعفا بده و الا تو را می کشیم، می گوید: شهادت را قبول می کنم، دنیا برای خودتان؛ چون من نزد منوب عنه خودم می روم، همان کسی که مرا جانشین خودش قرار داده است. چرا نزد شما بمانم؟

امانت داری مؤمن در اموال خدا

دید مؤمن نسبت به پول، دید ابزاری است. هیچ وقت به پول عشق نمی ورزد و اصلاً دل او ارتباطی به پول ندارد. می گوید: این ها ابزار است. هیچ وقت مکانیک عاشق آچار و ابزار خود نمی شود. آنها را می گیرد تا با آن مکانیکی کند. نگاه ثروتمند

ص: ۳۸۸

۱- ۱) - بقره (۲) : ۳۰؛ «به یقین جانشینی در زمین قرار می دهم.»

۲- ۲) - ص (۳۸) : ۲۶؛ «ای داود! همانا تو را در زمین جانشین [و نماینده خود] قرار دادیم؛ پس میان مردم به حق داوری کن.»

به ثروت نیز باید به عنوان ابزار باشد. اگر به پول احترام می کند، برای این است که می گوید: تو از نزد محبوب من برای خدمت به من آمده ای، من نوکر تو نیستم.

تو را به من داده اند که خرج کنم. خانه، مرکب، لباس و خوراک، در حد شأتم؛ البته شأن، مال خود خداست، ولی به من اجازه داده که از مال برای خود وسایلی به اندازه شأن و موقعیت تهیه کنم. برای این که زندگی داشته باشم، بتوانم فرزندان خوبی تربیت کنم و خانواده ام را خوب اداره کنم.

همچنین بتوانم در این خانه نماز بخوانم، روزه بگیرم، قرآن یاد بگیرم و یاد دهم، نیمه شب در نماز گریه کنم. این یک بخش استفاده از مال است و بخش دیگر نیز این است که بدانم مال را به من داده اند تا به عباد خدا خدمت کنم.

در جلسه ای می روم و می بینم دوستی حالش گرفته است، او را صدا می کنم و می گویم: چرا هر شب که تو را پای منبر می بینم، کسل و ناراحتی؟ می گوید: شب عید غدیر عروسی دختر من است، اما هنوز جهیزیه اش را نتوانستم بگیرم. بگو: این که غصه ندارد، به همسرت بگو صورت جهیزیه را بنویسد، این هم آدرس و شماره تلفن من است.

چند روز بعد تمام مایحتاج او را می دادی و می گفتی: من خلیفه خدا در مال هستم و مال نیز ابزار است که خدا به من داده است تا به نیازمندان بدهم. بعد که اجناس مورد نیاز او را دادی، دست او را بگیر و ببوس؛ چون به امام زین العابدین علیه السلام عرض کردند: چرا شما وقتی به فقیر پول می دهید، دست او را می بوسید؟ فرمود: چون دست فقیر، دست خداست. ما که خدا را نمی بینیم تا دستش را ببوسیم، دست فقیر را می بوسیم، گویا دست خدا را بوسیده ایم. (۱)

ص: ۳۸۹

۱-۱) - وسائل الشیعه: ۹/۴۳۴، باب ۲۹، حدیث ۱۲۴۱۶؛ «كَانَ زَيْنُ الْعَابِدِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُقْبَلُ يَدَهُ عِنْدَ الصَّدَقَةِ فَقِيلَ لَهُ فِي ذَلِكَ فَقَالَ إِنَّهَا تَقَعُ فِي يَدِ اللَّهِ قَبْلَ أَنْ تَقَعُ فِي يَدِ السَّائِلِ.» وسائل الشیعه: ۹/۴۳۴ - ۴۳۵، باب ۲۹، حدیث ۱۲۴۲۰ و ۱۲۴۲۱؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا مِنْ شَيْءٍ إِلَّا وَكُلَّ بِهِ مَلَكٌ إِلَّا الصَّدَقَةَ فَإِنَّهَا تَقَعُ فِي يَدِ اللَّهِ تَعَالَى.» «كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا أَعْطَى السَّائِلَ قَبْلَ يَدِ السَّائِلِ فَقِيلَ لَهُ لِمَ تَفْعَلُ ذَلِكَ قَالَ لِأَنَّهَا تَقَعُ فِي يَدِ اللَّهِ قَبْلَ يَدِ الْعَبْدِ.»

خلیفه الله بودن اموال

وقتی انسان ثروتمند خود را خلیفه الله و مال را ابزار ببیند، و روزنه ای برای ورود مال حرام به زندگی خود باز کند، از خلافت می افتد؛ چون این مال دیگر ابزار خدا نیست. مال حرام، مال شیطان است:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ» (۱)

او دشمن پنهان شما نیست، کسی است که شما را به حرام مالی دعوت می کند تا نماز، روزه و عبادت شما را نادرست کند. او دشمن آشکار شماست. اما مؤمن قبول نمی کند، نمی پذیرد، نمی خورد، میل و علاقه ای نیز به این اموال پیدا نمی کند. این یکی از نشانه های مؤمن و منزل دوم «سلوک الی الله» است.

پرهیز مؤمن از حرام و موارد شبهه ناک

اما این مؤمن چه کسی است؟ کسی است که امیرالمؤمنین علیه السلام او را نشان می دهد.

امیرالمؤمنین علیه السلام نماز عشا را در مسجد کوفه خواندند. وقتی بیرون آمدند که به خانه بروند. قصاب محل او را صدا کرد. عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! مقداری

ص: ۳۹۰

۱-۱) - بقره (۲): ۱۶۸؛ «ای مردم! از آنچه [از انواع میوه ها و خوردنی ها] در زمین حلال و پاکیزه است، بخورید و از گام های شیطان پیروی نکنید. زیرا او نسبت به شما دشمنی آشکار است.»

گوشت مانده است، می خواهم بروم، آیا آن را برای شما مهیا کنم؟ فرمود: نه. پولی که از نخل هایم در مدینه برای من می فرستند را برای تمام سال تنظیم کرده ام، اکنون پول این گوشت را ندارم.

عرض کرد: نسیه ببرید. هر وقت داشتید بردازید. فرمود: آن وقت من در گرو این نسیه می مانم تا زمانی که پول تو را بدهم، هر وقت از کنار مغازه ات عبور می کنم، وقتی سلام می کنیم، نگاه تو در سلام کردن این معنی را می دهد که چرا پول مرا نمی آوری بدهی؟ یعنی ما اخلاقاً با هم در گیر می شویم و رفاقت ما مانند سابق نخواهد بود، اما من با شکم خود رفیق تر هستم، شکم من در اختیار من است، نه من در اختیار شکم. (۱)

تواضع و عظمت اخلاقی علامه لاهیجانی

روزگار مرحوم شیخ انصاری، روزگار اوج علم شیعه در عراق بود. بعد از شیخ انصاری دیگر آن اوج را تا کنون هیچ حوزه شیعه ای پیدا نکرده است. شاگردان شیخ، بسیار فوق العاده بودند. کتاب هایی که نزدیک به پانصد نفر از شاگردان او نوشته اند، مانند آخوند خراسانی، (۲) میرزای شیرازی، (۳) صاحب فتوای معروف

ص: ۳۹۱

-
- ۱-۱) - بقره (۲) : ۱۶۸؛ «ای مردم! از آنچه [از انواع میوه ها و خوردنی ها] در زمین حلال و پاکیزه است، بخورید و از گام های شیطان پیروی نکنید. زیرا او نسبت به شما دشمنی آشکار است.»
- ۲-۲) - بقره (۲) : ۱۶۸؛ «ای مردم! از آنچه [از انواع میوه ها و خوردنی ها] در زمین حلال و پاکیزه است، بخورید و از گام های شیطان پیروی نکنید. زیرا او نسبت به شما دشمنی آشکار است.»
- ۳-۳) - بقره (۲) : ۱۶۸؛ «ای مردم! از آنچه [از انواع میوه ها و خوردنی ها] در زمین حلال و پاکیزه است، بخورید و از گام های شیطان پیروی نکنید. زیرا او نسبت به شما دشمنی آشکار است.»

تباکو، وجود مبارک سیدعلی شوشتری (۱) که با چهار واسطه، استاد علامه طباطبایی (۲) بود، مرحوم آخوند ملاحسینقلی در جزینی، (۳) سیداحمد کربلایی، (۴)

ص: ۳۹۲

۱-۱) - إرشاد القلوب إلى الصواب: ۱/۱۱۹، الباب الرابع و الثلاثون في القناعه و مصلحتها؛ «و رُوِيَ أَنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ اجْتَاَزَ بِقَصَابٍ وَ عِنْدَهُ لَحْمٌ سَمِينٌ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ هَذَا اللَّحْمُ سَمِينٌ اشْتَرِ مِنْهُ فَقَالَ لَهُ لَيْسَ التَّمَنُّ حَاضِرًا فَقَالَ أَنَا أَصْبِرُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ لَهُ أَنَا أَصْبِرُ عَنِ اللَّحْمِ.»

۲-۲) - آخوند ملامحمد کاظم خراسانی (قدس سره): در سال ۱۲۵۵ در مشهد در یک خانواده غیر معروف متولد شد و در بیست و دو سالگی به تهران مهاجرت کرد و مدت کوتاهی تحصیل فلسفه کرد و سپس به نجف رفت. دو سال درس شیخ انصاری رحمه الله را درک کرده است اما بیشتر تحصیلات ایشان نزد میرزای شیرازی بود. میرزای شیرازی در سال ۱۲۹۱ سامرا را محل اقامت خود قرار داد ولی آخوند خراسانی از نجف دور نشد و خودش مستقلاً حوزه درس تشکیل داد. او از مدرسین بسیار موفق است در حدود هزار و دویست شاگرد از محضرش استفاده می کرده اند و در حدود دویست نفر آنها خود مجتهد بوده اند. ایشان در سال ۱۳۲۹ (ه. قمری) درگذشت. مجموعه آثار شهید مطهری: جلد ۲۰، آشنایی با علوم اسلامی فقه.

۳-۳) - شرح حال ایشان در کتاب حلال و حرام مالی جلسه ۲۲ بیان شده است.

۴-۴) - أعيان الشيعة: ۲/۴۷۲؛ «السيد أحمد ابن السيد إبراهيم الموسوي الطهراني الأصل الحائري المولد النجفي المسكن و المدفن المعروف بالسيد أحمد الكربلائي. توفي في ۲۷ شوال سنة ۱۳۳۲. شيخنا و استأذنا قرأنا عليه في الفقه و الأصول في النجف سطحا و استفدنا من علمه و أخلاقه كان عالما فاضلا ورعا تقيا كاملا مرتاضا مهذب النفس من تلامذه ميرزا حسين قلي الهمداني النجفي المدفون بالحائر الأخلاقي الشهير تلمذه عليه في علم الأخلاق و غيره و من تلامذه الشيخ ملا كاظم الخراساني خرجنا من النجف الأشرف و هو حي ثم علمنا انه توفي بالتاريخ المذكور يروي عن الشيخ ميرزا حسين قلي المذكور و عن الميرزا حسين بن ميرزا خليل الطهراني النجفي و عن الشيخ علي بن الحسين الخيقاني النجفي كلهم عن الحاج ملا- علي ابن الميرزا خليل الرازي بطرقه المعروفه و كانت احدي عيني المترجم قد ذهبت و له مؤلفات في الفقه و الأصول و له كتب بالفارسيه أرسلها إلى اصدقائه في الأخلاق جمعت و طبعت باسم تذكره المتقين.»

سید علی قاضی (۱) و دیگران، خدا می داند که شیخ و شاگردان بعدی او چه انسان های کم نظیری بودند.

یکی از شاگردان شیخ علامه سید عبدالکریم لاهیجانی (۲) است.

عزیمت علامه لاهیجانی از نجف به تهران

علامه لاهیجانی فارغ التحصیل بحث شیخ است، دریای علم و عبادت. از شدت فقر طاقتش برای ماندن در نجف تمام شد. نمی توانست دیگر بماند، فقر بی نهایت، اما در علم، دریا بود. با خود گفت: بروم و این علم را برای مملکت خود خرج کنم. به تهران آمد. جایی که در شأن او باشد، پیدا نکرد. هر محلی از تهران عالم بسیار مهمی داشت، لذا جایی پیدا نکرد.

با خود گفت: وجود مقدس پروردگار فعلاً در این شهر برای ما جای خالی نگذاشته است. به بازار برویم. این بازار زمان فتحعلی شاه بود. در بازار در حال رفتن بود، چشمش به مغازه دار افتاد که او را حاج ملا صدای می کردند. سواد نداشت، اما

ص: ۳۹۴

۱-۱ - شرح حال ایشان در جلسه ۶ همین کتاب آمده است.

۲-۲ - آیه الله آقا سید عبدالکریم لاهیجی از بزرگان علماء و اکابر فقهاء و شاگردان شیخ انصاری بوده و در حدود ۱۳۲۳ وفات نموده است. (گنجینه دانشمندان: ۷/۱۳)

چهره نورانیی داشت.

شاگردی کردن علامه لاهیجانی در مغازه

وارد مغازه حاج ملا شد. آن وقت ها لباس بیشتر ایرانی ها عبا و عمامه بود، حتی بازاری ها و اداری ها. داخل مغازه شد و سلام کرد، گفت: حاج ملا! شاگرد احتیاج نداری؟

حال که محبوب ما برای ما جایی در اینجا نمی خواهد، ما هم که مالی نداریم، نمی خواهیم که از سهم امام استفاده کنیم، کرامت مؤمن به قدری زیاد است که نزد هیچ عالمی نرفت بگوید: من در نجف به علامه لاهیجانی معروف بودم، سهم امام به من بدهید. گفت: ما نان خود را با بازوی خود در می آوریم.

حاج ملا گفت: اهل کجا هستی؟ گفت: اهل لاهیجان. گفت: نوشتن می دانی؟ گفت: مدادی روی کاغذ می آوریم. خیلی عجیب است که علامه فارغ التحصیل حوزه شیخ، به نظر این قدر کوچک می آید که او چنین سؤالاتی می کرد و علامه نمی گوید که من چقدر بزرگ هستم.

گفت: اتفاقاً من به دنبال شاگرد می گشتم؟ بینم دین و ایمان داری؟ سر ما کلاه نمی گذاری؟ گفت: نه، کمی دین و ایمان داریم، به اندازه ای که نذریم و نبریم.

گفت: اسم تو چیست؟ گفت: عبدالکریم.

گفت: فعلاً جارو را بردار و مغازه را جارو کن، بینم می توانی. مغازه را جارو کرد.

گفت: آستری را بردار و این در و دیوار را پاک کن. وقتی صبح آمدی، آفتابه را به مسجد می بری، آب می آوری و می پاشی که گرد و خاک بلند نکند، بعد جارو می کنی. یک قران نیز به تو مزد می دهم.

گفت: فعلاً محبوب ما دوست دارد که ما را این گونه ببیند، ما هم که با محبوب چون و چرایی نداریم، در این دنیا دو روز میهمان هستیم، او نخواسته است که ما

علامه و آیت الله باشیم. امتحان ما نیز به این است که شاگرد حاج ملا باشیم.

گفت: حاج ملا! کارهای دیگر اگر داری، من انجام می دهم. گفت: آقا عبدالکریم! ما روز جمعه ده نفر میهمان داریم، آیا می روی اتاق ها را جارو کنی، سفره را پهن کنی و به آشپز کمک کنی؟ بعد هم ظرف ها را بشویی؟ گفت: چشم آقا.

شرکت علامه لاهیجانی در درس مرحوم ملا علی کنی

شش ماه تمام در مغازه حاج ملا بود. حاج ملا نیز بسیار متدین بود. روزی به او گفت: عبدالکریم! چند استخاره می خواهم، می روی منزل آیت الله حاج ملاعلی کنی، (۱) این نامه را می گذاری و جواب استخاره را می آوری.

ص: ۳۹۶

(۱-۱) - أعيان الشيعة: ۸/۳۰۲؛ «الشيخ ملا علی الكنى. نسبه إلى كن بفتح الكاف و تشديد النون قريه على فرسخين من طهران فى سفح جبل هناك و سميت كن لتسترها بانخفاض محلها، كذا قال المترجم. ولد سنة ۱۲۲۰ بقرية كن المذكوره و توفى يوم الخميس ۲۷ المحرم سنة ۱۳۰۶ فى طهران و دفن فى مشهد عبد العظيم. أخذ عن صاحب الجواهر فى النجف و رجع بعد اجازته بالاجتهاد إلى طهران فرأس و نال ثروه عظيمه و جاها عند ناصر الدين شاه بعد ان كان فقيرا معدما أيام تحصيله فى النجف. صنف تحقيق الدلائل فى شرح تلخيص المسائل فى القضاء و الشهادات، كتاب البيع و الخيارات طبعا معا فى طهران سنة ۱۳۰۴، توضيح المقال فى الرجال طبع مع منتهى المقال (رجال أبى على) قرأ عليه فى الأصول الشيخ موسى آل شراره العاملى و ترجم نفسه فى آخر توضيح المقال فقال سميت بعلى و ولدت سنة ۱۲۲۰ فى قرية كن و ذهبت إلى المعلم بسعى منى و التماس فاستغيت عنه فى مده قليله ثم كنت مصرا على الدخول فى العلوم العربيه الادبيه و استمر على المنع إلى قرب عشرين سنة فوقفت عندها لذلك بدعوات و شفعاء إلى ان وفقت لمجاوره الروضات الساميات و العتبات العاليات فببركاتهم و شفاعاتهم شرعت فى تصنيف الأصول فكتبت منها أكثر مسائل الأوامر و النواهي و المفاهيم و الاستصحاب سنة ۱۲۴۴ إلى أن وقع الطاعون العظيم فى البلاد و خاصه فى العراق فعاقنى ذلك و غيره كغيرى عن الاشتغال و صرنا مده سنين فى حل و ارتحال إلى ان وفقت ثانيا للمجاوره فاشتغلت بتصنيف الفقه و لم يكن عندى ما يحتاج اليه من الكتب و الأسباب مع شده الفقر و معاكسه الدهر فكنت اكتب فى كل موضع يتيسر لى ما يحتاج اليه فى ذلك الموضوع بعد كد و جد فبرز مجلد فى الطهاره و مجلد فى الصلاه و مجلد فى البيع و مجلدان فى القضاء و الآمن انا فى ثالثهما، دخلها الفصل بهذه الرساله بالتماس جمع من الطلبة مع المسافره إلى زياره الرضا عليه السلام و زياره الوالد و ذلك سنة ۱۲۶۲.»

هم درسی های علامه لاهیجانی به شیخ انصاری گفته بودند و ایشان با نامه ای به مرحوم حاج ملا علی کنی نوشته بود که یکی از بهترین شاگردان حوزه امیرالمؤمنین علیه السلام مجتهد جامع الشرایط، یعنی علامه لاهیجانی به تهران آمده است و لیاقت دارد که در رأس علمای این شهر باشد.

حاج ملا علی کنی خودش مرجع تقلید بود، نامه شیخ انصاری را بوسید و به چشم خود مالید که یعنی ما خط شیخ را به چشم خود بمالیم که در قیامت آبروی ما نرود. شش ماه گذشت، هر جایی می رفتند؛ مسجد، حوزه، غریبه ای را می دیدند، می پرسیدند: آقا! شما علامه لاهیجانی نیستید؟ بالاخره او را پیدا نمی کردند.

کاغذ استخاره را آورد، دید حاج ملا علی کنی مشغول درس است و دارد خارج فقه می گوید و عجب دریایی است. کنار کفش ها نشست و در وسط درس، اشکال علمیی به نظرش آمد، دید حاج ملا علی اینجا را اشتباه می گوید. بالاخره درس علم است. از روی کفش ها گفت: استاد! به نظر می آید این مطلب این گونه باشد.

شناخته شدن علامه لاهیجانی

مرحوم حاج ملا علی نگاهی به او کرد، گفت: قدری جلوتر بیا و بار دیگر حرف خود را بگو. علامه لاهیجانی گفت. مرحوم حاج ملا علی دید که در او علم موج می زند، این مطلب در سطح مراجع باید مطرح شود، اما او پر از گرد و خاک عطاری

است. عجب شاگرد عطاری.

اشکالی به علامه لاهیجانی کرد. علامه لاهیجانی دقیق جواب ایشان را داد، اشکال دیگر، جواب دیگر تا حاج ملا علی کنی از روی مسند درس کنار نشست و گفت: شما به اینجا بیا و درس بده. آمد و کنار حاج ملا علی نشست. پرسید: شما چه کسی هستی؟ گفت: عبدالکریم لاهیجانی.

ناگهان حاج ملا علی تمام قد بلند شد. خم شد که دست او را ببوسد، گفت:

شش ماه قبل شیخ انصاری درباره شما به من نامه نوشت و من به دنبال شما می گشتم. به من گفته اند که حوزه علمیه تهران را به شما بدهم.

حاج ملا دید شاگردش دیر کرده است. جواب استخاره را نیاورد. بلند شد و به خانه حاج ملا علی آمد، دید شاگردش کنار آیت الله راحت نشسته است، گفت: آقا! بلند شو بیا، دیر شده است، برای چه نشسته ای؟ حاج ملا علی کنی گفت: حاج ملا! می دانی با چه کسی داری سخن می گویی؟ گفت: بله، این شاگرد من است.

گفت: حاج ملا! این شخص یکی از افرادی است که در رأس شاگردان شیخ انصاری است، او علامه لاهیجانی است.

حاج ملا داشت سگته می کرد. آخر مؤمن هم این همه متواضع؟ مؤمن نمی تواند هر پولی را بخورد، می رود شاگردی می کند، نان و پنیر می خورد، اما از پول های شبهه ناک استفاده نمی کند؛ چون «المؤمن من طاب مکسبه».

نمره ازدواج علامه لاهیجانی

آمد و جلوی حاج ملا علی کنی زانو زد، گفت: به این مرد الهی بگو که در این شش ماهی که شاگرد ما بودی، اولاً: ما را ببخشد که مانند شاگرد با او عمل کردیم، ثانیاً: من که نمی توانم زحمات این مرد را ارج بگذارم، اما دختری دارم که پر از کمالات است. حاجی ملا علی کنی! فقط ایشان را وادار کن که داماد من بشود.

تا در نهایت من در قیامت نزد حضرت زهرا افتخار کنم که دخترم را به فرزند تو هدیه کردم.

حاج ملا- علی کنی به او گفت و او قبول کرد و حاج ملا- دختر خود را به علامه لاهیجانی داد. علامه لاهیجانی از این دختر فقط یک فرزند دختر به دست آورد که آن دختر را به آیت الله شیخ محمد رضا تنکابنی (۱) شوهر داد، که یکی از پسران شیخ محمدرضا، دانشمند معروف و خطیب بی نظیر مرحوم آقای فلسفی است.

آیت الله العظمی حاج میرزا علی آقا فلسفی (۲) که درس اصلی کلّ حوزه مشهد

ص: ۴۰۰

۱- ۱) - مستدرکات أعیان الشیعه: ۳/۲۳۰؛ «الشیخ محمد رضا التنکابنی. توفی بعد ۱۰۹۲. ولد فی تنکابن و نشا بها ثم ذهب إلى أصفهان و أقام مده بها ثم ذهب إلى قزوین و حضر بحث المولی خلیل القزوینی (المتوفی سنه ۱۰۸۹) - و بعد وفاه استاذہ اشتغل بالتدریس له حواشی متفرقه علی بعض الکتب الحدیثیه.»

۲- ۲) - حجه الاسلام و المسلمین و قدوه العلماء و المجتهدین آقای میرزا علی آقا بن آیه الله حاج شیخ محمدرضا تنکابنی معروف به (فلسفی) از علماء اعلام و مدرسین عظام معاصر مشهدند. ایشان در حدود ۱۳۴۲ ق در تهران چشم به جهان گشوده و در بیت علم و تقوی پرورش یافته و مقدمات و اولیات و سطوح را در تهران در خدمت والد علامه اش و اعلام دیگر به پایان رسانیده، آنگاه مهاجرت به نجف اشرف نموده و چند سالی از محضر مرحوم آیت الله العظمی میرزا عبدالهادی شیرازی و بالآخر آیت الله العظمی خویی (مدّ ظله) و بعضی دیگر فقهاً و اصولاً استفاده نموده تا به مدارج عالیّه علم و کمال ارتقا یافته و پس از آن در سال ۱۳۷۰ قمری به طهران مراجعت و چند سالی در مسجد لرزاده به اقامه جماعت و تدریس و وظایف روحی اشتغال داشته تا سال ۱۳۸۸ قمری که عزیمت به مشهد مقدس نموده و در آنجا مورد توجه و استقبال گرم فضلاء مشهد قرار گرفته و حوزه تدریس خارج فقه و اصول قرار داده و در آن سامان به تدریس و انجام وظایف روحی و دینی از قبیل نماز جماعت و غیره اشتغال دارند. و ماه رمضان و شهبای شنبه و جمعه را در مسجدشان منبر رفته و با بیانی قاطع و جامع نشر معارف اسلامی نموده و صدها نفر از عموم طبقات و بالآخر اهل علم و طلاب از محضر و بیانشان استفاده می نمایند. (گنجینه دانشمندان: ۷/۱۵۳)

با ایشان بود و بعضی ها ایشان را بر همه مراجع مقدم می دانستند، ولی ایشان به قدری زاهد و عارف بود که حاضر نشد از خودش فتوایی بگوید. وقتی از او مسأله می پرسیدند، می گفت: مقلد چه کسی هستی؟ بعد در تهران از دنیا رفت، در قبرستان چهارده معصوم تهران تشییع جنازه شد و در آنجا دفنش کردند.

زیارت قبر علامه لاهیجانی توسط امام زمان علیه السلام

چند سال گذشت، در صحن حضرت عبدالعظیم، بزرگواری چشمش به جمال امام عصر علیه السلام روشن شد.

قال النبی صلی الله علیه و آله: «المؤمن ینظر بنور الله» (۱) عرض کرد: یابن رسول الله! فرمود: صبر کن من عبدالعظیم حسنی را زیارت کنم، بعد با هم بر سر قبر علامه لاهیجانی برویم. من - امام زمان - مرتب سر قبر او می روم. ای نسیم سحر آرامگه یار کجاست؟ منزل آن مه عاشق کُش عیار کجاست؟ (۲)

چرا باید در میان این همه جمعیت، یک نفر شما را ببیند؟ چون چشم های ما کور است. کار و لقمه حرام ما را از دیدن ایشان محروم کرده است. شب تاریک ره وادی ایمن در پیش

ص: ۴۰۱

۱- ۱) - بحار الأنوار: ۷/۳۲۳، باب ۱۶.

۲- ۲) - حافظ شیرازی.

ساقی و مطرب و می جمله مهیاست ولی

فرمودند: بیا بر سر قبر علامه لاهیجانی برویم. ایشان می گوید: با امام زمان علیه السلام آمدیم، سر قبر رسیدیم، قبر باز شد، علامه لاهیجانی بیرون آمد و سلام کرد و امام زمان علیه السلام جوابش را داد و احوالپرسی کرد. پرسید: در برزخ خوب و راحت هستی؟

اهل بیت علیهم السلام نه تنها مشکل دنیای ما را حل می کنند، بلکه مشکل برزخ، قیامت و پرونده ما را نیز برطرف می کنند.

بعد وقتی حرف علامه لاهیجانی با امام زمان علیه السلام تمام شد، به من رو کرد و گفت:

وقتی به تهران رفتی، سلام مرا به حاج شیخ مرتضی برسان. بگو: چرا بر سر قبر من نمی آیی؟ من منتظرم. امام زمان علیه السلام فرمودند: علامه لاهیجانی! شیخ مرتضی پیر شده، زانو درد گرفته و نمی تواند بیاید. من به جای او می آیم و به تو سر می زنم. آن کس که تو را شناخت جان را چه کند

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

ص: ۴۰۲

۲۱ اجر عظیم، در پیمودن منازل

اشاره

تهران، حسینیه همدانی ها

رمضان ۱۳۷۳

ص: ۴۰۴

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الانبياء والمرسلين

و صل على محمد و آله الطاهرين.

منازل دهگانه ای که برای سلوک انسان از جانب حضرت حق، مستقیماً تدوین، طرح و تدبیر شده است. در سوره مبارکه احزاب آمده است که همه انبیا، ائمه طاهرين عليهم السلام و اولیای الهی این منازل را طی کرده اند.

پروردگار می فرماید: در پایان این سفر، مغفرت و اجر عظیم است:

« أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا » (۱)

مطلبی که در این زمینه واقعاً بهت آور است، این است که تدوین منازل به اراده حضرت حق صورت گرفته است.

توفیق طی منازل از جانب خدا

سالکی که می خواهد این منازل را طی کند، طبق آیات قرآن «يَا ذُنَّيْلَهُ» (۲)؛

ص: ۴۰۵

۱-۱ - احزاب (۳۳) : ۳۵؛ «آمزش و پاداشی بزرگ آماده کرده است.»
۲-۲ - فاطر (۳۵) : ۳۲؛ « ثُمَّ أَوْزَنَّا الْكِتَابَ الَّذِينَ اضْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ يُؤْتُونَ اللَّهَ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ » ؛ «سپس این کتاب را به کسانی از بندگانمان که برگزیدیم به میراث دادیم؛ پس برخی از آنان [در ترک عمل به کتاب] ستمکار بر خویش اند، و برخی از آنان میانه رو، و برخی از آنان به اذن خدا در کارهای خیر [بر دیگران] پیشی می گیرند، این است آن فضل بزرگ.»

یعنی به توفیق خدا طی می کند. (۱) توفیق، یعنی به هم پیوستن همه زمینه ها، استعدادها، مایه ها برای این که انسان بتواند این سلوک را انجام دهد. به هم پیوستن به این شکل که رغبتی در قلب و میلی در نفس و محبتی به طی این منازل ایجاد شود، عقل بپذیرد، بدن آمادگی داشته باشد و در طی این مسیر خسته نشود و وسوسه ها و کشش های باطل او را متوقف و منحرف نکند.

این مجموعه را توفیق یا «وفق دادن» می گویند که خود را با همه امور لازم وفق دهند. این وفق دادن نیز فقط کار خداست: «يَا ذُنَّ اَللّٰه» .

همانطور که در آیات مربوط به حضرت مسیح علیه السلام می فرماید:

« يَا ذُنَّ اَللّٰه »

یعنی به توفیق رب؛ یعنی خداوند بود که دم حضرت عیسی علیه السلام را با روح میت و امور ظاهر و باطن گره می زد، تا مرده زنده می شد.

ص: ۴۰۶

۱ - ۱) - بحار الأنوار: ۵/۲۱۰، باب ۷، الهدایه و الإضلال و التوفیق، حدیث ۵۰؛ «قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا كُلُّ مَنْ نَوَى شَيْئًا قَدَرَ عَلَيْهِ وَ لَأَكُلُّ مَنْ قَدَرَ عَلَى شَيْءٍ وَفَّقَ لَهُ وَ لَأَكُلُّ مَنْ وَفَّقَ لَشَيْءٍ أَصَابَ لَهُ فَإِذَا اجْتَمَعَتِ النَّيَّةُ وَ الْقُدْرَةُ وَ التَّوْفِيقُ وَ الْإِصَابَةُ فَهَذَا جَمَعُكَ تَمَّتِ السَّعَادَةُ.» غررالحکم: ۲۰۳، الفصل الأول فی التوفیق، حدیث ۳۹۸۹ - ۳۹۹۵ و ۴۰۰۵ - ۴۰۰۶؛ «التوفیق من جذبات الرب - التوفیق أول النعمه - التوفیق ممد العقل - التوفیق رأس السعاده - التوفیق رأس النجاح - التوفیق عنایه الرحمن - التوفیق أفضل منقبه - کیف يتمتع بالعباده من لم یعنه التوفیق - كما إن الجسم و الظل لا یفترقان كذلك الدین و التوفیق لا یفترقان.»

تدوین منازل و توفیق با خود خدا و به عهده او است. تمام مجموعه مایه هایی که انسان بعد از تدوین و توفیق به کار می گیرد، همگی ملک اوست؛ چشمی که می بیند، زبان، گوش، قدم، حال و مفاصلی که می خواهند خرج شوند تا کاری صورت بگیرد، تماماً ملک اوست.

یعنی انسان در زمینه سلوک در این ده منزل، به اندازه ارزن از خودش مایه نمی گذارد، ولی با این وجود خدا بعد از پایان این ده منزل، می فرماید:

□
« أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا ».

واقعاً انسان شگفت زده می شود که من نه در تدوین این ده منزلی که در سوره احزاب مطرح است و نه در سیر این ده منزل، از خودم کم ترین مایه ای نگذاشته ام، ولی وقتی راه تمام می شود، می فرماید: شما سالکین این ده منزل را به مغفرت ابد و اجر عظیم سرمدی خود وصل می کنم.

مگر من خودم این منازل را تدوین کرده ام؟ مگر من به توفیق خودم رفته ام؟ مگر بدن، چشم، گوش، زبان و حالی که در این ده منزل به کار گرفته می شده، ملک من بوده اند؟ برای چه به من مغفرت و اجر عظیم می دهد؟

امام زین العابدین علیه السلام در ابتدای زیارت امین الله و در بخش دوم می فرمایند:

«اللهم انّ قلوب المحبتين اليك والهه» (۱) دل وابستگان به تو، پر امید، دیوانه و سرگردان تو هستند. نمی توانیم بفهمیم یعنی چه؟

ص: ۴۰۷

همه کارها را خودش می کند و بعد مزدش را به ما می دهد؛ تدوین، توفیق، سلوک.

قدرت تسلط بر بدن در منزل هشتم

منزل اول، اسلام، دوم ایمان، سوم قنوت؛ یعنی طاعت و عبادت مداوم. چهارم صدق، پنجم صبر، ششم خشوع، هفتم تصدق مالی، هشتم روزه جامع است؛ چون همه را با اسم فاعل ذکر می کند:

« إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَائِنِينَ وَالْقَائِنَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا » (۱)

نمی گوید: آنهایی که روزه می گیرند، می گوید: آنهایی که در روزه قرار دارند. این منزل هشتم می خواهد بگوید: به قدری شهوت پر قدرت است که آن هفت منزل را باید طی کند تا بتواند بر آن مسلط شود. تا به «وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ» برسد که به شهوات خود بتوانی مهار بزنی. شهوت در هشت منزل قبلی سالک را اذیت می کند.

اول اذان صبح بیدار می شود، این کار، کار شهوت است که می گوید: حالا چند دقیقه دیگر بخوابم، چرتی بزوم، ناگهان متوجه می شود که نمازش قضا شده است. این به

ص: ۴۰۸

۱-۱) - احزاب (۳۳) : ۳۵؛ «مسلماً خدا برای مردان و زنان مسلمان و مردان و زنان با ایمان، و مردان و زنان عبادت پیشه، و مردان و زنان راستگو و مردان و زنان شکیبیا، و مردان و زنان فروتن، و مردان و زنان صدقه دهنده، و مردان و زنان روزه دار، و مردان و زنان حفظ کننده خود از پلیدی های جنسی، و مردان و زنانی که بسیار یاد خدا می کنند، آمرزش و پاداشی بزرگ آماده کرده است.»

خاطر بدن، شهوت و لذت طلبی است. (۱) بعد از طی هشت منزل، شهوت مهار بخورد. شهوت به معنی جامع کلمه، نه فقط منظور غریزه جنسی باشد. غریزه جنسی یک بُعد شهوت است.

ذکر، آخرین منزل سالک الی الله

آخرین منزل نیز پر شدن از خداست:

« وَ الْذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَ الْذَّاكِرَاتِ » (۲)

وقتی به اینجا رسیدید:

« أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَ أَجْرًا عَظِيمًا ». در ره منزل لیلی که خطرناک است در آن شرط اول قدم آن است که مجنون باشی (۳)

«من» را باید بیرون کرد؛ چون تمام کشش های باطل، شیاطین و شهوات در خیمه «من» هستند. این خیمه را باید خراب کرد و طناب هایش را برید.

طی کردن خالصانه منازل دهگانه

عالم بزرگواری می فرمود: وقتی به قم آمدم و درس خواندم، به این نیت بود که اهل حال شوم. خیلی درس خواندم. گفتم: این قدر زحمت هدایت مردم را می کشم تا به حال اضافه شود. برای اهل حال شدن کم حرف می زدم، کم می خوردم، عادی لباس می پوشیدم، از غذاهایی که خیلی به آن علاقه داشتم، دوغ بود.

روزی دیدم شخص دوغ فروشی بساط خود را گسترده است، با خود گفتم: بروم دوغی بخورم. گفتم: آقا! یک لیوان دوغ بریز! تا لیوان را پر کرد، به خودم گفتم: تو در قم درس خواندی، در این شهر خدمت کردی، نماز خواندی تا اهل حال و عرفان شوی، آن وقت این درست است که با این لباس، در کوچه بایستی و دوغ بخوری؟ این شأن عرفان نیست.

دوغ را پس دادم و راه افتادم. به اولین مسجدی که رسیدم، رفتم تا دو رکعت نماز بخوانم. دیدم جوانی دست زیر سرش گذاشته و خوابیده است. او را نگاه کردم، دیدم جایی او را ندیده ام.

بالای سرش ایستادم، گفتم: آقا پسر، دراز کشیدن در مسجد، بی احترامی به مسجد است. چشم های خود را روی هم گذاشت. با نوک پا به پهلویش زدم و گفتم:

بی ادب! در خانه خدا خواب.

او چشم خود را باز کرد و اسم مرا برد و گفت: تو برو دوغ بخور، بعد بیا. تو می خواهی دوغ نخوری که بگویند: آقا اهل حال است. تو هنوز اسیر دوغ نخوردنی، نه خوردن.

۱- ۱) - مستدرک الوسائل: ۷/۵۰۰، باب ۱، حدیث ۸۷۴۲؛ «قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الصَّوْمُ جُنَّةٌ أَى سِتْرٌ مِنْ آفَاتِ الدُّنْيَا وَحِجَابٌ مِنْ عَذَابِ الْآخِرَةِ إِلَى أَنْ قَالَ وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى الصَّوْمُ لِي وَ أَنَا أُجْزَى بِهِ فَالصَّوْمُ يُمِيتُ مُرَادَ النَّفْسِ وَ شَهْوَةَ الطَّبْعِ الْحَيَوَانِيِّ وَ فِيهِ صِفَاءُ الْقَلْبِ وَ طَهَارَةُ الْجَوَارِحِ.» مستدرک الوسائل: ۳/۴۳، باب ۱۰، حدیث ۲۹۷۳؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَدِيثٍ يَذْكُرُ فِيهِ صِفَاتٍ لُقْمَانَ وَ وَصَايَاهُ لِابْنِهِ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ وَ صُمْ صَوْمًا يَقْطَعُ شَهْوَتَكَ وَ لِمَاتَصُمْ صَوْمًا يَمْنَعُكَ مِنَ الصَّلَاةِ فَإِنَّ الصَّلَاةَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنَ الصِّيَامِ الْحَبِيرِ.» عوالی اللالی: ۳/۲۸۹، باب النکاح، حدیث ۴۴؛ «و قال عليه السلام معاشر الشباب من استطاع منكم الباءه فليتزوج و من لم يستطع فعليه بالصوم فإن الصوم له وجاء.»

۲- ۲) - احزاب (۳۳) : ۳۵؛ «و مردان و زنانی که بسیار یاد خدا می کنند.»

۳- ۳) - حافظ شیرازی.

ای که در کوچه معشوقه ما می گذری برحذر باش که سر می شکنند دیوارش (۱)

همه چیز برای اوست و ما نیز ملک او هستیم:

«إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» (۲)

تدوین، توفیق، حرکت و تمام سرمایه های این حرکت از اوست، برای چه به ما مغفرت و اجر عظیم می دهد؟ مگر این که بگوییم:

«اللهم انى اسئلك برحمتك التى وسعت كل شىء» (۳)

معیشت پاک در منزل ایمان

منزل دوم، منزل ایمان است. وجود مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام برای اهل ایمان هفت خصلت بیان کرده اند. خصلت اول این است:

«المؤمن من طاب مكسبه» (۴) معیشت، پول درآوردن، خوردن، پوشیدن و تمام اموالش پاک است. خدا در قرآن مجید مؤمن را دارای نور می داند:

«يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ» (۵)

ص: ۴۱۱

۱-۱ - حافظ شیرازی.

۲-۲ - بقره (۲): ۱۵۶؛ «ما مملوك خداییم و یقیناً به سوی او باز می گردیم.»

۳-۳ - بحار الأنوار: ۹۴/۳۴۱، باب ۲، حدیث ۲، الدعاء عند دخول شهر رمضان.

۴-۴ - بحار الأنوار: ۶۴/۲۹۳، باب ۱۴، حدیث ۱۶.

۵-۵ - حدید (۵۷): ۱۲؛ «[این پاداش نیکو و باارزش در [روزی [است] که مردان و زنان باایمان را می بینی که نورشان پیش رو و از جانب راستشان شتابان حرکت می کند.»

چه باید کرد؟ مؤمن می بیند و می فهمد، یا می پذیرد و یا رد می کند:

« أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ » (۱)

با نور خود در میان مردم زندگی می کند.

تلاش مؤمن برای معیشت حلال

عالم معتبری می گفت: صاحب منزلی برای صرف ناهار مرا دعوت کرد که اهل حقیقت بود. وقتی رفتم، کسی با لباس کهنه آنجا نشسته بود و حرف هم نمی زد. من این شخص را نمی شناختم. با یقین صد در صد به صاحب خانه گفتم: خدا را شکر می کنم که امروز در اینجا لقمه حلال و پاکی نصیب می شود.

آبگوشت داشتند. ساعت حدود یازده و نیم شد. پنج ریال به کسی داد، گفت:

آقا امروز لقمه پاک می خواهند، دو عدد نان سنگک بگیر و بیاور. زودتر بیا که نماز جماعت را در خانه بخوانیم.

ایشان برای خودم می گفت: او رفت نان بگیرد، ساعت دو برگشت؛ یعنی دو ساعت و نیم طول کشید. صاحبخانه به او گفت: سر کوجه پایینی نانوايي بود، پس کجا رفتی؟

گفت: از آنجا به خیابان دیگری رفتم که نانوايي سنگکي دیگری پیدا کنم، از آنجا همین طور رفتم تا نانوايي دیگری پیدا کردم که خمیر، خمیرگیر، شاطر و نان در آور آن همگی پاک بودند.

امیرالمؤمنین علیه السلام به ما می فرماید:

ص: ۴۱۲

۱-۱) - حدید (۵۷): ۱۲؛ «[این پاداش نیکو و باارزش در [روزی [است] که مردان و زنان باایمان را می بینی که نورشان پیش رو و از جانب راستشان شتابان حرکت می کند.»

رعایت انصاف در کسب حلال

بادام در بازار گران شده بود. تاجری صد گونی بادم خریده بود، به دلال بازار گفت: این صد گونی بادم را برایم بفروش. قبول کرد و رفت. در بازار دوری زد و آمد، گفت: به این قیمتی که تو گفته ای نمی فروشم. گفت: چرا؟ پول دلالی تو که خیلی خوب است.

گفت: من چند جا تحقیق کردم، وضع بازار بادم خوب نیست، من اگر بادم تو را به این قیمت بفروشم، عده ای مغازه دار و بادم فروش متضرر می شوند؛ چون آنها بادم را گران تر خریده اند و اگر صد گونی بادم تو در این بازار پخش شود، ارزان بودن قیمت بادم تو به آنها ضرر می زند، من در قیامت جواب ضرر مردم را نمی توانم بدهم.

تاجر نیز دلال را بوسید و گفت: چه کار خوبی کردی که وضع بازار را به من خبر دادی. من امروز همه بادم را بار می کنم و به جایی می برم که بادم گران نیست، تا به کسی ضرر نخورد.

حکایت توبه از شکر نابجا

بازار بغداد آتش گرفته بود. یکی از مغازه ها، مغازه سقط فروش بود. به او گفتند:

بازار آتش گرفته است. به بازار آمد. دید آتش را خاموش کرده اند و مغازه او نسوخته است. گفت: الحمد لله.

بعد ناگهان به خود گفت: تو باید غم مردم را بخوری، آن وقت برای سالم بودن مغازه خودت، الحمد لله می گویی؟ همان روز همه جنس ها را فروخت و با خانواده اش به مکه رفت و چهل سال در مکه روزها دستفروشی می کرد و شب ها تا

صبح در مسجد الحرام می گفت: خدایا! به خاطر آن «الحمد لله» اشتباه، مرا بیامرزد.

من اشتباه کردم.

بعد پیغمبر صلی الله علیه و آله می فرمایند:

«المؤمن ينظر بنور الله» (۱) مؤمن در دنیا با کمک نور خدا نگاه می کند و می فهمد. هر چیزی را نمی خرد و نمی فروشد. معامله نمی کند. واقعاً «هزار نکته باریک تر ز مو اینجاست».

ارزش دادن دین به مؤمنان حلال خور

مرحوم آیت الله العظمی حاج شیخ محمد حسین اصفهانی، (۲) استاد مراجع دو

ص: ۴۱۴

۱-۱ - بحار الأنوار: ۷/۳۲۳، باب ۱۶.

۲-۲ - مستدرکات أعيان الشيعة: ۶/۲۶۶؛ «الشيخ محمد حسين الأصفهاني [الكمباني] الكمباني، ولد سنة ۱۲۹۶ و توفي سنة ۱۳۶۱ في النجف. درس في النجف على كل من الشيخ حسن التويسركاني و السيد محمد [الغشاركي] الفشاركي و الشيخ آغا رضا الهمداني و الشيخ محمد كاظم الخراساني و غيرهم. و تخرج في الفلسفة الإسلامية على الميرزا محمد باقر الإصطهباناتي. و كان مشاركا في الكلام و التفسير و الحكمه و التاريخ و الأدب نثرا و نظما لا سيما في الأراجيز. و بعد وفاه شيخه الخراساني استقل بالتدريس و غدا من أعلام النجف البارزين، و مع تعمقه في تدريس الفقه و الأصول كانت شهرته مستفيضه بتدريس الفلسفة الإسلامية. ترك الكثير من المؤلفات، منها: نهاية الدرايه في حاشيه الكفايه في جزأين طبع الأول منهما و بقى الثاني مخطوطا، و حاشيه المكاسب طبع منها جزء واحد كبير، منظومه في الفلسفه باسم «تحفه الحكيم»، عده أراجيز فقهيه، ديوان شعر فارسي في مدائح أهل البيت و [مراتبهم] مراتبهم، ديوان في الغزل العرفاني، الأنوار القدسيه و هو مجموعه أراجيز عربيه في تاريخ حياه النبي صلى الله عليه و آله و أعمامه و الأئمه الاثني عشر و أولادهم. طبع في النجف مع مقدمه و ترجمه مفصله للناظم بقلم الشيخ محمد علي الأردوبادي. و غير ذلك من المؤلفات.»

دوره قبل ایران و عراق و دارای شاگردانی مانند آیت الله العظمی بروجردی، حکیم، خویی، شاهرودی، شیرازی برای یکی از علمای بزرگی که مفسر قرآن بودند، نقل کردند.

آن عالم در منزل خود از قول ایشان برای من نقل کردند. دو ساعت مرا نگهداشت تا این قضیه را برای من تعریف کند. گفتم: چرا اجازه نمی دهید که بروم.

گفت: برای این که این آخرین ملاقاتی است که در دنیا با هم داریم. سه ماه بعد، در دار الزهد حرم حضرت رضا علیه السلام ایستاده بودم، نوه اش را دیدم، گفتم: حال آقا چطور است؟ گفت: جنازه اش در حرم دفن است.

ایشان می فرمودند: آیت الله شیخ محمد حسین اصفهانی برای خودم تعریف کرد: من نزد مرحوم آیت الله حاج شیخ محمد باقر اصفهانی (۱) عرفان، فلسفه

ص: ۴۱۵

۱- ۱) - أعيان الشيعة: ۹/۱۸۷؛ «الشيخ محمد باقر ابن الآخوند ملا محسن [الاصهبانائى] الإصطهباناتى الشيرازى. قتل غيله فى شيراز سنه ۱۳۲۶ و دفن فى التربه الحافظيه خارج شيراز. هو الأستاذ الفيلسوف قرأ فى الفقه و الكلام أولا فى شيراز و أصفهان و طهران على الحاج ملا- على الكنى و تردد بين شيراز و أصفهان لخصومه بينه و بين حكام بلاده و خرج إلى العراق سنه ۱۳۰۳ فأقام فى النجف مده ثم فى سامراء آخذا عن الميرزا الشيرازى إلى ان توفى سنه ۱۳۱۲ فعاد بعد ذلك بسنه واحده إلى النجف و تجرد للتدريس فى الفلسفه و الفقه و الأصول و اقبل عليه الطلاب من الفرس و كان يدرس فى الفلسفه فى الاسفار و شرح التجريد فى تربه استاذة الشيرازى عند مدخل باب الطوسى و لكنه لم يرأس و لم يقلد و رجع لضيق حاله إلى شيراز فتصدر فيها و اقبل عليه أهلها و اتسعت حاله و كان كريم الأخلاق على نحو أخلاق أمثاله من الفلاسفه و هو من جمله العلماء الأحرار الذين انحازوا إلى جانب الأمه فى مسأله الدستور الايرانى و تعرض بذلك لانتقال آل القوام رؤساء شيراز الذين قتل كبيرهم فى تلك الفتنة فقتل غيله بالتأريخ المذكور و خلف عده أولاد قاموا مقامه فى شيراز و له مؤلفات فى فنون مختلفه لم تخرج إلى المبيضة.»

و حکمت خواندم. مرحوم اصطهباناتی می گفت: هنوز به نجف نیامده بودم و در تهران درس می دادم، روزی طلبه ای ژنده پوش آمد و به من گفت: بحث کبرای منطق را به من درس بده. من هم گفتم: چشم.

یعنی به من که در رده استاد فلسفه و حکمت عالی؛ یعنی آخرین مرحله درس فلسفه بودم گفت: کتاب کلاس اول ابتدایی فلسفه را به من درس بده. بی اختیار گفتم:

چشم. از آنجا نزد شیخ یحیی تهرانی رفتم، گفتم: شیخ! کتاب شرایع محقق حلی در فقه را به من درس بده. شیخ یحیی نیز در رده مراجع بود، تا به او گفتم، گفتم: چشم.

بعد گفتم: حجره ای به من بدهید. گفتم: از کجا بیاورم؟ گفت: حجره شانزدهم مدرسه خالی است، کلیدش را از خادم بگیر و به من بده. گفتم: چشم. آن حجره را دادند.

ما چیزهای عجیب و غریبی در چند ماه از این طلبه دیدیم. روزی گونی قندی می خواستم برای مستوفی دولت بفرستم که این گونی قند خوشایندی برای او باشد و مظلومی را سر کار بگذارد.

او گفت: شیخ محمدباقر! نفرست. گفتم: من قول داده ام. گفت: آن کار از کار گذشت. خادم را فرستادم که به مستوفی بگو: من گونی قندی می خواهم بفرستم، مستوفی گفت: نمی خواهد بفرستی، من آن کار را می خواستم برای آن بنده خدا انجام بدهم، اشتباهی برای کس دیگری انجام گرفت، فعلاً جا نداریم.

روزی به خادمم می گفتم: برو سبب زمینی بخر، گفتم: شیخ محمدباقر! اسراف نکن. در مطبخ شما چند دانه دیگر سبب زمینی مانده است.

روزی من تا آمدم درس بدهم، گفتم: تو دیشب مطالعه نکردی، اصلاً کتاب را

پیدا نکردی، همسرت کتاب را زیر رختخواب پنهان کرد که تو زودتر بخوابی.

فاش شدن سر طلبه گمنام

من دستش را گرفتم و گفتم: تو این حرف ها را از کجا می گویی؟ تو چه کسی هستی؟ گفت: من از اهالی بین دامغان و شاهرود هستم. پدرم عالم بود و در آنجا برای مردم خیلی زحمت کشید و اکنون مرده است.

من درسی نخوانده بودم، اما مردم آمدند و مرا به جای پدرم گذاشتند. من هر چه مسأله می گفتم، اشتباه بود. نماز بی رمق می خواندم. مردم نیز از این طرف و آن طرف برای ما هدایا و خوراکی می آوردند. لقمه هایی که می خوردیم درست نبود. روزی به فکرم رسید که این معیشت، تخریب آخرت من است.

روی منبر به مردم گفتم: من سواد، تقوا و لیاقت ندارم. حرفهای من اشتباه بوده و شما بی خود مرا اداره کردید. آن روستایی های ساده دل عصبانی شدند و مرا از منبر پایین کشیدند و تا می شد مرا زدند و با افتضاح مرا بیرون کردند.

از آنجا پیاده آمدم تا به سربالایی مسگرآباد رسیدم. گرسنه، تشنه، گریان، دلِ نالان، کسی به من گفت: ای شیخ! اگر جا نداری، امشب به خانه ما برویم. رفتم.

آقایی در آن خانه نشسته بود، او به من پولی داد، گفت: نزد اصطهباناتی می روی و کلید فلان حجره را می گیری و به او بگو تا کبرای منطق را به تو درس دهد. به شیخ یحیی تهرانی نیز بگو تا شرایع را به تو یاد دهد.

هر وقت پول می خواهی، من این واسطه را می فرستم تا پول بیاورد. هر وقت خواستی مرا ببینی، این طور می بینی. دیگر برای من نور خاصی پیدا شده است.

لیاقت حضور به محضر یار

مرحوم اصطهباناتی گفت: امروز واسطه را می بینی؟ گفت: آری. گفت: به آن

واسطه بگو: آیا اجازه می دهی من بیایم و از دور فقط یک بار شما را نگاه کنم؟ گفت:

باشد، او رفیق من است. به او می گویم.

شیخ باقر نیز زانوی غم به بغل گرفت و بلند بلند گریه کرد که چگونه به او توفیق داده اند که چهره مبارک امام دوازدهم علیه السلام را ببیند، از او پول بگیرد و محبت ببیند. ما در این چهل سال چه کردیم؟ چه منزلی را طی کردیم و کدام لقمه را خوردیم؟

او رفت و آمد. گفتم: او را دیدی؟ گفت: بله. گفتم: چه گفت؟ گفت: او گفت که هر وقت مناسب باشد، به تو خبر می دهم و رفت و دیگر نیامد.

تا پاکی معیشت درست نشود، روشنائی نمی تابد. فقط بدانید که تلخ تر و بدتر از لقمه حرام در این نظام هستی وجود ندارد. زلف همه کشش های به جانب گناه، به زلف لقمه حرام گره خورده است. (۱)

کشتن امام، نتیجه حرام خوری

امام سجاد علیه السلام از حضرت ابی عبدالله علیه السلام پرسید: پدر! کار شما با مردم به کجا

ص: ۴۱۸

۱-۱) - بحار الأنوار: ۱۰۰/۱۲، باب ۱، حدیث ۵۲؛ «وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِذَا وَقَعَتِ اللَّقْمَةُ مِنْ حَرَامٍ فِي جَوْفِ الْعَبْدِ لَعَنَهُ كُلُّ مَلَكٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَ فِي الْأَرْضِ.» بحار الأنوار: ۱۰۰/۱۳، باب ۱، حدیث ۶۳؛ «وَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: مَنْ لَمْ يُبَالِ مِنْ أَيْنَ اكْتَسَبَ الْمَيْالَ لَمْ يُبَالِ اللَّهُ مِنْ أَيْنَ أَدْخَلَهُ النَّارَ.» بحار الأنوار: ۱۰۰/۱۴، باب ۱، حدیث ۶۷؛ «وَعَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ قَالَ: لَمَّا كَتَسَبَ الْعَبْدُ مَالًا حَرَامًا وَ يَتَصَدَّقَ مِنْهُ فَيُؤَجَّرَ عَلَيْهِ وَ لَمَّا يُنْفِقُ مِنْهُ فَيُبَارِكَ لَهُ فِيهِ وَ لَا يُتْرَكُهُ خَلْفَ ظَهْرِهِ إِلَّا كَانَ زَادَهُ إِلَى النَّارِ.» بحار الأنوار: ۱۰۰/۱۶، باب ۱، حدیث ۷۲؛ «وَقَالَ: إِنَّ لِلَّهِ مَلَكًا يُنَادِي عَلَى بَيْتِ الْمُقَدَّسِ كُلِّ لَيْلَةٍ مَنْ أَكَلَ حَرَامًا مَا لَمْ يَقْبَلِ اللَّهُ مِنْهُ صِرْفًا وَ لَاعِدًا وَ الصَّرْفُ النَّافِلَةُ وَ الْعِدْلُ الْفَرِيضَةُ.» بحار الأنوار: ۱۰۰/۱۶، باب ۱، حدیث ۷۳؛ «وَ عَنَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: الْعِبَادَةُ مَعَ أَكْلِ الْحَرَامِ كَالْبِنَاءِ عَلَى الرَّمْلِ وَ قِيلَ عَلَى الْمَاءِ.»

رسید؟ فرمود: عزیز دلم! به جنگ کشیده است.

عرض کرد: مردمی که نامه نوشتند که بیا میهمان ما باش، حال شمشیر کشیده اند؟ فرمود: آری پسر. غیر از من و تو مردی نمانده است. همه را کشته اند.

عرض کرد: چرا کار شما به جنگ کشید؟

چرا مردم قمر بنی هاشم، علی اکبر و حتی طفل شش ماهه ما را تیر زدند؟ فرمود:

فقط به یک علت و آن هم:

«ملت بطونهم من الحرام» (۱) شکم هایشان از پول حرام بنی امیه پر شده است.

والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته

ص: ۴۱۹

۱- ۱) - بحار الأنوار: ۴۵/۸، بقیه الباب ۳۷؛ «قال لهم ویلکم ما علیکم أن تنصتوا إلی فتسمعوا قولی و إنما أدعوکم إلی سبیل الرشد فممن أطاعنی کدان من المرشدين و من عصیانی کدان من المهلکین و کلکم عیاص لأمری غیر مشیتع قولی فقد ملئت بطونکم من الحرام و طبع علی قلوبکم ویلکم أ لاتنصتون أ لاتسمعون فتلاوم أ صیحاب عمر بن سعید بینهم و قالوا أنصتوا له. فقام الحسین علیه السلام ثم قال تباً لکم أیتها الجماعه و ترحاً».

۲۲ منازل سیر الی الله

اشاره

طی کردن منازل سلوک در حد سعه وجودی

تهران، حسینیه همدانی ها

رمضان ۱۳۷۳

ص: ۴۲۰

الحمد لله رب العالمين و صَلَّى اللهُ على جميع الانبياء والمرسلين

و صَلَّى على محمد و آله الطاهرين.

کتاب خدا در سوره مبارکه احزاب، برای کسانی که علاقه مند هستند تا «سالک الی الله» باشند و به گونه ای در دنیا حرکت کنند که پایان حرکت - به فرموده قرآن کریم - در لقا و قرب حق باشد، ده منزل مقرر کرده است.

این ده منزلی است که انبیا و ائمه طاهرين عليهم السلام به اندازه سعه و جودی خود طی کردند و دیگران نیز در طول آنها قدرت طی کردن را دارند.

البته خداوند مهربان، براساس:

« لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا » (۱)

ظرفیت، مقدار عقل و شعور آنان را لحاظ می کند.

فضیلت متفاوت سالکین الی الله

خداوند متعال نمی خواهد که همه در زمینه سلوک این ده منزل، هم وزن همدیگر باشند. حتی انبیای خدا نیز در این زمینه هم وزن نبودند، بلکه در قرآن

ص: ۴۲۲

۱- ۱) - بقره (۲): ۲۸۶؛ «خدا هیچ کس را جز به اندازه توانایی اش تکلیف نمی کند.»

مجید آمده است:

« تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ » (۱)

البته امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند: از نظر معنوی، بالاترین وزن را وجود مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله داشته است. علتش این است که کسی در این عالم وجود، سعه قلب مبارک حضرت، جامعیت عقل، عظمت باطن و ظرفیت او را نداشته و نخواهد داشت. مخصوصاً قلبی که محل نزول قرآن کریم بوده، معلوم است که گسترده ترین و وسیع ترین قلب است. (۲) سرمایه ای که در باطن او بوده، باعث شد که خدا بفرماید:

« وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ » (۳)

معلوم می شود که هم وزن این سرمایه، جای دیگری نبوده است.

اما همه این مسائل باعث این نیست که دیگران نتوانند این ده منزل را طی کنند، بلکه می توانند و هیچ عذری در قیامت، در پیشگاه مقدس پروردگار ندارند.

برشمردن منازل سیر الی الله

اشاره

این ده منزل به ترتیبی که خود قرآن بیان کرده است: منزل اسلام، ایمان، قنوت

ص: ۴۲۴

۱- ۱) - بقره (۲): ۲۵۳؛ «از آن فرستادگان برخی را بر برخی برتری بخشیدیم.»

۲- ۲) - تفسیر نور الثقلین: ۱/۲۵۴، حدیث ۱۰۱۲؛ «عن علی بن موسی الرضا عن أبیه عن آبائه عن علی بن أبی طالب علیهما السلام قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: ما خلق الله خلقاً أفضل منی و لا أکرم علیه منی: قال علی علیه السلام: فقلت: یا رسول الله أفأنت أفضل أم جبرئیل؟ فقال علیه السلام: یا علی ان الله تعالی فضل أنبیائه المرسلین علی ملئکه المقربین، و فضلنی علی جمیع النبیین و المرسلین، و الفضل بعدی لک یا علی و للائمه من بعدک، و ان الملئکه لخدامنا و خدام محبینا.»

۳- ۳) - انبیاء (۲۱): ۱۰۷؛ «و تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم.»

- نه به معنای دست گرفتن در نماز، بلکه یعنی به اجرا گذاشتن دستورهای پروردگار و طاعت عملی است - منزل صدق، صبر، خشوع، تصدق - نه صدقه - یعنی پرداخت در سطح عالی، پرداخت یوسف وار که برادران به او گفتند:

« فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسْنَاً وَ أَهْلْنَا الضُّرُّ وَ جِئْنَا بِبِضْءٍ عَاجِهٍ مُرْجَاهِ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَ تَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ » (۱)

که این منزل نیز به همین تعبیر در قرآن آمده است.

هشتم، منزل صوم است - نه روزه معمولی - و نهم، منزل حفظ شهوت جنسی از حرام. پروردگار مخصوصاً به این شهوت، قید جنسی زده است و آخرین منزل نیز منزل ذکر است، البته به معنای گسترده اش که نورانیت ذکر شامل زبان، اعضای بدن، نفس، قلب، روح و عمق باطن است که هر کدام از این ذکرها در معارف الهی، به وسیله شخصیت های بزرگی مانند صدر المتألهین شیرازی، در تفاسیر قرآنی بیان و آثار هر ذکر نیز قید شده است. (۲)

ص: ۴۲۵

۱- ۱) - یوسف (۱۲) : ۸۸؛ «پس هنگامی که بر یوسف وارد شدند، گفتند: عزیزا! از سختی [قحطی و خشکسالی] به ما و خانواده ما گزند و آسیب رسیده و [برای دریافت آذوقه] مال ناچیزی آورده ایم، پس پیمانمان را کامل بده و بر ما صدقه بخش؛ زیرا خدا صدقه دهندگان را پاداش می دهد.»

۲- ۲) - مستدرک الوسائل: ۵/۳۹۶، ۴۳، باب نوادر ما يتعلق بأبواب الذكر، حدیث ۶۱۷۷؛ «عَنْ بَعْضِ الصَّادِقِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ الذُّكْرُ مَقْسُومٌ عَلَى سَبْعَةِ أَعْضَاءِ اللَّسَانِ وَ الرُّوحِ وَ النَّفْسِ وَ الْعَقْلِ وَ الْمَعْرِفَةِ وَ السَّرِّ وَ الْقَلْبِ وَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهَا يَحْتَاجُ إِلَى اسْتِقَامَةٍ فَاسْتِقَامَةُ اللَّسَانِ صِدْقُ الْإِقْرَارِ وَ اسْتِقَامَةُ الرُّوحِ صِدْقُ الْاسْتِغْفَارِ وَ اسْتِقَامَةُ الْقَلْبِ صِدْقُ الْإِعْتِدَارِ وَ اسْتِقَامَةُ الْعَقْلِ صِدْقُ الْإِعْتِبَارِ وَ اسْتِقَامَةُ الْمَعْرِفَةِ صِدْقُ الْإِفْتِخَارِ وَ اسْتِقَامَةُ السَّرِّ السُّرُورُ بِعَالَمِ الْأَسْرَارِ وَ ذِكْرُ اللَّسَانِ الْحَمْدُ وَ الثَّنَاءُ وَ ذِكْرُ النَّفْسِ الْجَهْدُ وَ الْعَنَاءُ وَ ذِكْرُ الرُّوحِ الْخَوْفُ وَ الرَّجَاءُ وَ ذِكْرُ الْقَلْبِ الصِّدْقُ وَ الصَّفَاءُ وَ ذِكْرُ الْعَقْلِ التَّعْظِيمُ وَ الْحَيَاءُ وَ ذِكْرُ الْمَعْرِفَةِ التَّسْلِيمُ وَ الرِّضَاءُ وَ ذِكْرُ السَّرِّ الرُّؤْيَةُ وَ اللَّقَاءُ.»

اشاره

هر کدام از این ده منزل، قبل از این که وارد آن شویم، مقداری معرفت لازم دارد؛ که این اسلامی که در این آیه می فرماید، کدام اسلام است؟ یعنی اقرار به توحید و رسالت با زبان؟ نه.

ورود به این منزل اول به این نحو امکان دارد که انسان خودش را از قیود غیرملکوتی آزاد و تسلیم حضرت حق کند؛ یعنی اقرار باطنی کند که مولای رزاق و کریم من! من از دست همه فرار کرده، آزاد شده ام و به جانب تو گریخته ام، حال خودم را در اختیار تو می گذارم و این اقرار و گفته آنقدر باید راست باشد که زمینه جذب عنایت، نظر و فیض خدا فراهم شود.

یعنی وقتی می گویم: خودم را از دست غیر درآورده ام، پروردگار ببیند که من اسیر پول، چهره های غیرخدایی، نامحرمان، بیگانگان، صندلی مقام و شهوت نیستم و قبول کند.

ابراهیمی شدن تسلیم شوندگان

وقتی خدا تسلیم بودن مرا قبول کند، مرا در حدّ خودم، در مسیر ابراهیمی شدن می اندازد. مدرک این نکته در قرآن است. وقتی که درباره حضرت ابراهیم علیه السلام حرف می زند، می فرماید:

« إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمَ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ » (۱)

من از او که آن وقت جوان بود، با الهام، وحی یا از طریق شریعت حضرت

ص: ۴۲۶

۱-۱ - بقره (۲) : ۱۳۱؛ «و یاد کنید [هنگامی که پروردگارش به او فرمود: تسلیم باش؛ «گفت: به پروردگار جهانیان تسلیم شدم.»

نوح علیه السلام، ابراهیم خلیل الرحمن ساختم، چون در قرآن می فرماید:

«وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ» (۱)

بالاخره از طریقی به او رساندم که تسلیم من باش. در عین تسلیم، آزاد بود؛ یعنی از محیط بابل که محیطی صد در صد بت پرستی بود، از محیط خانواده خودش، چون یتیم بود و زیر دست عمویش آزر که در قرآن اسم او آمده که کارخانه بت سازی داشت، آزاد بود.

یعنی حتی یک روز حاضر نشد به کارخانه عمومی خود برود و شاگردی کند. یک بار نیز تیشه ای بلند نکرد که چوبی را به عنوان بت بتراشد. البته اگر مردم زمان او و قبل و بعد او بت می پرستیدند، خود بت، منظور پرستش نبود. این ها بت ها را نمودی از ارواحی در عالم غیب می دانستند که آن ارواح را نیز در فکر خودشان ساخته بودند و «رب النوع» می دانستند، می گفتند: روح باران، روح کشاورزی، روح تابش، روح بهار، روح زمستان.

این بت ها را به طرح خودشان، به شکل آن ارواحی که تصور کرده بودند می ساختند و جلوی بت ها خم و راست می شدند که آن ارواح ببینند که اینان پرستنده آنها هستند تا کاری برای آنها انجام دهند. (۲)

ص: ۴۲۷

۱-۱) - صافات (۳۷): ۸۳؛ «و به راستی ابراهیم از پیروان نوح بود.»

۲-۲) - تفسیر نمونه: ۱/۳۳ - ۳۴؛ «مطالعه تاریخ ادیان و مذاهب نشان می دهد که منحرفان از خط توحید راستین، همواره برای این جهان رب النوعهایی قائل بودند، سرچشمه این تفکر غلط این بوده که گمان می کردند هر یک از انواع موجودات نیاز به رب النوع مستقلی دارد که آن نوع را تربیت و رهبری کند، گویا خدا را کافی برای تربیت این انواع نمی دانستند! حتی برای اموری همانند عشق، عقل، تجارت، جنگ و شکار رب النوعی قائل بودند، از جمله یونانیان دوازده خدای بزرگ (رب النوع) را پرستش می کردند که به پندار آنها بر فراز قله آlp بزم خدایی دائر ساخته، و هر یک مظهر یکی از صفات آدمی بودند! در «کلده» پایتخت کشور «آشور» رب النوع آب، رب النوع ماه، رب النوع خورشید و رب النوع زهره قائل بودند، و هر کدام را بنامی می نامیدند، و ما فوق همه اینها «ماردوک» را رب الارباب می شمردند. در «روم» نیز خدایان متعدد رواج داشت و بازار شرک و تعدد خدایان و ارباب انواع شاید از همه جا داغتر بود. آنها مجموع خدایان را به دو دسته تقسیم می کردند: خدایان خانوادگی و خدایان حکومت، که مردم زیاد به آنها علاقه نشان نمی دادند. (چرا که دل خوشی از حکومتشان نداشتند!) عده این خدایان فوق العاده زیاد بود، زیرا هر یک از این خدایان یک پست مخصوص داشت، و در امور محدودی مداخله می کرد، تا آنجا که «در خانه» دارای خدای مخصوص بود! بلکه پاشنه و آستانه خانه نیز هر یک رب النوعی داشتند! به گفته یکی از مورخان جای تعجب نیست که رومیها ۳۰ هزار خدا داشته باشند، آن چنان که یکی از بزرگان آنها به شوخی گفته بود تعداد خدایان کشور ما به حدی است که در معابر و محافل فراوانتر از افراد ملت می باشند! از این خدایان می توان رب النوع کشاورزی، رب النوع آشپزخانه، و رب النوع انبار غذا، رب النوع خانه، رب النوع شعله گاز، رب النوع آتش، رب النوع میوه ها، رب النوع درو، رب النوع درخت تاک، رب النوع جنگل، رب النوع حریق و رب النوع دروازه بزرگ رم و رب النوع

النوع آتشکده ملی را نام برد. کوتاه سخن اینکه بشر در گذشته با انواع خرافات دست به گریبان بوده است همانطور که الان هم خرافات بسیاری از آن عصر به یادگار مانده. در عصر نزول قرآن نیز بت‌های متعدد مورد پرستش و ستایش قرار داشته و شاید همه یا قسمتی از آنها جانشین رب النوع‌های پیشین بودند. از همه گذشته گاهی بشر را نیز عملاً رب خود قرار می‌دادند، چنان که قرآن در نکوهش مردمی که احبار (دانشمندان یهود) و رهبانان (مردان و زنان تارک دنیا) را ارباب خود می‌دانستند می‌گوید: «اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ»: آنها احبار و رهبان‌هایشان را ارباب بجای خدا می‌دانستند. (توبه: ۳۱)»

آزاد بودن حضرت ابراهیم علیه السلام از قیود

ولی حضرت ابراهیم علیه السلام از قیود زمان و فساد آن، از بت پرستی، بت تراشی و ارتباط با بت آزاد بود:

« إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمَ » .

ما به او پیام دادیم که تسلیم ما شو؛ چون آزاد بود،

« قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ » .

نگفت: «الله» گفت: «لِرَبِّ الْعَالَمِينَ» چرا؟ چون ایشان می دانست که «رب» به معنای مالک واقعی است که در فضای ملکیتش، مملوک را تربیت می کند. یعنی قدری گوشت، پوست و استخوان جان دار را در این عالم به حضرت ابراهیم علیه السلام تبدیل می کند.

خداست که دانه ای را از زیر خاک به درخت سیب تبدیل می کند. مقداری بخار آب را به ابر، باران، تگرگ و برف تبدیل می کند. مقداری خاک را بعد از مدتی به عقیق، فیروزه یا درّ و یا به فلزی به نام طلا تبدیل می کند. اگر من خودم را به این طلاساز تسلیم کنم، با مس وجود من چه خواهد کرد؟ و الا قبل از حضرت ابراهیم علیه السلام قدری گوشت و پوست بود. از مادر به دنیا آمد و زیر دست عمو نیز یتیم بار آمد، پس چه شد که خلیل الله شد؟

حضرت موسی علیه السلام در راه کلیم الله شدن

انسان تربیت شده ای در میان دربار فراعنه مصر، چگونه کلیم الله شد؟ موسی بن عمران علیه السلام به فرعون، دربار، ثروت دربار و پسرخوانده اعلی حضرت بودن، مقید نبود. از همه این قید و بندهای مخرب دنیا و آخرت آزاد بود. شما نمی دانید

آزادی این ها در چه حدی بود.

من گوشه ای از آزادی وجود حضرت موسی علیه السلام را از زبان مبارک موسی بن جعفر علیهما السلام بیان کنم. موسی علیه السلام وقتی که از مصر فرار کرد، خدا در قرآن می فرماید:

« خَائِفًا يَتَرَقَّبُ » (۱)

چون به دنبالش می گشتند که او را بکشند. چون برای آنان ثابت شده بود که حضرت موسی علیه السلام با فرهنگ آنها، اعلی حضرت، شهوت و دنیاپرستی هم رنگ نیست: غلام همت آنم که زیر چرخ کبود ز هر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد است (۲)

بیست ساله بود، یعنی جوان و در اوج فعالیت شهوت جنسی بود. خدا انبیا و ائمه علیهم السلام را از نظر چهره و هیكل بسیار متناسب آفرید.

مقدمات کلیم الله شدن حضرت موسی علیه السلام

از ابن عباس نقل شده: مسیر مصر تا مدین را از کوه ها و تپه هایی که کسی او را نبیند، آمد. در این مسیر چیزی برای خوردن نمی یافت، به قدری علف سبز بیابان خورده بود که سبزی علف از پوست شکمش خود را نشان می داد. (۳)

ص: ۴۳۰

۱-۱) - قصص (۲۸): ۱۸؛ «پس [موسی آن شب را] در آن شهر با حالت بیم و نگرانی صبح کرد.»

۲-۲) - حافظ شیرازی.

۳-۳) - بحار الأنوار: ۱۳/۵۸، باب ۲، أحوال موسی علیه السلام؛ «عن ابن عباس أنه خرج من مصر إلى مدین و بینهما مسیره ثمان لیال و یقال نحو من کوفه إلى البصره و لم یکن له طعام إلا ورق الشجر فما وصل إليها حتی وقع خف قدمیه و إن خضره البقل تترأی من بطنه قالت العلماء لما انتهی موسی إلى أرض مدین فی ثمان لیال نزل فی أصل شجره و إذا تحتها بئر و هی التي قال الله تعالی وَ لَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدِیْنٍ وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةً مِنَ النَّاسِ یَسْتَقُومُونَ وَ وَجَدَ مِنْ دُونِهِمْ امْرَأَتَیْنِ تَذُودَانِ أی تحسان اغنامهما فقال لهما مَا خَطْبُكُمَا قَالَتَا لَا نَسْتَقِی حَتَّى یُضِدَرَ الرَّعَاءُ لِأَنَا امْرَأَتَانِ ضعیفتان لا نقدر علی مزاحمه الرعاء فإذا سقوا مواشیهم سقینا اغنامنا من فضول حیاضهم وَ أَبُونَا شَیْخٌ كَبِیْرٌ تعینان شعبیا. و عن ابن عباس قال اسم أب امرأه موسی الذی استأجره یثرون صاحب مدین ابن أخی شعیب علیه السلام و اسم إحدى الجاریتین لیا و یقال حنونا و اسم الأخری صفوراء و هی امرأه موسی فلما قالتا ذلك رحمهما و كان هناك بئر و علی رأسها صخره و كان نفر من الرجال یجتمعون علیها حتی یرفعوها عن رأسها و قیل إن تلك البئر غیر البئر التي یستقی منها الرعاء قالوا فرفع موسی الصخره عن رأسها و أخذ دلوا لهما فسقی لهما اغنامهما فرجعتا إلى أبیهما سریعا قبل الناس و تولى موسی إلى ظل الشجره فقال رَبِّ إِنِّی لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَیَّ مِنْ خَیْرِ فَقیِّرٌ . فقال ابن عباس لقد قال ذلك موسی علیه السلام و لو شاء إنسان أن ینظر إلى خضره أمعائه من شده الجوع لُنظر ما یسأل الله تعالی إلا أكله. و -

قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ الْبَاقِرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَقَدْ قَالَهَا وَ إِنَّهُ لَمُحْتَاجٌ إِلَيَّ شِقُّ تَمْرَةٍ قَالُوا فَلَمَا رَجَعْتَ إِلَى أَبِيهِمَا قَالَ لهما مَا أَعْجَلَكُمَا قَالَتَا وَجَدْنَا
رَجُلًا صَالِحًا رَحِمَنَا فَسَقَى لَنَا أَغْنَامَنَا فَقَالَ لِأَحَدَاهُمَا فَادْهَبِي فَادْعِيهِ إِلَى وَ هِيَ الَّتِي تَزُوجُهَا مُوسَى فَجَاءَتْهُ إِحْدَاهُمَا تَمْشِي عَلَى
إِسْتِحْيَاءٍ قَالَتْ إِنَّ أَبِي يَدْعُوكَ لِيَجْزِيَكَ أَجْرَ مَا سَقَيْتَ لَنَا فَقَامَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ تَقَدَّمَتْهُ وَ هُوَ يَتَّبِعُهَا فَهَبَتْ رِيحٌ فَأَلْزَقَتْ ثَوْبَ
الْمَرْأَةِ بِرَدْفِهَا فَقَالَ لَهَا امْشِي خَلْفِي وَ دَلِينِي عَلَى الطَّرِيقِ فَإِنِ أَخْطَأْتُ فَارْمِي قَدَامِي بِحِصَاةٍ فَإِنَا بَنِي يَعْقُوبَ لَا نَنْظُرُ فِي أَعْجَازِ
النِّسَاءِ فَنَعَتَتْ لَهُ الطَّرِيقَ إِلَى مَنْزَلِ أَبِيهَا وَ مَشَتْ خَلْفَهُ حَتَّى دَخَلَ عَلَى شَعِيبٍ فَسَأَلَهُ عَنْ حَالِهِ فَأَخْبَرَهُ قَالَ لَا تَخَفْ نَجَّوْتَ مِنَ الْقَوْمِ
الظَّالِمِينَ قَالَتْ إِحْدَاهُمَا وَ هِيَ الَّتِي كَانَتْ الرَّسُولَ إِلَى مُوسَى يَا أَبَتِ إِسْمَاءُ تَأْجِزُهُ إِنَّ خَيْرَ مَنْ إِسْمَاءُ تَأْجِزَتْ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ وَ إِنَّمَا قَالَتْ
الْقَوِيُّ لِأَنَّهُ أَزَالَ الْحَجَرَ الَّذِي كَانَ يَرْفَعُهُ ثَلَاثُونَ أَوْ أَرْبَعُونَ رَجُلًا فَقَالَ لَهَا أَبُوهَا فَمَا عَلِمَكَ بِأَمَانَتِهِ فَأَخْبَرَتْ أَبَاهَا بِمَا أَمَرَهَا بِهِ
مُوسَى مِنْ اسْتِدْبَارِهَا إِيَّاهُ.

به بیرون شهر مدین رسید. قرآن از اینجا به بعد را می گوید. دید چوپان ها دارند آب می کشند تا گوسفندها را آب دهند. صدای دو دختر نیز می آید که داشتند حرف می زدند. معلوم شد که چرخ سنگین است و این ها نمی توانند درون چاه بیاندازند، آمد از پشت سر گفت: کنار بروید، من آب می کشم.

آب کشید و دختران گوسفندها را آب دادند. دختران به حضرت شعیب علیه السلام

گفتند: پدر! دیگر لازم نیست ما به صحرا و دنبال گوسفندها برویم؛ چون جوانی را آنجا دیدیم که:

﴿قَالَتْ إِحْدَاهُمَا يَا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ﴾ (۱)

او را کارگر خود قرار بده، این شخص بهترین کسی است که می تواند در زندگی ما بیاید؛ چون دو صفت دارد: نخست این که خیلی پر قدرت است و دیگر این که امین است.

نظر قرآن در روابط اجتماعی مردان و زنان

حضرت شعیب علیه السلام به یکی از دختران خود گفت: برو او را صدا کن تا بیاید. خدا در قرآن می فرماید: این دختر جوان، نه با ناز راه می رفت، نه با غمزه، نه با طنازی و نه طوری که نظر نامحرمی را جلب کند، بلکه «تَمَشَّى عَلَى اسْتِحْيَاءٍ» (۲) این دختر در کمال حیا به صحرا آمد. (۳)

ص: ۴۳۲

۱-۱ - قصص (۲۸): ۲۶؛ «یکی از آن دو زن گفت: ای پدر! او را استخدام کن؛ زیرا بهترین کسی که استخدام می کنی آن کسی است که نیرومند و امین باشد [و او دارای این صفات است].»

۲-۲ - قصص (۲۸): ۲۵.

۳-۳ - نور (۲۴): ۳۱؛ «وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلَا يَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَى جُيُوبِهِنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبَائِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ أَبْنَائِهِنَّ أَوْ أَبْنَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنَاتِهِنَّ أَوْ نِسَائِهِنَّ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ أَوْ التَّابِعِينَ غَيْرِ أُولِي الْإِرْبَابِ مِنَ الرِّجَالِ أَوْ الطُّفُلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَى عَوْرَاتِ النِّسَاءِ وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ.»

«البرهان فی تفسیر القرآن: ۴/۶۰؛ «عن أبي جعفر عليه السلام، في قوله: وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا قَالَ: «هي الثياب، و الكحل، و الخاتم، و خضاب الكف، و السوار و الزينه ثلاثه: زينه للناس، و زينه للمحرم، و زينه للزوج فأما زينه الناس، فقد ذكرناه، و أما زينه المحرم: فموضع القلاده فما فوقها، و الدمليج و ما دونه، و الخلخال و ما أسفل منه، و أما زينه الزوج: فالجسد كله». الكافي: ۲/۱۰۶، باب الحياء، حديث ۱؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ الْحَيَاءُ مِنَ الْإِيمَانِ وَالْإِيمَانُ فِي الْجَنَّةِ.» غررالحكم: ۲۵۶، حديث ۵۴۲۶؛ «من عف خف وزره و عظم عند الله قدره.»

یعنی دختران! جوان‌ها! اگر مملکتی فاسد شود، تقصیر آن به گردن شهوت‌رهای شماست. آیه این را می‌خواهد بگوید و اگر نه برای چه از دختری که چند هزار سال قبل بوده و مرده است، این گونه حرف می‌زند. برای چه کسی حرف می‌زند؟ به چه کسی دارد می‌گوید؟ به مردم دنیا می‌گوید: حضرت موسی علیه السلام در بیابان خلوت، بهترین جا برای رابطه نامشروع، هر دو در قلعه شهوت، هیچ کس نیست که ببیند، حضرت موسی علیه السلام با چهره و هیكل زیبا، هر دو می‌توانستند هر کاری بکنند، اما هر دو می‌دانستند که عالم حریم و محضر خداست و همه ما مردنی هستیم. فردا محاکمات شهوت، مال و مقام، محاکمات سنگینی است.

قرآن با تعریف کردن از این دختر می‌گوید: نابودی معنوی و فساد کشور به گردن جوانان، دختران و زنان بی‌حیاست و اگر این روابط نامشروع گسترده تر شود، در آینده ای نزدیک، چراغ دین در مملکت خاموش خواهد شد.

جزای ناشکری از نعمت دین

اگر چراغ اسلام و اهل بیت علیهم السلام در این مملکت خاموش شود، خدا این چراغ را در جای دیگری روشن می‌کند.

«إِنْ يَشَأْ يُدْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ» (۱)

ص: ۴۳۳

۱- ۱) - ابراهیم (۱۴) ؛ ۱۹؛ «اگر بخواهد شما را از میان می‌برد، و خلقی جدید می‌آورد.»

شما را رد می‌کنم و جامعه نویی می‌آورم و چراغ دین و قرآن را به آنجا می‌برم. اگر شما نمی‌خواهید، از شما می‌گیرم. در سوره مائده می‌فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ» (۱)

این آیه را همه، سنی و شیعه نوشتند که خطاب به اعراب است که اگر شما به دین پشت کنید و رابطه خود را با دین من قطع کنید، در آینده ای نه چندان دور، ملتی را می‌آورم که آنها را دوست دارم و آنها نیز عاشق من هستند. چه خوش بی‌مهربونی هر دو سر بی‌که یک سر مهربونی درد سر بی (۲)

این مهربانی نیز هر دو سر است.

«أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ» (۳)

مشت آنان در مقابل کافران گره کرده است و پایین نمی‌آید؛ چون نمی‌ترسند. اما نسبت به مردم مؤمن کمال تواضع را دارند.

وقتی که پیغمبر صلی الله علیه و آله این آیه را خواندند، شخص عربی گفت: این قومی که خدا می‌گوید بعداً می‌آورم، چه قومی است؟ هم تفاسیر اهل سنت دارد و هم تفاسیر

ص: ۴۳۴

۱-۱ - مائده (۵)؛ ۵۴؛ «ای اهل ایمان! هر کس از شما از دینش برگردد [زیانی به خدا نمی‌رساند] خدا به زودی گروهی را می‌آورد که آنان را دوست دارد، و آنان هم خدا را دوست دارند.»

۲-۲ - باباطاهر عریان.

۳-۳ - مائده (۵)؛ ۵۴؛ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ»

شیعه که رسول خدا صلی الله علیه و آله دست خود را روی شانه سلمان گذاشتند، فرمودند: از هم شهری های این مرد هستند.

(۱)

هشدار قرآن در ناشکری از نعمت دین

اما این آیه هنوز سر جای خود است و اگر ما نیز با دین قطع رابطه کنیم، خدا قوم دیگری را می آورد. مگر این کار را قبلاً نکرده است؟ چه بسا جوانانی که در خانه دینداران و یا جبهه بودند، اما در مقابل فساد سخت بی دین شدند و چه جوانانی از خانواده های بسیار بی دین بودند که سخت متدین شدند. اگر نمی خواهی، از تو می گیرد و به دیگری می دهد. برای خدا کاری ندارد.

منش زنان و مردان خدایی

این دختر با چه حیایی، کاملاً پوشیده، به یک شکلی راه می رود که اصلاً نگاه کسی را جذب نکند.

« تَمْشِي عَلَى إِسْتِحْيَاءٍ » (۲)

از پشت سر حضرت موسی علیه السلام آمد، گفت: پدرم با شما کار دارد. تشریف

ص: ۴۳۵

۱-۱) - تفسیر نور الثقلین: ۱/۶۴۲، حدیث ۲۵۰؛ بحار الأنوار: ۲۲/۵۲، باب ۳۷؛ سنن الترمذی: ۵/۶۰؛ «و روی ان النبی صلی الله علیه و آله سئل عن هذه الایه فضرب بیده علی عاتق سلمان فقال هذا و ذووه، ثم قال: لو كان الدین معلقا بالثریا لناله رجال من أبناء فارس، و قيل: هم أمير المؤمنین علیه السلام و أصحابه حین قاتل من قاتله من الناکثین و القاسطین و المارقین و روی ذلك عن عمار و حذیفه و ابن عباس، و هو المروى عن ابی جعفر و ابی عبد الله علیهما السلام، و یؤیده هذا القول ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم وصفه بهذه الصفات المذكوره فی الایه فقال فیہ و قد ندبه لفتح خیبر بعد ان رد عنها حامل الرایه الیه مره بعد اخرى و هو یجبن الناس و یجبنونه: لأعطین الرایه غدا رجل یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله کرا را غیر فرار، لا یرجع حتی یفتح الله علی یده ثم أعطاها إیاه.»

۲-۲) - قصص (۲۸): ۲۵؛ «در حالی که با حالت شرم و حیا گام برمی داشت.»

بیاورید. گفت: باشد، شما پشت سر من قرار بگیرید و من از جلو می روم، لازم نیست با من حرف بزنید - جوان بیست ساله و در اوج شهوت - بلکه چند سنگریزه بردار، راه را با پراندن سنگریزه به من نشان بده.

خانه را نشان داد و وارد خانه شدند. دید مردی الهی و ملکوتی نشسته است.

وقت غذا بود. حضرت شعیب علیه السلام دارای گوسفند بود و موسایی که دو ماه نان خالی هم ندیده بود، دید روی این سفره گوشت بزه، لبنیات، ماست، دوغ و نان تازه مهیاست.

سخاوت حضرت شعیب علیه السلام

حضرت شعیب علیه السلام وقتی چهره حضرت موسی علیه السلام را دید، فهمید که او گرسنه است. لذا گفت:

جوان! بنشین غذا بخور. اما حضرت موسی علیه السلام اسیر شکم نبود، لذا گفت: من یک سطل آب را «الله» و «خالصاً لوجه الله» کشیدم و با او معامله کردم، اگر تمام دنیا را به من بدهی که این معامله را جابجا کنم، نمی کنم.

اشک حضرت شعیب علیه السلام ریخت. گفت: ای جوان! یقین داشته باش که من به خاطر این که برای دخترانم آب کشیدی، به تو غذا نمی دهم. اگر بپرسی، به تو می گویند که درب این خانه از صبح باز است و این سفره هر روز افتاده است، به مردم شهر اعلام کرده ام که هر کس گرسنه است و ندارد، سر این سفره بیاید و بخورد.

هدایت حضرت موسی علیه السلام از قصر تا پیامبری

اگر حضرت موسی علیه السلام آزاد نبود که خدا او را از مصر هدایت نمی کرد که به جای فرعون، در آغوش پیغمبر قرار بگیرد.

آن مدتی که در آنجا در آغوش فرعون بود، خدا فقط می خواست در آینده بگوید: چنان دشمنانم را کر و کور می کنم که نابودکننده را در آغوش خود بزرگ می کنند و با دست خود، نابودشان می کنم.

از بیست سال به بعد او نباید در دربار فرعون باشد، باید به آغوش پیغمبر بیاید تا بو، چشم و صدای پیغمبر به او بخورد. او نیز از خلوص، آزادی و آزادمنشی چه کرد که به درجاتی غیرقابل تصور رسید و کلیم الله شد.

رسیدن به منازل بعد از تسلیم

۲ - ایمان

(۱)

این منزل اول، منزل تسلیم است؛ یعنی محبوب من! مرا ببین؛ چون تو:

« إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ » (۲)

هستی، راست می گویم: از همه فرار کردم،

« فَفَرُّوا إِلَى اللَّهِ إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُّبِينٌ » (۳)

ص: ۴۳۷

۱ - ۱) - الکافی: ۲/۲۴، باب أن الإسلام يحقن به الدم و تؤدى، حدیث ۲؛ «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَحَدِهِمَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ الْإِيمَانُ إِقْرَارٌ وَ عَمَلٌ وَ الْإِسْلَامُ إِقْرَارٌ بِلَا عَمَلٍ». الکافی: ۲/۳۳، حدیث ۳؛ «عَنْ سَلَامِ الْجَعْفِيِّ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْإِيمَانِ فَقَالَ الْإِيمَانُ أَنْ يُطَاعَ اللَّهُ فَلَا يُعْصَى». الکافی: ۲/۴۷، باب خصال المؤمن، حدیث ۲؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ الْإِيمَانُ لَهُ أَرْكَانٌ أَرْبَعَةٌ التَّوَكُّلُ. عَلَى اللَّهِ وَ تَفْوِيضُ الْأَمْرِ إِلَى اللَّهِ وَ الرِّضَا بِقَضَاءِ اللَّهِ وَ التَّسْلِيمُ لِأَمْرِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ».

۲ - ۲) - ملك (۶۷) : ۱۳؛ «مسلماً او به نیتات و اسرار سینه ها داناست».

۳ - ۳) - ذاریات (۵۱) : ۵۰؛ «پس به سوی خدا بگریزید [که] بی تردید من از سوی او بیم دهنده ای روشن‌گرم».

از همه بگریزید و به سوی من فرار کنید، لذا من تسلیم تو هستم. حال چه کار کنم؟ می گوید: در منزل دوم بیا و مؤمن شو. یعنی چه؟ «أَمِنَ» ریشه تمام مشتقات این کلمه است. یعنی از این به بعد در فضای باور کردن واقعی من، قیامت، دادگاه آخرت، بهشت و جهنم من قرار بگیر که از تصرّفات شیاطین و هوای نفس ایمن شوی.

۳ - منزل قنوت

بعد چه کنم؟ وارد منزل بعد؛ یعنی قنوت شو. تن، روح، اعضا، جوارح و جوانح را در گردونه طاعت بیاور تا از من اطاعت کنند. (۱) من راهنمایی می کنم که کجا را ببین، کجا را نبین.

ص: ۴۳۸

۱- ۱) - الفتوحات (۴ - ج) : ۲/۲۹، (الأولياء الخاشعون)؛ «و من الأولياء أيضا الخاشعون و الخاشعات رضی الله عنهم تولاهم الله بالخشوع من ذل العبودیه القائم بهم لتجلی سلطان الربوبیه علی قلوبهم فی الدار الدنیا فینظرون إلى الحق سبحانه من طرفٍ خَفِيٍّ یوجده الله لهم فی قلوبهم فی هذه الحاله خفی عن إدراك كل مدرك إياه بل لا یشهد ذلك النظر منهم إلا الله فمن كانت حالته هذه فی الدار الدنیا من رجل و امرأه فهو الخاشع و هی الخاشعه فیسببه القنوت من وجه إلا أن القنوت یشترط فیهِ الأمر الإلهی و الخشوع لا یشترط فیهِ إلا التجلی الذاتی و کلتا الصفتین تطلبهما العبودیه فلا یتحقق بهما إلا عبد خالص العبودیه و العبوده و له حال ظاهر فی الجوارح التي لها الحركات و حال باطن فی القلوب فیورث فی الظاهر سکونا و یؤثر فی الباطن ثبوتا و القنوت یورث فی الظاهر بحسب ما ترد به الأوامر من حرکه و سکون فإن كان القانت خاشعا فحرکته فی سکون و لا بد إن ورد الأمر بالتحرك فیورث القنوت فی الباطن انتقالات أدق من الأنفاس متوالیه مع الأوامر الإلهیه الوارده علیه فی عالم باطنه فالخاشع فی قنوته فی الباطن ثبوته علی قبول تلك الأوامر الوارده علیه من غیر أن یتخللها ما یرجها عن أن تكون مشهوده لهذا الخاشع فالخاشع و القانت خشوعه و قنوته إخوان متفقان فی الموفقین من عباد الله.»

منزل سوم این است: چه بخور، چه نخور. چه بیوش، چه نبوش. با چه کسی برو، با چه کسی نرو.

« وَ قَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّاكِرُونَ » (۱)

مگر خدا چند بنده مطیع دارد؟ خیلی حرف است. ربا، رشوه، دزدی، غضب، حق اعضای خانواده، حق پدر و مادر، حق یتیم را نخور، پس چه چیزی بخورم؟

« يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ » (۲)

آن چیزی که از زحمت بازو یا فکر خود، از راه کار مثبت به چنگ می آوری را بخور. در منزل سوم، من به تو می گویم که شهوت را کجا خرج و کجا حفظ کنی.

عجب منزل پاکی است.

۴ - منزل صدق

(۳)

ص: ۴۳۹

۱-۱ - سبا (۳۴) : ۱۳؛ «و از بندگانم اندکی سپاس گزارند.»

۲-۲ - بقره (۲) : ۱۶۸؛ «ای مردم! از آنچه [از انواع میوه ها و خوردنی ها] در زمین حلال و پاکیزه است، بخورید و از گام های شیطان پیروی نکنید.»

۳-۳ - وسائل الشیعه: ۱۲/۱۶۲، باب ۱۰۸، باب وجوب الصدق، حدیث ۱۵۹۵۶ - ۱۵۹۵۷؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَنْ صَدَقَ لِسَانَهُ زَكَاَ عَمَلُهُ.» «عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ إِنَّ الْعَبْدَ لَيُصَدِّقُ حَتَّى يُكْتَبَ عِنْدَ اللَّهِ عِزٌّ وَ جَلٌّ مِنَ الصَّادِقِينَ وَ يَكْذِبُ حَتَّى يُكْتَبَ عِنْدَ اللَّهِ مِنَ الْكَاذِبِينَ فَإِذَا صَدَقَ قَالَ اللَّهُ عِزٌّ وَ جَلٌّ صَدَقَ وَ بَرٌّ وَ إِذَا كَذَبَ قَالَ اللَّهُ عِزٌّ وَ جَلٌّ كَذَبَ وَ فَجْرٌ.» وسائل الشیعه: ۱۲/۱۶۳، باب ۱۰۸، باب وجوب الصدق، حدیث ۱۵۹۶۰؛ «قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا فَضِيلُ إِنَّ الصَّادِقَ أَوْلَى مَنْ يُصَدِّقُهُ اللَّهُ عِزٌّ وَ جَلٌّ يَعْلَمُ أَنَّهُ صَادِقٌ وَ تُصَدِّقُهُ نَفْسُهُ تَعْلَمُ أَنَّهُ صَادِقٌ.» وسائل الشیعه: ۱۲/۱۶۳، باب ۱۰۸، باب وجوب الصدق، حدیث ۱۵۹۶۲؛ «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ إِنَّ أَقْرَبَكُمْ مِنِّي غَدَاً وَ أَوْجَبَكُمْ عَلَيَّ شَفَاعَةً أَصْدَقُكُمْ لِلْحَدِيثِ وَ آدَاكُمْ لِلْأَمَانَةِ وَ أَحْسَنُكُمْ خُلُقًا وَ أَقْرَبُكُمْ مِنَ النَّاسِ.»

اینجاست که چشم انسان باز می شود و وارد منزل چهارم که منزل صدق است می شود:

« وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ » (۱)

حال که وارد منزل قنوت و طاعت شدی، زلف طاعت خود را به زلف صدق گره بزنی. وقتی که برای نماز به خانه می آیی و می گویی:

« الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ » (۲)

زبان و نیت تو راست بگویند.

۵ - منزل صبر

منزل پنجم، منزل صبر است؛ یعنی تمام این هایی که به دست آوردی؛ اسلام، ایمان، قنوت و صدق را نگهدار.

«الصبر حبس النفس» (۳) صبر در قرآن به معنی این است که خود را در مرزهای الهی نگهداری و استقامت

ص: ۴۴۰

۱- ۱ - توبه (۹) : ۱۱۹؛ «و با صادقان باشید [صادقانی که کامل ترینشان پیامبران و اهل بیت رسول بزرگوار اسلام هستند.»

۲- ۲ - فاتحه (۱) : ۲؛ «همه ستایش ها، ویژه خدا، مالک و مربی جهانیان است.»

۳- ۳ - بحار الأنوار: ۶۸/۶۸، باب ۶۲، الصبر و اليسر بعد العسر؛ «قال المحقق الطوسی: قدس سره الصبر حبس النفس عن الجزع عند المكروه و هو يمنع الباطن عن الاضطراب و اللسان عن الشكايه و الأعضاء عن الحركات غير المعتاده.»

کنی. (۱) صمت و جوع و سهر و عزلت و ذکر بدوام ناتمامان جهان را بکند کار تمام (۲).

*** الهی دلی ده که جای تو باشد

والسلام علیکم و رحمہ اللہ و برکاتہ

ص: ۴۴۱

۱-۱) - الکافی: ۲/۸۷، باب الصبر، حدیث ۲؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ الصَّبْرُ مِنَ الْإِيمَانِ بِمَنْزِلَةِ الرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ فَإِذَا ذَهَبَ الرَّأْسُ ذَهَبَ الْجَسَدُ كَذَلِكَ إِذَا ذَهَبَ الصَّبْرُ ذَهَبَ الْإِيمَانُ». الکافی: ۲/۸۹، باب الصبر، حدیث ۷؛ «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ الْجَنَّةُ مَحْفُوفَةٌ بِالْمَكَارِهِ وَالصَّبْرُ فَمَنْ صَبَرَ عَلَى الْمَكَارِهِ فِي الدُّنْيَا دَخَلَ الْجَنَّةَ وَجَهَنَّمَ مَحْفُوفَةٌ بِاللَّذَاتِ وَالشَّهَوَاتِ فَمَنْ أَعْطَى نَفْسَهُ لَذَّتَهَا وَشَهَوَاتَهَا دَخَلَ النَّارَ».

۲-۲) - قاسم انوار.

۲۳ اجر حالات و کوشش های مثبت

اشاره

پاداش اطاعت از خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله

تهران، حسینیه همدانی ها

رمضان ۱۳۷۳

ص: ۴۴۲

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الانبياء والمرسلين

و صلّ على محمد و آله الطاهرين.

تمام حالات و کوشش های صحیح، هم دارای پاداش دنیوی و هم دارای پاداش اخروی است. خداوند در قرآن مجید کراراً وعده داده است که من عملِ عمل کنندگان و حالات مثبت درون بندگانم را ضایع نخواهم کرد.

این حالات مثبت و اعمال صالحه، شجره های طیبه ای هستند که با عنایت خود حضرت حق، در سرزمین ایمان مردم کاشته می شوند و ثمرات دنیایی و آخرتی خواهند داد، الاّ این که ثمرات دنیایی آن به خاطر اقامت انسان در دنیا محدود است و در آخرت ابدی و دائمی است:

« تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا » (۱)

در قرآن کراراً وعده داده است که لغزشهای این گونه مردم در دوره عمر، قابل آمرزش و مغفرت است. آیاتی از قرآن کریم را در زمینه این حالات مثبت و اعمال صحیح برای شما قرائت می کنم که در این آیات، خداوند متعال برای این حالات و اعمال، سه پاداش بسیار مهم قرار داده است و خیلی عجیب است که در این

ص: ۴۴۵

۱-۱) - ابراهیم (۱۴): ۲۵؛ «میوه اش را به اجازه پروردگارش در هر زمانی می دهد.»

آیات، در همین دنیا برای دارندگان حالات مثبت و اعمال پاک، سند نیز داده است.

در آیه شریفه می فرماید:

«يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَرِضْوَانٍ وَجَنَّاتٍ لَّهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُّقِيمٌ» (۱)

من در آیات خودم مردم را بشارت می دهم؛ یعنی بمانید، باشد که در آینده رحمتم را شامل حال شما کنم.

گاهی خود پاداش را اسم می برد و با فعل مضارع که حالت وعده دارد، اعلام می کند که اینان در قیامت به این پاداش خواهند رسید.

تضمین پاداش اخروی در دنیا

از عجایب این آیه شریفه این است که پروردگار عالم، این سه پاداش را با جمله اسمیه که از جملات ادبی عرب است نقل می کند و عنوان ملکیت نیز به آن می دهد؛ هم جمله، جمله اسمیه است و هم عنوان، عنوان ملکیت.

البته به نظر می رسد بحث ادبی در آیات شریفه قرآن، گرچه از بار بسیار سنگین علمی برخوردار است، مردم قرآن مجید را در حدّ خودشان درک خواهند کرد، ولی چون مبحثی است که ممکن است مقداری خسته کننده باشد و به حوزه های علمیه اختصاص دارد، من از آن چشم پوشی می کنم.

فقط به همین دو کلمه قناعت می کنم که پاداش حالات و اعمال در این آیات که در سوره انفال است؛ انفال یعنی غنائم، چه غنائمی بالاتر از این سه پاداش که با جمله اسمیه و با «لام» ملکیت نقل شده است؛ یعنی به بندگانش دارد می گوید:

من، اکنون که شما در دنیا و دارای حالات مثبت و اعمال پاک هستید، این پاداش ها

ص: ۴۴۶

۱-۱) - توبه (۹) : ۲۱؛ «پروردگارشان آنان را نزد خود به رحمت و خشنودی و بهشت هایی که برای آنان در آنها نعمت های پایدار است، مژده می دهد.»

را ملک شما کردم.

اطمینان کنندگان به وعده های خدا

شما صد در صد مطمئن باشید. اگر کسی در حدی از ایمان باشد که نسبت به خدا صد در صد مطمئن باشد؛ یعنی به آیات، وعده های خدا و اهل بیت علیهم السلام اعتقاد و اطمینان واقعی داشته باشد و با همه وجود و تمام سلول های بدن، خدا را به این اطمینان و اعتمادی که عنایت کرده است، شکر کند، سرمایه خیلی عظیمی است. (۱) خدا فرمود:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ» (۲)

شما نیز به خدا اعتماد کردید و روزه گرفتید. یا فرمود:

«وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَىٰ

ص: ۴۴۷

۱-۱) - إرشاد القلوب إلى الصواب: ۱/۷۳، الباب الثامن عشر وصايا (لقمان) و حکم بلیغه؛ «وَ عَلَيْكَ يَا بُنَيَّ بِالْيَأْسِ عَمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ وَ الْوُثُوقِ بِوَعْدِ اللَّهِ وَ اسْتِيعَ فِيْمَا فَرَضَ عَلَيْكَ وَ دَعِ السَّعْيَ فِيْمَا ضَمِنَ لَكَ وَ تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فِي كُلِّ أُمُورِكَ يَكْفِيكَ.» غرر الحکم: ۱۹۸، الفصل التاسع فی الوثوق بالله، حدیث: ۳۹۲۶ - ۳۹۳۱ - الثقة بالله أقوى أمل. - أصل الرضا حسن الثقة بالله. - أوثق سبب أخذت به سبب بینک و بین الله. - من وثق بالله غنی. - من وثق بالله صان یقینه. - ألجى نفسك فی الأمور کلها إلى إلهک فإنک تلجؤها إلى كهف حریز.

۲-۲) - بقره (۲): ۱۸۳؛ «ای اهل ایمان! روزه بر شما مقرر و لازم شده.»

وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينَ وَ ابْنِ السَّبِيلِ اِنْ كُنْتُمْ اٰمَنْتُمْ بِاللّٰهِ وَ مَا اَنْزَلْنَا عَلٰى عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّقٰى الْجَمْعَانِ وَ اللّٰهُ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ ﴿١﴾

به خدا اعتماد کردید و سال به سال خمس مال خود را دادید. و با اعتماد به پروردگار و آیاتش قیامت را باور کردید.

ایمان مؤمنین، در طول ایمان انبیا [۱]

ایمان مؤمنین، در طول ایمان انبیا [۲]

ص: ۴۴۸

۱- ۱) - انفال (۸) : ۴۱؛ «و بدانید هر چیزی را که [از راه جهاد یا کسب یا هر طریق مشروعی] به عنوان غنیمت و فایده به دست آوردید [کم باشد یا زیاد] یک پنجم آن برای خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله و خویشان پیامبر، و یتیمان و مسکینان و در راه ماندگان است.»

۲- ۲) - الکافی: ۲/۴۲، باب درجات الایمان، حدیث ۱؛ «عَنْ أَبِي عَدِيٍّ عَنِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ وَضَعَ الْإِيمَانَ عَلَى سَبْعَةٍ أَسْبَغَهُمْ عَلَى الْعَبْرِ وَالصُّدْقِ وَالْيَقِينِ وَالرِّضَا وَالْوَفَاءِ وَالْعِلْمِ وَالْحِلْمِ ثُمَّ قَسَمَ ذَلِكَ بَيْنَ النَّاسِ فَمَنْ جَعَلَ فِيهِ هَذِهِ السَّبْعَةَ الْأَشْيَاءَ فَهُوَ كَامِلٌ مُّحْتَمِلٌ وَ قَسَمَ لِبَعْضِ النَّاسِ السَّهْمَ وَ لِبَعْضِ السَّهْمِيِّينَ وَ لِبَعْضِ الثَّلَاثَةِ حَتَّى انْتَهَوْا إِلَى السَّبْعَةِ ثُمَّ قَالَ لَا تَحْمِلُوا عَلَى صَاحِبِ السَّهْمِ سَهْمِيْنَ وَ لِمَاعَلَى صَاحِبِ السَّهْمِيِّينَ ثَلَاثَةً فَتَبْهُضُوهُمْ ثُمَّ قَالَ كَذَلِكَ حَتَّى يَنْتَهِيَ إِلَى السَّبْعَةِ». الکافی: ۲/۴۵، حدیث ۳؛ «عَنْ سَدِيدٍ قَالَ قَالَ لِي أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى مَنَازِلٍ مِنْهُمْ عَلَى وَاحِدَةٍ وَ مِنْهُمْ عَلَى اثْنَتَيْنِ وَ مِنْهُمْ عَلَى ثَلَاثٍ وَ مِنْهُمْ عَلَى أَرْبَعٍ وَ مِنْهُمْ عَلَى خَمْسٍ وَ مِنْهُمْ عَلَى سِتٍّ وَ مِنْهُمْ عَلَى سَبْعٍ فَلَوْ ذَهَبَتْ تَحْمِلُ عَلَى صَاحِبِ الْوَاحِدَةِ ثِنْتَيْنِ لَمْ يَقَوْ وَ عَلَى صَاحِبِ الثَّنَتَيْنِ ثَلَاثًا لَمْ يَقَوْ وَ عَلَى صَاحِبِ الثَّلَاثِ أَرْبَعًا لَمْ يَقَوْ وَ عَلَى صَاحِبِ الْأَرْبَعِ خَمْسًا لَمْ يَقَوْ وَ عَلَى صَاحِبِ الْخَمْسِ سِتًّا لَمْ يَقَوْ وَ عَلَى صَاحِبِ السَّتِّ سَبْعًا لَمْ يَقَوْ وَ عَلَى هَذِهِ الدَّرَجَاتُ». بحار الأنوار: ۶۶/۱۷۱، باب ۳۲، درجات الایمان و حقائقه، حدیث ۱۳؛ «عَنْ عَمَّارِ بْنِ مَرْوَانَ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَدِيٍّ عَنِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ « أَمْنَ إِيْتَابِعِ رِضْوَانَ اللَّهِ كَمَنْ بَاءَ بِسَخِطِ مَنْ اللَّهِ وَ مَيَّأُوهُ جَهَنَّمَ وَ بَسَّ الْمَصْتَبِرُ » فَقَالَ هُمْ الْأَائِمَّةُ وَ اللَّهُ يَا عَمَّارُ دَرَجَاتٌ لِلْمُؤْمِنِينَ عِنْدَ اللَّهِ وَ بِمَوَالَاتِهِمْ وَ بِمَعْرِفَتِهِمْ إِيَانًا يُضَاعِفُ اللَّهُ لِلْمُؤْمِنِينَ حَسَنَاتِهِمْ وَ يَرْفَعُ لَهُمُ الدَّرَجَاتِ الْعُلَى وَ أَمَّا قَوْلُهُ يَا عَمَّارُ كَمَنْ بَاءَ بِسَخِطِ مَنْ اللَّهِ إِلَى قَوْلِهِ الْمَصِيرُ فَهُمْ وَ اللَّهُ الَّذِينَ جَحَدُوا حَقَّ عِلِّيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ حَقَّ الْأَائِمَّةِ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ فَيَأْتُوا لِذَلِكَ بِسَخِطِ مَنْ اللَّهِ وَ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ ذَكَرَ قَوْلَ اللَّهِ هُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ اللَّهِ قَالَ الدَّرَجَةُ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ.»

این حال، باور و اعتماد شما یقیناً در طول - نمی گویم در عرض؛ چون نمی شود گفت در عرض - اعتماد و اطمینان همه انبیاء و ائمه طاهرین علیهم السلام به پروردگار عالم است.

« آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ » (۱)

دارد از باطن پیغمبر صلی الله علیه و آله خبر می دهد. می فرماید: پیغمبر من تمام آیاتی را که در قرآن به او نازل کردیم باور کرد، مطمئن شد و اعتماد کرد.

« وَ الْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ » (۲)

بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله؛ چون مؤمنان به آیات خدا اعتماد و اطمینان دارند، که وحی از طرف خداست، اعلام کردند:

« وَ قَالُوا سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا غُفْرَانَكَ » (۳)

خدایا! آیات تو را شنیدیم، باور کردیم و به کار گرفتیم؛ چون اگر کسی اعتماد نکند، به کار نمی گیرد. اگر چه بگوید: بله، خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام فرموده اند اما باور کرده ها و اطمینان کرده ها می گویند: ما شنیدیم و به کار گرفتیم:

ص: ۴۴۹

۱-۱ - بقره (۲): ۲۸۵؛ «پیامبر به آنچه از پروردگارش به او نازل شده، ایمان آورده است.»

۲-۲ - بقره (۲): ۲۸۵؛ «و مؤمنان همگی به خدا و فرشتگان و کتاب ها و پیامبرانش، ایمان آورده اند [و بر اساس ایمان استوارشان گفتند:] ما میان هیچ یک از پیامبران او فرق نمی گذاریم.»

۳-۳ - بقره (۲): ۲۸۵؛ «و گفتند: شنیدیم و اطاعت کردیم، پروردگارا! آمرزشت را خواهانیم.»

« وَ الْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ »

این آیه شما را می گوید. شمایی که اعتماد کردید و روزه گرفتید، جهاد رفتید و به حج مشرف شدید، ربا نخوردید، غصب نکردید و رشوه نگرفتید.

این ها محصول اعتماد است که مولای من، حق است و حرف او نیز حق، پس بر من تکلیف است که به این حق عمل کنم.

پاداش تلاش پاکان

آن گاه ببینید خداوند مهربان، پاداش حالات و اعمال پاک شما را در این آیات سوره انفال، سند ملکی داده است؛ نمی گوید: بعداً می خواهم پاداش بدهم، بلکه اکنون آن پاداش ثابت، موجود و ملک شماست.

فقط بین شما و این پاداش، پرده دنیا و آخرت کشیده است. وقتی این پرده کنار برود و شما را به عالم بعد منتقل کنند.

حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام می فرمایند: از لحظه اول انتقال، وارد ملک خود می شوید. نه این که شما را در بیابان، کویر در برزخ، آتش، تنهایی و ظلمت ببرند، بلکه به محض این که پرده را کنار زدند و گفتند: وارد شو، شما وارد ملک خود می شوید. (۱)

ص: ۴۵۰

۱- ۱) - البرهان فی تفسیر القرآن: ۲/۳۵۴، سوره الأعراف (۷): الآيات ۴۰ الى ۳۴، حدیث ۳۸۸۳؛ «الطبرسی: روی عن أبي جعفر الباقر عليهما السلام أنه قال: أما المؤمنون فترفع أعمالهم و أرواحهم إلى السماء، فتفتح لهم أبوابها، و أما الكافر فيصعد بعمله و روحه حتى إذا بلغ إلى السماء نادى مناد: اهبطوا به إلى سجين، و هو واد بحضر موت يقال له: برهوت.» تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب: ۹/۲۲۲، سوره المؤمنون (۲۳): آیه ۱۰۰ عن أبي عبد الله عليه السلام - عن آبائه عليهم السلام - قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام: - شرّ ماء على [وجه] الأرض ماء برهوت. و هو الذي بحضر موت. یرده هام الکفار.

در ابتدای این آیات، وجود مقدس حضرت حق، با آن محبت، مهر، رحمت و لطف بی پایانی که به بندگانش دارد، چهار سفارش دارد؛ اولین سفارش او:

﴿ فَاتَّقُوا اللَّهَ ﴾ (۱)

چرا کلمه «تقوی» را در کنار «الله» گذاشته است؟ «فَاتَّقُوا» از نظر ادبی فعل و فاعل است و «الله» مفعول به. یعنی چه؟ یعنی از خدا بپرهیزید، احتیاط کنید، سر و کار شما با خدا نیافتد. عجب حرف و سفارشی است. برای ما چه کار کرده است! به خدا قسم، اگر کوه های عالم طاقث این قرآن را داشته باشند:

﴿ لَوْ أَنزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَىٰ جَبَلٍ لَّرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُّتَصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ اللَّهِ ﴾ (۲)

اگر قرآن را به کوه نازل کرده بودم، کوه را متلاشی کرده و روی زمین راه انداخته بود. بندگان من! در همه امور زندگی، مرا سپر خود بگیرید که هیچ فتنه، فساد و خطری به شما نرسد.

معنای تقوای مورد نظر پروردگار

عرب ها به سپر می گویند: تقوا. وقتی رزمنده ای می خواهد به جبهه برود،

ص: ۴۵۱

۱-۱ - انفال (۸) : ۱؛ «از خدا پروا کنید.»

۲-۲ - حشر (۵۹) : ۲۱؛ «اگر این قرآن را بر کوهی نازل می کردیم، قطعاً آن را از ترس خدا فروتن و از هم پاشیده می دیدی.»

می گویند: تقوا را از یاد نبر؛ یعنی سپرهای جنگی را یاد نبر. آن سپری که با جنگ های امروز مناسب است.

تقوا یعنی سپر بگیری که وقتی شیاطین تیرباران کنند، به شما نخورد. ماهواره ها، سایت ها، قلم ها و فیلم ها دارند تیرباران می کنند، به ارزش های شما تیر نخورد.

« أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَىٰ * وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَىٰ * وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَىٰ » (۱)

به پیغمبر صلی الله علیه و آله می فرماید: حیب من! آیا تو یتیم بودی؟ قبل از این که به دنیا بیایی، پدرت مرد، شش ساله بودی که مادرت نیز مرد. (۲) کینه دارترین دشمنان یهود و مسیحیت زمان تو، دنبال موقعیتی می گشتند که تو را نابود کنند. من تو را زیر سپر خودم پناه ندادم که با این همه دشمن، حتی یک تلنگر به تو نخورد؟

ص: ۴۵۲

۱-۱) - ضحی (۹۳): آیات ۶ - ۸؛ «آیا تو را یتیم نیافت، پس پناه داد؟ و تو را بدون شریعت نیافت، پس به شریعت هدایت کرد؟ و تو را تهیدست نیافت، پس بی نیاز ساخت؟»

۲-۲) - الکافی: ۱/۴۳۹، باب مولد النبی صلی الله علیه و آله و وفاته؛ «تُوْفِيَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ بِالْمَدِينَةِ عِنْدَ أَحْوَالِهِ وَهُوَ ابْنُ شَهْرَيْنِ وَوَمَاتَتْ أُمُّهُ آمَنَةُ بِنْتُ وَهَبِ بْنِ عَبْدِ مَنَافِ بْنِ زُهْرَةَ بْنِ كِلَابِ بْنِ مُرَّةَ بْنِ كَعْبِ بْنِ لُؤَيِّ بْنِ غَالِبٍ وَهُوَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ابْنُ أَرْبَعِ سِنِينَ وَوَمَاتَ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ وَ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله نَحْوُ ثَمَانِ سِنِينَ وَ تَزَوَّجَ خَدِيجَةَ وَ هُوَ ابْنُ بَضْعٍ وَ عِشْرِينَ سَنَةً.» تفسیر أحسن الحدیث: ۱۲/۲۶۹؛ «شیعه اجماع دارند که وفات عبد الله بعد از تولد آن حضرت بوده است. دیگران گفته اند: که عبد الله بعد از یک سال از ولادت آن حضرت وفات یافت.» حجه التفاسیر و بلاغ الإکسیر، مقدمه: ۱/۵۶۵؛ «وفات حضرت عبد الله پدر پیامبر صلی الله علیه و آله. سال ۵۷۸ میلادی. (سپهر در ناسخ التواریخ). ولادت با سعادت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله (۳۹۲۱ سال بعد از طوفان). روز جمعه هفدهم ماه ربیع وفات آمنه مادر حضرت محمد صلی الله علیه و آله. ۵۸۴ سال بعد از میلاد (محمد صلی الله علیه و آله شش ساله بوده سیره ابن هشام: ۱/۱۶۸).»

« أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ * وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ » (۱)

همه این ها ضمیر «نا» دارد. ما نبودیم که سینه گسترده را به تو دادیم؟ ما نبودیم که بارهای سنگین و رنج هایی که مردم به تو تحمیل می کردند، از روی دوش تو برداشتیم؟

خدا را سپر بگیرد. کدام اسلحه از این سپر می تواند رد شود و به قلب، ایمان، دین، ارزش ها و حجاب ناموس شما صدمه بزند؟

۲- اصلاح و رفع اختلافات

دوم:

« وَ أَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ » (۲)

مفاسد و اختلافات بین خود را اصلاح کنید و به داد همدیگر برسید. به همدیگر کمک بدهید تا به جهنم نروید و راه بهشت را باز کنید. اخلاق همدیگر را اصلاح کنید و نگذارید خانواده ها از هم بپاشد. (۳)

ص: ۴۵۳

۱-۱) - انشراح (۹۴): ۱ - ۲؛ «آیا سینه ات را [به نوری از سوی خود] گشاده نکردیم؟ و بار گرانت را فرو ننهاده ایم؟»

۲-۲) - انفال (۸): ۱؛ «و [اختلاف و نزاع] بین خود را اصلاح نمایید.»

۳-۳) - نساء (۴): ۱۱۴؛ «قال تعالی: « لا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصِدْقِهِ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحِ بَيْنِ النَّاسِ وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ إِيْتَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا » . الكافي: ۲/۲۰۹، بَابُ الْإِصْلَاحِ بَيْنَ النَّاسِ، حديث: ۱؛ «عَنْ حَبِيبِ الْأَحْوَلِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ صَدَقَهُ يُحِبُّهَا اللَّهُ إِصْلَاحِ بَيْنِ النَّاسِ إِذَا تَفَاسَّ دُوا وَ تَقَارَبُ بَيْنَهُمْ إِذَا تَبَاعَدُوا.» بحار الأنوار: ۷۳/۴۳، باب ۱۰۱، الإِصْلَاحِ بَيْنَ النَّاسِ، حديث ۱ - ۲ - عَنْ الصَّادِقِ عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مَا عَمِلَ امْرُؤٌ عَمَلًا بَعْدَ إِقَامَةِ الْفَرَائِضِ خَيْرًا مِنْ إِصْلَاحِ بَيْنِ النَّاسِ يَقُولُ خَيْرًا وَ يُنْمِي خَيْرًا. - قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ إِصْلَاحِ ذَاتِ الْبَيْنِ أَفْضَلُ مِنْ عَامَّةِ الصَّلَاةِ وَ الصَّوْمِ.»

اشاره

سفارش سوم:

« أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ » (۱)

از من که نسبت به شما کریم، رحیم، غفور، ودود، رزاق، ارحم الراحمین و اکرم الا-کرمین هستم و شما را دوست دارم و بهشت را برای شما قرار داده ام، اطاعت کنید. حرف های من و پیغمبرم را گوش دهید که او نسبت به شما:

« حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ » (۲)

« وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ » (۳)

است. با تمام وجود حرص می زند که شما نلغزید. حرف او را گوش دهید:

« وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ » .

ویژگی های پیامبر صلی الله علیه و آله برای اطاعت از او

الف: کرم پیامبر صلی الله علیه و آله

یکی از اصحاب در جنگ عقب ماند و بین پیغمبر صلی الله علیه و آله و یاران او فاصله شد.

ص: ۴۵۴

۱-۱ - انفال (۸) : ۱؛ «و از خدا و پیامبرش اطاعت کنید.»

۲-۲ - توبه (۹) : ۱۲۸؛ «پیامبری که اشتیاق شدیدی به [هدایت] شما دارد، و نسبت به مؤمنان رؤوف و مهربان است.»

۳-۳ - انبیاء (۲۱) : ۱۰۷؛ «و تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم.»

یکی از شجاع ترین دشمنان جبهه مقابل تا پیغمبر صلی الله علیه و آله را دید، خیز برداشت و چنان به رسول خدا تنه زد که پیغمبر صلی الله علیه و آله روی خاک افتادند. او روی سینه پیغمبر صلی الله علیه و آله نشست، خنجرش را کشید و گفت: چه کسی تو را نجات می دهد؟

حضرت خیلی آرام فرمودند: خدا. تا این را فرمود، پیشامدی برای آن مرد شد که روی سینه پیغمبر صلی الله علیه و آله بدنش سست شد و افتاد. پیغمبر صلی الله علیه و آله روی سینه او نشست، فرمود: تو را چه کسی نجات می دهد؟ عرض کرد: کرم تو. پیامبر صلی الله علیه و آله از روی سینه او برخاستند. از حرف این پیغمبر اطاعت کنید که شما را دوست دارد. (۱)

ب: فکر امت خود بودن در هنگام رحلت

خیلی عجیب است که هزاران فرشته در روز بیست و هشت صفر نازل شوند و بگویند: یا رسول الله! بهشت را زینت کرده اند، شما آمادگی خود را اعلان کنید تا شما را ببریم. فرمود: آماده رفتن نیستم. بلند بلند گریه کرد.

ملائکه عرض کردند: تمام رحمت و بهشت خدا منتظر شماست، چرا آمادگی خود را اعلام نمی کنید؟ فرمود: برادرم جبرئیل کجاست؟ خدا به جبرئیل فرمود: به کنار بستر حبیبم برو، بین چه کار دارد؟

آمد، عرض کرد: چرا آمادگی خود را اعلام نمی کنید؟ حضرت بلند بلند گریه

ص: ۴۵۵

۱-۱) - الکافی: ۸/۱۲۷، حدیث ۹۷؛ «أَبَانٌ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَزَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي غَزْوَةِ ذَاتِ الرِّقَاعِ تَحْتَ شَجَرِهِ عَلَى شَفِيرِ وَادٍ فَأَقْبَلَ سَيْلٌ فَحَالَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ أَصْحَابِهِ فَرَأَهُ رَجُلٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَ الْمُسْلِمُونَ قِيَامًا عَلَى شَفِيرِ الْوَادِي يَنْتَظِرُونَ مِنِّي يَنْقَطِعُ السَّيْلُ فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ لِقَوْمِهِ أَنَا أَقْتُلُ مُحَمَّدًا فَجَاءَ وَ شَدَّ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِالسَّيْفِ ثُمَّ قَالَ مَنْ يُنَجِّيكَ مِنِّي يَا مُحَمَّدُ فَقَالَ رَبِّي وَ رَبُّكَ فَنَسِيَ فَمَهْ جَبْرَائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ فَوْسِهِ فَسَقَطَ عَلَى ظَهْرِهِ فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ وَ أَخَذَ السَّيْفَ وَ جَلَسَ عَلَى صَدْرِهِ وَ قَالَ مَنْ يُنَجِّيكَ مِنِّي يَا غَوْرَثُ فَقَالَ جُودُكَ وَ كَرَمُكَ يَا مُحَمَّدُ فَتَرَكَهُ فَقَامَ وَ هُوَ يَقُولُ وَ اللَّهُ لَأَنْتَ خَيْرٌ مِنِّي وَ أَكْرَمُ.»

کردند و فرمودند: به خاطر اتم نگرانم. این آیه به جبرئیل نازل شد که: به حییم اعلام کن:

« وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ » (۱)

ناراحت نباش. من در قیامت تو را راضی می کنم؛ (۲) از حرف این پیغمبر صلی الله علیه و آله

ص: ۴۵۶

(۱- ۱) - ضحی (۹۳) : ۵؛ «و به زودی پروردگارت بخششی به تو خواهد کرد تا خشنود شوی.»

(۲- ۲) - کشف الغمه: ۱/۱۹؛ «عن أبي جعفر عليه السلام قال: لما حضرت النبي صلى الله عليه و آله الوفاه استأذن عليه رجل فخرج إليه على عليه السلام فقال ما حاجتك قال أريد الدخول على رسول الله صلى الله عليه و آله فقال على لست تصل إليه فما حاجتك فقال الرجل إنه لا بد من الدخول عليه فدخل على فاستأذن النبي عليه السلام فأذن له فدخل فجلس عند رأس رسول الله ص ثم قال يا نبي الله إني رسول الله إليك قال و أي رسل الله أنت قال أنا ملك الموت أرسلني إليك نخيرك بين لقائه و الرجوع إلى الدنيا فقال له النبي صلى الله عليه و آله فأمهلني حتى ينزل جبرئيل فأستشيره و نزل جبرئيل فقال يا رسول الله (لَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَىٰ) وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ (لقاء الله خير لك فقال ع لقاء ربي خير لي فامض لما أمرت به فقال جبرئيل لملك الموت لا تعجل حتى أعرج إلى السماء [ربي] و أهبط قال ملك الموت عليه السلام لقد صارت نفسه في موضع لا أقدر على تأخيرها فعند ذلك قال جبرئيل يا محمد هذا آخر هبوطي إلى الدنيا إنما كنت أنت حاجتي فيها. و اختلف أهل بيته و أصحابه في دفنه.» صحيح مسلم: ۱/۱۳۲؛ بيان المعاني: ۱/۱۵۴؛ « وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ » و لما نزلت هذه الآية قال صلى الله عليه و آله لا أرضى و واحد من أمتي بالنار. و روى مسلم عن عبد الله بن عمرو بن العاص أنه صلى الله عليه و آله رفع يديه و قال اللهم أمتي أمتي و بكى، فقال الله يا جبرئيل اذهب إلى محمد و أسأله ما يبكيك؟ و هو أعلم، فأتى جبرئيل و سأله فأخبره بما قال و هو أعلم، فقال: يا جبرئيل اذهب إلى محمد و قل له إنا سنرضيك في أمتك و لا نسوءك فيهم.» تفسير نور الثقلين: ۵/۵۹۵، حديث ۱۲؛ «و روى حريث بن شريح عن محمد بن علي، ابن الحنفية انه قال: يا أهل العراق تزعمون ان أرجى آية في كتاب الله عز و جل: ﴿إِنَّمَا عِجَابِي الَّذِينَ اسْتَرْفُوا عَلَيَّ أَنفُسِهِمْ﴾ الـايه و انا أهل البيت نقول أرجى آية في كتاب الله « وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ » و هي و الله الشفاعة ليعطينها في أهل لا اله الا الله حتى يقول: رب رضيت.» المحجج البيضاء: ۸/۲۷۹؛ «فقال صلى الله عليه و آله: أمهلني حتى ينزل جبرئيل عليه السلام فيسلم علي و أسلم عليه و أستشيره فخرج ملك الموت من عنده و استقبله جبرئيل في الهواء فقال: يا ملك الموت قبضت روح محمد؟ قال: لا يا جبرئيل سألتني أن لا اقبضه حتى تأتية فتسلم عليه و يسلم عليك و يستشيرك فقال جبرئيل: يا ملك الموت أما ترى أبواب السماء مفتحة لروح محمد؟ أما ترى الحور العين قد تزينت لمحمد، ثم نزل جبرئيل على النبي صلى الله عليه و آله فقال: السلام عليك يا أحمد، السلام عليك يا محمد، السلام عليك يا أبا القاسم، فقال: و عليك السلام يا حبيبي جبرئيل إن ملك الموت استأذن علي فأذنت له فأراد قبض روعي فاستنظرته مجيئك، فقال له جبرئيل: يا محمد إن ربك مشتاق و ما استأذن ملك الموت على أحد قبلك و لا يستأذن على أحد بعدك فقال النبي صلى الله عليه و آله: يا جبرئيل إن ملك الموت قد خيرني عن ربي بين لقائه و بين الرجوع إلى الدنيا فما ترى يا حبيبي جبرئيل؟ فقال جبرئيل: يا محمد « وَ لَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَىٰ وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ » .»

اطاعت کنید.

این چهار سفارش:

« فَاتَّقُوا اللَّهَ وَاصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ » (۱)

بعد آخر آیه می فرماید:

« إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ »

اگر مؤمن باشید، اما اگر مؤمن نباشید، نه مرا سپر می گیرید و نه مفسد بین خود را اصلاح می کنید و نه حرف من و پیغمبر صلی الله علیه و آله را گوش می دهید.

اما مؤمن کیست؟

ص: ۴۵۷

۱- ۱) - انفال (۸) : ۱؛ «پس اگر مؤمن هستید [نسبت به انفال] از خدا پروا کنید و [اختلاف و نزاع] بین خود را اصلاح نمایید، و از خدا و پیامبرش اطاعت کنید.»

﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ﴾ (۱)

چهره های اعتماد و اطمینان کننده به خودش را، اهل ایمان را معرفی می کند.

ابتدا به سراغ حال او می رود؛ «إِنَّمَا» یعنی فقط این ها مؤمن هستند و غیر از این ها را به عنوان مؤمن قبول ندارم. یعنی همین است و مرحله دیگری ندارد. هر کس از این مدار بیرون باشد، مؤمن نیست.

﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ﴾

مردم مؤمن کسانی هستند که وقتی یاد خدا می شود - چه خودش خدا را یاد کند، یا دیگری حرفی می زند، کاری می کند که او به یاد خدا می افتد - آن عظمت بی نهایت خدا قلب آنان را تحت تأثیر قرار می دهد و دارای حالی می شود.

انرژی گرفتن مؤمن از یاد خدا

این نکته را اهل بصیرتی به من گفت: مرحوم آیت الله العظمی بروجردی در سنّ هشتاد و هشت سالگی به قبل - چون هشتاد و هشت ساله شد که از دنیا رفت - در شبانه روز بین پنج تا شش ساعت می خوابیدند.

ایشان در دو درس شرکت می کردند و بعد نامه های سراسر جهان را جواب می دادند؛ یعنی مقید بودند که خودشان نامه ها را ببینند و مراجعات را جواب دهند. دو ساعت عبادت نیمه شب ایشان، با گریه ای که پیراهن ایشان را خیس می کرد، طول می کشید.

این بار سنگین را در این سنّ چگونه تحمل می کردند؟ آیا روزی دو آمپول تقویتی می زدند؟ یا بهترین قرص های ویتامین آن زمان را از اروپا می فرستادند؟ ایشان

ص: ۴۵۸

می فرمود: وقتی که به او کمال خستگی دست می داد، فقط یک بار می فرمود: «یا الله» در حال نشاط صد در صد می آمدند.

«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ»

کسی که اسم محبوبش را بشنود، دلش نورانی شود، در نهایت عظمت بی نهایت محبوب حالت «وجل» یعنی خوف تربیتی و تعظیمی پیدا کند. (۱)

زیاد شدن ایمان مؤمن با تلاوت آیات

«وَإِذَا تَلَيْتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا» .

وقتی گوینده، واعظ، عالم و کسی آیات خدا را برای او می خواند، (۲) ایمانش

ص: ۴۵۹

۱- ۱) - قاموس قرآن: ۷/۱۸۳؛ «طبرسی فرموده: وجل، فرع، خوف، یک چیزاند. (وجل:): (بفتح واو و کسر جیم) ترسان و خائف و قلوبهم و جلّه أنهم إلى ربهم راجعون مؤمنون: (۶۰). و دل‌هایشان ترسان است که آنها بسوی پروردگارشان بر میگردند قال إنا منكم و جلون حبر: (۵۲). گفت ما از شما ترسانیم. إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ انفال: (۲). ظاهراً این خوف مثل خشیت در اثر تعظیم خداست راغب وجل را احساس خوف گفته و آن در این آیه بهتر تطبیق میشود. یعنی: اهل ایمان آنهایند که چون خدا یاد شود دل‌های آنان احساس خوف کند.» مجمع البحرین: ۵/۴۹۰ «(وجل) قوله تعالى وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ أي خافت. و الوجل: الخوف. يقال وجل وجلًا و موجلا- بالفتح أي خاف. و مثله و جلون أي خائفون.» لسان العرب: ۱۱/۷۲۲ «وجل: الوجل: الخوف، و جل و جلًا، بالفتح. و فی الحديث: وَعَظْنَا مَوْعِظَةً وَجِلَّتْ مِنْهَا الْقُلُوبُ، و وَجِلَّتْ تَوَجَّلُ و فی لغة تَيَجَّلُ، و يقال: تَاجَلُ.» جامع الأخبار: ۹۶، الفصل الرابع و الخمسون فی الخوف؛ «و روی أن النبی صلی الله علیه و آله کان یصلی و قلبه کالمرجل یغلی من خشیه الله تعالی و قال الله تعالی الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ.»

۲- ۲) - الکافی: ۲/۶۱۲، باب ثواب قراءه القرآن، حدیث ۵؛ «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله مَنْ قَرَأَ عَشْرَ آيَاتٍ فِي لَيْلِهِ لَمْ يُكْتَبْ مِنَ الْعَافِلِينَ وَ مَنْ قَرَأَ خَمْسِينَ آيَةً كُتِبَ مِنَ الذَّاكِرِينَ وَ مَنْ قَرَأَ مِائَةَ آيَةٍ كُتِبَ مِنَ الْقَانِتِينَ وَ مَنْ قَرَأَ مِائَتِي آيَةٍ كُتِبَ مِنَ الْخَاشِعِينَ وَ مَنْ قَرَأَ ثَلَاثَ مِائَةِ آيَةٍ كُتِبَ مِنَ الْفَائِزِينَ وَ مَنْ قَرَأَ خَمْسَةَ مِائَةِ آيَةٍ كُتِبَ مِنَ الْمُجْتَهِدِينَ وَ مَنْ قَرَأَ أَلْفَ آيَةٍ كُتِبَ لَهُ قِنْطَارٌ مِنْ تَبَرِّ الْقِنْطَارِ خَمْسَةَ عَشَرَ أَلْفَ مِثْقَالٍ مِنْ ذَهَبٍ وَ الْمِثْقَالُ أَرْبَعَةٌ وَ عِشْرُونَ قِيرَاطًا أَضِعْغَرُهَا مِثْلُ جَبَلٍ أَحَدٍ وَ أَكْبَرُهَا مَا بَيْنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ.»

زیادتر می شود. هیچ وقت مؤمن عقب گرد نمی کند و در ایمان خود سست نمی شود. تصمیمات مثبتی می گیرد، عمل می کند و از تصمیمات مثبتش بریده نمی شود. هیچ وقت نمی گوید: نمی توانم، نمی شود.

« وَ عَلَيَّ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ » (۱)

بندگان مؤمنم در همه امور فقط به من تکیه می کنند. هر کس در قالب علم، فلسفه و دانش، حرف های بیهوده بزند، بگوید: امروز دیگر روز حرف زدن از دین نیست، بلکه روز ابزار است، می گوید: برو، من به خدا تکیه دارم، او گره کار مرا باز و مشکل مرا حل می کند. بیمار مرا شفا می دهد و قرض مرا ادا می کند:

« وَ إِذَا مَرَضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ » (۲)

انفاق و نماز، نشانه ایمان مؤمن

« الَّذِينَ هُمْ عَلَيَّ صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ » (۳)

بندگان مؤمن در نماز دائمی هستند. این دائمی را از فعل مضارع بیرون

ص: ۴۶۰

۱-۱ - انفال (۸) : ۲؛ «و هنگامی که آیات او بر آنان خوانده شود بر ایمانشان می افزاید؛» و بر پروردگارشان توکل می کنند.»

۲-۲ - شعراء (۲۶) : ۸۰؛ «و هنگامی که بیمار می شوم، او شفایم می دهد.»

۳-۳ - معارج (۷۰) : ۲۳؛ «آنان که همواره بر نمازشان مداوم و پایدارند.»

می آوریم؛ یعنی نماز آنان، نمازی همیشگی است. تا آخر عمر از نماز بیرون نمی روند و زلف زندگی خود را به زلف نماز گره زده اند. همین معنا را در سوره معارج دارد:

«الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ» (۱)

همچنین بنندگان مؤمن من، دست بسته و بخیل نیستند، بلکه خیلی مشتاقانه، مازاد هر نعمتی که به آنها عطا کردم، در راه من می پردازند. (۲)

زمان اعطای پاداش خدا به مؤمنان

پاداش این حالات مثبت و اعمال پاک، در این عالم تنها وعده نیست، بلکه سند ملکی این پاداش ها را هم اکنون می دهد. سندش در قرآن است.

جمله، جمله اسمیه است، نه فعلیه. در عربی، جمله اسمیه با فعلیه خیلی فرق می کند. جمله اسمیه اثبات مطلب است؛ یعنی مسأله تمام شده است.

ص: ۴۶۱

۱- ۱) - انفال (۸): ۳؛ «هم آنان که نماز را برپا می دارند و از آنچه به آنان روزی داده ایم، انفاق می کنند.»
۲- ۲) - الکافی: ۲/۲۳۵، باب المؤمن و علامات و صفاته، حدیث ۱۷؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ الْمُؤْمِنُ حَلِيمٌ لَا يَجْهَلُ وَ
إِنْ جَهِلَ عَلَيْهِ يَحْلُمُ وَ لَمَّا يَظْلِمُ وَ إِنْ ظَلِمَ غَفَرَ وَ لَا يَجْخَلُ وَ إِنْ بُجِّلَ عَلَيْهِ صَبَرَ.» الکافی: ۲/۲۴۱، باب المؤمن و علامات و صفاته،
حدیث ۳۶؛ «عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مِنْ أَخْلَاقِ الْمُؤْمِنِ الْإِنْفَاقُ عَلَى قَدْرِ الْإِقْتَارِ وَ التَّوَسُّعُ عَلَى قَدْرِ التَّوَسُّعِ وَ إِنْصَافُ
النَّاسِ وَ ائْتِدَاؤُهُ إِيَّاهُمْ بِالسَّلَامِ عَلَيْهِمْ.» وسائل الشیعه: ۴/۵۸، باب: ۱۳، حدیث ۴۵۰۱؛ «أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْعَسْكَرِيِّ عَلَيْهِ
السَّلَامُ قَالَ عَلَامَاتُ الْمُؤْمِنِ خَمْسٌ وَ عَدَّ مِنْهَا صِلَاةَ الْإِخْدَى وَ خَمْسِينَ.» أعلام الدین: ۱۳۱ - ۱۳۰؛ «و قال عليه السلام: امتحنوا
شیعتنا عند ثلاث عند مواقيت الصلاة كيف محافظتهم عليها و عند أسرارهم كيف حفظهم لها من عدونا و عند أموالهم كيف.»

« أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ كَرِيمٌ » (۱)

« أُولَئِكَ » از اسمای اشارات است. «لام» لام ملکی است، یعنی سند را نوشته و امضا کرده ام.

هم اکنون برای اینان درجاتی در پیشگاه پروردگار هست. این درجات چیست؟ کسی نمی داند. پاداشی که با کلمه جمع آمده است. «درجات» نه درجه، درجات از سه به بالا است، اما چقدر است، ما نمی دانیم.

تفضل خدا بر مؤمنان

اما اگر بندگان مؤمنم در دوره عمر خود لغزش هایی داشته اند:

« وَ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ كَرِيمٌ »

آمزش نسبت به این بندگانم را نیز ملکی کردم. پاداش نیکو و با ارزش که ملک آنان شده است، نه این که بعد ملک آنان بشود.

لطیفه ای از این آیات استفاده می شود؛ این که می فرماید: اکنون درجات، مغفرت و اجر کریم را ملک آنان کردم، خدا، خدایی نیست که چیزی را ملک تو کند و از تو پس بگیرد، برای این که از تو پس نگیرد، چه کار می کند؟ به تو توفیق می دهد و تو را در دایره ایمان نگه می دارد، تا با ایمان از دنیا بروی.

به ما خبر دادند که در شب عید فطر، می خواهی به همه جایزه بدهی. (۲) مگر

ص: ۴۶۲

۱- ۱) - انفال (۸) : ۴؛ «مؤمنان واقعی و حقیقی فقط آنانند، برای ایشان نزد پروردگارشان درجاتی بالا و آمزش و رزق نیکو و فراوانی است.»

۲- ۲) - مستدرک الوسائل: ۶/۱۵۴، باب ۳۲، حدیث ۶۶۷۸؛ «وَ عَنْهُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله قَالَ إِنَّ الْمَلَائِكَةَ يَقُومُونَ يَوْمَ الْعِيدِ عَلَى أَفْوَاهِ السُّكَّةِ وَ يَقُولُونَ اغْدُوا إِلَى رَبِّ كَرِيمٍ يُعْطِي الْجَزِيلَ وَ يَغْفِرُ الْعَظِيمَ.» الكافي: ۴/۶۷، باب فضل شهر رمضان، حدیث ۶؛ «أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله يُقْبَلُ بِوَجْهِهِ إِلَى النَّاسِ فَيَقُولُ يَا مَعْشَرَ النَّاسِ إِذَا طَلَعَ هَلَالُ شَهْرِ رَمَضَانَ غُلَّتْ مَرَدَةُ الشَّيَاطِينِ وَ فُتِحَتْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَ أَبْوَابُ الْجَنَّةِ وَ أَبْوَابُ الرَّحْمَةِ وَ غُلَّتْ أَبْوَابُ النَّارِ وَ اسْتَجِيبَ الدُّعَاءُ وَ كَانَ لِلَّهِ فِيهِ عِنْدَ كُلِّ فِطْرٍ عَتَقَاءٌ يُعْتَقُهُمُ اللَّهُ مِنَ النَّارِ وَ يُنَادِي مُنَادٍ كُلُّ لَيْلَةٍ هَلْ مِنْ سَائِلٍ هَلْ مِنْ مُسْتَغْفِرٍ اللَّهُمَّ أَعْطِ كُلَّ مُنْفِقٍ خَلْفًا وَ أَعْطِ كُلَّ مُمَسِّكٍ تَلْفًا حَتَّى إِذَا طَلَعَ هَلَالُ شَوَّالٍ نُودِيَ الْمُؤْمِنُونَ أَنْ اغْدُوا إِلَى جَوَائِزِكُمْ فَهُوَ يَوْمُ الْجَائِزَةِ ثُمَّ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَمَا وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ مَا هِيَ بِجَائِزَةِ الدَّنَانِيرِ وَ لَالِدَرَاهِمِ.»

نكفته اند:

«الذى جعلته للمسلمين عيداً» (1) والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته

ص: ٤٦٣

١-١ - من لا يحضره الفقيه: ١/٥١٣، باب صلاة عيدين، حديث ١٤٨١.

فهرست آیات

آیه

شماره آیه

صفحه

. فاتحه (۱)

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

۱

۲۷۳

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»

۲

۴۴۰

«إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ»

۵

۱۳۶

. بقره (۲)

«فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا»

۱۰

۲۲۲

«أَنْ لَّهُمْ جَنَّتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ»

۲۵

« إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً »

« وَ لَاتَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ »

« وَ كَلَّا مِنْهَا رَعْدًا »

« وَ اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلَاةِ »

« إِهْبِطُوا مِصْرًا »

« إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً »

« وَ قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا »

« وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا »

« رَبَّنَا وَ اجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُّسْلِمَةً لَّكَ »

« وَ إِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ »

١٣٠

١٠٤

« إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمَ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ »

١٣١

٢٤٨، ٤٢٦، ٤٢٩

« الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ »

١٥٦

٣٥٥، ٤١١

« أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ »

١٥٧

٣٥٥

« يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَلًا طَيِّبًا وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ »

١٤٨

٣٩١، ٤٣٩

« وَ لَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ الْمَلَائِكَةِ وَ الْكِتَابِ وَ النَّبِيِّينَ »

١٧٧

٢٥٠

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ »

١٨٣

« وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ »

« تِلْكَ عَشْرَةٌ كَامِلَةٌ »

« تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ »

« ءَأَمِنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ ءَأَمَنَ بِاللَّهِ . . »

« وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ »

« لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا »

« وَأَحْيِ الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ »

٤٩

٧٧

« اتَّقُوا اللَّهَ »

٥٠

٩٥

« كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ »

١١٠

١٨٢، ٢٣٢

« كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ »

١٨٥

٢٢٢

« وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ »

١٨٩

٢٩٧

ص: ٤٦٨

« إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ »

١٩٠

٣٠٦

. نساء (٤)

« إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا »

١٠

٢٢٣

« لَاتَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ »

٢٩

١٦٤

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ »

٥٩

٢٦٠

. مائده (٥)

« فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ »

٦

٢٢٣

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا مَنْ يَزِدْكُمْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ... أَذِلَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ »

٥٤

٤٣٤

« تَرَىٰ أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ »

٨٣

٢٢٦

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا عَلَيْكُمْ أَنفُسُكُمْ »

١٠٥

٢٢٢

. انعام (٦)

« إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا . . »

٧٩

٢٢٥، ٢٥٤

« إِنَّ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا »

٢٩

٦٠

« أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ »

١٢٢

٤١٢

. اعراف (٧)

« قَالَ مَا مَنَّكَ إِلَّا تَشْجُدَ »

١٢

١٢٥

« خَلَقْتَنِي مِنْ نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ »

١٢

١٢٥

ص: ٤٦٩

« قَالَ فَاخْرِجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ »

١٣

١٢٥، ١٢٦

وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ

١٤

١٢٥، ١٢٦

« قَالَ إِنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ »

١٥

٣٧٢

« وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى ءَامَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ »

٩٦

٢٠٥، ٢٠٨

« وَوَعَدْنَا مُوسَىٰ ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتَمَّمْنَاهَا بِعَشْرِ »

١٤٢

٢٨٧

« وَخَرَّ مُوسَىٰ صَعِقًا »

١٤٣

١٥٦

« لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا... »

« أُولَئِكَ هُمُ الْعَقْلُونَ »

« أَوْ لَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ »

. انفال (٨)

« فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ »

١

« إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ »

٢

« وَإِذَا تَلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ »

٢

« الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ »

٣

« أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ »

٤

« نِعْمَ الْمَوْلَىٰ وَنِعْمَ النَّصِيرُ »

« وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ . . . »

. توبه (٩)

« بَرَاءَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ »

« فَسَيُحَوُّوا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ »

ص: ٤٧٠

«يُسِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَرِضْوَانٍ وَجَنَّتْ لَهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُتَقِيمٌ»

٢١

٤٤٤

«اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً»

٨٠

٣٤٤

«وَلَا تُصَلِّ عَلَىٰ أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا»

٨٤

٣٤٤

«وَ كُونُوا مَعَ الصَّالِحِينَ»

١١٩

١٤٠، ٤٤٠

«حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ»

١٢٨

٤٥٤

. يونس (١٠)

«أَلَّا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَخَوْفُ عَلَيْهِمْ وَ لَهُمْ يَحْزَنُونَ»

٤٢

٣٢، ٣٣

«الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ كَانُوا يَتَّقُونَ»

« لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ »

« وَإِنْ يَمَسُّكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ. . . »

« وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا »

« إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ »

« إِنَّ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ. . . عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ »

« وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي النَّهَارِ وَزُلْفًا مِّنَ اللَّيْلِ »

« إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ ذَلِكَ ذِكْرٌ لِلَّذِينَ لِلذِّكْرِينَ »

١١٤

٢٧١

« مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ »

١١٩

٣٣٩

. يوسف (١٢)

« وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ »

٣

٤٢

« إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ »

٤

٣٢٠، ١٢٦، ٤٤، ٤٣، ٤٢

ص: ٤٧١

« كَمَا أْتَمَّهَا عَلَيَّ أَبُوَيْكَ مِنْ قَبْلُ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ »

٤

١٣٢

« بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا »

١٨

٢٢٢

« بِثَمَنِ بَخْسٍ دَرَاهِمٍ مَعْدُودَةٍ »

٢٠

١٩٤

« وَكَانُوا فِيهِ مِنَ الزَّاهِدِينَ »

٢٠

١١٥

« إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ »

٢٤

١٠٤

« معاذ الله »

٢٣

٣٢١

« قَالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ »

٣٢

« ءَأَرْبَابٌ مُتَّفَقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ »

٣٩

٣١٢

« فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَأَهْلَنَا الضُّرُّ . . . »

٨٨

٤٢٥

« قَالَ هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَأَخِيهِ »

٨٩

٣٢٣

« قَالَ لَاتَثْرِيبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ »

٩٢

٣٢٣

« قَالُوا يَا بَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا »

٩٧

٣٧٠

« سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ »

٩٨

٣٧٠

« وَقَالَ يَا بَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُءْيَايَ مِنْ قَبْلُ »

١٠٠

٣٢١

« رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ »

١٠١

٣٢٣، ٢٩٢

« تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ »

١٠١

٢٩٥، ٢٩٢، ١١٥

« لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ »

١١١

٥١

. رعد (١٣)

« أَلَا يَذْكُرُ اللَّهُ تَطْمِئِنُّ الْقُلُوبُ »

٢٨

٢٧٤

« طُوبَىٰ لِمَنْ لَهْمُ وَحُسْنُ مَآبٍ »

٢٩

٥٩

. ابراهيم (١٤)

« إِنَّ يَسَاءَ يَدَاهُ بِيَدِكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ »

« تَوْتِي أَكَلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا »

« رَبَّنَا إِنِّي أَشْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ »

٣٧

١٠٠، ١٠١، ٢٦٩

« رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاةِ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي »

٤٠

٢٧٠

. حجر (١٥)

« إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ »

٩

١٦٢

« وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي »

٢٩

١٩١، ٢٢٢

« قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ »

٣٦

٣٧٢

. نحل (١٦)

« وَ أَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنْ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا »

٦٨

٣٠٧

« تَمَّ كَلِيٌّ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ فَاسْئَلِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلُلًا . . . »

٤٩

٣٠٧

« وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَرَ وَالْأَفْئِدَةَ »

٧٨

٢٢٣

. اسراء (١٧)

« سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَا . . . »

١

٢٤٩

« وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا »

٢٣

٢٣٢

« إِنَّ الْمُبَدِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيْطَانِ وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُورًا »

٢٧

٣٨٤

« وَزِنُوا بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ »

٣٥

٣٥١

« وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا »

« وَ لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ . . . »

« أَقِمِ الصَّلَاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ »

« وَقُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا »

« قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَيَّ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ . . . »

كەف (١٨)

« الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا »

١٠٤

٣٧، ٢٠٩

« إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا »

١٠٧

١١٧

« خَالِدِينَ فِيهَا لَا يَبْغُونَ عَنْهَا حِوَلًا »

١٠٨

١١٧

« فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا »

١١٠

٢٥٢

مریم (١٩)

« وَءَاتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا »

١٢

٥٦

« إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ ءِابْتِئْتُ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا »

٣٠

٥٦

« وَ أَوْصِنِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ »

٣١

٢٧١

« وَ اذْكُرْنِي فِي الْكِتَابِ اِسْمِعِيلَ اِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَ كَانَ رَسُولًا نَبِيًّا »

٥٤

٢٧١

« وَ كَانَ يَأْمُرُ اَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَ كَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا »

٥٥

٢٧١

« اَصْبَحُوا الصَّلَاةَ وَ اتَّبِعُوا الشَّهَوَاتِ »

٥٩

٢٢٣

« وَ لَا يُظْلَمُونَ شَيْئًا »

٦٠

٣٤١

طه (٢٠)

« وَ اَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي »

١٤

٢٧٤

« فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَيْنًا »

٤٤

٢٣٣

. انبياء (٢١)

« وَ مَا جَعَلْنَهُمْ جَسَدًا لَّا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ »

٨

٢٢٣

« وَ نَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ »

٤٧

٣٤١

ص: ٤٧٤

« وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَكَفَى بِنَا حَسِيبِينَ »

٤٧

٣٤١

« وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ »

١٠٧

٣٧٤، ٤٢٤، ٤٥٤

. مؤمنون (٢٣)

« يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ »

٥١

٢٣٧

. نور (٢٤)

« رِجَالٌ لَّا تُلَهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَ لَابَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللَّهِ »

٣٧

١٥٠، ١٦١

. شعراء (٢٦)

« وَإِذَا مَرَضَتْ فُهِوْ يَشْفِينِ »

٨٠

٤٦٠

« يَوْمَ لَابِنْفَعُ مَالٌ وَ لَابُنُونٌ »

٨٨

٢٢٢، ١٩٠

« إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ »

٨٩

٢٢٢، ١٩٠

« نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ »

١٩٣

١٨٩

« عَلَيَّ قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ »

١٩٤

١٨٩

. قصص (٢٨)

« خَافًا يَتَرَقَّبُ »

١٨

٤٣٠

« تَمْشَى عَلَى اسْتِحْيَاءٍ »

٢٥

٤٣٥، ٤٣٢

« قَالَتْ إِحْدَاهُمَا يَا بَتِ اشْتَجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ »

٢٦

٤٣٢

« إِنَّكَ لَتَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ »

٥٦

٥٩

« إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَأْدُكَ إِلَيَّ مَعَادٍ »

٨٥

٧٣

ص: ٤٧٥

عنكبوت (٢٩)

« وَ مَا عَلَي الرُّسُولِ إِلَّا الْبَلُغُ الْمُبِينُ »

١٨

٥٩

« اٰتِلْ مَا اُوْحِيَ اِلَيْكَ مِنَ الْكِتٰبِ وَ اَقِمِ الصَّلٰوةَ اِنَّ الصَّلٰوةَ تَنْهٰى عَنِ الْفَحْشَآءِ وَ الْمُنْكَرِ وَ لَذِكْرِ اللّٰهِ اَكْبَرُ... »

٤٥

٢٧٢، ٢٧٣، ٢٧٤

روم (٣٠)

« يٰعَلَمُوْنَ ظَهَرَآ مِنَ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غٰفِلُوْنَ »

٧

٣٣١

« فِطَرَتِ اللّٰهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا »

٣٠

١٨١

لقمان (٣١)

« وَ اتَّبِعْ سَبِيْلَ مَنْ اٰنَابَ اِلَيّْٰ »

١٥

١٠٦

« ثُمَّ اِلَيّْٰ مَرْجِعُكُمْ فَاُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُوْنَ »

١٥

« وَ أَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَهْرَهُ وَ بَاطِنَهُ » □

٢٠

٢٢١، ٢٤٠

. سجده (٣٢)

« فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ »

١٧

٢٨٩، ٤٢

. احزاب (٣٣)

« إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَ الْمُسْلِمَاتِ وَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ وَ الْقَنَاتِ □ □ . . . وَ الذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَ الذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُم مَّغْفِرَةً وَ أَجْرًا عَظِيمًا »

٣٥

٢٨٧، ٢٨٨، ٢٩٠،

٢٩٦، ٣٦٥، ٣٦٦،

٣٦٧، ٤٠٥، ٤٠٧،

٤٠٨، ٤٠٩

. سبأ (٣٤)

« يَعْلَمُ مَا يَلْجِ فِي الْأَرْضِ وَ مَا يَخْرِجُ مِنْهَا وَ مَا يَنْزِلُ . . . »

٢

٣٨٤

« وَ قَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّاكِرُونَ »

١٣

٤٣٩

. فاطر (٣٥)

« مَا يَفْتَحِ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ... وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ »

٢

٢٠٣، ٢٠٧

« يَا ذَنْ لِلَّهِ »

٣٢

٤٠٥، ٤٠٦

. صافات (٣٧)

« وَ إِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ »

٨٣

٤٢٧

« قَالَ يَبْنَئِي إِيَّيْ أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ... »

١٠٢

٧٢

. ص (٣٨)

« يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ »

٢٦

« لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمِمَّن تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ »

٨٥

٣٨٦

. زمر (٣٩)

« اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ »

٤٥

١٢٧

. فصلت (٤١)

« سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ »

٥٣

٢٢٢

. شوری (٤٢)

« لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ »

١١

٩٢، ٩١

. زخرف (٤٣)

« وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ »

٧١

٢٢٨

. جاثيه (٤٥)

« وَ مَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ »

٢٤

٦٠

. محمد (٤٧)

« وَ الَّذِينَ كَفَرُوا يَمْتَتِعُونَ وَ يُأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ وَ النَّارُ مَثْوًى لَّهُمْ »

١٢

٣٥٠

. فتح (٤٨)

« إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا »

١

١٧٢

. حجرات (٤٩)

« قَالَتِ الْأَعْرَابُ ءَأَمَّنَّا »

١٤

٣٤٣

« وَ لَكِن قُولُوا أَسْلَمْنَا وَ لَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ » ١٤

٣٤٣

« إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ ءَامَنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَزِنُوا وَ جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ . . . »

١٥

٣٠٣

ق (٥٠)

« بِقَلْبٍ مُّئِيبٍ »

٣٣

٢٢٢

« إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَذِكْرًا لِّمَن كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ »

٣٧

٣٠٣

. ذاريات (٥١)

« فَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُّبِينٌ »

٥٠

٤٣٧

. قمر (٥٤)

« فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ »

٥٥

٢٩٠

ص: ٤٧٨

. حديد (٥٧)

« وَ أَنْفِقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلِفِينَ فِيهِ »

٧

٣٨٥، ٣٨٨

« يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ بَايِمِهِمْ »

١٢

٢٥٤، ٤١١

« وَ الَّذِينَ ءَامَنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ وَ الشُّهَدَاءُ . . . »

١٩

٢٠٦

. مجادله (٥٨)

« حَسْبُهُمْ جَهَنَّمُ يَصَلُونَهَا فَبئسَ الْمَصِيرُ »

٨

٥٩

« اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ . . . »

١٩

٣٨٧

. حشر (٥٩)

« لَوْ أَنزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَّرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ اللَّهِ »

٢١

. صف (٤١)

« نَصْرُ مَنِ اللَّهِ وَفَتْحُ قَرِيبٍ وَبَشْرُ الْمُؤْمِنِينَ »

١٣

١٧١

. جمعه (٤٢)

« وَادْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا »

١٠

١٣٢

. منافقون (٤٣)

« إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ... يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ »

١

١٣٤، ١٣٥

ص: ٤٧٩

. طلاق (٦٥)

« سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْرًا »

٧

٢١٠

. تحريم (٦٦)

« عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَاظٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ »

٦

٢١٤

. ملك (٦٧)

« مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَاوُتٍ »

٣

١١٩

« إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ »

١٣

٤٣٧

. معارج (٧٠)

« الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ »

٢٣

٤٦٠

. انسان (٧٤)

« وَ يُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَيَّ حَيْثُ مَسْكِينًا وَ يَتِيمًا وَ أُسِيرًا »

٩

٢٩٧

. نازعات (٧٩)

« مَتَّعًا لَكُمْ وَ لِأَنْعَمِ كُمْ »

٣٣

٢٠٣

« وَ أَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ »

٤٠

٢٢٣

. تكوير (٨١)

« لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ »

٢٨

٣٥١

. بروج (٨٥)

« وَ مَا نَقْمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ »

٨

٣٥٨

ص: ٤٨٠

. غاشية (٨٨)

« وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاعِمَةٌ »

٨

٣٦٦

« لِسَعِيهَا رَاضِيَةٌ »

٩

٣٦٦

« أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ »

١٧

٣٠٦

. فجر (٨٩)

« وَالْفَجْرِ »

١

٢٨٨

« وَ لَيَالٍ عَشْرٍ »

٢

٢٨٨

« كَلَّا بَلْ لَأَتُكْرِمُونَ الْيَتِيمَ »

١٧

٢٣٤

لِقَائِهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ»

٢٧

٣٢٩، ٢٧٤

« اَرْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكَ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً»

٢٨

٣٢٩، ٢٧٤

« فَادْخُلِي فِي عِبَادِي»

٢٩

٣٢٩، ٢٧٤

« وَادْخُلِي جَنَّتِي»

٣٠

٣٢٩، ٢٩٠، ٢٧٤

. بلد (٩٠)

« أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ»

٨

٢٢٣

« وَ لِسَانًا وَ شَفَتَيْنِ»

٩

٢٢٣

« فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ»

١١

٢٨٤

« وَ مَا أَذْرِيكَ مَا الْعَقَبَةُ »

١٢

٢٨٤

« فَكُ رَفِيهِ »

١٣

٢٨٤

« أَوْ إِطْعَمٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ »

١٤

٢٨٤، ٢٨٥

« يَتِيماً ذَا مَقْرَبَةٍ »

١٥

٢٨٤، ٢٨٥

« أَوْ مِسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ »

١٦

٢٨٤، ٢٨٥

. ضحى (٩٣)

« وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى »

٥

« أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَىٰ »

« وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَىٰ »

٧

٤٥٢

« وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَىٰ »

٨

٤٥٢

. شرح (٩٤)

« أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ »

١

٤٥٣

« وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ »

٢

٤٥٣

. علق (٩٤)

« اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ »

١

٢٢٦

« خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ »

٢

٢٢٦

اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ»

٣

٢٢٦

الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ»

٤

٢٢٦

عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمِ»

٥

٢٢٦

. نصر (١١٠)

« إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ»

١

١٧٢

فهرست روایات

روایت

معصوم

صفحه

« آه من قلّه الزاد و طول الطريق و بعد السفر»

اميرالمؤمنين عليه السلام

١٤٤

« أبى الله أن يجرى الأشياء إلا بأسباب »

امام صادق عليه السلام

١٨٠

« أَحَمَدُهُ عَلَى السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ »

امام حسين عليه السلام

٣٢١

« ادع الله أن يرزقنا الشهادة »

امام صادق عليه السلام

٢٠٦

« إذا قام العبد للصلاة فكان هواه وقلبه الى الله تعالى انصرف □

كيوم ولدته أمه »

رسول الله صلى الله عليه وآله

٢٧٤

« إذا نزلت نازله فاجعلوا انفسكم دون دينكم »

امير المؤمنين عليه السلام

٢٥١

« اذهبوا انتم الطلقاء »

رسول الله صلى الله عليه وآله

٣٢٤

« اربع من اعطيهن فقد اعطى خير الدنيا والآخرة بدنا

صابراً»

رسول الله صلى الله عليه وآله

١٧٣

« ارجع اليهم فان استطعت أن تؤخرهم الى غدٍ وتدفعهم عنّا

العشيه لعلنا نصلّى لربّنا»

امام حسين عليه السلام

٢٥٨

« اشهد أنّك الامام البرّ التقى الرضى الزكى الهادى المهديّ»

زيارت اربعين

١٣٦

« أعداء الانسان ثلاثه: دنياه و شيطانه و نفسه»

؟

٣٣٦

« أعدى عدوك نفسك التى بين جنبيك»

رسول الله صلى الله عليه وآله

٣٣٧، ٣٣٨

« اكرم الضيف و لو كان كافراً»

رسول الله صلى الله عليه وآله

٨٥

« الانسان سرى و انا سرّه»

حديث قدسي

١٣٣

« الايمان اقرار باللسان»

امام رضا عليه السلام

١٣٧، ١٤٠

« الذي جعلته للمسلمين عيداً»

دعاى عيد فطر

٩٧، ٤٦٣

« الله اكبر أن يوصف»

امير المؤمنين عليه السلام

٣٢٩

ص: ٤٨٢

« اللهم اليك صمدتُ من ارضى و قطعت البلاد رجاء رحمتك

فلا تخيبنى . . . »

زيارت امام رضا عليه السلام

٢٩٤

« اللهم انّ قلوب المحبتين اليك والهه »

زيارت امين الله

٤٠٧

« اللهم انى اسئلك برحمتك التى وسعت كل شىء »

دعاى كميل

٤١١

« الهى رضا بقضائك صبراً على بلائك لامعبود سواك »

امام حسين عليه السلام

١٣٩

« الهى رضا بقضاءك صبراً على بلائك »

امام حسين عليه السلام

٢٩٥

« أنا عبدك الضعيف الذليل المسكين المستكين »

دعاى كميل

٣١٤

« أن تعبد الله بقدر حاجتك اليه و أن تعصيه بقدر صبرك على

النار... و أن تعمل لآخرتك بقدر بقائك فيها»

امير المؤمنين عليه السلام

٢١١، ٢١٣، ٢١٥، ٢١٦

« انّ افضل الاعمال بعد الايمان الصلاه»

رسول الله صلى الله عليه و آله

٢٤٥

« إنّ الله سبحانه و تعالى جعل الذكر جلاءً للقلوب»

امير المؤمنين عليه السلام

١٥١، ١٥٤، ١٦٣، ١٧٤

« إنّ الله لا ينظر إلى صوركم و اعمالكم إنّما ينظر الى

قلوبكم»

رسول الله صلى الله عليه و آله

٤٠، ٣٥٨

« انّ الله تعالى في الارض اوانى [□]ألو هي القلوب... أرقها

للأخوان و أضفها من الذنوب»

رسول الله صلى الله عليه و آله

١٦٤ - ١٦٥، ١٦٩، ١٧٢

« إنّى احبّ الصلاه»

امام حسين عليه السلام

٢٧٧

« بالصالحات يستدلّ على الايمان »

امير المؤمنين عليه السلام

١٩٢

« تُجلى بالتنزيل »

امير المؤمنين عليه السلام

٣٠٦

« تفكر ساعه خير من عباده ستين سنه »

رسول الله صلى الله عليه وآله

٤١

« تنام عيناي ولا ينام قلبي »

رسول الله صلى الله عليه وآله

٨٠

« جعلت لنا اسماً و ابصاراً و افئده »

امام حسين عليه السلام

٢٠٨

« خلق الملائكة و ركّب فيهم العقل »

امير المؤمنين عليه السلام

٧٥

« دعيتم الى ضيافته الله »

رسول الله صلى الله عليه وآله

« سُبُوحِ قُدُّوسِ رَبِّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ »

حدیث قدسی

١٢٨

« الصَّلاة عمود الدين فإن قبلت قبل ما سواها و ان ردّت ردّ

ما سواها »

رسول الله صلى الله عليه و آله

٢٥٥

ص: ٤٨٤

« الصلاة في أول الوقت رضوان الله و في آخره عفو الله »

رسول الله صلى الله عليه و آله

٢٦٦

« الصلاة قربان كل تقى »

امام رضا عليه السلام

٢٥٢

« الصلاة معراج المؤمن »

رسول الله صلى الله عليه و آله

٢٤٩

« الصلاة ميزان »

رسول الله صلى الله عليه و آله

٢٦٦

« الصلاة نور المؤمن »

رسول الله صلى الله عليه و آله

٢٥٤

□
« الصلوه نور من الله »

رسول الله صلى الله عليه و آله

٣٥٨

« الصوم جنة »

رسول الله صلى الله عليه و آله

« الصوم لى و أنا اجزى به »

حديث قدسى

٩٠

« علم الاسلام الصلاه »

رسول الله صلى الله عليه و آله

٢٦٧

« عليك بالصوم فانه لامثل له »

رسول الله صلى الله عليه و آله

٩١

« فاجعلنا من الشاكرين »

امام حسين عليه السلام

٢٠٨

« فرشيون بأبدانهم عرشيون بأرواحهم »

امير المؤمنين عليه السلام

٧٥، ٧٦

« فزت و ربّ الكعبه »

امير المؤمنين عليه السلام

٢٩٥

« فصلاح المرضى فيما يعمله الطيب و يدبره لا فيما يشتهي »

المريض و يَقْتَرِحُهُ»

رسول الله صلى الله عليه و آله

١٨٠

« فالصوره صورہ انسان و القلب قلب حيوان»

امير المؤمنين عليه السلام

٣٣١

« فكيف حيلتى يا ستار العيوب»

دعاى كميل

٨٤

« القلب بيت الرب»

رسول الله صلى الله عليه و آله

١٨٩

« القلب جار الله»

رسول الله صلى الله عليه و آله

١٨٩

« قلب المؤمن حرم الله»

امام صادق عليه السلام

٣٩

« قلب المؤمن عرش الرحمن»

امام صادق عليه السلام

« قلب المؤمن عرش الله »

رسول الله صلى الله عليه وآله

« الكافي كاف لشيعتنا »

امام زمان عليه السلام

« كنت نبياً و آدم بين الماء و الطين »

رسول الله صلى الله عليه وآله

« كيف أصبحت قال: أصبحت يا رسول الله موقناً . . هذا عبْدٌ

نور الله قلبه بالايمان »

رسول الله صلى الله عليه وآله

« لَأَنَّ يَهْدِي اللَّهُ عَلَيَّ يَدَيْكَ رَجُلًا خَيْرٌ لَكَ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ

الشمس أو غربت»

رسول الله صلى الله عليه وآله

١٨٣

« لا يسعني أرضي ولا سمائي ولكن يسعني قلب عبدي

المؤمن»

حديث قدسي

١٥٥ - ١٥٦

« للصائم فرحتان يفرحهما إذا افطر فرح و إذا لقي ربه فرح

بصومه»

رسول الله صلى الله عليه وآله

٩٢

« لكلّ شيء آفة و آفة الدين ترك الصلاة»

رسول الله صلى الله عليه وآله

٢٦٧

« لم يرضها ثواباً لأوليائه و لا عقاباً لأعدائه»

امير المؤمنين عليه السلام

٣٥٢

« ما أحسن الوفاء و أقبح الجفاء»

امير المؤمنين عليه السلام

« ما عبدتك خوفاً من نارك ولا طمعاً في جنتك لكن

وجدتك اهلاً للعباده فَعَبَدْتُكَ »

امير المؤمنين عليه السلام

١٤٩ - ١٥٠

« المؤمن شهيد »

امام صادق عليه السلام

٢٠٦

« المؤمن من طاب مكسبه و حسنت خليفته وصحت

سريره . . . »

امير المؤمنين عليه السلام

٣٦٠، ٣٨٣، ٣٩٩، ٤١١، ٤١٣

« المؤمن ينظر بنور الله »

رسول الله صلى الله عليه و آله

٤٠١، ٤١٤

« ما عبدناك حقّ عبادتك »

امير المؤمنين عليه السلام

٢١٢

« ما عمّجت الارض الى ربها عزّ وجلّ كَعَجِجِهَا من ثلاث »

رسول الله صلى الله عليه و آله

« مَا كُنْتُ أَعْبُدُ رَبًّا لَمْ أَرَهُ »

امير المؤمنين عليه السلام

« مَا هَكَذَا الظَّنُّ بِكَ »

دعاى كميل

« المرضى ثلاثه: عن النفس، عن القلب، عن الروح... »

و العارف فى درجه الولاية المختوم بالرؤيه و الكرامه»

امام صادق عليه السلام

« ملئت بطونهم من الحرام »

امام حسين عليه السلام

« من ائتمنه المؤمنون على أنفسهم و أموالهم »

امام محمد باقر عليه السلام

« من أين لى الخير و لا يوجد الا من عندك و من أين لى

النجاه فلا تستطاع الا بك»

دعاى ماه رمضان

« من رآنى فقد رأى الحقَّ »

رسول الله صلى الله عليه وآله

« نجاهم فى فكرهم وكلمتهم فى ذات عقولهم »

امير المؤمنين عليه السلام

ص: ٤٨٦

« نَوْرُ اللَّهِ قَلْبِهِ »

رسول الله صلى الله عليه وآله

٣٣١

« النوم عليها قبل طلوع الشمس »

رسول الله صلى الله عليه وآله

٢٦٠

« و الايمان مخالط لحمك و دمك »

رسول الله صلى الله عليه وآله

١٦٦

« وَسَاعَهُ لِمَعَاشِرَةِ الْإِخْوَانِ وَالثَّقَاتِ الَّذِينَ يَعْرِفُونَكُمْ

عِيُوبِكُمْ . . . »

امام كاظم عليه السلام

١٨٢

« الوضوء نور »

امام صادق عليه السلام

٢٣٣

« و هو شهر الانابه »

رسول الله صلى الله عليه وآله

٩٦

« هب لي من قلبك الخشوع و من بدنك الخضوع و من

عينيك الدموع»

امام صادق عليه السلام

٢٩١

« هذا ما لا تقوم له السموات و الارض »

دعاى كميل

٢١٤

« يا حجر الخير »

اميرالمؤمنين عليه السلام

٢١٧

« يا رَبَّ اِنَّ اَدَمَ خَلَقْتَهُ بِيَدِكَ . . . قال يا موسى اَمَّا عَلِمْتَ اَنَّ

الجفاء للحبيب شديد لاتحامل من الاحباء ماتحامل من

الاعداء»

حديث قدسى

١١٨ - ١٢١

« يا رفيق من لا رفيق له »

دعاى جوشن كبير

٣١٤

« يا معبود العابدين، يا معروف العارفين، يا محبوب من أحببه

يا جليس الذاكرين، يا مشكور الشاكرين»

زيارت امام رضا عليه السلام

فهرست اشعار

مصرع اول

سراینده

صفحه

آب حیات من است، خاک سر کوی دوست

سعدی شیرازی

۲۷۹

آتش به جهانی زندار سوخته جانی

؟

۲۲۹

آن کس که تو را شناخت جان را چه کند

خواجه عبدالله

انصاری

۴۰۲

احرام گرفته ام به کویت

نظامی گنجوی

۲۵۳

از آن روزی که ما را آفریدی

باباطاهر عریان

۱۷۵

از خدا جوییم توفیق ادب

مولوی

۱۲۱

از هزاران اندکی زین صوفیند

مولوی

۳۲۵

اگر آهی کشم، دریا بسوزم

ملا محسن فیض

کاشانی

۳۶۰ - ۳۶۱

اگر غم لشکر انگیزد که خون عاشقان ریزد

حافظ شیرازی

۲۵۱

الهی دلی ده که جای تو باشد

طوطی همدانی

۴۴۱

ای خاک ره تو خطّه خاک

غروی اصفهانی

۵۷ - ۵۸

ای که در کوچه معشوقه ما می گذری

حافظ شیرازی

۴۱۱

ای که گفتی مرو اندر پی خوبان زمانه

سعدی شیرازی

۳۲۲

این جان عاریت که به حافظ سپرده دوست

حافظ شیرازی

۲۹۷

ای نسیم سحر آرامگه یار کجاست؟

حافظ شیرازی

۴۰۱

این من و این ذکر یارب یاربم

؟

۲۹۵

بد گمانی کردن و حرص آوری

مولوی

۱۲۴

برو این دام بر مرغ دگر نه

؟

۳۱۱

به جان زنده دلان سعدیا که ملک وجود

سعدی شیرازی

۱۷۰

بی ادب تنها نه خود را داشت بد

مولوی

۱۲۳

بی دلی در همه احوال خدا با او بود

حافظ شیرازی

۳۶

تو دست افشانی را چه دانی؟

صائب تبریزی

۳۲۶ - ۳۲۷

جانش چه باشد که نثار قدم یار کنم

؟

۲۹۷

چون که موسی باز گشت از کوه طور

ملا احمد نراقی

۳۷۷

چون نمی داند دل داننده ای

مولوی

چه خوش بی مهربونی هر دو سر بی

باباطاهر عریان

حسن یوسف را به عالم کس ندید

؟

خدایا داد از این دل داد از این دل

باباطاهر عریان

خواهی نشوی رسوا

؟

خوشا آنان که الله یارشان بی

باباطاهر عریان

خوشا آنانکه دائم در نمازند

باباطاهر عریان

خوشا آن دل که مأوای تو باشد

فیض کاشانی

۲۴۲ - ۲۴۳

دایه پستان چون گذارد در دهن

ملا احمد نراقی

۳۷۷

در ره منزل لیلی که خطرهاست در آن

حافظ شیرازی

۴۰۹

در زدم و گفت کیست؟ گفتمش ای دوست دوست

فیض کاشانی

۱۵۷ - ۱۵۸

در میخانه که باز است چرا حافظ گفت

حافظ شیرازی

۳۱۶

در نمازم خم ابروی تو با یاد آمد

حافظ شیرازی

۲۵۳

دست حاجت چو بری نزد خداوندی بر

سعدی شیرازی

۲۵۶

دوستان عیب کنندم که چرا دل به تو بستم

سعدی شیرازی

۳۲۲

دوش دیدم که ملانک در میخانه زدند

حافظ شیرازی

۳۱۶

دید موسی کافری اندر رهی

ملا احمد نراقی

۳۷۵

رشته ای بر گردنم افکنده دوست

؟

۳۱۱

ز هر چه غیر یار استغفرالله

فیض کاشانی

۳۱۶

زین سخن آمد دل موسی به جوش

ملا احمد نراقی

۳۷۵

شب تاریک ره وادی ایمن در پیش

حافظ شیرازی

۴۰۲-۴۰۱

ص: ۴۹۰

شد روان تا طور با حق راز گفت

ملا احمد نراقی

۳۷۶

شستشویی کن و انگه به خرابات خرام

حافظ شیرازی

۷۶

صمت و جوع و سهر و عزلت و ذکر بدوام

قاسم انوار

۴۴۱

عشق آمد و از هستی خود بی خبرم کرد

صفایی

۳۷۸

عمر خود را در چه پایان برده ای

مولوی

۱۰۹

غسل در اشک زخم کاهل طریقت گویند

حافظ شیرازی

۷۶

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود

حافظ شیرازی

۴۳۰

غیبت نکرده ای که شوم طالب حضور

فروغی بسطامی

۳۲۸

کای صوفی شراب آنگه شود صاف

حافظ شیرازی

۳۲۸

کعبه یک سنگ نشانی است که ره گم نشود

ناصرالدین شاه

۲۵۳

کودکان گاهی به خشم و گه به نازا

ملا احمد نراقی

۳۷۷

که یکی هست و نیست جز او

هاتف اصفهانی

۲۲۴

گرت سلطنت فقر بیخشد ای دل

حافظ شیرازی

۶۳

گر قدمت هست چو مردان برو

۱۰۹

گر می پذیری خسته، ما سخت خسته ایم

؟

۶۷

گفت ای موسی توانی یک پیام

ملا احمد نراقی

۳۷۵

گفت حق کو آن پیام بنده ام

ملا احمد نراقی

۳۷۶

گفت رو از من بر آن تند خو

ملا احمد نراقی

۳۷۶

لابه کرد عیسی ایشان را که این

مولوی

۱۲۴

لطف الهی به من خوار و زار

؟

۶۸

مائده از آسمان در می رسید

مولوی

۱۲۵

مجلس تمام گشت و به آخر رسید عمر

حافظ شیرازی

۳۳۲

من غلط کردم در اول بی شمار

ملا احمد نراقی

۳۹

من غم مهر حسین با شیر از مادر گرفتم

؟

۳۱۵

منقطع شد خوان و ناز از آسمان

مولوی

۱۲۴

موسیا ایمان بر من عرضه کن

ملا احمد نراقی

۳۷۸

ناتمامان جهان را کند این ده تمام

؟

نقش کردم رخ زیبای تو بر خانه دل

؟

۱۶۶

هر سر موی مرا با تو هزاران کار است

حافظ شیرازی

۲۷۶

هر که بی باکی کند اندر طریق

مولوی

۱۲۵

هرگز نمیرد آن که دلش زنده شد به عشق

حافظ شیرازی

۱۴۰

هزار نکته باریک تر ز مو اینجاست

؟

۴۱۴

یا ربّ به سرّ و سرّ ذات بی مثال

مهدی الهی قمشه ای

۱۴۴

یک نظر در کار این ویرانه کن

ملا احمد نراقی

فهرست اعلام

آخوند خراسانی ۳۹۲

آدم علیه السلام ۵۷، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۳۵۴، ۳۷۲، ۳۸۹

آزر، عموی ابراهیم علیه السلام ۴۲۷، ۴۲۹

آل محمد، اهل بیت، ائمه معصومین علیهم السلام ۳۱، ۵۱، ۷۱، ۸۵، ۸۹، ۱۱۳، ۱۳۱، ۱۴۷، ۱۵۴، ۱۶۱، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۹، ۱۹۰، ۱۹۲، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۵، ۲۱۱، ۲۲۱، ۲۲۹، ۲۳۸، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۷، ۲۵۰، ۲۵۹، ۲۶۵، ۲۶۹، ۲۸۳، ۲۸۶، ۳۰۱، ۳۱۰، ۳۱۹، ۳۲۷، ۳۳۵، ۳۳۹، ۳۴۹، ۳۵۵، ۳۵۸، ۳۶۵، ۳۷۱، ۳۷۸، ۳۸۳، ۴۰۲، ۴۰۵، ۴۲۳، ۴۳۰، ۴۳۳، ۴۴۵، ۴۴۷، ۴۴۹

ابراهیم علیه السلام ۷۱، ۷۲، ۸۳، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۲۸، ۱۳۲، ۲۲۵، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۹۰، ۲۹۱، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۱۲، ۳۱۹، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۲۹

ابن عباس ۱۵۴، ۱۹۶

ابوجهل ۱۲۴

ابوذر ۱۰۲، ۱۰۳، ۳۰۳، ۳۰۵

ابوحمزه ۲۷۰

ابوعمر زبیری ۱۶۲

اسحاق علیه السلام ۱۰۵، ۱۳۲

اسماعیل علیه السلام ۷۲، ۹۸، ۹۹، ۱۰۵، ۲۶۷، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۹۰، ۲۹۱

اصطهباناتی، آیت الله شیخ محمدباقر ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۱۸

اصفهان‌ئی، آیت الله شیخ محمدحسین ۴۱۴، ۴۱۵

الهیان، شیخ علی اکبر ۳۱۲

امام حسن مجتبی علیه السلام ۷۴، ۲۳۵، ۲۳۷، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۵۰، ۲۵۹، ۲۶۹، ۲۷۷، ۲۹۸

امام حسين، سيد الشهداء، ابا عبد الله عليه السلام ٦٢، ٧٤، ٧٩، ١٣٦، ١٣٨، ١٣٩، ١٤١، ١٤٨، ١٥٤، ١٥٧، ١٨٥، ٢٠٨، ٢١٣، ٢٢٨،
٢٣٣، ٢٣٧، ٢٥٨، ٢٥٩، ٢٦٩، ٢٧٠، ٢٧٧، ٣٢١، ٣٢٥، ٣٣٥، ٣٤٢، ٣٥٧، ٣٥٨، ٤١٨

امام رضا عليه السلام ٦٥، ٦٦، ١٤٨، ٢٥٢، ٢٩٤، ٤١٥

امام سجاد، زين العابدين عليه السلام ٢٢٧، ٢٣٧، ٣٢٩، ٣٣٩، ٣٧١، ٣٧٣، ٣٨٤، ٣٩٠، ٤٠٧، ٤١٨

امام صادق عليه السلام ٣٩، ١٣٨، ١٦١، ١٦٢، ١٨٣، ١٨٧، ١٩٠، ١٩١، ١٩٢، ١٩٥، ٢٠٥، ٢٢٨، ٢٣٠، ٢٣١، ٢٣٣، ٣٣٥

امام علي، امير المؤمنين عليه السلام ٥٤، ٥٥، ٦٥، ٧٤، ٧٥، ٨٥، ١٠٣، ١٢١، ١٢٢، ١٢٤، ١٤٤،

ص: ٤٩٢

۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۶، ۱۶۸، ۱۷۰، ۱۷۴، ۱۸۳، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۶، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴،
۲۱۶، ۲۲۷، ۲۳۷، ۲۴۷، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۷، ۲۹۸، ۳۰۶، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۴۹، ۳۵۱،
۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۵، ۳۵۷، ۳۶۰، ۳۸۳، ۳۸۸، ۳۹۱، ۳۹۸، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۲۴

امام کاظم، موسی بن جعفر علیه السلام ۶۴، ۱۸۲، ۴۳۰، ۴۵۰

امام محمد باقر علیه السلام ۴۷، ۱۱۴، ۱۱۵، ۲۳۷، ۲۵۰، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۱۹، ۳۷۱

امام مهدی، امام زمان، امام دوازدهم، امام عصر علیه السلام ۱۳۵، ۲۳۰، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۱۸

امام هادی علیه السلام ۴۴، ۴۵

امینی علامه ۱۹۵

انبیاء پیامبران علیهم السلام ۳۲، ۱۰۷، ۱۶۹، ۲۰۵، ۲۵۶، ۲۶۵، ۲۶۹، ۲۷۶، ۲۸۳، ۲۹۱، ۳۰۵، ۴۰۵، ۴۲۳، ۴۳۰، ۴۴۸، ۴۴۹

اهل تسنن ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۶۶، ۴۳۴

اهل قریش ۱۸۶

ابن عباس ۴۳۰

بروجردی، آیت الله ۲۳۸، ۴۱۵، ۴۵۸

بلال حبشی ۱۶۷، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۹

بنی اسرائیل ۱۲۳

بنی امیه ۳۲۵

پیامبر اسلام، محمد، رسول خدا صلی الله علیه و آله ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۷، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۵، ۵۱، ۵۵، ۵۷، ۵۸، ۶۴، ۷۱، ۷۲،
۷۳، ۷۴، ۸۰، ۸۱، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۹، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۶، ۹۷، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۳، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۵،
۱۲۷، ۱۳۱، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۳۹، ۱۴۷، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۶۱، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۹، ۱۷۳، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۳، ۱۸۷،
۱۸۹، ۱۹۱، ۱۹۲، ۲۰۱، ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۲۱، ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۸، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۴،
۲۵۵، ۲۶۰، ۲۶۵، ۲۶۷، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۸۳، ۲۸۸، ۲۹۱، ۳۰۱، ۳۰۹، ۳۱۹، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۳۲، ۳۳۵، ۳۳۷، ۳۳۸،
۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۹، ۳۵۵، ۳۶۵، ۳۶۹، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۸۳، ۴۰۱، ۴۰۵، ۴۱۴، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۳۴، ۴۴۳، ۴۴۵، ۴۴۹، ۴۵۲، ۴۵۴،
۴۵۵، ۴۵۶، ۴۵۷

تنكابنی، آیت اللہ شیخ محمد رضا ۴۰۰

تہرانی، شیخ یحییٰ ۴۱۶

جابر جعفی ۱۹۵، ۱۹۶

چہارده معصوم علیہم السلام ۹۸

حائری، آیت اللہ شیخ عبدالکریم ۳۴

حائری، آیت اللہ شیخ مرتضیٰ ۳۴

حر بن یزید ریاحی ۳۸

حوا علیہا السلام ۱۱۶، ۱۱۸

[حضرت] خدیجہ علیہا السلام ۵۵، ۲۴۷

خواجہ ربیع ۶۷

حافظ ۲۹۷، ۳۱۵، ۳۱۶

حجر بن عدی ۲۱۶، ۲۱۷

ص: ۴۹۴

حكيم، آيت الله ٤١٥

حلي، محقق ٤١٦

خوئي، آيت الله ٤١٥

درجزيني، آخوند ملاحسينقلي ٣٩٣

راحيل، مادر حضرت يوسف ٤٧، ٤٨

راوندي ١٠٧

ربيعة بن كعب ١٠٧

زكريا عليه السلام ١٠٥

زهير بن قين بجلي ١٨٤، ١٨٥

زينب كبرى عليها السلام ٧٤، ١٥٧، ٢٥٨

سيزواري، ملاهادي ٢٣٩

سعدى ١٦٦، ٢١١، ٣٢٢

[حضرت] سكينه عليها السلام ٢٧٨

سلمان ١٠٣، ٣٠٣، ٣٠٥، ٣٨٣، ٤٣٤

شاه حسين ولي ٢٤٢

شاهرودي، آيت الله ٤١٥

شعيب عليه السلام ١٠٥، ١٠٦، ١٠٧، ٤٣١، ٤٣٢، ٤٣٦

شمر ١٥٧، ٢٩٥

شوشترى، سيد على ٣٩٣

شيخ انصاري ٣٢٧، ٣٢٨، ٣٢٩، ٣٩٢، ٣٩٨، ٣٩٩، ٤٠٢

شیخ بهایی ۱۶۳

شیخ صدوق ۳۴۹

شیخ طوسی ۳۷۳

شیرازی، آیت الله ۴۱۵

صدرالمتألهین شیرازی ۱۳۳، ۴۲۵

طباطبائی، علامه ۱۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۳۹۳

عبدالعظیم حسنی ۴۴، ۴۵

عزیز مصر ۱۳۷، ۳۲۱

علی بن ابی رافع ۳۵۳

علی اصغر علیه السلام ۴۱۹

علی اکبر علیه السلام ۴۱۹

عمار ۳۰۳

عمر ۱۵۵

عمر سعد ۲۵۸

عیسی علیه السلام ۵۶، ۵۷، ۶۳، ۷۷، ۷۸، ۱۰۵، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۲۱۵، ۲۷۱، ۴۰۶

[حضرت] فاطمه زهرا علیها السلام ۶۴، ۷۴، ۸۵، ۱۸۵، ۲۳۵، ۲۷۷، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷، ۴۰۰

فتحعلی شاه ۳۹۵

فرعون ۱۱۵، ۴۲۹، ۴۳۷

فلسفی، آیت الله میرزا علی ۴۰۰

فلسفی، شیخ محمدتقی ۴۰۰

قاضي، آيت الله سيد علي ١٤٠، ١٤١، ١٤٣، ٣٩٥

قزويني، آيت الله شيخ مجتبي ٣١٢

قمر بنى هاشم عليه السلام ٢٣٧، ٢٥٨، ٤١٩

قوم لوط ١٠٤

كربلائي، سيد احمد ٣٩٣

كني، ملا علي ٣٩٧، ٣٩٨، ٣٩٩، ٤٠٠

لاهي جاني، علامه سيد عبدالكريم ٣٩٢، ٣٩٥، ٣٩٦، ٣٩٧، ٣٩٨، ٣٩٩، ٤٠٠، ٤٠١، ٤٠٢

لوط عليه السلام ١٠٤

مريم عليها السلام ٥٧، ٦٣، ١٠٥، ٢١٥

مسيح عليه السلام عيسى عليه السلام

مشركين اهل مكة ٣٢٤

ص: ٤٩٥

ملکی تبریزی، میرزا جواد آقا ۲۵۳

معاویه ۱۲۴، ۱۷۰

[حضرت] معصومه علیها السلام ۲۵۲

مقداد ۱۰۳، ۳۰۳، ۳۰۵

منهال قصاب ۲۰۵

موسی علیه السلام ۶۲، ۷۸، ۱۰۵، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۵۶، ۱۸۰، ۲۵۶، ۲۵۷، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۷۸، ۴۲۹، ۴۳۰،

۴۳۳، ۴۳۵، ۴۳۶

میشم تمار ۱۶۸

میرزای شیرازی ۳۹۲

میلانی، آیت الله سید محمدهادی ۲۹۳، ۲۹۴

نراقی، ملا احمد ۳۸، ۳۹، ۳۷۵، ۳۷۸

نوح علیه السلام ۴۲۷

نوف بکالی ۱۹۳

همسر زهیر بن قین بجلی ۱۸۴، ۱۸۵

یحیی علیه السلام ۵۶، ۱۰۵

یزید ۳۲۹

یعقوب علیه السلام ۴۰، ۴۸، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۱۰۵، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۳۱، ۳۷۰، ۳۷۱

یوسف علیه السلام ۲۹، ۳۱، ۳۳، ۴۱، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۱، ۵۲، ۵۴، ۵۷، ۶۷، ۷۱، ۱۰۵، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۲۶،

۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۴۸، ۱۹۴، ۲۸۶، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۵، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۸، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۵۹، ۳۷۰،

۴۲۵

یونس علیه السلام ۱۰۵

یهودیان فلسطین ۵۶

فهرست جاها

آمریکا ۳۳۰

اردن ۹۹

اروپا ۳۳۰، ۳۷۲، ۴۵۸

ایران ۶۶، ۲۴۱، ۳۲۷، ۳۸۳، ۴۱۵

بابل ۴۲۷

بصره ۳۵۳

بغداد ۴۱۳

بیت المقدس ۸۱

تبریز ۲۴۱، ۲۴۲

تهران ۲۹، ۴۹، ۶۷، ۶۹، ۸۷، ۱۱۱، ۱۲۹، ۱۴۵، ۱۵۹، ۱۷۷، ۱۹۹، ۲۱۹، ۲۴۵، ۲۶۳، ۲۸۱، ۲۹۵، ۲۹۹، ۳۱۷، ۳۳۳، ۳۴۷، ۳۶۳

۳۸۱، ۳۹۵، ۳۹۸، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۱۶، ۴۲۱، ۴۴۳

جمکران ۱۳۵، ۱۳۶، ۲۵۳

حسینیة همدانی ها - تهران ۲۹، ۴۹، ۶۹، ۸۷، ۱۱۱، ۱۲۹، ۱۴۵، ۱۵۹، ۱۷۷، ۱۹۹، ۲۱۹، ۲۴۵، ۲۶۳، ۲۸۱، ۲۹۹، ۳۱۷، ۳۳۳

۳۴۷، ۳۶۳، ۳۸۱، ۴۰۳، ۴۲۱، ۴۴۳

خط استوا ۸۰

خواجہ ربیع، مشہد ۶۷

دارالزهد، حرم امام رضا علیہ السلام ۴۱۵

دامغان ۴۱۷

دجلہ ۱۹۶

ریزده ۱۰۲

سبزوار ۳۵

شام ۹۹

شاهرود ۴۱۷

عراق ۴۱۵، ۳۹۲، ۲۴۱

عربستان ۸۰

فلسطین ۵۶

قبرستان چهارده معصوم - تهران ۴۰۱

قم ۴۱۰، ۲۵۲، ۳۵

کربلا ۱۸۴

کرمان ۲۳۹

کعبه ۲۹۰، ۲۷۰، ۲۶۸، ۱۸۹، ۱۵۴، ۷۲

کوفه ۳۹۱، ۳۵۳، ۱۴۳

کوه طور ۳۷۵

لاهیجان ۳۹۶

مدین ۴۳۱، ۴۳۰، ۱۰۵

مدینه ۳۹۲، ۳۷۳، ۳۵۳، ۳۴۴، ۳۲۶، ۳۲۵، ۲۶۹، ۲۴۸، ۸۱، ۶۴

مسجد الحرام ۴۱۴، ۲۶۹، ۲۶۸، ۱۶۷، ۱۵۴

مسجد کوفه ۳۹۱، ۱۴۳

ص: ۴۹۶

مشهد ۳۵، ۲۹۴، ۲۹۵، ۴۰۰

مصر ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۳۷، ۳۲۱، ۳۲۳، ۳۵۹، ۳۷۰، ۴۳۰، ۴۳۶

مکه ۸۱، ۲۴۷، ۳۲۴، ۳۶۸، ۴۱۳

نجف ۳۲۷، ۳۹۵، ۳۹۶، ۴۱۶

نهروان ۳۲۵

هند ۳۷۲

کتابنامه

۱. قرآن کریم، ترجمه استاد انصاریان
۲. الإحتجاج، ابو منصور احمد بن علی طبرسی، ۱ جلد، نشر مرتضی، مشهد مقدس، ۱۴۰۳ ه. ق
۳. الإرشاد، شیخ مفید، ۲ جلد در یک مجلد، انتشارات کنگره جهانی شیخ مفید، قم، ۱۴۱۳ ه. ق
۴. إرشاد القلوب، حسن بن ابی الحسن دیلمی، دو جلد در یک مجلد، انتشارات شریف رضی، ۱۴۱۲ ه. ق
۵. الاستیعاب، ابن عبد البر، ناشر: دارالجيل، بیروت، ۱۴۱۲
۶. اطیب البیان فی تفسیر القرآن، طیب سید عبد الحسین، ناشر: انتشارات اسلام، تهران، ۱۳۷۸ ه. ش
۷. أعلام الدین، حسن بن ابی الحسن دیلمی، ۱ جلد، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم، ۱۴۰۸ ه. ق
۸. إعلام الوری، امین الاسلام فضل بن حسن طبرسی، ۱ جلد، دار الکتب الإسلامیه، تهران
۹. أعیان الشیعه، سید محسن امین، ۱۱ جلد، ناشر: دار التعارف للمطبوعات، بیروت
۱۰. إقبال الأعمال، سید علی بن موسی بن طاوس، ۱ جلد، دار الکتب الإسلامیه، تهران، ۱۳۶۷ ه. ش
۱۱. الأمالی، شیخ صدوق، ۱ جلد، انتشارات کتابخانه اسلامیه، ۱۳۶۲ ه. ش
۱۲. الأمان، سید علی بن موسی بن طاوس، ۱ جلد، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم، ۱۴۰۹ ه. ق

١٣. الانتصار، العاملی (معاصر)، ٩ جلد، دار السیره، بیروت، ١٤٢٢ هـ. ق

١٤. بحار الأنوار، علامه مجلسی، ١١٠ جلد، مؤسسه الوفاء بیروت، لبنان، ١٤٠٤ هـ. ق

١٥. بدایع الکلام فی تفسیر آیات الأحکام، ملکی میانجی محمد باقر، ناشر: مؤسسه الوفاء، بیروت، ١٤٠٠ ق

١٦. البرهان فی تفسیر القرآن، بحرانی سید هاشم، قرن یازدهم، ناشر: بنیاد بعثت، تهران، ١٤١٦ هـ. ق

١٧. البلد الأمين، ابراهیم بن علی عاملی کفعمی، ١ جلد، چاپ سنگی

١٨. تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، انتشارات دار الفکر، بیروت، ١٤١٥

١٩. تحریر المواعظ العددیه، علی مشکینی، ناشر: الهادی

٢٠. تحف العقول، حسن بن شعبه حرانی، ١ جلد، انتشارات جامعه مدرسین، قم، ١٤٠٤ هـ. ق

٢١. تفسير احسن الحديث، قرشي، سيد علي اكبر، ناشر: بنياد بعثت، تهران، ١٣٧٧ هـ. ش

٢٢. تفسير العياشي، محمد بن مسعود عياشي، ٢ جلد، چاپخانه علميه، تهران، ١٣٨٠ هـ. ق

٢٣. تفسير القرآن العظيم، ابن كثير دمشقي، اسماعيل بن عمرو، ناشر: دار الكتب العلميه، منشورات محمد علي بيضون، بيروت، ١٤١٩ هـ. ق

٢٤. تفسير المحيط الأعظم و البحر الخضم، آملی، سيد حيدر، ناشر: سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامي، تهران، ١٤٢٢ هـ. ق

٢٥. تفسير روح البيان، حقي بروسوي، اسماعيل، ناشر: دارالفكر، بيروت، بي تا

٢٦. تفسير قمی، علي بن ابراهيم بن هاشم قمی، ٢ جلد، مؤسسه دارالکتاب، قم، ١٤٠٤ هـ. ق

٢٧. تفسير كنز الدقائق و بحر الغرائب، قمی، مشهدي محمد بن محمدرضا، ناشر: سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامي، تهران، ١٣٦٨ هـ. ش

٢٨. تفسير نمونه، مكارم شيرازي، ناصر، ناشر: دار الكتب الإسلاميه، تهران، ١٣٧٤ هـ. ش

٢٩. تفسير نور الثقلين، عروسی حویزی، عبد علي بن جمعه، ناشر: انتشارات اسماعيليان، قم، ١٤١٥ هـ. ق

٣٠. التهذيب، شيخ طوسي، ١٠ جلد، دار الكتب الإسلاميه، تهران، ١٣٦٥ هـ. ش

٣١. ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، شيخ صدوق، ١ جلد، ناشر: دار الرضي، ٣٨٦ هـ. ق

٣٢. جامع الأخبار، تاج الدين شعيري، ١ جلد، انتشارات رضى، قم، ١٣٦٣ هـ. ش

٣٣. الجواهر السنيه - كليات حديث قدسي، محدث عاملی - زين العابدين كاظمي خلخالي، ناشر:

انتشارات دهقان

٣٤. الجوهر الثمين في تفسير الكتاب المبين، شبر، سيد عبد الله، ناشر: مكتبة الألفين، كويت، ١٤٠٧ هـ. ق

٣٥. حجه التفاسير و بلاغ الإكسير، بلاغی، سيد عبد الحجت، ناشر: انتشارات حكمت، قم، ١٣٨٦ هـ. ق ٣٦. الحكمة المتعاليه في

الأسفار العقلية الأربعة، صدر الدين محمد الشيرازي، ناشر: دار احياء التراث العربي، بيروت، ١٩٨١ م

٣٧. الحياه با ترجمه احمد آرام، اخوان حكيمي - احمد آرام، ٦ جلد، ناشر: دفتر نشر فرهنگ اسلامي

۳۸. الخرائج و الجرائح، قطب راوندى، ۳ جلد، ناشر: مدرسه امام مهدى

۳۹. الخصال، شيخ صدوق، دو جلد در يك مجلد، انتشارات جامعه مدرسین، قم، ۱۴۰۳ ه. ق

۴۰. دائره المعارف تشيع، چاپ وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامى، ناشر: شهيد سعيد محبى

۴۱. روح المعانى فى تفسير القرآن العظيم، آلوسى، سيد محمود، ناشر: دارالكتب العلميه، بيروت، ۱۴۱۵

ص: ۵۰۰

۴۲. روضه الواعظین، محمد بن حسن فتال نیشابوری، ۱ جلد، انتشارات رضی، قم
۴۳. شرح فصوص الحکم، مؤید الدین جندی
۴۴. صحیح البخاری، محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بن المغیره البخاری، دارالفکر، ۱۴۰۱
۴۵. صحیح مسلم، مسلم النیشابوری، دار الفکر بیروت
۴۶. صحیفه سجادیه، ترجمه استاد انصاریان
۴۷. الطرائف، سید علی بن موسی بن طاوس، ۱ جلد، چاپخانه خیام، قم، ۱۴۰۰ ه. ق
۴۸. العقائد الإسلامیه، مرکز المصطفی (معاصر)، ۴ جلد، نشر مرکز المصطفی للدراسات الإسلامیه، قم
۴۹. عوالی اللآلی، ابن ابی جمهور احسائی، ۴ جلد، انتشارات سید الشهداء علیه السلام، قم، ۱۴۰۵ ه. ق
۵۰. غرر الحکم و درر الکلم، عبدالواحد بن محمد تمیمی آمدی، ۱ جلد، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، قم، ۱۳۶۶ ه. ق
۵۱. الفتوحات المکیه، محی الدین ابن عربی، ۴ جلدی، دار صادر بیروت
۵۲. الفصول المختاره، شیخ مفید، ۱ جلد، انتشارات کنگره جهانی شیخ مفید، قم، ۱۴۱۳ ه. ق
۵۳. فضائل الخمسه من الصحاح الستة، سید مرتضی فیروز آبادی، ۳ جلد، ناشر: اسلامیه
۵۴. الفضائل و الرذائل، المظاهری، معاصر
۵۵. فلاح السائل، سید علی بن موسی بن طاوس، ۱ جلد، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، قم
۵۶. قاموس قرآن، قرشی، سید علی اکبر، ناشر: دار الکتب الإسلامیه، تهران، ۱۳۷۱ ه. ش
۵۷. الکافی، کلینی، ۸ جلد، دار الکتب الإسلامیه، تهران، ۱۳۶۵ ه. ش
۵۸. کامل الزیارات، ابن قولویه قمی، ۱ جلد، انتشارات مرتضویه، نجف اشرف، ۱۳۵۶ ه. ق
۵۹. کتاب العین، الخلیل الفراهیدی، ناشر: مؤسسه دار الهجره، چاپ دوم، ۱۴۰۹
۶۰. کشف الأسرار و عده الأبرار، رشید الدین میبدی - احمد بن ابی سعد، ناشر: انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۱ ه. ش

٦١. كشف الخفاء، العجلوني، انتشارات دار الكتب العلميه، بيروت، ١٤٠٨

٦٢. كشف الغمه، علي بن عيسى إربلي، ٢ جلد، چاپ مکتبه بنی هاشمی، تبریز، ١٣٨١ ه. ق

٦٣. كشف اليقين، علامه حلي، حسن بن يوسف، ١ جلد، مؤسسه چاپ و انتشارات وابسته به وزارت فرهنگ و ارشاد، ١٤١١ ه.

ق

٦٤. كشف اليقين، علامه حلي حسن بن يوسف، ١ جلد، مؤسسه چاپ و انتشارات وابسته به وزارت فرهنگ و ارشاد، ١٤١١ ه.

ق

ص: ٥٠١

٦٥. كمال الدين، شيخ صدوق، ٢ جلد در يك مجلد، دارالكتب الإسلاميه، قم، ١٣٩٥ هـ. ق
٦٦. كنز العمال، المتقى الهندي، ١٦ جلد، مصادر عامه، نشر مؤسسه الرساله، بيروت، ١٤٠٩
٦٧. گنجينه دانشمندان، محمد شريف رازی، چاپخانه پيروز
٦٨. لسان العرب، ابن منظور، ناشر: نشر أدب الحوزه، قم، ١٤٠٥
٦٩. اللهوف، سيد علي بن موسى بن طاوس، ١ جلد، انتشارات جهان، تهران، ١٣٤٨ هـ. ش
٧٠. المبسوط، شيخ طوسي، ناشر: المكتبه المرتضويه لإحياء آثار الجعفريه، طهران، ١٣٨٧
٧١. مثير الأحزان، ابن نما حلي، ١ جلد، انتشارات مدرسه امام مهدي عليه السلام، قم، ١٤٠٦ هـ. ق
٧٢. مجمع البحرين، الشيخ الطريحي، ناشر: مكتب النشر الثقافه الإسلاميه، ١٤٠٨
٧٣. مجموعه ورام، ورام بن ابى فراس، ٢ جلد در يك مجلد، انتشارات مكتبه الفقيه، قم
٧٤. المحججه البيضاء فى تهذيب الإحياء، ملا محسن فيض كاشانى، مؤسسه انتشارات اسلامى جامعه مدرسين، قم، چاپ چهارم، ١٤١٧ هـ. ق
٧٥. المستدرک، الحاكم النيشابورى، طبعه مزیده بفهرس الأحاديث الشريفه
٧٦. مستدرکات أعيان الشيعه، سيد حسن امين، ٧ جلد، ناشر: دار التعارف للمطبوعات بيروت
٧٧. مستدرکات علم رجال الحديث، الشيخ على النمازى الشاهرودى، ناشر: ابن المؤلف حيدرى، طهران، ١٤١٥
٧٨. مستدرک الوسائل، محدث نوري، ١٨ جلد، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم، ١٤٠٨ هـ. ق
٧٩. مستدرک سفينه البحار، الشيخ على النمازى الشاهرودى، مؤسسه النشر الإسلامى التابعه لجماعه المدرسين، قم، ١٤١٩
٨٠. مسند احمد، الإمام احمد بن حنبل، ٦ جلد، نشر دار صادر، بيروت
٨١. مشكاه الأنوار، ابوالفضل على بن حسن طبرسى، ١ جلد، كتابخانه حيدريه، نجف اشرف، ١٣٨٥ هـ. ق
٨٢. المصباح، ابراهيم بن على عاملى كفعمى، ١ جلد، انتشارات رضى، قم، ١٤٠٥ هـ. ق
٨٣. مصباح المتهدج، شيخ طوسي، ١ جلد، مؤسسه فقه الشيعه، بيروت، ١٤١١ هـ. ق

۸۴. معارف و معاریف، حسینی دشتی، مصطفی، مؤسسه فرهنگی آرایه

۸۵. مفاتیح الجنان، ترجمه استاد انصاریان

۸۶. مفردات، الراغب الاصفهانی، دفتر نشر الكتاب، تهران

۸۷. مکارم الأخلاق، رضی الدین حسن بن فضل طبرسی، ۱ جلد، انتشارات شریف رضی، قم، ۱۴۱۲ ق

۸۸. مناقب آل أبی طالب علیه السلام، ابن شهر آشوب مازندرانی، ۴ جلد، مؤسسه انتشارات علامه، قم، ۱۳۷۹ ه. ق

ص: ۵۰۲

۸۹. من لایحضره الفقیه، شیخ صدوق، ۴ جلد، انتشارات جامعه مدرسین، قم، ۱۴۱۳ ه. ق

۹۰. منهاج النجاح فی ترجمه مفتاح الفلاح، علی بن طیفور بسطامی، قرن یازدهم، انتشارات حکمت

۹۱. النور المبین فی قصص الأنبياء و المرسلین، محدث جزائری، ۱ جلد، ناشر: آیت الله مرعشی، ۱۱۱۲ ه. ق

۹۲. نهج البلاغه، ترجمه استاد انصاریان

۹۳. نهج الفصاحه مجموعه کلمات قصار حضرت رسول صلی الله علیه و آله، ابو القاسم پاینده (معاصر)، ناشر: دنیای دانش

۹۴. وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ۲۹ جلد، مؤسسه آل البیت علیهم السلام، قم، ۱۴۰۹ ه. ق

۹۵. وفيات الأئمه، من علماء البحرين والقطیف (معاصر)، ناشر: دار البلاغه، بیروت، ۱۴۱۲ ه. ق

۹۶. ینایع الموده لذوی القربی، القندوزی، انتشارات دار الاسوه، ۱۴۱۶ ه. ق

ص: ۵۰۳

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریان‌های اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می‌نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

